[illegible]

تاریخ [illegible] رساله [illegible]
[illegible]
[illegible]
جعفرخان [illegible]
[illegible] مؤلف [illegible]

هو المعز

تاریخ جلوس خدیو بی عدیل کریمخان وکیل رحمة الله تعالی

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

طراز کلام مورخان سخن پرور و زیور اقلام نگارندگان قصص و سیر حمد و ثنای مالک الملکیست که
پادشاهان نامدار و فرمان دهان ذوی الاقتدار را دیهیم و آلای ابهت افزا و سریر بسراست و گردنکشان
روزگار و سرافرازان تاجدار را خلعت دیبای دولت افزا و در بر در هر عهدی بجهة انتظام امور
عالم سایه عاطفت بر سر یکی از سرداران انداخته و ظل ظلیل او بر مفارق آسایش گزینان کشور
و مملکت و گوشه نشینان هر ولایت ممهد ساخته که بندگان حضرتش از تابش آفتاب حوادث
در امان و از تصادم تندباد فتن برکران باشند در هر عصری بنابر آرامش طبقات امم یکی از سعادتمندان را
بنظر مرحمت در آورده تارک جلالش را زینت بخش دیهیم و کلاه و قامت عظمتش را زیب افزای
مسند و گاه کرده است که صورت پذیرفتگان دست صنعش که جمهور عباد و سکان بلادند در پناه
دولت و حمایت او از آسیب نوایب و تعرض مصایب مصون و محفوظ کرده نام آوردن زبان منهیان
لطف او در روزگار سمر است و اسمای سروران بمحض مرحمت و شفقت او طراز کتب اخبار
و سیر اگرچه ملک بیزوالش از اعانت وکیل مبراست و سلطنت لایزالش از کفایت کفیل معرا
لیکن بجهة انتظام جهان و مصلحت اجلال جهانیان مملکت آرایان کشورگیر و گیتی گشایان صاحب
تدبیر را شیرازه بند اوراق روزگار نموده و انتظام امور عالم و نظم مهام بنی آدم را برای گیتی آرای ایشان

محول فرموده است که بندگان حضرتش را از تطرق ارباب جور و بیداد نگاهبان و پروردگان دولت
عنایتش را از تطاول اهل فتنه و فساد پاسبان بوده تمامی صغیر و کبیر و قاطبه برنا و پیر در مهد امن و امان
غنوده بلوازم بندگی و عبادتش قیام و بمراسم شکر نعمتش اقدام نمایند نقد کامل عیاران و ناقدان دکان
سخنوری و جوهریان بازار معنی پروری از ذکر جلال و تذکار انعام و افضال و سرمایه بخش گنجور وفا
و مع هذا زبان زبان آوران عبارت پیرا و نطق سخن پروران معانی آرا از اظهار عظمتش و تکرار
رحمتش قاصر است و درود نامحدود که کاربندان دفتر نکته پردازی از احصای آن عاجز آیند و تحیات
نامعدود که محفل آرایان بزم سخن سازی از حصر آن بقصور اعتراف نمایند سزاوار جناب خیر الرسل
و لایق برگزیده حضرت داور داور است که جمهور انبیا و رسل و جمیع ادیان خیر الرسل که متون
کتب تواریخ و شروح صحف سیر بوصف فضایل و محاسن خصایل ایشان ناطق و فصول مناقبشان
ورد زبان و زیور بیان سخنوران سابق و لاحق است ابجد خوانان دبستان و اطفال سبق خوان
اویند غرض اصلی و مقصود کلی نقشبند صور مخلوقات و صانع کل مصنوعات از حیوان و معدن
و نبات و تخمیر خمیر آدم و تکوین مکونات عالم بروز گوهر وجود و ظهور کوکب مسعود اوست و صلوات
زاکیات و تسلیمات وافیات بر اولاد و احفاد او که اختران برج خلافت و شموع بی ذبول محافل
امامت و گلهای رنگین بساتین کرامت و لآلی ثمین بحار ولایتند بتخصیص جناب حیدر صفدر
ولی حضرت داور ابن عم جناب خیر البشر کننده در خیبر شکننده عمرو عنتر باب شبیر و شبر غالب
کل غالب مظهر العجائب مظهر الغرائب مطلوب کل طالب امام المشارق و المغارب علی بن ابیطالب
علیه و علیهم سلام الله الملک الوهاب اما بعد بر ضمایر ارباب بصایر و خواطر اصحاب مآثر
مخفی و مستور نماند که در هر عصری از اعصار ضبط وقایع و تدوین احوالات بدایع روزگار و بیان
رسوم دولت سلاطین کامکار و ایراد قواعد سلطنت خواقین پایدار و ثبت محاسن صفات

آن فرقه والا مقدار و نشر مکارم ذات آن طبقه کامکار بر صفحهٔ لیل و عرصهٔ نهار واجب و بر ذمهٔ عالی
از زمن یکی از نگاربندان عرائس سخن و صاحبان بیشه و فن و شیرازه‌بندان اوراق داستانهای
نو و کهن با هر یکی از برگزیدگان بندگان واهب المنن بابین امر خطیر پرداخته و بدایع وقایع العهد را مدون ساخته
نامهای و القاب سامی گرامی نام‌آوران را در ساحت جهان بالسنه و افواه انداخته در این اوان
سعادت‌نشان که زمان دولت و اوان شوکت داور دارا چاکر سکندر فر خدیو قضا مطیع قدر فرمان
دارای جم شکوه فریدون فر قهرمان دشمن‌سوز دوست‌پرور جهانبان گیتی نظیر کی همم [illegible] خورشید
تیغ بهرام خنجر سپهبد شهاب رمح هاله سپهدار ستاره حشم انجم لشکر طرازنده رخسار عرائس فتح و ظفر
معمار معمورهٔ ملک و کشور لایق تاج و سزاوار افسر برگزیدهٔ حضرت داور المؤید بتایید الملک الاکبر ابو المظفر
محمد جعفر خان زند که دوحه سرالبستان این سلسلهٔ ارجمند و نوگل گلزار این فرقهٔ سعادتمند است
این فقیر خاکسار و این ذرهٔ بیمقدار محمد صادق الموسوی متخلص بنامی که دلال متاع قلب بی‌بضاعت
و تاجر کالای عدم استطاعت و از خدمتگذاران قدیم این دولت جاوید مدت است از جانب
سعادت جوانب این شهریار کشورگیر بفرمان واجب الاذعان این ملک‌آرای بی‌نظیر مأمور گردید که
لآلی وقایع اوان دولت جاوید مدت این خدیو کامکار و گذارش اوان شوکت این سلسلهٔ عالی
مقدار را بتفصیل در سلک تحریر و رشتهٔ تنظیم کشیده جمیع جزئیات و کلیات را مدون ساخته
و بواقعات احوال ایام دولت این سرور مظفر لعبد از ایراد احوال گذشته پردازد و لهذا حسب الفرمان
واجب الاذعان اجرای خدمت را انگشت قبول بر دیده نهاده قدم در شاهراه اطاعت گشاده چگونگی
وقایع و کیفیت امور بدایع را بر صفحهٔ بیان نگاشته و این صحیفهٔ شریفه را در کتابخانهٔ روزگار بودیعت
گذاشته انشاء الله تعالی زمان دولت این شهریار گیتی مدار تا زمان ابد پایدار و قصر بی‌قصور
شوکتش تا قیام قیامت استوار باد ذکر نسب طایفه زند بر ضمایر مشتریان جواهر معانی و خواطر بیاعان

متاع نکته‌دانی مخفی و مستور نماند که سلسلهٔ زند و این فرقهٔ سعادتمند از اعاظم ایلات عراق و در شیمهٔ کریمهٔ
شجاعت مشهور و ممتازند و در لوازم مروت و مردانگی و مراسم دلیری و فرزانگی بی شریک و انباز بوده
در اواخر دولت سلطنت شاه سلطان حسین صفوی که ابواب فتنه و فساد بر روی اهل عراق باز شد
تندباد شورش و غوغا از مهب احکام قضا در اهتزاز و جماعت افاغنه غلجیه قندهار رایات افراز عرصهٔ
اقتدار و از سلطان نافذ الفرمان ایران قطع اختیار نموده در دار السلطنهٔ اصفهان توقف ایشان
بوده دست تسلط و اختیار باز نموده و بازوی شوکت و اقتدار بر تخریب بنیان ملک و مال سکان عراق
گشوده جماعت رومیه نیز انتهاز فرصت کرده و روی بتسخیر بلاد عراق آورده تا اعمال قلمرو علیشکر و توابع
و لواحق آن بوم و بر که گرمسیر مستقر آن طایفه پرشور و شر و محل غوغای آن فرقه بیباک گردیده آن
اقتدار آنها نیز در آن سرزمین بر زده چرخ برین شده همگی ایلات و اویماقات الکای از ممالک ایران گردن
بزیربار اطاعت افاغنه کشیده متاع کاسد کالای فاسد حکمرانی آنها را بنقد جان خریده و در معرض فرمانبرداری
رسیده بودند طایفهٔ جلیلهٔ زند و آن فرقهٔ جلیله فرورسته که همواره شیر فلکشان اسیر حکم کمند بست با آنکه در میان محال
ملایر و نواحی قلمرو نشیمن بود و در دست دشمن مسکن از طرفی اتصال بجماعت رومیه و از جانبی قرب جوار بفرقهٔ افاغنه
داشته آن هر دو فرقه را ابدا انگاشته و آن دو طایفه را معدوم پنداشته بزور بازوی مردافکن و قوت بازوی
دشمن‌شکن راه مرور بر روی تمرد آنها بسته و دست تسلط آنها را از مرز و بوم خود گسسته در دامن عافیت نشسته
بودند جماعت افاغنه و گروه رومیه بالاتفاق در مقام اطفای آتش گیر و دار و طغیان اقتدار این طایفهٔ جلیله برآمده
بهیچوجه علاج نمودند مدت هفت سال دولت افغان قرین امتداد و قصر تسلط رومیه قوی بنیاد بود و درین از زندیه
آن طایفه از جانب این سلسلهٔ جلیله بغیر از ریختن خون چیزی نمی‌شنید چون دولت افاغنه بانجام رسید و شوکت
آن طایفه باختتام انجامید و زمان سلطان نادر شاه در رسید آوازهٔ جهانگیری و طنطنهٔ دشمن‌شکنی طایفهٔ جلیلهٔ زند را
مکرر در آن شنیده از تیغ تیز و شمشیر خونریز آن سپاه کار آگاه بسته خوف و اراده حرکت دادن ایشان را

از موطن مالوف داشت بنابر جسیاه نخستین بابا خان چاپشلو را فرستاده امر نمود که بتدبیری بر ایشان
دست یافته در حال انها را آنچه مقدور در قتل عام و تتمه را بالاخره بصوب خراسان حرکت دهند بابا خان
فریب بحیله دکتم دانهای قسم آنها را خاطر جمع و به دام بند در کشید متوجه امضای حکم شاهی شد جمعی کثیر
از آن یلان شیرگیر را بقتل رسانیده بعد از آن حکم بحرکت دادن ایشان صادر یافته دبقیه حال بسوی
آن فرقه هژبر خصال را روانه خراسان و در محلی موسوم بدره خرکه محلی است کنار جاجرم کان را مسکن نمودند
الغرض بعلت شرارت شادت جمعی از تازه نهالان بستان مردانگی در آن قضیه بر خاک هلاک خفتند و بسیاری
از نوبادگان گلستان فرزانگی در آن واقعه روی بنهانخانه خاک نهفتند و تتمه آواره دیار غربت و آواره
نورد بیابان کربت گشته در بیابانی وحشت خیز کردون و دیگر شرح [illegible]
و دربیت [illegible] سنگان جواهر کلام و خریداران کالای بهای دفتر خدمای نجم مخفی و مستور نماند که ایناق خان
و بوداق خان دو برادر بودند که درمیان طایفه زند بر بسیاری آن قوم فرو رسند شرف سروری داشتند و بر تیره بری
ایناق خان برادر مهتر را دو پسر بود جناب محمد کریمخان فرزند ارجمند مهتر و محمد صادق خان پسر کهتر که در خطر بود
از برج سعادت و دو گوهر بودند از برج شرافت آثار عظمت و جلال از ناصیه حالشان ظاهر و انوار دولت
و اقبال از روی ضمیرشان باهر در مبادی حال آثار انوار دولت و اقبال از روی ضعیف [illegible] از افق جبین شان
طالع و در آغاز دولت و اقبال پرتو مرحمت و عدالت گستری از چراغ عالم افروز خاطر خطیرشان لامع
آتش شمشیر جهانگیرشان دشمن سوز مینمود و نسیم رحمت بر دوست [illegible] کیتی افروز اگرچه آبای سلسله
زندیه صاحب شمشیر و افراد آن فرقه سعادتمند جمله پردل و دلیر بودند لیکن از صدمه تیغ [illegible] جناب محمد کریمخان
قرین اندیشه و بیم و همواره برگشته هدف بند [illegible] سر تسلیم داشتند چون در سال هزار و صد و شصت هجری
بنحویکه در تاریخ نادری مفصل است دولت نادرشاه بسر حد افول غروب رسید چراغ شوکتش از تندباد
قضا و قدر منطفی گردید در الکای خراسان علی شاه اسباب سلطنت فراهم چیده بنای سلسله علیه [illegible]

آن

آن دو برادر سعادتمند اجتماع کردند و روی نیاز بخدمت آن سرافراز آورده استدعا کردند که این نما
در ظل حمایت و سایه عاطفت جای داده عنان توجه بجانب الکای عراق کشاده در موطن پیشین
و اماکن دیرین در پناه آن نخل برومند و ظل دوحه آن سرو بلند آندو برادر چند سایه نشین
و یک چند بفراغ بال و رفاه حال آسایش گزین باشند آن دو برادر کامکار نامدار مقید بدولت
علی شاه و مشوش از آن لشکر و سپاه نکشته با افراد آن طایفه جلیله را جمع آورده از اعمال ابیورد و دره
جز حرکت و روی عزیمت بجانب دلگشای عراق نهادند با هم سعادت و اشهب کرامت نشسته علیشاه
فوجی کثیر از لشکر شیر غرو پیل زور متعاقب آن فرقه منصور مامور و لشکر بدبو از صدمه سنان و شمشیر و ضرب
خنجر و تیر آن هژبران دلیر و رزم جویان و کمند آوران شیرگیر چون روباه از چنگ شیر با تنهای خسته و سرهای شکسته
مراجعت نمودند طایفه زند و آن یکه تازان رستم کمند در موکب نصرت پیوند آن دو برادر سعادتمند محفوظ از
شوایب آسیب گزند مراجعت بمواطن و عرصه پیرای اماکن و ساحت آرای ساکن گشتند چون جناب محمد کریمخان
برادر مهتر بود محمد صادق خان ایشان را مقدم داشته بحکم اعاظم ایلات سلسله بندبوار و افاخم طایفه بکر و
و سروران و سرخیلان آن فرقه منصوره و رؤسای نزدیک و دور گردن بر طوق فرمانش گذارده چون بدین اعمال
ملامحل توقف و توطن آن طبقه با اعزاز شد و آوازه شهامت محمد کریمخان در اطراف منتشر گردید و صیت
دولت آن حضرت بگوش دور و نزدیک و ترک و تاجیک رسید بعضی از ایلات و اویماقات حوالی و جوانب
بخدمت انحضرت شتافتند و بسیاری از مردمان آن نواحی سعادت ملازمتش را دریافتند از آنجا که
ابراهیم شاه با برادر خود علیشاه آغاز طغیان و در الکاء عراق بنیاد عصیان نهاد و ابواب موافقت را
بر روی برادر بسته و درهای مخالفت را گشاده طنطنه شوکت و صیت جلادت انحضرت مسموع گردید بکانش
رسید که خاطر خطیر آن جناب را بطریقی بدست آورد و ایشان را بکاری مشغول کرده از فکر لشکر و خیال ملک
و کشور باز دارد و ضمیر منیر آن جناب را باندیشهای دیگر باز نگذارد و شرحی بانحضرت قلمی نمود که بعضی ایلات

عراق و برخی از اهل جور و نفاق دست ترکتازی کشوده و پای در طریق عدوان و طغیان نهاده و بقطع طرق
و انواع تطاول و تطرق اقدام دارند پیشه و تادیب آنها و ترفیه احوال رعایا و برایا و امنیت طریق اولا محول برای
آن جناب است و در طی شرح مذبور خلعت گرانمایه و اقسام جواهر پرایه ارسال داشت و بنحو مذبور امور مفوض
داشت ذکر بیان انقراض دولت طایفهٔ افشار و انتقال به خدیو جهانگیر
نامدار رحمة الله تعالی مفصل احوال بر قصور دولت سلطان نادرشاه و کیفیت وقایع
اثر روزگار در اواخر تاریخ نادری و دره نادره مسطور است و این ذره محقور بضبط وقایع اوان دولت سلسله
علیه زندیه مامور و ایراد وقایع ماقبل از سیاق این دفتر دور و خلاف فرموده خدیو منصور و بهمه جهات
متابعت فرمان واجب الاذعان مطلوب و منظور است لیکن بجهة انتظام سررشته کلام و ارتباط لآلی
این درج با نظام اظهار مختصری از طول وقایع این ایام زبان زد کلک شیرین کلام و موجزی از مفصل
این آغاز و انجام پی سپر خامهٔ خوشخرام و باظهار آن بدین نمط قیام و اقدام مینماید که در سال هزار و صد و شصت ١١٦٠
هجری که شداید ظلم و عدوان نادری بجمیع دور و نزدیک و ترک و تاجیک و احرار ممالک رسید و رخیلان
همیشه کیش و نمشتی تاریک او را بقتل رسانیدند و بنیان دولتش را منهدم کردند علیقلیخان برادرزاده او که از آن
اوان سرداری زابلستان قیام داشت با عم خود آغاز مخالفت گذاشته و رایت مخالفت افراشته بلکه رای
زابلستان و سیستان و هرات و اویماقات هزارجات عازم پیکار و مستعد کارزار گردیده تا منازل جام
و لنگر رسیده از واقعهٔ عم و کیفیت کم آگاه و باقدام سرعت درگاه بیگاه مرحله نورد و راه دان راه دراز را بر
خود کوتاه ساخته خویشتن را به مشهد مقدس انداخته و در ارض اقدس بساط دولت و اسباب سلطنت
ممهد کرده خود را بشاه علی منسوب و درهم و دینار را مضروب و باعث هوایز فتنه و آشوب و بالنسبه به خوب
خود را بعلی شاه منسوب و بسبب فضل بذل طباع اتباع را مرغوب گشت نصرالله میرزا و سایر اولاد نادرشاه
که قلعه کلات و آن کوه گردون درجات را که شرفاتش با محدب فلک اعلی برابری و برجش از برج چرخ والا

برتری داشت حصار عافیت ساختند اگرچه تسخیر قلعه کلات از متوالی محالات و صعود بدان کوه گردون درجات
از بابت خوارق عادات مینمود ولیکن چون حکم ازلی بتخریب قصر دولت نادری جاری و طی شوکت آن تقدیر
حضرت باری بود علیشاه سهراب خان غلام خود را با فوجی از لشکریان موکب خویش و سپاهی از حد اندازه
بیرون با خاطری پریشان بعزم تسخیر قلعه کلات روانه نمود که بخاطر میرسید که کدام ذی عقل را باور میگردید که تسخیر
کلات با وجود کثرت خزاین و غلات و عدت دفاین و خروارهای جواهر و خرمنهای ذخایر و سایر متصرفات
نصرالله میرزا ممکن و میسور و سلطنت علیشاه با دست خالی و طبع لاابالی میسور و مقدور تواند بود از آنجا که
مخفیات عالم غیب مستور از دیده بشر و احکام با سرکار دیگر است سهراب خان مزبور بمجرد ورود بنجارج کوه آن
قلعه آسمان شکوه جمعی از جماعت بختیاری را بر اسم جاسوسی امر بصعود کوه نموده از اتفاقات مستحفظ برجی از
بروج حوالی دروازهٔ ارغشم نردبانی بنجارج یکی از بروج نهاده از چشمهٔ آبی که در کمرگاه برج مزبور بود رفع جوع
مینمودند بر داشتن سلم را فراموش نموده بخواب غفلت غنوده بودند کوه نوردان بختیاری که شواخ جبال در
پیش اقدامشان با زمین هموار برابر و قلل تلال در زیر کامشان از سطح زمین هموارتر است بقلعه آن کوه آسمان پیوند
و بلندیت آن چرخ بلند رسیده نردبان مزبور را دیدند و بی مانعی پای بر فراز سلم مقصود نهاده خود را بر فراز برج کشیدند
در حال سهراب خان را از کیفیت اتفاق تصرف آن برج فلک رواق مخبر ساختند و رایتی بر فراز برج
افراختند خان مزبور بقدم تعجیل بر اوج کوه تاخته صدای ولوله در این کاخ و آواز غلغله در این گنبد خاک
انداختند نصرالله میرزا جمعیتی بموقع بر فراز کوه دیده علامت رایت سفیدی در شرفات آن حصن فلک
شکوه مشاهده کرد و دید بر دخول لشکر بیگانه متعقن و بر احتراق کوکب طالع طایفهٔ نادری مفطن شد ولا علاج
منسوبان خود را جمع آورده روی بجانب مدافعه کرد در عرض راه یکی از غلامان نصرالله میرزا را هدف گلوله ساخته
نصرالله میرزا را الیقین شد که قدر را سپر و تیغ قضا را انجز تسلیم چاره دیگر نیست امام قلی میرزای برادر
و شاهرخ میرزای برادرزاده را با خود برداشته روی براه فرار گذاشت در عرض راه مرد شاه یحیی از دوست محمد

محمد نام افشار را غلام قورچی که از اعمال جهنده و معنه ملازم خدمت نصرالله میرزا بود مستقبل برخورده حقوق
نمک را فراموش کرده ولی نعمت خود را دستگیر و امام قلی میرزا و شاهرخ میرزا نیز اسیر و گردن هر دو سرور را
طراز سلسلهٔ یک زنجیر و بحضور علی شاه رسانید نصرالله میرزا و امام قلی میرزا تختهٔ تیغ و بالاخره بنابر تشتیم
در نهانخانهٔ عدم مستور گشتند و بر شاهرخ میرزا پنهان از بیگانه و آشنا ابقا کردند و از خون او در گذشتند
جمیع کنوز از معلوم و مرموز و مجموع قرائن از ظاهر و کامن و درجهای جواهر و صنادیق ذخایر و سایر اسباب
زرین و اثواب نگارین و اوانی سیمین از کلات به رکاب علی شاه نقل شد مدت سلطنت او یازده ماه
امتداد یافت و بالاخره ابراهیم میرزای برادر او که بتمشیت امور عراق مامور بود از برادر عاصی گردید علی شاه
بعزم تادیب او از خراسان رفع لوای عزیمت او در سلطانیهٔ خمسه تلاقی فریقین و شکست بر لشکر علی شاه
رسید و بدست ابراهیم شاه اسیر و مردم دیده‌اش از زخم آغوش تیغ به بینائی محروم گردید ابراهیم شاه تخت
سلطنت جلوس و صاحب نامی و کوس آوازهٔ شکوهش گوش دشکان روم و روس و طنطنهٔ جلالتش گوش
افلاک این گنبد آبنوس شد امرای خراسان و سرخیلان آن کشور وسیع البنیان نیز شاهرخ میرزا را که گوشهٔ
اختفا که بحکم علی شاه مختفی بود برآورده تاج خسروی بر زیب افزای تارکش کردند و از خراسان نهضت نموده
روی به پیکار ابراهیم شاه آوردند در حالیکه بنواحی استراباد و ساحل رود گرگان مضرب خیام شاهرخی و بلاد
سمنان مقر کوکبهٔ ابراهیم شاه شد فوج فوج از اردوی او فرار و بر هم زن هنگامهٔ اقتدار او گشته بجدی رسید
که جمیع توپخانه و زنبورکخانه و بیوتات و کارخانه جات و اساسهٔ دولت و اسباب شوکت او دسته دسته
معسکر شاهرخی پیوسته مشار الیه با دل خسته و عنان گسسته و سر شکسته فرار و در محلی موسوم بقلعهٔ پریمن
توابع خمسهٔ عراق با دولتش قرین محاق و بدست پناه خان قلعه پریمی دستگیر بقید گرفتاری اسیر و حسب الامر
شاهرخی او و علیشاه برادرش بچون شهزادگان دودمان رفیع البنیان نادری مرحله پیمای فنا و هلاک
و زاویه نشین غرفه خانهٔ خاک شدند و موکب شاهرخی بجانب خراسان مراجعت نمود و بعد از چندگاه

اونیز

او نیز بعد و ابدید امرای خراسان از شغل خطیر سلطنت معزول و دو دیده جهان بینش بکحل عمی مکحول گردید
زوالهای خمول آمد و میرزا سید محمد پسر میرزا داود که دخترزادهٔ شاه سلیمان صفوی بود بسعی و صلاح امرای
مجهول بامر والائی و شاهی مشغول و پس از چهل روز از متابعت او نیز نکول و در بارهٔ آن بیچاره عمل بعادت
معمول که عزوف البصر خسته دولتش قرین افول و دیگر باره سلطنت شاهرخی با ظلمت بصر قبول نمودند جمیع آثار
دولت و اسباب سلطنت که کلک فصاحت با بر او کم و کیف آنها اشارت کرده در هنگام این معاملات
بیغمای امرای جهال بی پروای خراسان رسیده تاراج ایشان گردید اظهار احوال اینها بجهت نظم مدعا همین قدر
کافی و سلسلهٔ سخن را و نمیت در بیان شطری از فتوحات نمایان حضرت بادی خان سند و علیمردان
خان بختیاری و نصرت یافتن بر ابوالفتح خان نوروز فیروز و بهار عالم افروز مبارکی و فرخندگی
در رسید سپهدار نسیم آذار و لشکر آرای فروردین دارا عازم تسخیر دار السلطنهٔ چمن و مصمم تصرف دار الملک
گلشن گردید سپاه قوای نامیه بشوق عرصه پیرائی باغ با لشکر بهار بهارستان و سرخیل عشرت و نفوس نباتی
ساحت آرای راغ با افواج هوای اعتدال بشوق نمناک گشت و غلغلهٔ هزاران و ولولهٔ طایران سرود خوان در شهربند
گلستان از ایوان کیوان در گذشت جوی شکان برف و باران که بحکم سلطان بهمن حکمران دار السلطنه
چمن بود بند از صولت باد نوروزی و صدمهٔ بهار گیتی افروز شکست یافته بنا برین قلعهٔ عدم شتافت سلطان
گل لبیک سپهدار آذر و نیسان مرتبع نشین مسند گلزار و زیب افزای سریر شاخسار گردیده خطیب عندلیب و سخنور
بلبل بفاتحه خوانی دولت گل بر فراز منابر گلبن آواز برکشید شعر بار دیگر موسم نوروز شد باد بهار چمن افروز شد
نغمه سرا شد بگلستان هزار غالیه سا گشت نسیم بهار شاهد گل پرده ز رخ برگرفت صحن چمن تازگی از سر گرفت
ابر بهاری گهری برفشاند بر سر گل خرمن گوهر فشاند مقدم فرخندهٔ گل در رسید رایت نصرت بفلک در کشید
خامهٔ عبارت طراز چگونگی وقایع آن ایام فرخنده فرجام را بدین گونه صفحه پرداز میگردد و حکومت دار السلطنهٔ اصفهان
در آن اوان حسب الفرمان شاهرخی با ابوالفتح خان بختیاری تعلق داشت و علیمردان خان که نیز یکی از سرخیلان طایفه

بود از اینمعنی صورت حسد بر صفحهٔ خاطر نگاشته در کمین وقت بود و حینی که انتهاز فرصت می‌نمود تا امور سلطنت بحضور
قصه‌پردازی قلم شیرین زبان مشوش و پریشان گشت علیمرادخان را هنگام فرصت در رسید لشکری
از طوایف بختیاری و لکچیان چابلقی و لرستان جمع آورده روی عزم و جزم رزم بسوی اصفهان و قطع بر استیلای
ابوالفتح خان آورد خان مزبور نیز لشکری و ظل رایت آورده مرحله نورد کوه و بیابان شد بعد از تلاقی فریقین و التقای
فئتین و حملات جلادت دلاوران جانبین لشکر ابوالفتح خان قرین فتح و سپاه علیمرادخان در راه هزیمت
پیمایندهٔ خطه و سطح شدند علیمرادخان از واقعهٔ شکست ارکان کاخ جمعیت خود مضطر و بجهة چاره بهر طرف پوینده در
و علاج خود را منحصر در آن دانست که دست توسل بذیل مرحمت خدیو عاجزنواز و سرپنجهٔ تمشیت بزمان رفعت
قهرمان دوست پرور دشمن گداز و روی نیاز بسوی آستان چرخ انباز داور سربلند گردون فراز آورده از غایت
عجز و انکسار و نهایت افتادگی و اضطرار استغاثت و استدعای اعانت نمود و چون شیمهٔ کریمهٔ عاجزپروری از جملهٔ
صفات ستوده و حمیده درماندگان را یاوری از محامد ذات آنحضرت بود استدعای او را بسمع قبول شنوده
و مسئولش را بگوش مرحمت اصغا فرموده عنانش را بقدم عنایت اقبال فرموده دست ظلال ظلال رأفت
نصرت اشتمال و دنباله‌داران موکب ظفر اتصال را امر باجتماع نمودند که تا از آن سلسلهٔ جلیلهٔ زند و جان بازان
طایفهٔ علیهٔ فیروزمند از مضای فرمان مطاع و اجرای حکم لازم الاتباع بر خود لازم و رکاب نصرت انتساب
انجناب را از جان ملازم و اعانت علیمرادخان را عازم و سلسله‌جنبان اوالی و اعاظم شدند خان مذکور از التفات
آنحضرت موجب مزید آبرو و پرده دیده بهوش را از بوی التفات و رشتهٔ عنایات آنحضرت فرو و توجه خدیو
آفاق باعث استظهار او گردیده در موکب نصرت کوکب بهیات مجموعی نامور در آن وارد اصفهان
و حسینعلی خان معیرالممالک نیز بعد از تخریب ارکان کاخ دولت ابراهیم شاه در آن خطه نهب شان
جمعی از سرکردگان معروف و امرای با شکوه و شجاعت موصوف نیز در آن حین در سرزمین جنت قرین دار السلطنه
بودند و لشکری از حد و حصر و تخمین بیرون از کرد و هر جا بحسب اتفاق در آنجا مجتمع و هر کدام از امرای بوزنی الواقع

قوانین ملکی را مجبر و مخترع بودند بکلی باعانت و دستظهار ابوالفتح خان برخواسته با نواع تجمل و اقسام خوش لشکری
آراسته پای بمیدان جنگ و عرصهٔ نام و ننگ گشوده صحرائی موسوم بتفنیر مجمع البحرین آن دو دریای خونریز
دلشکست دلاوری موضع تعیین میدان ستیز و مکان مرافعات تیغ بران و خنجر تیز شد نای تند نعره در خروش
و آواز خم رفت چرخ پرده در گوش و فغان کبر و دار شیران پلنگینه پوش آفت عقل و هوش فربر
شمشیر در کام یلان شیرین تر از نوش گشت و موج خون جوانان بیوزن از فوق چرخ انگون در گذشت
پرچم رایات عالی جناب پرده بر روی آفتاب و سراوقات زرین طناب رخسار اتراب انجم نقاب بست و ضرب
عمودهای گران و صدمهٔ گرزهای پردلان بزرگ فلک و تارک هندوی چرخ را بشکست شعر
اندران ساعت که از توپ جهان آشوب جنگ / ویدران دم کز تفنگ و دیر سوز کارزار
زد تتق اندر هوای معرکه نیلی دخان / شد قباب اندر زمین و زنگ کین شکلش نگار / گشت از آن پردهٔ نیلی هوا همرنگ قیر
گشت از آن شقهٔ شکیل نرمین بگون تار / زان فرو بارید در میدان کین شور تری / زین فرو پاشید بر تیغ و غانسون شرار
ریخت آن شور ده برق اجل بر نجات کشتن / ریخت این شوراب شرر آتش کالافی / مردم آمد و فغان و هر زمان شد
کوس جنگ از پشت پیلان همچو رعد از کوهسار / داور لشکرشکن دشمن کش جمشید فش / بر سمند برق ما نند صبا گشتی سوار
تیغ زن چون مهر خاور بر سپهر شد بی حمله‌ور چون شیر نر همچو بهرام / دلاوران شهاب تیر زند
و هژبران مهجر و نهنگان فیروزمند در رکاب ظفر پیوند قهرمان عدوگیر خصم بند چون نهنگان دریا کش و هژبر سرکش در دریای
آتش غوطه‌ور و از آتش شمشیر و شعلهٔ برق تیغ تیز در خرمن بسی خشک و تر ما نند هژبران هزبر تعالب و شان از نهیب
سر صدمات کوه فرسا حمله ور و انگروه بی دسر از صدمات گرز خارا شکن و سنان آهن گذر شکلم بکلمهٔ
این المفر در وادی هزیمت پای گریز شدند گروهی بتوده در خاک هلاک و بعضی در خانهٔ خاک مسکن و مقر نمودند بحجن
از دست بردولیران زند و پامردی آن هژبران پلنگ نبرد شکستی عظیم بر قوام لشکر ابوالفتح خان رسید
نام او بعکس تمیجه بخشیده بنای اضطراب و اضطرار عنان کش سعی بپای فرار و راه نورد فرنانی ادبار

دو ماه این قلعه اصفهان مشهور بقلعه طبرک متحصن شد مواکب نصرت کواکب باتفاق علی مردانخان وارد
دار السلطنه مزبور و از صدمات خمپاره و آتش ریزی توپ و زخم شراره بیک دو روز این قلعه مذکور
مفتوح شد و ابو الفتح خان از قلعه بیرون آمده از جمله متابعان شد

در بیان معاهده خدیو خسرو نشان با ابو الفتح خان و علی مردانخان و استقرار سلطنت بر اسماعیل صفوی و در بزم خدیو نامدار با محمد علی خان تکلوی افشا

خسرو مشکین تاج سیمین تخت یعنی قلم فیروز بخت بر این نسق مربع نشین اورنگ ورق و طریق صدق
و حق بمفتاح فصاحت فاتح ابواب داستانهای معلق میگردد که بعد از تسخیر و تصرف اصفهان داور شاه نشان
با علی مردانخان در بزم کنکاش و محفل شور نشست قرار دادند که یکی از دختر زادگان سلطان سعید شهید
شاه سلطان حسین صفوی را بر مسند سلطنت نشانند و اطاعت او را بجهة صلاح حال عباد بر خود
لازم کردانند و آن سه امیر با یکدیگر رسم اخوت طریق مسلوک داشته علیمردانخان بر خود لازم کردانید در موکب شاهی
تمشیت امور رعیت و سپاهی و بوکالت و نیابت شاه انجام مهام و امور سروری و کشورگیری و ملک ستانی
منسوب بحضرت ظل اللهی گیتی پناه بود و در تقدیم امور مذکور بازوی مردانگی گشاده ابو الفتح خان بحراست
دار السلطنه اصفهان و تمشیت مهمات آن که در حقیقت تختگاه سلطنت و مقر دولت است اقدام
ورزد پس هر سه نفر آن امرای صاحب فرمان را با یمان مؤکده و تشدید نموده قسم خوردند که با هم طریق صداقت
و خلوص نیت سلوک کرده و عهد قدیم را مبنی بر لوازم صدق و صفا و شئون بر مراتب دوستی و ولا بپایان
آورده چنانچه احدی از یاران ثلثه صاحب چنین خلاف پیمان و نقض عهد نماید دیگران نیز در قصد خلاص
مطعون باشند پس بعد از تمشیت امور و تشدید ایمان قرار تمکین سلطان را امضا داشته و قرعه این امر
خطیر را بنام میرزا ابوتراب ولد میرزا مرتضی صدر که دختر زاده شاه سلطان حسین بود نگاشتند در ساعتی
مسعود و طالعی محمود او را بر تخت سلطنت و سریر دولت جلوس داده شاه اسمعیل نام نهادند و روش

منابر و وجوه دنانیر بخطبه و سکه پادشاه مزبور زیب و زینت گرفت اسباب دولت و اثاث
جلالت و از غلام و قورچی و عمله جات و لوحه و دواوین ساق و شیول و از اوانی سیمین و زرین
و سایر اسباب جاه و تمکین بجهة پادشاه مزبور تعیین کرده بمعرض آوردند بعد از جلوس پادشاه مزبور و انجام
و اتمام لوازم سور و سرور و تقسیم خلاع فاخره بارباب معانی و مفاخره خلعتی گرانمایه مشحون بانواع
حلی و حلل با رقم سرداری حسب الاشاره علی مردان خان از دیوان شاهی بحضرت ظل اللهی ارسال و آن
داور بیشریک و بیهمال که انوار تائیدات ایزد متعال از ناصیه حال و جبهه شوکت و جلالتش آشکار و هویدا
و ظاهر و پیدا بود با جان بازان رکاب سعادت انتساب از اصفهان حرکت و بجانب قلمرو
نهضت و محمد علی خان تکلو از جانب والی شاهرخی در قلمرو توقف و خود را سردار میدانست
و شش هفت هزار نفر لشکر و سپاه و زنبورک و نقاره خانه همراه و رایت جلال برفراز مهر و ماه داشت
موکب حضرت ظل اللهی با اردوی جناب کشور پناهی را بقدم خصومت استقبال و اعلای لوای
استبداد و استقلال کرده دلیران فیروزمند و بهادران طائفه زند بفرمان خدیو خصم کش عدو بند اعلام
فتح و نصرت افراخته و تیغهای شوکت و شجاعت آخته چون شیران نر و پلنگان حمله آور بر آن قوم [illegible]
تاخته سلک ازدحام ایشان را متفرق ساختند و از زنبورک و نقاره خانه و یراق و اسباب مکلل و
زین زرین رکاب از هر گونه و هر باب بعساکر نصرت انتساب بدست آمد چون حسینعلی خان کرد والی موکب
فیض سپاهی را خدمتگذاری نکرده پای مردی براه غرور و نخوت در آورده بود رایات فتح آیات کردستان
و بیابان و غرور ایشان را نیز لگدکوب سم ستوران لشکر منصور و مشار الیه و اتباعش طوعا و کرها در سلک
متابعان والا قرار گرفت

در بیان طغیان علیمردانخان و نقض پیمان و ایمان و رفتن او بشیراز و شکست صالح خان

چون علیمردان خان در امور نیابت
سلطنت شاه که از شاهی جز نامی نداشت شروع کرده بفکر تدبیر صالح خان که در فارس استقلال داشت افتاد

ارقام شاهی حسب الصلاح علیمردانخان درخصوص هدایت او بطریق فرمان برداری صادر گردید صالح خان
مزبور که گوش غرورش از پنبهٔ غفلت انباشته بود مضامین ارقام را بگوش رضا نشنود وجواب فرمان جهانبانرا
باظهار کلمهٔ عصیان زبان گشود وعلیمردانخانرا بنقض پیمان وخلاف ایمان دامنگیر گشته ابوالفتح خانرا
مقتول وحاجی باباخان عم خودرا متصدی امور وکالت ولایت وصیانت افواج لشکر بیکران گردانید
خیام دولت از شهر بیرون ودستگاه جلالت را بسوی قمشه روان گشت صالح خان نیز از کیفیت واقعه آگاهی
یافته با لشکرهای از حیز احصا بیرون ومرحله نورد کوه ودامون گشته پای بوادی مدافعه نهاده بعد از تلاقی
فریقین از جانبین اعلای رایات سنجق واز آغاز فلق تا انجام شفق جان بازان در طرف در اضطراب تحقیق (?)
بودند بعد از کثیر (?) آثار ادبار وانکسار در ناصیهٔ لشکر صالح خان عیان گردید شکستی فاحش بر قوایم
تاب وتوان آن رسید وصالح خان بعد از هزیمت از میدان ترک وتاز راه نورد بطریق شیراز وسایر
امصار فارس در حوزهٔ تسخیر وتصرف علیمردان خان درآمد ابوالفتح خان از دست برد تاراج واجحاف
تعیین خراج واغتشاش رسوم ملغا (?) اضرار کلی مستغنی ومحتاج رسانید چون مراتب تلف نمودن
علیمردان خان ابوالفتح خان را بعرض خدیو کسری نشان رسید در نقض عهد علیمردانخان غضب
قیامت لهب آتش افروز شعلهٔ غیرت جهان سوز گردید یقین فرمودند که علیمردانخان در پیمان شکنی
دلیر وکام جانش از خلاف عهد چاشنی گیر واعتماد را سزاوار نیست تخریب بنیان عز وجاه اورا عازم گشته خاطر
خطیر که در اجرای حکم جهان مطاع نایب قضا بود بجمعیت لشکر نصرت قرین واجتماع پلنگ خشمان شیرکین
عازم گردید نقبای (?) لشکر ورؤسای عسکر از دلیران پرخاشگر سپاهی فزون از انجم وخضر (?) در ظل رایات
ظفر پیرا اجتماع نموده عزیمت اصفهان وخونخواهی را از علیمردانخان تصمیم وپیشنهاد خاطر مستقیم فرمودند
چون سلیم خان قرقلوی افشار نجوی (?) که قبل مسطور ودر همین صحیفه مذکور شد در صحرای قمیزار (?) از صدمهٔ تیغ خونریز
شیران بیشهٔ ستیز راه نورد وادی گریز ودر قلعه که میان ساوه وجبلاغ ری در دشت توقف داشت شهر (?)

وفرقه

وفرقه فرقه عسکر جمع آوری نموده از کیفیت اراده حضرت ظل اللهی مخبر ومطلع گشته بر سبیل سایل دست
تشبث بدامن خدیو بحر نوال زده بچاکران دربار گردون وقار متوسل شده واستدعا نمود که در سفر خیر اثر ملازم
رکاب ظفر پیرود ودر تنبیه (?) علیمردانخان ملتزمات رکاب را بقدر قوت وطاقت وتوان یاور باشد حضرت
ظل اللهی مسئول ورا بعز اجابت مقبول والتماسشرا بمحض اجابت قبول واورا بنظر عاطفت مشمول
فرموده مشار الیه نیز دنباله دار موکب مسعود گردید

در بیان ورود موکب مسعود بدار السلطنه اصفهان وفرار حاجی باباخان وحکومت محمد صادقخان

فاتح ابواب سیر ومقالید این گنج وگوهر یعنی کلک فصاحت پرور بدینگونه گشاینده درهای
این داستان مختصر ومبین زبان سراینده این حکایت وخبر میگردد که چون بحر ذخار ودریای خون
خوار معسکر نصرت مدار وسیل بی زینهار تهاجم وآن قیامت در حوالی اصفهان قائم شد حاجی باباخان
بختیاری که بطریق مسطور حاکم دار السلطنه بود در برابر آن سیل خانه برانداز تاب مقاومت وطاقت
مصادمت نیاورده چون سرعان دبور وشمال با اقدام سرعت واستعجال مرحله نورد بوادی نکال وبادیهٔ
گونه گونه ملال وکوه کوه کلال پایان گرد فنا فی وبال گرفتار سوء اعمال شد ساحت اصفهان از اشرار زاد (?)
بهار قدوم بهجت آثار رشک فزای گلستان ارم وآن خطهٔ بهشت نشان از فیض مقدم سعادت
توام غیرت افزای بیت الصنم گشت بمعماری لطف وعنایت وتعمیر ومرمت شکستگیهای اهل اصفهان
که تیشهٔ جور وعدوان روی داده بود ومعالجه خستگیهای ساکنان آن بلدهٔ فردوس نشان که از دست
واضرار مفسدان آنرا ماده بود پرداخته صغیر وکبیر آن خطهٔ دلپذیر در پناه تحمل بروند (?) ونقش از تابش
آفتاب حوادث آسوده وبرنا وپیر در ظل قصر مقصورش محفوظ از آسیب نوایب غنوده خاطر ستمکشان
از شوق دیدار جمال بوقلمون (?) خورسند وشادمان ودلهای جفاکشیدگان از بیم شحنهٔ غضب قیامت
کوشش تفرقه وپریشان نگشت محمد صادقخان برادر بیگلربیگی دار السلطنه فرمود ترفیه احوال رعایا وتنظیم

اوضاع براه و تادیب ارباب جور و عناد و تنبیه سالکان طریق عدوان و جفا را حواله برای عقده کشای
آنجناب نمودند و از تیغ عدالت آنحضرت ایلان بسیاری از جور کیشان در میدان سیاست
طعمه کلاب و اجساد ابنوی از ستم اندیشان در معرض هلاکت تحفه و باب دعای دوام عمر و دولت آن
دو برادر عالیجناب ورد زبان شیخ و شاب و ذکر لسان اولو الالباب شد در بیان وقایع سال

فرخنده فال سیچقان ئیل مطابق هزار و یکصد و شصت و پنج هجری

هنگام بهار خرم بفیروزی و فرخی در رسید و نوبت گلشن آرائی نسیم بهار و وقت چمن پیرائی باد
آذار گردید فراشان بافر وشان قوای نامیه سرادقات نگارنگ ریاحین گلهای آذر یرانجمه قلع و قمع
سواد فساد و فتنه جویان دی بو سعتگاه کوه و دشت کشیدند و کارگذاران طرز نفوس نباتی لباسهای
دلکش و فروش منقش اقسام گلهای رنگین را بغیرت افزائی شعله جویان بهمن در فرازی کشت و چمن
گسترنیدند لشکر بی پایور شباط از صولت سپهدار گیتی مدار هوای بهار شکست یافته بجانب کوهسار
ادبار شتافتند و سپاه روسیاه دی از صدمه جنود مسعود اردی بهشت هزیمت نموده از میدان
باغ و رزمگاه راغ روی برتافتند سپهدار گل بجهة انتظام دار المرز گلزار کمون بیرون و لشکر مسعود
بلبل بجهة رونق مازندران گلستان که اشرف اقالیم جهانست برسمند سعادت پیوند گلبن سوار
گردید قامت رعنا قدان سرو و صنوبر را بجامهای دیبای خضرا آرایش نمودند و بالای والای زیبا قدان
شمشاد و عرعر را بحلهای گران بهای اوراق زیب و زینت افزودند قدسی خوش نوم با عندلیب
نغمه سرا همداستان و صحن چمن از پرند زنگاری و پرنیان گلناری غیرت بزم گلرخان شد شعر

باز تازه در رسید بهار / کوه شد باغ و دشت شد گلزار
محفل آرای بزم فروردین / بزم فروز محفل آزار
اطلس طرفه در چمن گسترد / بود فیروزه و زمرد تار
از نکو عارضان سبزه و گل / و ز سهی قامتان سرو چنار
گشت گلشن بمونه خلخ / شد گلستان نشانی از فرخار
باغ شد رشک صحن مینا رنگ / راغ شد غبن چرخ مینا کار

محفل نشاط و مجلس انبساط و دار السلطنه اصفهان بجای نکهت ستی طراحان نگار بند و طرح اندازی
کارگذاران مشکل پسند انتظام یافته بر دوش سران لشکر و سروران کشور را از حلهای نگارین زر دوز
و ثبات رنگین بسیم اندود نمونه باغ بهار و نشانه گلزار گشته خزینهای سیم و زر و خزینهای لعل و گوهر که محصول
صد ساله بحر و کان بود صرف انعام سران سپاه و طراز جیب و کنار بندگان درگاه شد در خلال این حول
خبر رسید و معروض رای عالم آرا گردید که علیمردان خان بعد از وصول کوکبه عز و شان به بیت الشرف
اصفهان سراسیمه و از مضطر و ناچار از الکاء فارس متحرک و بجانب کوهستانات بختیاری نهضت نموده
پای کوه نورد بصعود و هبوط کوههای صعب و قلعهای سخت کشوده همعنی در نظرها غریب بجلی بعید نموده که عبور لشکر
و سپاه و مرور اردوی اثقال دستگاه از طریق مذبور که مشتمل است بر مضایق پر سنگ و کریوهای نیک و ارتفاع قلال
و ارتفای جبال و اعتلای تلال و معابر ضیقه و شرفات مزلقه ممکن و مقدور تواند بود بعد از چندی مشخص گردید
و تحقیق رسید که بهر صعوبت که بوده و به هر سختی که روی نموده اردوی مذکور از شوامخ مذکور عبور و طلیعه ایشان از افق
کوه طالع صخرات آن راه پر نشیب و فراز را قاطع گردیده بکنار آب کرکان رسیدند حضرت ظل اللهی گیتی پناه
بتدارک لشکر و سپاه امر فرموده لشکری که محاسبان وهم از تعداد آن عاجز آیند و عسکری که عارضان
اندیشه از شمار آن بقصور اعتراف نمایند در ظلال رایت فتح آیت اجتماع نمودند بر انهدام بنیان جمعیت
علیمردان خان تصمیم عزم و اراده توجه بسوی میدان رزم فرمودند امر قضا نمون به تعیین ساعتی میمون بجهة
تحریک موکب همایون بنفاذ مقرون شد منجمین اسطرلاب بین و اخترشناسان حکمت آیین در رصد
مندان بطلیموس قرین در نظرات کواکب دیده و ملاحظه اوضاع انجم کرده در ساعتی قرین سعادت و طالعی
خالی از شوایب نحوست پیش خانه همایون را بفضای همایون کشیدند خیام والا مقام پرده پوش سپهر فیروزه
فام و سرادقات فلک احترام برابوج نه چرخ والا قیام نمودند و قبه های بارگاه گردون دستگاه سر بذروه مهر و ماه سود
صبح گاهان که پادشاه دار الملک فلک اخضر یعنی مهر انور بپای سعادت برکاب بنهاده و شقه زرین رایات شعاع را

از حرکت دو سهی قامتان اعلام نصرت پرور زیبا قدان رایات ظفر پیکر چون معشوقان دلبر در فضای
بسیط اغبر جلوه گر گردیدند کوس تندر خروش چون رعد بهاران آفت گوش و خم هفت جوش ابر کهساران
در خروش آمد ایلغاران برق جولان بزین باد پایان نشستند و فارسان سبک عنان از غلبه و ازدحام راه
مرور بر سرعان صبا و دبور بستند بسیط زمین از جوش سواران آهن پوش متزلزل و کوه و هوا از ارتفاع غبار
مبدل گردیده و فغان چاوشان موکب منصور باوج ماه و مهر و لوای کره نای و آواز ردین درای گوش سپهر
رسید شیران خون خوار و پلنگان جان شکار بشوق کارزار از دشت و کوهسار جوشیدن آغاز و نهنگان دریاوران
از دستیز با خنجرهای تیز و تیغهای خون ریز چون صور رستخیز خروشیدن ساز کردند چون سحاب کوه سار
سنجیاری مرحله چند با قدم ستوران برق سان باد مانند پیموده و کره زمین از صدمات سمهای آهنین
تازیان للغرمیان فربه سرین و اسبان مکلل لگام مرصع زین فرسوده پشت گاو زمین از تک و پوی
برصولان شیر کین پلنگ کین بسوده شد سموع سموع مقربان درگاه و نزدیکان حضرت جهان پناه
گشت که معسکر علیمردانخان بکنار رود گرن که اقصای چهار محال و از این جانب آغاز جبال است رسیده
در آنجا متوقف گردیده موکب نصرت کوکب ترتبان طرف آهنگ صحرا و کوه را از هجوم شتاب کوه و درنگ بر شیر
و پلنگ تنگ کرده موضع مذکور محل تقارب آن دریای پر شور و اردوی علیمردانخان مزبور شاه
سپاه منصور شد اثر و لشکر فیروز در آن سر زمین بهجت اندوز خوش تر از عید نوروز گذرانیده چون
بپایان رسید و پرده دار شام مشکفام پرده اظلام در اطراف جهان کشید آن شب بهادران
شیر شکار با دیدهای بیدار در انتظار روز کارزار ستاره شمار و دلیران خونخوار بشوق وقت کار
تا صبح در انتظار بودند که سپهدار عالم مدار مهر و زرنگاه سپهر تیغ خون ریز خطوط شعاعی را از نیام افق
بر آورد لشکر از حد افزون تر انجم و اختر را بیک حمله جهان سوز متفرق کرد حضرت گیتی ستان جهانبان
پای دولت برکاب سعادت نهاده از فیض سواری سمند پا مانند را از چرخ والا رتبه برتری در خیل

ستوران شرف سروری داده جمع لشکر پرخاشگر و سران و سرگروهگان کیوان شان بهرام نظر
بآیین شایسته و دسته بدسته در عرصه قول بمعرض ساق و سول چون کوه خارا و ستون پای بر جا
ایستاده آواز گاو دم تزلزل بخش آسمان و نعره رویین خم زلزله افکن اساس این بلند طارم و خروش
و نفیر و فغان دارو گیر بنیاد کن قصر سپهر هفتم و از تک ستوران و رویین سم بسیط زمین پر تلاطم شده
علمداران شقه‌های زرتار الویه گردون خرام از هم گشودند و رایت افرازان کیوان کین مشکین پرچم‌های
رایت نصرت قرین را چون طره مشکفام دلبران دلارام پریشان نمودند از صفوف سپاه مهرهای آتشین
در میدان کین بسته و جانهای بی سامان و کالبدهای خسته پیوند ارتباط از هم گسسته مرغ روح از
قفس قالب رسته توپچیان شراره بار و جزایرچیان آتش کار با فتیلهای سوزان چون اخترهای
فروزان از توپهای رعد آواز و تفنگهای برق انداز شرر ریزی و آتش انگیزی آغاز نمودند از سحاب
توپ و غمام نیل فام تفنگ در میدان جنگ که مرغ جانها و کشتزار دو نهاد است رعد بلا بغریدن و ژاله
غبار باریدن آمد و تراکم دخان توپهای آتش بار بمرتبه رسید و تصاعد گرد و غبار بجائی رسید که روز
چون شب تیره فام تیره و تار و پرده مشکین و تتق عنبرین دود گرد آلود حجاب دیدهای بینای اولو الابصار گردیده
کند مردم رهائی از دهاآسا چون طره عنبر سای خوبان دلبر ناصیه افکن گردن کشان و درس هلال مثال
شمشیر کج بازان چون تیغ ابروی پریوشان در دو کر مزرعه جان کشت و افغان دلیران میدان جنگ
و نعره با بنهار رعد آهنگ از این هفت طاق فیروزه رنگ برگذشت دامان هامون از خون پردلان گلگون
و فضای میدان از جریان سیلاب خون همرنگ فرات و جیحون شد دلیران شیرگیر چون پلنگ و شیر خونخوری
دلیر و جان جوان و پیر از هراس آن دار و گیر از قالب عنصری سیر و بسوی امن آباد عدم سرعت پذیر گشت
القصه در آن وحشت فضا صحرا هنگامه قیامت برپا و در آن سوزان میدان دشت غوغا شور رستخیز هویدا
گشته شاه اسمعیل چون علامات ادبار در ناصیه احوال علیمردان خان مشاهده و آثار انکسار در ارکان

وتوان انصار و اعوان او ملاحظه کرده روی توجه بجانب قبلهٔ همایون و قدم شتافت بسوی قلب لشکر ظفر
مقرون آورده ازینجا که از سوء سلوک و رفتار روش ناهنجار علیمردان خان از خشن بدسلوکی او زخم کدورت
خورده بود با جمعی از عمله خود بجانب جناب ظل اللهی مایل و آسوده کی در قصر حمایت ایشان را خواهان و در دل
گشت این واقعه از برای علیمردان خان علاوهٔ علل و کارش بیکباره مختل و فرارش بر قرارش متبدل و بار دیگر
ره نورد کوه و کتل و مرحله پیمای پشته و تل و ساعی شب و فرار سهل و جبل گردید نواب ظل اللهی جهان پناهی
از فتح چنان مباهی و بهعنانی و همراهی بندگان ذیشان باقر شاهی بجانب دار السلطنه راهی و بدست
کرم درم بخش لشکر و سپاهی گشتند گلشن برای دلگشای انخطه وسیع الفضا از اهتزاز نسایم فیض لازم
مواکب حیاتگشای [illegible] خضرت و نظارت گرفت و فضای روح افزای آن بلده جهان پیرا از هبوب
ریاح راحت بخش کوکبه گیتی آرا دیگر باره خرمی و طراوت پذیرفت و گلهای مسرت و بهجت
از سرابوستان احوال صغیر و کبیر و ریاحین میمنت و سعادت در گلشن آمال برنا و پیران بلده بهجت
نظیر بر شکفت جمهور مرد و زن و دوست و دشمن از ازدیاد فروغ آن چراغ روشن و سرو علن
سجدات شکر قادر ذو المنن کرده لوازم جشن و سور و مراسم شادی و سرور بعمل آوردند سلیم خان
افشار قرقلوی که بکحل چشم او نادر شاه فرسوده نشتر و در آن اوان اعور بود چشم دیگر آن بعلت ظهور عصیان
و بروز حرام نمکی و طغیان بگزلک مکافات نابود و در سلک عوام معدود و درباره سلیم خان قرقلو و یکه نفر دیگر
از اعوان او نیز همین عمل شد چون یک چند در آن بلدهٔ فردوس مانند بتعمیر احوال جنود ظفر پیوند و تدمیر
سایر خصمان نژند و ترفیه بر سبکی و ستمدیده و ختم جمیع مهام ملک و مال بکلی و امور ماضی و حال و لوازم
اسباب استعداد و استقلال را منتظم ساختند اوقات مملکت آرائی در رسید و نوبت گیتی پیرائی
گردید ارادهٔ تسخیر الکا گیلانات و مازندران در خواطر عدالت نشان شهریار جهان رسوخ یافت اکنون
بنا بر ضرورت خامهٔ فسانه پرداز و کلک ورق نگار صفحه طراز از میدان این داستان عنان تافته بعنان

بگرد

تحریر و تقریر داستان وقایع مازندران و گیلان آن اوان شتافت

بیان مختصری از احوال الکاء دار المرز و چگونگی استیلای محمد حسن خان قاجار بالکاء مرزبور و عزیمت خدیو منصور بصوب مزبور

کلک صحیفه پرداز بر لوح معانی نگار
که مختصری از احوالات الکاء دلگشای مازندران و گیلان و سایر اعمال و امصار استراباد و جرجان نگزیر
و ناچار بجهة انعقاد عقد گوهرهای مطلب ضرور در کار و بیان آن واجب بر قلم وقایع نگارست لهذا سمند
تیز گام قلم و کمیت خوش خرام کلک بدایع رقم باین صفت نگارندهٔ حکایات و بدین نمط گذارنده روایات
میگردد که قبل ازین مذکور و در این صحیفه خالی از قصور مسطور شد که امرای خراسان بعد از غل شاه
رخ میرزا سید محمد نواده دختری شاه سلیمان صفوی را بر مسند سلطنت عاریت نشانیده و ملقب
بشاه سلیمان ثانی گردانیده و مشارالیه محمد حسن خان قاجار قوانلوی اشاقه باش که بعضی از تفاصیل
احوالات فتحعلی خان والدش در تاریخ نادری مسطور و در حین سلطنت شاهرخ شاه ایشیک آقاسی
دیوان بود سردار الکاء دار المرز و جرجان کرده روانه نمود و مشارالیه بعد از ورود باستراباد و اختتام سلطنت
شاه سلیمان گردن از طوق متابعت دیگران در ربوده آغاز گردن کشی و جمعی از رؤسای اشاقه باش را
که با جنابش همت ایلی و بعلاوه نسبت نسبی هم داشتند بقتل آورده بر مازندران و استراباد استیلا و لوای
استعلایش بغایت اعتلا یافت و از مازندران با لشکری گران از راه ساحل دریای خزر و باب الابواب
بجانب بلاد گیلان شتافت حاجی جمال فومنی که از اعاظم گیلان بیه پس بود و در آن هنگام
بر جمیع ولایات بیه پس و بیه پیش فرمانده بیگانه و خویش و حکمران غنی و درویش و از نفاذ امرش
گرگ با پاسبان میش بود ابواب دخول بر روی محمد حسن خان بست و با اعوان و انصار خود که جمعی
کثیر و فوجی غفیر بودند در سنگر خودداری نشست بالآخره بعضی از اشرار گیلان بیه پیش
در خزو با محمد حسن خان و آن مهمان نورسیده را نوازش نموده راه دخول بر لشکر او گشودند بعلت

مخالفت اهل ولایت که دشمنان خانگی اند حاجی جمال عاجز از محافظت ولایت لا علاج تابع در
متابعت و موافقت گردید محمد حسن خان بعد از فیض مال واخذ منال وتحصیل اسباب اعزاز و جلال
اراده مراجعت و چون از اعیان ولایت دیگری در نظرش جلوه ننمود که قابل محافظت ولایت و لایق
قبض و بسط امور سپاهی و رعیت تواند بود امر حکومت را بحاجی جمال محول و جماعت عمارلو را که در
ایلغارات گیلان موطن و مشهور بشرارت ظاهر و باطنند تا دمی مجمل بجانب دار السلطنه قزوین نهضت
و از قزوین نیز بعد از اندک روزی حرکت و از راه طالقان متوجه تنکابن و مازندران مراجعت نمود
حضرت جهانبان کشورستان بعد از تنظیم و تمشیت امور عراق و تدارک و تهیه اسباب و یراق تنبیه
چاکران آستان عرش رواق و سر انجام نظام ادوات لیساق اراده یورش صوب مازندران و
گیلان نموده بکلی تصمیم عزم فرمودند حکمای مجتبی کیش در اصطرلاب سنجان حکمت اقتضا تشخیص سعادت
انجم و اختر و تحقیق اوضاع خیر و شر کرده ساعتی میمون و با سعد نظرات مسعود مقرون تعیین نمودند و
فراشان محکم بازوی سطبر پشت خیام سلطنت را بر شتران کوه کوهان و استران شیر زور پیل توان
از شهر بند اصفهان بساحت دشت و بیابان کشیدند روز دیگر که لشکر آرای میدان گرد و گردان یعنی
مهر درخشان بعزم ایلغار مراحل این بیابان را باز خسار تابان شتابان شد بهادران و دلاوران شیر
مردان رزم پرور بر پشت اشتران تکاور و غزالان پیل پیکر نشسته چون شیران از بند رسته و پلنگان
سلسله گسسته در شکارگاه کشیک خانهای والا صف بستند نوای رومی نای پرده در گوش ساکنان
چرخ و فغان کوس شورش بخش ملایک گردون نشین شد جلوه داران سبک عنان غزالان شیر خصال
پویه و رو بر پشان طاوس جناح تذرو پر و بال را بساحت کریاس سپهر آسا رسانیدند عقاب تیز
چنگال بجو لوای نصرت اشتمال با مرغ زرین جناح آفتاب انور هم آشیان و اوج نهم آسمان مطار
شاهبازان بلند پرواز سر طوق اعلام سعادت توامان گشت نعره نفیر و خروش تازیان آهو گیر زفراز

کره اثیر و اعالی این طاق برگذشت بند از پیلان زور آزما و سلسله از شیران نخجیر خا برداشتند هژبران
پولاد پوش و پیران سخت کوش از کنام شهرستان روی بیکار جوی بوسعگاه بیابان گذاشتند بعد طی
بر حله زمین از نعل ستوران سهمگین قلعه آهنین و هوای کوه و دشت از گرد سوار و ارتفاع غبار پرده چین پر
گشت چون دار السلطنه قزوین مطارح های علیون فال گیتی نورد و ساحت آن سرزمین سپهر
فامستان طوبی مثال یعنی الویه جهان گرد گردید محمد حسن خان از الکاء گیلان متحرک بحرکت و عزیمت
مازندران انصار و اعوان خود را محرک شد و دارای عالم و زینت افزای مسند کسری و جم یعنی حضرت
قدسیان چاکر ملایک خدم با یکعالم حشر و کیهان حشم از شوارع درخت و مضایق سخت رسانید قدم
الکای گیلان نزول فرمودند و امور گیلان را باندازه فرصت و اقتضای معدلت فی الجمله صورت داده حاجی
جمال را مجدد حکومت داده عنان شهب عزم و شقراء رایت رزم را بجانب مازندران کشیدند محمد حسن خان
از مازندران نیز عطف عنان بسوی استراباد و عنان بر یکران داده و حضرت خدیو کسری شان در انتظام
مهام مازندران بلوازم عدل و احسان عمل فرموده محمد حسن خان را تعاقب و در خارج قلعه استراباد بپای
مشار الیه تقارب نمودند قلعه مزبور حصاری است محکم و نهایت حصانت و رزانت دارد و بکل
آن مدغم اطرافش مشتمل بر خندق نغز و اکنافش متشتل بجنگلهای پر درخت در شوارع عشق خار و خاشاک
متراکم و در توابعش وحشی صفتان اتراک تهاجم کنجایش متصل ببحر خزر و خاره و یکطرفش متحد بشوامخ کهف
صحارش مشتمل بر انبوه بیشه و جنگل و نواحیش مبنی بر شرفات کوه و کتل و یکسمت بشش فرسنگ مساحت
بدشت قبچاق و وحشی سیران ترکمان و یموت و گوکلان و در آن پر سهم چاپان نشسته العرض معسکر
قیامت اثر در ظاهر استراباد نزول و جماعت قاجار سد ابواب دخول کرده از طرفین روی بلوازم جدل
و دارای بهسم قبل و قال آورده از آنجا که بهایم سیران ترکمان تا آنجا نزدیک و همواره آن جماعت از غایت شرارت
خصم ترک و تاجیک و بعلت قرب جوار با طایفه قاجار رفیق و در هر کاری و هر روزگاری شفیق میباشند

در اطراف اردوی همایون دست بدستبرد و سرقت گشاده بنابر قطع طرق نهاده و دواب اردو را
که بجهة حمل علیق و آذوقه بهر طرف میفرستادند میگرفتند و در جائی جمعیت و توقف داشتند که لشکر بقلع
و قمع ایشان تعیین و تدمیر آن وحشی صفتان صحرانشین تواند شد باین علت در اردوی جهان پوی
همایون آثار غلا پدید و علامات قحط ظاهر گردید فقدان آذوقه کار را بر لشکر تنگ و وجدان غلا عسکر را
مانع از درنگ آمده در روزیکه جماعت قاجاریه در قلعه استراباد بعزم جنگ و اراده کوشش
نام و ننگ بیرون و از تنگنای شهر بفضای هامون انداخته بنیاد کارزار و هراس گیر و دار انداخته بودند
در حین اشتغال نوایر هیجا و هنگام افروختگی آتش وغا شاه اسمعیل بنابر عادت دیرین و شیوه پیشین
روی بجانب قلعه استراباد و بسوی دروازه شهر عنان بی آزرمی گشاد و جمعی نیز علاوه شکستگی سپاه
و اضافه سوانح انگاه گشته شیخعلی خان که یکی از روسای سلسله جلیله زند بود و شرف قرابت بخدیو
فیروزمند داشت از میدان جنگ روی برتافته بجانب کتل مشهور بعلی شکن شتافت حضرت
ظل اللهی نیز صلاح در درنگ و صرفه در جنگ ندیده عنان از میدان کشیدند جماعت یموت از جوانب
هجوم آورده شروع بنهب و اسیر بقیه لشکر نموده جمعی کثیر در آن دار و گیر بدست ترکمان اسیر و فوجی غفیر از بنا
دبیروران آن واقعه ناگزیر بقید آن فرقه بهایم نظیر دستگیر گشتند محمد حسن خان در موکب شاه متوجه اشرف
مازندران شد

در بیان عطف عنان خدیو گیتی ستان ببلده طهران و تعمیر و مرمت خرابی لشکریان و از آنجانب عزیمت بدار السلطنه اصفهان

برای مستمعان این حدیث سعادت نشان مستور نماند که بعد از خروج از مضایق استراباد
و رستگی از بیشه و جنگل آن نواحی و بلده طیبه طهران محل نزول مواکب عز و شان و موضع اجتماع
آن جمع پریشان گردیده دسته بدسته طایران از بند قفس رسته فوج فوج آن قوم پریشان خسته بمعسکر
سعادت اثر پیوسته شیرازه بندان قضا برشته تعزیز شکسته و تذلیل نیافته دیگر باره اوراق دفتر

پریشان

پریشان نزاماره و محکم ترین شیرازه بر بستند احکام قضا نظام و مناشیر قدر انتظام باحضار لشکرهای
پراکنده و اجتماع هر آزاد و بنده از مصدر جلال صادر و بعهده علیمردانخان والی و کارگذاران
ممالک مقرر شد که از سلاح و یراق و اسباب یتاق و آلات لباس و ثیاب زر تار خورشید اشراق
و منسوجات فارس و عراق مهیا و روانه دربار گردون رواق خدیو آفاق نمایند گرگ برافان سرکار وسعت
مدارکه حاصل دریا و کان کمترین سرمایه ایشان بود نیز بتهیه تدارک و تهیه خلاع آفتاب شعاع باقسام و انواع
هر طرف متمادی گشته در اندک زمانی از امتعه زرتار و اقمشه سیم دوز بوته دار و پرندهای رنگین و پرنیانهای
از فرنج و چین و اطلسهای نگارین و گنجهای زرین فزون از حد حصر و تخمین و انواع اسلحه از تیغ و سپر و زوبین
و خنجر و تیرهای خاره گذر و سنانهای ثعبان اثر و تفنگهای دوزخ شرر و اقسام جوشن و مغفر و دواب
بحد و مر از اسب و استر و شترهای پیل پیکر و بختیان دیو منظر و امثال خیمه و چادر در بلده فاخره طهران
چندان جمع آورده شد که محاسبان اوهام از استیفای آن قاصر و عقول اذکیای ایام از حصر آن عاجز
بودند خدیو بیهمال بالطبع دریا مثال و دست بحر نوال شروع ببخشش و آغاز داد و دهش نمود جمیع آن اسباب
بحساب که محاسبه اش در هیچ کتاب و شرحش در هیچ نصاب و باب امکان نداشت در میان ملازمان رکاب
ظفر انتساب تقسیم شد چون بکرر بعرض میرسید و متوالی مقرر شد مجموع مقربان درگاه جهان
جاه میگردید که علی مردان خان از بیم شمشیر بهادران ضیغم نشان در شواخ کوهستان سرگشته
و پریشان در وزوایای تواری شوریده و بی سر و سامان بود بعلت غیبت خدیو جم شوکت وقوع
مسافرت و اوردار اصولت قدم از گوشهای تواری و بیابان زوایای جبال بختیاری بیرون نهاده
بازوی درازدستی گشاده حضرت ملک خدم و زینت افزای مسند کسری و جم قطع و دفع فساد و قلع
مورد جور و بیداد او را اولی و اهم دانسته با دستگاهی که شهریاران پیشدادی و تاجداران کاوسی
و قبادی باین آن رشک آورند و سپاهی که قیصر و خاقان و لشکری که منغو و قاآن بر تزئین آن حسرت برند

از شهر بند طهران بیرون و از خطه ارم نشان بوستگاه همایون خرامیده در طی منازل و قطع مراحل اعلام
ظفر شمایل لوای بخشای مهر و ماه زرین حمایل گشت و دار السلطنه اصفهان از ورود مواکب نصرت حمایل
بهشت برین را مماثل شد چون آفتاب ورود وجود و سعادت اثر به بیت الشرف اصفهان تحویل فرمود زلال
زنده رود از آمیزش غبار موکب مسعود آبروی کوثر و سلسبیل یافت از فیض بهار قدوم میمنت آثار
گلهای مسرت و شادمانی و ازهار بهجت و کامرانی از گلبن احوال اقاصی و ادانی سر زد و عروس زیبا و شاهد
دل آرای آن ملک دلگشا از وصول کوکبه جهان پیرا گلهای دولت و اقبال بر سر زد و کوچک و بزرگ را از تماشای
دیدار همایونش دیده ها روشن تازی و ترک را از سعادت مقدم میمونش فرح آباد و کاشانها غیرت گلزار و
گلشن و چراغ فرخنده وضع شریف از نقاب شمع پرتو افکن دولت فرخنده فروزان و آفتاب عالمتاب
مرحمتش دیگر بار نور افزای روزهای سیاه تیره روزان شد در بیان سال فرخنده فال اودئیل
مطابق هزار و شصت و شش هجری و استیلای لشکر منصور بر علی مردان خان
و انهزام آزاد خان و سایر وقایع غریبه آن زمان خسرو اقلیم طارم چهارم و صدر نشین ایوان
این بلند طارم بدار الملک حمل خرامید و یساق کشان گلهای بهاری و سفر کردگان ریاحین آذاری زیب
افزای ماوا و مسکن و زینت بخش دار السلطنه چمن گردیدند و ساحت گریبان سبزه های اردی بهشت دیگر باره
در موطن صحرا و گشت آرمیدند سلطان مجهول النسب بهمن که بتوالع باغ و گلشن بر آمده با همدم سردی
سودای جهانگردی در دماغ داشت از صولت سپاه گیتی پناه فروردین انهزام نمود و سردار لب وقار
شباطار شوکت قهرمان کشورستان بهار و بهار شکست یافته پوی کوهسار را بهنجار عدم
طریق هزیمت پیموده فغانان زاغ و زغن در عرصه چمن افغان بشور انگیزی بر آوردند و یغماگران عنادل
هزاران در فضای گلستان گلبرگهای تر و رقیمهای لاله و عبهر را غارت کردند شعر دیگر از فیض نو بهار آن کشت
سبزه در سبزه دشت اندر دشت   چمن از لب نو بهار نکهت بیز و گل بجای باش نثار   حلقه باغ شد ز سبزه پرند

شد زمین رشک آسمان بلند   لاله با سبزه داده دست بدست   لعل و فیروزه شد بهم پیوست
مجلس نوروزی و فرخندگی و فیروزی در دار السلطنه اصفهان انتظام پذیرفته عمارات مبارکات
شاهی محفل آرائی صاحبان آگاهی زینت بخش باره ماهی و جیب و کنار رعیت و سپاهی از فروغ زر و سیم
نور صبحگاهی و سران لشکر کماهی از فرط اشفاق ظل اللهی مفتخر و مباهی شدند بعد از انقضای بزم ارم نظم
نوروزی بعرض خدیو کشور فیروزی رسید که علی مردانخان بختیاری باطمینان عدم حضور حضرت مملکت
مداری سر از گریبان نوادری بر آورده لشکری جمع آوری کرده بسوی کرمانشاهان شتافته و مردی مجهول
النسب خود را بسلسله علیه صفویه نسبت داده پسر صلبی شاه سلطان حسین نام نهاده بشاه سلطان
حسین ثانی ملقب و بجلیل و تزویر صاحب نسب گشته و مصطفی خان بیگدلی که در اواخر دولت
نادرشاه باشتراک میرزا مهدیخان منشی صاحب تاریخ نادری بایلچی روم گردیده بود در شکایتی که لایق دولت
نادرشاه تواند بود متوجه اسلامبول و مدار السلام بغداد رسیده نادرشاه تخت و تاج را بدرود
میرزا مهدی خان منشی مورخ مراجعت و مصطفی خان در آنجا متوقف گردیده بود در حضور مفتی
دروغ و ابو بخشی سفر و فروغ شاه مجهول النسب گشته و او را از بغداد برداشته بکرمانشاهان آورده بود که بلکه
بتدبیری حقیقی از پیش گرفته و از باد رسته برهنه و گرسنه بر سر او اجتماع و آن شاه مجهول النسب را سرمایه
انتفاع سازند علی مردانخان بمقتضای الغریق یتشبث بکل حشیش شاه مزبور را مایه استظهار
خویش و با خواطر و اندیش قبول خدمت شاه درویش نموده حضرت ظل اللهی با سمکین سپاهی که شیر فلک
از اندیشه شمشیر خونریزشان از قرص آفتاب سپر بر سر کشیده و بهرام خون آشام از بیم تیغ انتقامشان
به پناه پنجم آسمان خزیده اراده قلع ماده و عزم قطع دست لقمه جولی گشاده علی مردانخان نموده و در ساعتی قرین
سعادت و طالعی مقرون بفرخندگی و میمنت خیام گردون مقام سراپرده انجم احتشام را انجاح کشیده
از بوارق سلاح سواران آهنین قبای پولادی کلاه بارقه مهر و شعشعه ماه پوشیده شد از قیام علمهای

عالیمقام علامات روز قیامت قیام و بیرق رایات گردون خرام در منزل ماه مقام نموده اسبان صبا
رفتار و تازیان برق پوی براهوار تحریک سواران خونخوار بهنجار خدمت بسرعت پیمودند از خیام فلک
تزئین آسمانها بروی زمین کشیده طبقات زمین از زره و بکتاوران میدان کین و تکاپوی ستوران کوه پیکر
لگام زرین زین برچیده شد نقود نامعدود و درم و دینار و اسلحه فراوان بیشمار و اسبان بادپای
برق رفتار بذل سپاه ظفر همراه گشته عنان اشهب عزم بجانب میدان رزم گشادند در صحرای کرمان
آن بحر سرکش و آن دریای آتش تلاقی یکدیگر و قطرات آن ابرهای پرشرر و امواج آن لجه‌های پر خطر خونریز
شکستگی کالبدهای بهادران دلاور گشت هنگام صبح که سفینه بیقرینه خورشید خاور بمعلی فرمان داور داور
در این دریاهای پنهان اخضر و این بحر ژرف بیکنار بسوی ساحل باختر روانه گردید آن بحر پرتلاطم بجوش
و آن دو دریای با تصادم در خروش آمده امواج بلا بچرخ والا و طوفان ابتلا بسپهر اعلا رسید از میدان نبرد
هیجان گرد بگردون تیزگرد و از دشت نبرد ارتفاع دود بفلک لاجورد رفت نهالهای علمهای بلند بالا
از باغ بلا باوج ثریا سر کشیده مار بار هلاک جانها و از اثمار تاراج خان و مانها بارور گردیدند سرافیل
پیشگان نای رومی نواز دنایهای صور لوای مهلک آواز دم در دمیدند و عزرائیل منشان خانه برانداز
تیغهای جان ستان را از نیام برکشیدند در آن صحرای چون عرصه رستخیز که تنهای سرداران
آغشته خون و خاک و سرهای گردنکشان آویزه فتراک بود غوغائی شد که یاد از روز محشر و هنگامه
پدید آمد که خبر از فزع اکبر میداد و بعد از تکرار حملات کوه فرسای بهادران جانبین و توالی لطمات امواج
دریاهای افواج عسکرین دیگرباره بنیان استواری سپاه علیمردانخان از هم ریخت مجدد شیرازه
پایداری لشکر مشارالیه از یکدیگر گسیخت از صولت یلان انتقام کش و صدمت سواران برق پویه
ابرش شکستی افغان چون شکست خاشاک از معارضه آتش بر آن قوم شعله‌وش افتاده فرار
و دیگربار قدم فرسای فضای ادبار شاه مجهول النسب نیز گرفتار و خسران مدار شد در آن روز گریختگی از

نقاره

نقاره شادمانی بلند آوازه و نشیب و فراز پر زلزله از زوال طبالان کورکه نوازه و نواب مسرت بر چهره جهانیان
باز شد کیفیت مجادله خدیو جم غلام کسری احتشام با آزاد خان افغان
و حقیقت وقایع آن ایام مسرت نشان زاغ تیره سرشت زبان کلک غرایب رقم
و کلاغ دلخراش افغان قلم فصاحت شیم از شاخسار ورق بر اینگونه و باین نسق در فغان میآید که آزاد خان
غلجه که یکی از سرکردگان افغان و بعد از تخریب ارکان دولت شاه ابراهیم بنواحی شهرزول رفته و در آنجا مسکن
ورزیده رفته رفته بعلت معارضه امرای افشار با یکدیگر و ظهور نفاق فیمابین ایشان بر قلعه ارومی مستولی و محل نشیمن نموده
بجهة خود و سایر خانواری افاغنه آنجا را ماوا و مامن ساخته فتحعلی خان افشار ارشلو ابواب دوستی بروی مشارالیه
گشوده بساط یکجهتی درمیان انداخته بود در حالی که علیمردانخان را بعلت اندک طول مدت مرارت
زهر شمشیر جهانگیر خدیو دشمن شکن دوست پرور از کام جان بیرون نرفته ذوقش حلاوت از چاشنی
لشکرکشی پذیرفته بود و بنحویکه قبل مسطور گردید کور گردید خفاش وار از نور آفتاب پر ضیای ذات کشورآرای
گیتی گشای در شب مکاره فرصت از گوشه اختفا ظهور نموده پروبالی گشود چون مهر انور ذات سعادت
آثار از سفر مازندران انصراف بجانب عراق عطف عنان فرموده شعشعات عالم آرایش از افق مشرق
اصفهان طالع و عازم تادیب علیمردان خان گردیدند مشارالیه از بیم جان و تشویش احوال
قرین خذلان از آزاد خان افغان استمداد و مشارالیه را استدعا بامداد نموده آزاد خان مزبور
با هفت هشت هزار نفر افغان و افشار و غیره که در آن هنگام مجتمع ساخته بود بعزم امداد علیمردانخان
از ارومی حرکت و بسوی کرمانشاهان نهضت و یک دو سه مرحله باقی بود که بازوی علیمردانخان بسید
کارش را برونق تقاضای مروت مردانگی دیدند آزاد خان افغان بعد از شکست علیمردانخان از آنجا که
نزول کرده بود اراده مراجعت بصوب اماکن و اوطان خود نموده خدیو منصور با لشکر نهنگ غرور
شیر زور در راه مراجعت او را وابسته در طریق ممانعت نشستند آزاد خان بوساطت سفرا معروض

رامی عقیده کشای گردانیده که گناه این بندهٔ عذرخواه بغیر از اعانت علیمردان خان جهت در شرع
مروت گناه ناکرده و جرم از قوه بفعل در نیاورده را مکافات نیست اگر مقرر شود که لشکر ظفر پرور
از طریق ممانعت بر خیزند و بمواخذهٔ جرم ناکرده با نفی عذرخواه نستیزند و از شوایب ترک شیوهٔ ستودهٔ
مروت بپرهیزند و در عرصه آرامش عباد غبار فتنه و فساد نینگیزند و زلال عذب دوستی را بملح اجاج کدورت
نیامیزند لنفراز شیوه حمیده مروت و ملایق شیمه کریمه فتوت خواهد بود محمد خان و شیخعلی خان زند که از اعیان
سلسله سعادتمند و از اقربای خدیو خصم کش عدو بند بودند نیز تصدیق سخنان آزاد خان و بعرض داور جمشید
شان رسانیدند که قبول مسئول آزاد خان بصلاح اقرب و فتح باب طریق عبور او را بهر حال انسب و ترک
ممانعت و رفع مناقشت اصوب است زیرا که مقرون موکب مسعود الحمد لله الملک المعبود نصرتی مبین روی
داده و جنود سعادت نمود را بعنایت الله العزیز الودود ابواب این فتح مبین بر چهرهٔ مقصود گشاده ما را
با آزاد خان هیچ چیز کار و چاکران حضرت والا را با جماعت افغان بی تقصیری چه آزار خدیو
منصور را از غایت غرور بسخنان مزبور التفات نفرموده و استدعای ایشان را بسمع قبول نشنوده عساکر
منصور را امر بمبالغه در سد راه نمودند آزاد خان بضرورت در مقام مدافعه بر آمده از طرفین آتش پیکار
شعله ور و از جانبین شعله کارزار خرمن سوز چرخ خضرا گشت بهادران تند خو چون شیر در صید آهو بتک و دو
در آمدند لغو رعد کوهساری یعنی فغان کوس نمی که از کوهه بختیان کوه کوهان بر خواست و باران بهاری
یعنی پیکانهای آبدار از تیرهای خاره گذار روی زمین را از گلهای حمرای خون چون صحرای لاله زار آراست کشتی
پارهای جانها در غرقاب آب تیغ غرق و بارقه شمشیرهای تابناک گشت زار روانهای پاک را آتش برق کشت
از ابر توپ قیامت آشوب تفی پدید آمد که تر و خشک دوزخی شد تابناک و از غمام تفنگ رعد آهنگ ژاله فرو بارید
که هر دانه اش سنگی با آیینه خانهای جانهای پاک و از صدمت زلزله لغوه کرهٔ نهی کیوان از این بلند منظر و از
صولت و لوله فغان رو بین در ای شکست و در خم این طاق اخضر افتاده چون خدیو جمشید شان

دران عهد و زمان افواج جزایرچی را بیشتر از سایر منظور نظر اشفاق نشان فرموده از این رهگذر خاطر
اعیان زند را بنا بر استیلای حقد تفرقه و پریشان نموده و در بارهٔ ترک مخاصمت با آزاد خان نیز
سخن ایشان را اشنوده بودند در آن روز حین ارتفاع نوایر جنگ و شدت قطره فشانی سحاب توپ و تفنگ
شیخعلی خان که سرخیل افواج یمین که با فوجی از بهادران شیر با شیران لشکر ظفر قرین بودند هر دو مرکز
خویش را بعد رها کرده روی بر حله نوردی بوادی هزیمت آوردند از ظهور این کلی فتور سلک انتظام
قلب سپاه منصور در شور آمد و آن شورش بر جمیع صفوف جناحین و غیره سرایت کرده هزیمت
بر لشکر افتاده و هر کس عنان عزیمت بجانبی گشاده حضرت ظل اللهی در پری قلعه محکم اساس نهادهٔ
بودند که چشم کیوان بلند ایوان حصاری برفعت آن ندیده و گوش گردون بر قلعه بحصانت و استحکام
آن نشنیده بود بعد از شکست مزبور بقلعه مذکور توجه فرمودند اسباب قلعه داری از هر قسم و هر نوع
مهیا و اساس استحکام و انتظام از هر گونه بر پا کرده شیخعلی خان و محمد خان را با بعضی از هواداران
دولت جاوید ان بتجهیه حراست و حفظ قلعه متوقف فرموده و خود و ظهیر الدوله محمد صادق خان برادر و
گروهی از بهادران و لاوران که ملتزم رکاب فلک فرسا بودند بصوب اصفهان بکران توجه گشودند
چون در اوایل حال دار السلطنه اصفهان مفتوح غازیان نصرت مآل و موضع تمهید بساط جاه و جلال
گشت یکصد و سه نفر از اشرار آن خطه ارم تمثال خیلی در امور دیوان و اهتمامی بحضرت سلطان
میرسانیده بعلت رذالت و خیانت و افراد اذیت بسیاری که از ایشان بمسلمانان رسیده
و شجرهٔ خبیثهٔ ذات ایشان مثمر بفروغ تضییع نفوس و نوامیس اکثری از وضیع و شریف گردیده بود چون
قصه شکست بندگان ظل اللهی منتشر و از هر فردی از افراد سکان اصفهان از حقیقت الواقعه مخبر
گردیده و عامه خلایق از کوچک و بزرگ و کافه فرق از تازی و ترک ازدحام نموده چهار پنج نفر از آن
گروه اشرار نابکار را بهجوم عام مقتول گردانیده بسزای سوء اعمال رسانیده بودند در روز که ظاهر اصفهان

از ظهور طلیعهٔ موکب شوکت و شان خدیو جهان ستان خبر یافته فوجی از اعیان ولایت
که باستقبال موکب منصور شتافته بودند در خارج شهر بسرای حرم مذکور بفرمان قضا جریان بقتل
آمدند موکب سعادت کوکب وارد شهر چند روز توقف و چون دار السلطنهٔ مزبور مکان جمع آوری لشکر
و سرانجام حشم و حشر نبود بسوی الکاء فارس عطف عنان عزم فرمودند آزاد خان بعد از وقوع فتح جهان
که بتقدیر قادر مستعان بالیسکه اورا روی داده ابواب آن نعمت بیکران بدون کلید بر چهرهٔ جهال گشاده
مرحله بمرحله وارد قلمرو و انتظام مهام ملک و دولت تازه نورد و ختهٔ و قلعه پریا محصور ساخته بعد از آنکه زمان محاصره
با متداد انجامید و اوان خودداری محصورین طول کشید و علامات نقصان در خزینه ظاهر میگردید متحفظین
قلعه نظر بصلاح حال بمصالحه راغب شده آزاد خان باجرای یمین و انعقاد مواثیق متین آن شیران جنگ
و نهنگان دریای پایداری را بدام آورده آن قلعهٔ محکم اساس که سطح مقعر برجش با محدب فلک مماس و از زحل نواز
آتش دیده بانش اقتباس نموده بود مفتوح و شد چندان درجهای یاقوت احمر و قطعات لعلهای رنگین تر
از خورشید خاور و رشته های ارزنده گوهر تر از ان مکلل باقسام جواهر و انواع نفایس دیگر از حد حصر و تخمین
فزون تر بتصرف آزاد خان در آمده شیخعلی خان و محمد خان و سایر اعاظم و اعیان آن سلسلهٔ جلیله را
با والدهٔ ماجدهٔ حضرت ظل اللهی و سایر خانه و کوچ را که در قلعهٔ مزبور بطریق حبس مقید و بند محکم و اغلال اثقال
مستحکم روانهٔ قلعهٔ ارومی و علم خان افغان را با فوجی کثیر و لشکری غفیر از سپاه افغان و غیره مستحفظ
ایشان نموده بعد از انجام مهام قلمرو و سایر ولایات عراق عنان عزیمت بجانب دار السلطنه گشوده
و در اصفهان اساس دولت و اسباب سلطنت و جلالت و چید و در اردوی او جمعیتی منعقد گردید
که شمارش از قوهٔ عارضان اوهام بیرون و تعدادش از اعداد انجم افزون بود افاغنه و ابدال و الوات
و سپاهی و رعیت تسلطی فزون از حد اعتدال بهم رسیده وضیع و شریف و قوی و ضعیف لکد کوب ستم
و غارت پامال جور و جفا شان گردیدند بجهت یراق سپاهی و زینت زیور تفنگچی و خرامجی طلا را بر طل و من نه بلکه

سنز

مثقال و نقره را بکیل و کیال و توبره و جوال از ضعفا و رعایا میگرفتند و در میان مصر از غیبت اولیای
جمع شورش و فزع پدید آمد از نوایب جفا و آزار و شداید بلا گرفتار بودند **ذکر مراجعت حضرت
ظل اللهی از الکاء فارس بجانب عراق و شکست آزاد خان در قصبهٔ قمشه و کشته شدن
اسکندر خان** فارس مضمار فصاحت و یکه تاز میدان بلاغت یعنی خامهٔ صحیفه نگار و کلک گوهر نگارنده
این افسانهٔ مسرت فزا و گذارندهٔ این حکایت غم افزا میکند که قبل از این معروض رای اصحاب نکته دانی
گردید و بعرض دانایان وقایع معانی رسید که جناب ظل اللهی لشکر پناه بعد از آنکه مسموعات احکام قضا اثر
حفاظ ظهور و در جنگ آزاد خان و در رزم لشکر افغان شکست بر سپاه منصور افتاده عنان بصوب نزهت
آباد صفهان تافته و در آن خطهٔ نهبت نشان نیز مجال توقف نیافته بجانب الکای دلگشای فارس
شتافتند صالح خان بیات که علیمردان خان بختیاری بعد از حرکت و خروج از فارس مجدداً اورا
ایالت و امارت داده قبض و بسط امور الکای مزبور دیگر باره در کف اختیار او نهاده بود مشار الیه با شمخان بیات
که یکی از بیات جزو و از جملهٔ نوابین او بود به نیابت خویش در شیراز گذاشته رایت جلالت بصوب گرمسیرات
افراشته بود با شمخان مزبور از متابعت و ملازمت صالح خان تخلف و در حصار خود سری توقف
و با لشکر و رعیت آغاز توجه و تلطف نموده بازوی خودداری گشوده بود چون در موکب مسعود آن برگزیده
حضرت معبود بجز سواری معدود مهیا و موجود نبود تسخیر و تصرف شیراز در موقف تاخیر و تعطیل ماند پس
حضرت گیتی مدار متوکل بجانب اقدس باری و در نهایت وثوق و امیدواری از حضرت داور
داور باری و از جناب حیدر صفدر مدد کاری طلبیده و مهیای جنگ و بیکار و مستعد رزم و کارزار آزاد خان
و سپاه کینه خواه افغان گردیدند و بعزم مراجعت از فارس رایت گردون اساس را بر فلک اعلی
بر کشیدند و بپای باد پایان آهو خرام مرحله بمرحله در نوردیدند تا قصبهٔ قمشه که از نواحی اصفهان و فرسنگی
آن خطهٔ فردوس نشان است محل نزول مواکب سعادت مشمول گردید اهالی قمشه بنا بر رعایت حقوق

ولی نعمت و برین ابواب اخلاص مندی گشاده در معرض فرمان برداری ایستادند آزاد خان
لشکری انبوه و سپاهی باشکوه بمقابلهٔ ایشان فرستاده ابواب گیر و دار از طرفین بر روی مبارزان گشاده
شمشیرهای خونریز از غلاف بهادران ضیغم زن شیر شکن بمیدان مصاف برآمدند و سنان
جگر شکن جان دلیران در از و عقاب تیر بصید تذروان ارواح یلان دلیر از آشیان کمان در پرواز شد
اسکندر خان برادر اعیانی آنحضرت که آیتی بود از آسمان شجاعت نازل و شیر فلک از هیبت حملهٔ جهان
سوزش هراسان و دل و تیغ خمیده‌اش در چرخ جلالت غرهٔ شهر نصرت را هلال عید از افق نیام شمشیرش
منتظران حمایتش را طالع صبح امید بر شهب سبک لگام صرصر خرام برآمده بر آن گروه انبوه حمله آورد
و بهر حمله جمعی را در وادی هلاک بی سر ساخته بسیاری از یکه تازان میدان کین را از پشت زین بر روی زمین
انداخت یک جهان لشکر و سپاه از مصافش چون از مصاف شیر روباه بغولنگاه انهزام پناه برده آن یکه تاز
میدان دلیری انهار انعاف نموده تا موضعی موسوم بارچین پنج فرسنگی از عقب آن قوم قرین الخذلان
تاخت تا موضع مزبور که مشتمل است بر درهٔ تنگ و راه پر نشیب و فراز نامردی از لشکر دشمنان در عقب سنگی
پنهان و گلوله بجانب آن شاه سوار میدان شوکت و شان فگنده چون نونهال بارور از پا افتاد و صدمهٔ
صرصرش بر زمین انداخت و عزلت خانهٔ خاک و خلوتخانهٔ مغاک را جایگاه آن سرو نوخیز ساخت چون حضرت
ظل اللهی را نسبت برادر محبتی مفرط و طبع همایونش از مشاهدهٔ دیدار او منبسط بود از وقوع آن قضیه کلی آزرده
خاطر و از سنوح آن سانحهٔ جانکاه حیرت ظاهر و باطن گشته خاطر خطیرشان از غایت آزردگی در تدبیر امور
جنگ و فکر کوشش نام و ننگ برگذشته شوریدگی خاطر خطیر را افواج لشکر اثر و پریشانی ضمیر منیر نظم این سپاه ظفر اثر
سپاه دلیر پریشان کرده پای از میدان نام و ننگ و دست از استعمال آلات جنگ برداشته روی براه
بیابان و سر بدشت بیپایان گذاشتند و با معدودی از جان سپاران رکاب سعادت انتساب متوجه
چهار محال و راه نورد صحرای جبال و از آنجا ببعضی توابع کوه گیلویه مرور نموده عنان اصوب خرم آباد گشودند چند

خانواری از ایلات که بعلت تسلط آزاد خان مرحله پیمای کوه و بیابان بودند از توابع کرمانشاهان
و دشت کوه نا بادانی و باد غالی و سده مره و قصبهٔ سرحلات فیلی وجود مسعود آنحضرت را طفیلی گشته
باستظهار مقدم میمون و استبشار موکب همایون از هر کوی و برزن و هر گوشه که ماوا و مسکن نموده بودند
در ظل ظلیل رایات ظفر آیات جمع و جملگی پروانهٔ آن فروزنده شمع گشتند و از قضایای نوادر غرایب و وقایع
بدایع اعجب العجایب اینکه بنحوی که قبل نگاشتهٔ کلک بدایع نگار شعبده کار گردیده رؤسا و عظمای زند که بمگی هفده
نفر از خورد و بزرگ آن سلسلهٔ سعادتمند بودند با جمعی کثیر از زنان و نسوان و اطفال بحکم آزاد خان مقید
باغلال روانهٔ قلعهٔ ارومی و علم خان افغان با هزار سواره از لشکر بجهت محافظت با ایشان همراه و پیوسته از احوال
انها آگاه بودند در حین نزول منزلی از منازل نسوان آن طایفهٔ مجاهد مقاتل تدبیر خود را بمردان رسانیده و قیود
ایشان را شکستنید با محکم اکستند و یک قبضه شمشیر و طپانچه که در میان اثقال پنهان داشتند بایشان
رسانیده دو نفر شیران از بند رسته آن قبضهٔ سلاح شکسته بسته را برداشتند و روی جلادت
بعلم خان گذاشتند بعد از زوال آفتاب که آغاز زوال آفتاب عمر علم خان بود آن مخذول مردود
از خواب راحت بیدار و از مستی منام هشیار گردیده از خیمهٔ خویش بیرون خرامیده بود که آن دو پیک
اجل بسروقت او رسیده متوجه اتمام کارش گردیدند و سایر نهنگان دریای جلادت بطریق عادت
شروع بدار و گیر لشکریان علم خان و قتل جماعت افغان کرده جمعی از گروه مقتول و برخی مخذول و هزیمت کرده بشد
اموال و اسباب علم خان را برداشته و با خانه کوچ سلسلهٔ علیهٔ زند رو براه سلامت گذاشتند و در
نواحی بروجرد بموکب والا پیوستند والله اعلم بحقایق الامور انه علیم بذات الصدور

در بیان جدال خدیو کشور جلال با عبدالله خان برادر آزاد خان و شکست یافتن از سپاه ظفر توامان
چون بنحوی که زبان شیرین بیان قلم بلاغت توامان در خرم و فرخ خرم
و شادمان بتقدیر قضا و دستان رطب اللسان گردید موکب سعید بقصد خرم آباد رسید استیلای

آزادخان خانواری ایلات که در اقصی جهات بودند بموکب همایون پیوسته و جمهور ملهوفین
آن ولایت در ظل حمایت و سایه عاطفت آنحضرت از تسلط اهل عدوان و اندیشه افغان رستند
در آن هنگام موسم سردی دی و بهمن و وقت زنگ زردی گلزار و گلشن بود و دلاوران جویبار را
از آب منجمد زره‌های داودی در بر و دلیران شاخسار را از پاره‌های یخ مغفرهای فولاد بر سر تیغ خونریز مهر
و سرو نوجوانان اشجار را در سر افشانی و شمشیر بران باد سرد و تازه نهالان شاخسار را شمن زند کافی
کره اثیر مزاج زمهریر گرفته آتش سوزان را نام حرارت از یاد رفته از سورت سرما خون نهاد در عروق
ابدان منجمد از رطوبت هوا رطوبات در شراین اجساد منعقد ابر بهمنی بر بساط کوه و بیابان
کافور بیز و سحاب شباطی از مجاری سهل و جبل سیل انگیز در موسمی چنان سرد و هنگام اشتداد برف و برد
بود آزادخان چون از توجه موکب ظفر منیاو بجانب خرم آباد مطلع گردید یکی از سرداران سپاه
خود را موسوم بعبدالله خان سردار با لشکری پر کین و سپاهی سهمگین بمقابله حضرت ظل اللهی
تعیین نمود لشکر مزبور بنواحی بروجرد رسیده خدیو منصور از این معنی مطلع گردیده از قصبه خرم آباد
رفع الویه شوکت و استعداد و تلاقی عسکرین اتفاق افتاد مبارزان دو جانب بر یکدیگر تاختند
و دلیران دو طرف غلغله در گنبد گردون انداختند دستها بغارت جانها گشوده و گوی
سرها بچوگان شمشیر ربوده کالبدها در زیر سم اسبان فرسوده شد بزور بازوی مردان مصاف ملک گیر
تارک شکاف کار آمد و در باغ میدان نهالهای سنان را میوه اجل ببار آمد مردان معرکه میدان نبرد را
حجله دامادی و روزهای جنگ را ایام شادی می‌شمردند کوششهای مردانه آغاز نهادند و مجاهدان عرصه جان
ستانی که بجای ساغر راح ریحانی با کاسه‌های سرهای خون ارغوانی می‌خوردند باتن خویش داد باده
آشامی دادند نعره رومی نای و کوس یلان رزم آزمای خوشتر از نوای نای و فغان رودین درای بسمع
بهادران آهن خای فرح فزای تر از آهنگ چنگ سرور شد عبدالله خان را از صدمات

حملات

حملات بهادران پای طاقت و توان سست و از شکست لشکر و بیرون بردن جان
سر و کار تن درست شد **دربیان وقایع سال فرخنده فال خجسته مال میمون**
پارس ئیل مطابق یکهزار و صد و شصت هفت هجری ١١٦٧ نیر اعظم و عطیه بخش عالم و صدر
نشین این نیلگون خیم در چمن سعادت مکین نقطه اعتدال خیام اشعات در سرادقات انوار را
بر افراشته و نگارنده صفحات کون و مکان و طرازنده الواح باغ و بستان در ساحت
باغ و فضای راغ بالکلک قوای ربیع صد هزار نقش بدیع بنگاشت سپهدار فروردین سرادقات
زنگار رنگ اقسام ریاحین در ساحت چمن برکشیده لشکر آرای بهمن در عرصه چمن اسباب جلالت را
که فرو چیده بود بر چیده افغان قمری از فراز سرو و چنار و آواز هزار از اوج شاخسار بر خواست
و مشاطه اردی بهشت در خلوتسرای باغ و گشت رخسار شاهدان لاله چهره و دلبران گلهای مشکین
کلاله را بغازه صفت و گلگونه قدرت بیاراست لشکر بهمن از عرصه چمن بر اشهب صرصر نشسته
عنان بجانب کوهستان هزیمت گشودند و سپاه شباط بساط انبساط از ساحت جهان
و فضای باغ و بستان برچیده مراحل مهاجرت را پیمودند محفل عید و بزم جشن سعید در چمنهای سیلاخور
تربیت و نگاربندی پیشه وران اصحاب صنعت زینت و زیب یافته خلاع زرین و ثیاب نگارین بر
و دوش سران لشکر آزین نمود آزادخان اینقدر لشکری خونخوار و سپاهی افزون از حد شمار عرض
دیده تدارکات شایسته باهتمام وکلای دیوان بجهة ایشان سرانجام کرده فتحعلی خان افشار که در
دولت او مدار علیه و مشار الیه بود با جمعی کثیر از گردکان و سرداران اوزبک و افغان بمقابله و مقاتله
حضرت ظل اللهی تعیین و روانه نمود در موضعی موسوم بدو آب من توابع سیلاخوران دو گروه جرار را
دو دسته پای برجا در برابر یکدیگر ایستاده چشم براه انتظار وقت گشودند هنگام صباحی که خسرو فلک
اقلیم چهارم بعزم مقابله لشکر خسرو انجم پای برکاب اشقر این گردنده طارم نهاد و در وسعت این [illegible]

شفق زرین رایات اشعات پرچم نگین اعلام انوار را از هم گشوده و دلیران میدان ستیز چون شیر
خون ریز دندان بخونخواری تیز کرده روی کینه جوئی بیکدیگر آوردند علمهای بلند بالا چون نهالان
رعنا قد بزیبائی آراسته‌ند و سنانهای جان ستان چون نیکوان آفت جان ابن العزم فتنه جوئی
برخواستند کمانهای دلیران تندخو چون ابروی دلجوی بتان زیبا روی خنجر افکنی آغاز نهادند و
کمندهای اژدها آسای چون زلف پرچین وحدت شکین پریرخان بمهر و کین بازوی مرد افکنی گشادند
خنجرهای بران چون دشنه مژگان سیاه چشمان بسینه مبارزان آغاز کاوش و سیل خون از چشمهای
سوکواران تراوش کرد تیغ بیدریغ یلان رزم جو چون شمشیر جادوی غمزه نازنینان آتشین خوی جگر
سینه‌ها را نیم آورده عقابان تیرها از آشیانهای کمانها سرگرم پرندگی و مخلب و منقار پیکان
تیز بال پریدند روان زندگی کشتند و سهام گردون خرام چون تیرهای دعای مستجابان از آسمان برگذشتند
زبانه آتش دوزخ اژدهای توپ قیامت آشوب برآمد و بکمهان جوان دلیر و یکدشت برنای چون شیر از توپ
زندگانی و هنگام عمر و جوانی بلب آمد عرصه جنگ بر یلان جنگجو تنگ شد و نامهای نام آوران مبدل بننگ
چون کوچ و حرم حضرت ظل اللهی و سایر مقربان درگاه جاه آسمانی در همه جا همراه بود محلی نداشتند که محل توقف
کوچ و منسوبات صغیر و کبیر و موجب اطمینان ضمیر و تسلی خاطر بهادران دلیر تواند بود اینمعنی باعث
سستی لشکر و مورث بیدستی و پای یلان فرمان بر گردیده دست از کارزار کشیدند حضرت ظل
اللهی لشکر پناه حرم محترم و عورات و نسوان سلسله جلیله زند و سایر کوچ یلان فیروزمند را به پیش
انداخته و معدودی سوار از ملازمان رکاب میمنت اساس که همه جا بودند از عقب عورات سوار و سد پیمانی
از آهن و فولاد در عقب سر نسوان و پیش روی دشمنان بسته بجانب کوهساران کوه گیلویه عنان گشائی
یکران شد سردار آزاد خان و لشکریان اوزبک و افغان آغاز تعاقب و در تعاقب لازمه تعصب نموده
مراحل طریق الکام و در کام چون اهل نوبت می پیمودند حضرت ظل اللهی با دلیران طایفه علیه زند و سایر

بهادران

بهادران فیروزمند بنحو مسطور عورات از پیش روانه و خود سر راه بر تعاقب کرده‌گان گرفته راه نهار
چون کوه خارا می بستند و سر و دست یکمرز و تیغ میختند تا عورات و نسوان مسافتی بعید پیمودند
آن بهادران ستوده بار بجنگ و گریز و لازمه ستیز و آویز خویشتن را بر آن و فرزند میرسانیدند چندین
مرحله از شوامخ جبال و مسالک تلال بدین منوال بپایان میرسید و فراز و نشیب بسیار بآن هنجار
نوردیده میگردید تا خود و متعلقان و عورات و نسوان از اصول و فروع بهینات مجموع از آن
بلیه رهائی یافته از جبال کوه گیلویه عبور بتوابع قمشه بیان مرور و از آنجا بکازرون شتافتند محمد خان زند در این
سفر از موکب فیروزمند تخلف و بجانب نواحی کرمانشاهان توجه و از آنجا بجبال بختیاری وارد و بعلی مردان خان
رفته از غرایب وقایع و نوادر قضایا اینکه در حالتیکه با تن تنها در بزم علی مردان خان نشسته و رشته الفت
و پیوند صحبت پیوسته بود خنجر دلیری آخته و علی مردان خان را مقتول ساخت و بصحت و سلامت از میان
آن ازدحام بیرون رفته در کرمانشاهان رخت توقف انداخت

ذکر توجه آزاد خان بساحات فارس و شکست یافتن از قهرمان جم اساس در نواحی خشت

مرد آزاد قلم فصاحت شیم صفحه آرای چمن صفحه میکردد که چون آزاد خان مسموع داشت که رایات ظفر
مقرون و اعلام نصرت مشحون آن برگزیده حضرت بیچون در ساحت بهشت مساحت کازرون
سر باوج گردنده گردون کشیده کوکب مسعود وجود سعادت نمود از افق آن ولایت طالع گردیده آیت
یقین دانست که در اندک زمانی فرصتی از اقتباس انوار تفضلات قادر مستعان آن اختر فروزان
آفتابی خواهد شد نور بخش عوالم امکان و در کمتر زمانی آن هلال غره اقبال بدری خواهد گشت بار تابش
او روشنی بخش شبهای تیره امیدواران در مقام چاره و علاج و کار مختل خود را در بیرون واج برآمده بعزم یورش
از صفهان حرکت و رفع الویه شوکت نموده قدم جسارت بصوب فارس گشوده حضرت ظل اللهی از
کازرون بجانب خشت که از توابع گرمسیرات فارس است میل و اهالی آنجا استقبال آن پرشو سیل نموده

خشت خشت از انوار التفات آنحضرت آفتابی شد تابنده و هر ذره خاک آن صحرا گشت از شعاعات
آفتاب توجه آنجناب ماهی شد فروزنده آزاد خان بنحو تقریر قلم و زبان مراحل راه را پیموده وارد
شیراز و در آن خطه پرطراز تمهید بساط و اجلال و اعزاز نموده و از آنجا اراده مقاتله لشکر ظفر پرور کرده عنان
جلادت بصوب خشت کشوده چون شوارع خشت مشتمل است بر مضایق صعب و معابر مضیقه
پر درخت و مبنی بر کوه و کتل و پشته و تل حضرت ظل اللهی تفنگچیان و شمشیرانی را که چهار هزار نفر معسکر نصرت
اثر پیوسته که ذره را در هوا و کوکب را در سما میزنند امر فرمود که مضایق طریق و معابر دقیق را گرفته شیران زند
و دلیران فیروزمند نیز چون شیران آشفته بر سنان اژدها وش و سیوفان چون آتش سوار و آغاز گیر و دار
کردند لشکریان آزاد خان بمعابر مضیقه درآمده و تفنگچیان مزبور از افعی تفنگها مهره بلا انگیخته و از ابر
آتشبار دود ژاله غبار انگیخته از صدمات آن قلیل مردم و آن قلزم پر تلاطم مغرق و تقدیر الهی بهدم مبانی
آن لشکر متعلق شد آزاد خان با احوال پریشان بصوب شیراز عنان تافته و در آن جا نیز مجال توقف
نیافته حکومت شیراز را کرة بعد اخری بصالح خان بیات گذاشت و خود با آن ضعیفی که از فساد
ماده سنوی بر شخص و نفس و عارض مکوش شده بود راه فرار بجانب اصفهان برداشت خدیو منصور
از محل مذکور اعلای اعلام شوکت و غرور فرموده و امور گرمسیرات را بقدر ضرور فیصل و بهادران
پیل توان شیر زور با خاطری قرین مسرت و سرور بعزم تسخیر قلعه شیراز مرحله پیمای نشیب و فراز
شدند صالح خان ابواب قلعه را بسته با خاطری قرین و انواع غم و دلی خسته و خاطری شکسته بحصار
خود کار نشسته و با عتقاد خود از دهشت و بیم جان رشته رشته عمر خود را در حقیقت گسسته
لشکر سیل شتاب کوه درنگ و جان بازان میدان نام و ننگ اطراف قلعه را تنگ فرو گرفته
بهادران منصور جنگ با آتش افشانی توپ و تفنگ قلعه را گرد از بنیاد و اهل قلعه را دود از نهاد برآوردند
بحصر کرده و از اول انقلاعه کردن محل بتسخیر شیران بیشه جدل و کار صالح خان یکباره مختل مضطر

دیگر

و مستعجل با بید علاجی لیران منصور را استقبال و در حوالی دروازه شاه میر علی ابن حمزه گرفتار جنگ
اجل و شیخعلی خان باورسیده بضرب چوب و ستی کارش بساخت خطه شیراز که بحق شهرت رخسار
عروسان ممالک است طراز موقف موکب لازم الاعزاز و ابواب القلعه بهجت و محبت بروی از رخسار
بندگان درگاه فلک انباز بمقالید نصرت و ظفر باز و بنسایم الطاف خدیو گردون فراز رجحانات
احوال وضیع و شریف و انبساط صغیر و کبیر آن ملک دلپذیر بشرف عتبه بوسی حضرت آسمان نظیر
شناخته هر یک در خور خویش نعمای بیش از پیش یافتند **بیان احوال سال همایون**
فال توشقان ئیل مطابق هزار و صد و شصت و هشت هجری ۱۱۶۸ هنگام بهار جهان
آرا و نوبت نضارت کوه و صحرا در رسید و فرت شکفتگی گلها و طراوت چمنهای خضرا گردید لشکر
آرای هوای بهار و سپهدار نسیم آذار بجهت تمشیت کار مسیرات از دار الملک گمون بیرون خرامیده خدیو
جهان گشای مرز و دین با سپاه تمکین از نهار و ریاحین بجهت انتظام خطه چمن و ضبط مصار باغ و گلشن
سرادقات سنجاب سحاب و خیام ابر شکین طناب را از دار العلم بطون بر فراز کوه و هامون ظهور و بروز
کشید غلغله بلبل و هزار و نغمه چکاوک و سار در عرصه گلزار و از فراز شاخسار بر خواست و بساط انبساط
لاله و گل و جلباب پرنیان و گلهای سبز و سنبل و امان پشته و تل و کنار سهل و جبل را نجو شترین وضعی
بیاراست از گل و سبزه باغ و دشت ستوه   لاله در لاله کوه اندر کوه   کوه مینا و دشت مینا رنگ
کوه تا دشت پرنیان فرنگ   گل چو شنجرف سبزه چون زنگار   لعل و فیروزه رسته از گلزار   مجلس سور و محفل سرور
دار الفضل شیراز بطراحی نگار بندان محفل طراز ترتیب بزمی خوش و بساطی دلکش زینت و زیب یافته و بمناعت
اطلس و خار او انبارهای زربفت و دیبا بمصرف خلاع سرداران سپاه و چاکران حضرت آسمان
پناه خالی و تهی شد چون خط لار که از گرمسیرات وسیع و محصولات آن از دیگر ولایات انفع و مردم
بلد و بلوکات آن در امور تفنگ سازی سرآمد و در رسوم آتشباری مشهور عصر بود نصیر خان لاری در ولایت

مزبور استقلال بهم رسانیده گروهی از تفنگچیان قدر انداز و کمانداران آتشبار را مجتمع گردانیده خودسری
آغاز و درهای موافقت فراز کرد چون بتدبیر کارکنان قضا و تاثیر طالع گیتی کشا امور ملک را نظام
و مهام انتظام پدید آمد تنظیم مدار خطهٔ لار وجههٔ همت چاکران آستان گیتی مدار گردیده بامر والا سپاه دوران
معسکر نصرت پیرا خیمت بفضای صحرا و اسباب ظفر بدشت غبرا کشیدند شاهدان رایات فتح
آیات طرهای پرپیچ و خم شقه و پرچم بر باد دادند و عروسان خروشان باروش برق سان
دست زنان و پای کوبان رقص نشاط آغاز نهادند کوه پارهای کوسهای رویین را بر پشت کوه پیکران
قوایم درشت یعنی اشتران پشته پشت بستند از غریدن کوس از کوهسار پشت ستوران شموس بنیاد طاقت
سپهر سمند روش و ارکان حصار فلک آبنوس را شکستند کوه و کمر از هجوم حشم و حشر سپاه و روز روشن
از غلبهٔ گرد و غبار تیره تر از شام مکاه شد مواکب جهان طراز با جلال و اعزاز از شهر بند شیراز بیرون
و اهل اردوی گردون نمون و پیروان موکب همایون با اختری سعد میمون توجه بجانب همایون فرمودند
از دار العلم شیراز تا خطهٔ لار مرحله بمرحله صید افکن و شکار انداز سردار سعادت مقدم لازم التحیه سمات
برین را رشک بهین و بریشید اعزه و اعیان گرمسیرات منزل بمنزل استسعاد آستان فیض
شای را حاصل منافق و موافق مراسم خدمتگذاری شایق و پیشکشهای لایق میکشیدند چون خطهٔ
لار عقابان ظفر جناح رایات ظفر آیات را مطار و ساحت آن بلده بهجت و سرور مدار اردوی
فلک آثار را محل قرار گشت نصیر خان لاری بنا برین قلعه که در یکجانب شهر در موضعی مرتفع
واقع و در حین قضا دخول بیگانه را فی الجمله مانع و صدمهٔ یورش را بقدر امکان واقع است
پناه برده شهر با جمیع سکان و قطان فروگذاشت اصل شهر تصرف اولیای دولت قاهره و تحت
فرمان قضا مظاهره درآمده ارکان و اعیان بتقبیل آستان کروبیان مکان شتافتند
از جبهه سائی عتبهٔ علیه شرف سرافرازی و رتبهٔ سربلندی حقیقی و مجازی و فیض مباهات میان

دلاز

فارسی و تازی یافتند تا زمین لار که از ارتفاع جدار الیف سماک و حلیف افلاک بود و بر فرق برج
آتش دیده بان را از حرم کیوان کس فرق نمیتوانست نمود اردوی جهان کشا را نقطهٔ بسیط
و محاط محیط گشته دو سه دفعه نوایر جدال فیمابین اشتعال و اسباب فتح و ظفر بچاکران آستان
سدره مثال انتقال یافته نصیر خان که مردی فرزانه و صاحب تدابیر عاقلانه بود چون آثار غلبه از جانب
خدیو کشور اقبال و علامات ضعف در ظاهر و باطن احوال خویش ملاحظه نمود در مقام اصلاح و ابواب
تدبیر را در صدد فتح باب برآمده بوساطت امنای خویش معروض رای معدلت کیش گردانید که این بنده
دیرینه بعلت اینکه تا بحال از زیارت آستان سدره مثال تقاعد ورزیده و تا کنون در سلک
جان سپاران سدره گردون نمون منخرط نگردیده منفعل و سر افکنده و خجلت زده و شرمنده است
اگر خدیو کشور اقبال از ترک محاصره برین چاکران اخلاص مآل منت نهند و فدویان جان سپار را
فرمان بمراجعت دهند این اخلاص منده از بیم غلط و اندیشه سخط مطمئن و خورسند گردیده هنجار
دربار عرش وقار را بپای امید نوردیده در هر جا و مکان که فرمان واجب الاذعان شرف صدور
یابد بعز بساط بوسی محفل آرام مشاکل مستعد بساط خدمتگذاری بعنایت الله العزیز الباری ممهد
شود چون در آن زمان هنگام حدت هوا و غایت گرما و نوبت افروختگی کوه و صحرا و فضای گرمسیر
چون عرصهٔ کرهٔ اثیر سوزنده و هوای آن ولایت چون آه سوزان از تاب هوا فروزنده بود اهالی
اردوی نصرت پرور را که اکثر پرورده هوای سرد و خوکرده برف برد بودند توطن و توقف در آن زمین
بر تف ممکن نمیبود حضرت جم قدر کسری شان نظر باینکه امور کلیه در پیش و ارادهٔ کشورگیری مکنون
خاطر صلاح اندیش داشتند بنصیر خان و لقا و بعهد او اکتفا فرموده پیشکشهای مرسوله او را قبول
و مطالب مشار الیه را قرین انجاح مامول و لوازم لطف و عنایت در بارهٔ او معمول نمودند اردوی گیتی
کشا بامر خدیو کشورآرا از طریق مراجعت مرحله نورد کوه و صحرا در مناهج شیراز راهنما شدند در مبارکترین

ساعتی از ساعات اعلام گردون درجات بر آن ملک عدیم البدل انتقال و تحویل یافته ساحت آن
خطه بهشت عدیل از سعادت مواکب جلال صاحب رتبه جلیل و اشفاق خاطر خطیر شامل حال عزیز
و ذلیل گشت **ذکر ورود موکب مسعود باصفهان و طغیان جماعت گرمسیری**
در آن خطه فردوس نشان و وقایع آن زمان چون آزاد خان را مسموع و اخبار صحیحه
از اطراف و جوانب مرفوع شده بود که خدیو رستم نورد بهمن مصاف از سفر لار انصراف
و در آستان ملایک مصاف لشکرهای فراوان از جهات و اطراف اجتماع و سپاه بیکران
خالی از گزاف در حضرت آسمان نشان سایه نشین اکناف و عازم سفر عراق و بر آن عزم جازم
و تدارک لیاقت میباشند و کذلک از جانب دار المرز مازندران در خصوص استعداد محمد حسن خان
و عزیمت او بر حرکت نیز اخبار صریحه شنیده در نزد او بتواتر رسیده از آنجا که مشار الیه از جانب قهرمان
عدو بند و بهادران زند اندیشه مند و ناخورسند بود و کیف که در میان دو بحر سرکش و دو دریای
آتش توقف تواند نمود صلاح خود را در حرکت صوب آذربایجان دیده عنان عزیمت بدان
صوب منعطف و زمام توجه بآنجانب منصرف گردانید قهرمان کشور لطف و مرحمت بمقتضای
عزیمت خاطر والا نهمت از دار العلم شیراز حرکت و رایت فتح آیت بجانب اصفهان که بهشت
برین را غیرت و رشک فرمای ارم و جنت بود گشت و وضیع و شریف و نافر و الیف و قوی
و ضعیف در حضرت فلک ردیف و در درگاه جهان مطیف اجتماع نموده از شرایف الطاف
و جلایل اعطاف آنجناب بهره یک بحظی وافر محظی شدند از اهتزاز نسیم مروت و فتوت آنجناب گلهای
حصول مرام و ریاحین وصول اسباب در سر بستان احوال همگی شکفت و بتحریک صبای مرحمت
و شفقت ایشان خس و خار جور و بیداد از گلشن سرای حال جمهور رفت جهان پیر یکبار جوانی
یافته و گردون گردنده از شیوه قدیم خویش یعنی آزردن دلهای ریش رخ برتافت از سوانح حیرت افزا

اینکه

اینکه در ایام توقف اصفهان چریک گرمسیرات تفنگچیان فارسی که ملازم رکاب موکب مسعود و ملتزم
معسکر نصرت نموده بودند در محوطه شهر اصفهان آغاز عصیان کرده رو بوادی طغیان
آوردند و همگی در محله جمعیت نموده بام خانها را سنگر و دست به تفنگ اندازی گشودند حضرت
ظل الله گیتی پناه افواج سپاه ظفر همراه دسته بدسته باطراف محلات که محل جمعیت آنها
و محیط آتش آشوب غوغا بود تعیین و لشکر فتح آیین نیز بر فراز بلندیها بر آمده و اطراف با مهار اسنگر
کرده شور و شر در قصور اعتقاد آنها پدید و آتش آشوب غوغا و شعله فتنه و بلا باوج چرخ و الا رسید
چند روز در شهر این فتنه در کار و در کوچه و محلات این غوغا گرم بازار و از طرفین در کار گیرودار بودند
بالاخره برهنمونی خرد خرده بین و دلالت عقل صلاح گزین روسای آنجماعت بحضرت فلک رفعت
توسل و برحمت و رافت قهرمان قدر قدرت توکل کرده روی نیاز بدرگاه جهان طراز آوردند
در چنین هنگامی که در میان لشکر اینگونه فتنه و فساد و مملکت را فتور کلی در بنیاد بهم رسیده و در فضای
جهان آشوب حادث گردیده بود خبر رسید که محمد حسن خان با سپاه گران و لشکر بیکران
از الکاء مازندران حرکت و بجانب عراق نهضت و تصمیم عزیمت نموده است **بیان وقایع**
احوال محمد حسن قاجار و جنگ او با شیخعلی خان در پیچان گزار و شکست سپاه
نصرت طراز افغان هزار دستان قلم معجز بیان چگونگی این داستان را بدینگونه مسموع
ارباب نکته دان میگرداند در حالتیکه قضیه قتل نادری وقوع یافته هر فردی از افراد
ملتزمان اردوی فتنه جوی آن پادشاه بسوی خود بجائی شتافت از آنجمله احمد بیک افغان
که از بزرگ زادگان طائفه ابدالی و جماعت مزبور را النسبت بخانواده و سمت بر مردی
و در آنوقت در سلک یساولان حضرات نادری انسلاک میداشت فوجی از افغانان ابدالی
که در آنجا حضور داشتند با خود برداشته بجانب قندهار الی زمین داور و ان شتافت و نواحی

ودر فداه خزانه شاهی راکه از وجوه دیوانی ممالک موضوعه هند حمل ونقل کلات مینمودند ملاقات
وآن کلا مبلغ بوجهی ابلغ تصرف ودر آمد بود وقندهار فوجی بیشمار افغانان از هر جا در گرد بار
برسر او جمعیت ونام شاهی بر مشار الیه اطلاق کرده گردن بطوق اطاعتش در آوردند ودو سه سال
که در الکا خراسان نوبت سلطنت بعلیشاه وشاهرخ شاه رسیده ایشان را فرصت
تدمیر او نکردیده بود ودولتی وافر وقدرتی قاهر حاصل ومناقص ونقایص امور کامل کرده روی بهندوستان
آورده ودار الملک شاه جهان آباد را که در آن هنگام بعلت وفات محمد شاه هندوستان
رو بخرابی نهاده وبی صاحب افتاده مسخر وازشداید عمل زیر وزبر کرده از خزینه وجواهر حظی وافر یافته براه
مراجعت شتافت ودر سالی که امرای خراسان میرزا سید محمد ملقب بشاه سلیمان را از شغل خطیر
سلطنت معزول کرده دیگر باره شاهرخ شاه که به نیشتر عمی مکحول بود بقصر سلطنت دخول نمود
احمد شاه افغان عزم تسخیر خراسان کرده روی عزیمت بآنجانب آورده ودار السلطنه هرات را
مسخر ساخت علم توجه بصوب مشهد مقدس معلی افراخت وارض اقدس وبلده مقدس را
محصور وآغاز فتنه وفتور نمود ولیکن بپاسبانی حفظ حضرت امام ثامن ضامن ابواب ظفر بر روی
امیدش نگشوده چون هنگام دمسردی دی گردیده ونوبت برودت هوا در رسید از ابر بهمنی ژاله آغاز
بارش واز سحاب شباطی آب منجمد بنیاد تراوش کرد لشکر افغان که اکثر پرورده گرمسیرات شرق ودر
مجاری مشهد مقدس از پای تا فرق در وصل آب وگل وعرق بودند تاب مقاومت لشکر سرما وطاقت
مصاومت سپاه برودت هوا نیاورده بالضروره راه مراجعت پیمودند امیر علم خان عرب خزیمه
در الکا خراسان رایت تسلط افراخته کلی اکراد واتراک خراسان را طوعا وکرها مطیع ومنقاد ساخت
یکچند بساط استیلای مشار الیه در ملک مزبور ممهد وارکان اقتدارش مشید وبمشهد مقدس نیز بصلح
وصلاح بود ودیگر باره احمد شاه افغان عزیمت خراسان وبعلت کناره جوئی امرای الکای مزبور

ازامیر

از امیر علم خان بمشار الیه مسلط وبمشهد مقدس نیز بصلح وصلاح ووعده دادن مردم بفوز وفلاح
مستولی گردیده وازآنجا رخت عزیمت بسوی نیشابور وسبزوار کشید بعضی از امرای اتراک واکراد وبغایری
وقلیچی وبیوت لیلولی وسپاهی موفور بسرکردگی ابراهیم خان وتقی خان وعباسقلی خان از بغایری
وعلیخان غلیچی از ترک وعیسی خان وابو طالب خان از کرد بعلت اندیشه سپاه افغان وخیانت
وبعضی جواهر وخزانه امیر علم خان که در حال انقلاب احوال امیر مزبور بدست آورده تصرف کرده بودند
متوحش واز اندولت متمدنش با کوچ وخانواری از خراسان متواری وبصوب مازندران فراری شدند
محمد حسن خان وجود آنها را مغتنم ومقدم شان را محترم ووجود آنجماعت را مصدر مواهب معظم شمرد
در مازندران جای توقف ومکان توطن واملاک واقطاع واسباب اجرای واشغاع بایشان داده
ابواب تلطف وتکلف بروی امیدشان کشاده ولشکریان آنها را که چهار هزار نفر مرد ودلیران
هنر بودند با سپاه خویش منضم ساخت وعلم عزیمت بجانب عراق افراخت ودر آن زمان که بطریق
تحریر وتقریر سابق جماعت گرمسیری فارس بحضرت همایون طغیان وعصیان بنیاد ونهاده
ابواب شورش وغوغا گشاده بودند خبر رسید که موکب جلال محمد حسن خان بتوابع فراهان رسید
لشکری گران با تحدود کشیده است حضرت ظل الله کشور پناه شیخعلیخان را بمقابله تعیین ومحمد خان را
نیز متعاقب بامداد شیخعلی خان فرستاده در محلی موسوم بسنجان من توابع کرزاز در میان آنده ولشکر
جان بازکینه ساز بنیاد مجادله ومحاربه آغاز شد دلیران بمیدان مصاف وتیغهای بران از غلاف در رزم
خوانان از دو جانب بلاف در آمدند کالبدهای بیجان از پیکان فولاد سفته وغبار زندگانی بجاروب
قضای آسمان از ساحت وجود بر فانی رفته وعروسان عمر جوانی زوجات حیات وزندگانی را سه
طلاق گفته زمین لاله رنگ شد وآسمان قیرگون هوا مرکز خاک گشت وصحرا دریای خون گون
روئین لبوک جوانان شیون فرما وناری زرین در ماتم دلیران فغان افزا گشت بعد از شدید

کینه‌توز و ارژنگ دیو بوی نهنگان دریای کارزار شکست بر لشکر اینطرف افتاده محمدخان که شیری بود
در بیشه شجاعت و پلنگی در کوهسار بسالت بدست لشکر قاجار گرفتار و او را با قیود مضبوط روانه
مازندران و محمدحسن خان خود در غایت اطمینان از نجابت کارساز عطف عنان بجانب اصفهان
جنت طراز نموده قهرمان کشور دلاوری با وجود بی یاوری و فتنه و فساد گرمسیری در غایت
بیباکی و دلیری بعزم قتال و اراده جدال محمدحسن خان از دارالسلطنه صفهان رفع الویه شوکت
و جلال و اعلای اعلام استقلال کرده روی مردانگی بسوی میدان جنگ آوردند در قریه
مسمی بجلول آباد توابع بلوکات قهاب چهار فرسنگی اصفهان آن دو دریای تیر و تیغ و آن
دو آتشبار میغ بیکدیگر رسیده حصاری از آهن و روی از دو جانب و دو سوی برکشیدند کوس
رویین و کورکه آهنین از پشت شتران کوه کوهان پشته پشت چون رعد و ابر کوهساری
بغریدن نای زرین در عرصه جنگ میدان از دردان واقعه سهمگین بنالید و بنیاد زمین و ارکان آسمان
هفتمین از هول آن رستخیز بلرزید تیغ بیدریغ سرافشانی آغاز کرد و تیر عقاب نظیر روی بشکار
طایران جان دلیران آورد و آواز توپ بنیاد کوب اساس قصور هستی را فرو ریخت و رعد
تفنگ کشور آشوب تگرگ بلا بر سر پیر و برنا بیخت و از هول آن صاعقه و رعب آن حادثه جان
از تنگنای تن بسوی هامون عدم گریخت کار بر دلیران از دو جانب سخت و بختیاران را
هنگام برگشتگی بخت شد در آن دریای پر شور و در آن گرداب فتور نخل بالای بهادران
معرکه آرا را آب از سر و پدر از یاری پسر گذشت و در آن بحر عمیق غور بعید یعنی لجه خون فلک کشور
و ملک یکباره غرق گشت نظر بقلب معلول لکر لشکری که تفنگچیان آتش فروز شعبده آموز گرمسیری بودند
پای ثبات سپاه متزلزل و قوت ظفر که همیشه لازم آن لشکر بود به ضعف و شکست مبدل گردید
شکست یافتند و روی از داوری و عنان از میدان دلاوری برتافتند و ملتزمان موکب

مسعو

مسعود جان نثاران رکاب سعادت نمود در خدمت با موهبت خدیو گردون عدت بجانب
الکای فارس و صوب قلعه شیراز شتافتند محمدحسن خان وارد اصفهان و بکامجویی کامران
توقف نمود **وقایع سال همایون فال لوی ئیل مطابق هزار و صد و شصت و نه هجری ۱۱۶۹**
دیگر باره آغاز فروردین و هنگام گلشن آرائی ازهار و ریاحین گشت نقاش ربیع
نقشهای بدیع بر صفحه کوه و هامون نگاشت و سردار سپاه کینه خواه قوای نامیه رایات خضرای
شقه گشای نوباوگان و اعلام گلگون پرچم و ارغوان را در دارالملک چمن برافراشت
افغان هزار آذربایجان گلزار بر آمد و ترکتازان لشکر بهمن را نوبت تسلط چمن بسر آمد دارای گیتی
کشای گل دیگر باره در قصر شاخسار چمن چهره بآرایش بزم و گلشن برافروخت و آتش برف بهاری
رخت خس و خار را که بحکم فرمان فرمای دی در ساحت باغ ممهد بود بسوخت مجلس عیش و محفل سعید
در دارالعلم شیراز نگار فرمائی بساط آرائی آرایش گران بدایع پرداز زینت و طراز رفیع خلاع
بسیار و اقمشه زرنگار بسران سپاه و چاکران درگاه را حلیه جیب و کمر رسید محمدحسنخان اراده
یورش الکای فارس کرده بهندو لغرق را در دارالسلطنه اصفهان برجا گذاشته امیرگونه خان افشار
ایرلو را حاکم صفهان و خود با لشکری جرار بصوب فارس ایلغار و چندی در آنجا به یمین و یسار شتافته
و بهیچوجه بدخلی نیافته و کاری از پیش نبرده پس عنان بجانب مراجعت منعطف و زمام عزیمت بطرف
بازگشت منصرف گردید بعد از ورود موکب محمدحسنخان باصفهان خبر رسید که آزادخان
از آذربایجان حرکت و بسمت عراق عزیمت نموده عنان استقلال بسوی ملک ارم تمثال گشوده است
محمدحسنخان از وصول این خبر از دارالسلطنه صفهان توجه بجانب بیرون و از بیرون راه نورد
کوه و هامون گردیده در خارج دارالمؤمنین کاشان رایات جلالتش سر باوج گردون کشید چون
دو سه روز در کاشان شمع دولتش محفل فروز بود پیش تازان اردوی آزادخان در بلده المؤمنین قم

شورش وتلاطم افکنند ومحمد حسنخان با آنمقدار جمعیتی که داشت معارضه ومقابله لشکر گران آزاد خان
بر خویشتن صلاح ومجادله را موجب فوز وفلاح ندیده از راه سیاه کوه وهر جانب سنگی بخش عنان
وگرانی ده رکاب وباجمال خاور این رسید از آنجا راه نورد مرحله مازندران گردید آزاد خان بعد
قطع بدار السلطنه اصفهان دخول ورسم خوانین وعادت پیش را معمول وچندی توقف نموده بتدارک
لشکر وتهیه اسباب سفر مشغول شد بعد از مرمت احوال وتعمیر ارکان استقلال در غایت اعزاز و
اجلال عزیمت تسخیر مازندران را در خیال آورده از دار السلطنه اصفهان رفع رایات آسمان شان ومرحله بمرحله
بانهایت تعجیل عنان براه مقصود وعنان برگیران سپرده تا ماه رایتش از افق فیروزکوه طالع وبرق
خاطف شوکتش از نواحی مازندران لامع گشت محمد حسنخان محمد خان قاجار قوانلوی عم زاده
خود را بیگلربیگی الکای دار المرز بود با گروهی از لشکر بضبط معبر آمل مقرر وبسایر معابر نیز مستحفظ فرستاد
هر معبر را بفرقه از اهل ولایت وگروهی از سپاه جلادت پناه داده خود با بقیه عسکر در محل علی آباد که در سر راه فیروزکوه
واقع است توقف کرده چون اوسع وانسب طریق مازندران راه فیروزکوه بود وآن زمینی است سنگلاخ
وکوهستان شماخ آزاد خان در دخول آن گستاخ نگردید عنان کشید واز فیروزکوه مراجعت کرده
از راه طالقان روی بقزوین آورده از قزوین عزم تصرف گیلان زمین نموده مسالک مصاحب
الحدود را بپای سعی پیموده وبر الکای گیلان تسلط یافته امیرگونه خان افشار که در آن اوان
از جانب محمد حسن خان حاکم ومستحفظ گیلان بود فرارا بسوی مازندران شتافت محمد حسنخان را
در آن هنگام زیاده از هفت هشت هزار نفر لشکر در معسکر نبود بسوی آمل توجه نمود وچندی در آمل توقف واراده
ایلغار بصوب گیلان وتدمیر آزاد خان بر خاطر اثر فرش ساری گردید

ذکر ایلغار محمد حسنخان بجانب گیلان وهزیمت آزاد خان افغان

کیفیت واقعه بنحویست که
محمد حسنخان از رفتن آزاد خان بالکای گیلان وتصرف بلده رشت مخبر ومطلع گشت در بلده آمل

البته

که بسمت گیلان اقرب بلاد مازندران است توقف وقشلاق وبکلی متوجه تدارک اسباب ییلاق گردید
در آن سال برف عظیم بارید شداید سرما وسورت برودت هوا بر تبه اعلا رسید چون یکدو ماه آزاد خان در گیلان
ومحمد حسن خان در آمل مازندران توقف نمود محمد حسنخان مهیای قلع ماده مستولی بر مزاج گیلان واز راه
کنار دریای خزر که شارع معهود است سلسله جنبان لشکر وحرکت حشم وحشر والطریق التعجیل بی سپر گشته بسرعت
برق وتندی باد از کنار دریا گذشت وچنان در سرعت مبالغه نمود که احدی زودتر از آن لشکر طریق گیلان را
نتوانست پیمود چنانکه خبر توجه محمد حسن خان بهیچوجه بگیلان نرسید واحدی از پیش خبران سپاه
افغان از آن واقعه با خبر نگردید عبد العلی خان عرب عامری که از جانب آزاد خان مامور بضبط
طرف مازندران بود در رودسر که محلی است در چهار فرسنگی بلده لاهیجان سنگری متین وسیه حصین بسته
یکطرف آن بدریای اعظم وجانب دیگر بجبره که بسمت گیلان مشهور مرداب متصل بجنگل وبیشه صعب
مشتمل وتسلط بیگانه بانجا غیر محتمل است در کمال اطمینان نشسته بود وکدنک خسرو خان مکری ایشیک آقاسی
دیوان آزاد خان نیز در لاهیجان سنگری نهاده چهار پنجهزار نفر لشکر بمحافظت سنگر داده محارست را آماده
بود محمد حسنخان که بطریق تقریر خامه دو زبان راه نورد طریق تعجیل گردید غافل بلشکر عبد العلیخان رسیده حمله
آورد وعبد العلی خان ولشکر او که در مهد بیخبری آسوده ودر بستر غفلت غنوده بودند از قضیه آگاه ومتوجه
نظم سپاه گشته اند که تک وپوی کرده لشکر محمد حسنخان بر سنگر مستولی وسنگر مذکور را بغلبه دست آورده
عسکر عبد العلیخان از معرض مذکور گریخته اکثری بدریای طرفین ریخته در پیمودن طریق عدم با مقتولین
معرکه رفیق شدند معدودی که از آن معرکه پر مهلکه خلاصی یافته بودند بسوی لاهیجان شتافتند
خسرو خان مکری با عساکر مامور لاهیجان نیز از ورود لشکر شکسته متوحش وروی از محافظت مرکز
خود برتافتند فراریان سپاه عبد العلیخان ومتواریان لشکر خسرو خان بدشت وارد گشته از
پای ثبات وقرار از جای وقوت وقدرت از دست وپای فرصت امکان خودداری وطاقت پایداری

امیر و نامور مانند آزادخان افغان در روز شیوع این خبر و ورود شکست لشکر تبه و از غرق و اثاث
و اسباب دولت را بر جا گذاشته راه هزیمت بدار السلطنه قزوین بر داشت و در افرصت نشد
که بعضی از ملتزمان موکب خویش را که در بلدهٔ رشت حضور داشتند با خود بر دارد فکیف اکثر لشکریان را
که بقراط اطراف ملوکات بتشییب و بالا رفته بودند از قضیه آگاه و با خویشتن همراه تواند نمود محمد حسن خان
باستعجال وارد رشت و دو سه روز بجهة آسودگی لشکر و تهیهٔ اسباب سفر مقیم گشت و از آنجا بعزیمت
الکاء آذربایجان و تسخیر قلعهٔ رومی از الکاء گیلان سبک عنان برگذشت و از راه کنار دریای خزر
و باب الابواب و اعمال طوالش عبور و در قزل آغاج موغان توقف نمود **ذکر وقایع سال**

خجسته هزار و صد و هفتاد و معمور شدن شیخعلیخان زند دار السلطنه

اصفهان و سوانح آن زمان باز نوروز گشت و ذکر فصل بهار   قمری آمد بفغان
نغمه سرا گشت هزار   گل بیاراست رخ و لاله برافروخت جبین   سرو پاکوب شد و دست
فشان گشت چنار   ریخت از ابر ربیعی بچمن لؤلؤ تر   ریخت از ابر بهاری بدمن مشک تتار
بهار عالم آرا در فضای کوه و صحرا از برگهای خضرا و گلهای حمرا سرادقات اطلس و دیبا برافراشت و نقاش
صنع با قلم نامیه بر ورق خاک و صفحهٔ مغاک نقشهای بدیع و صورتهای غریب بنگاشت افغان زاغ
و زغن که در فصل بهمن در عرصهٔ باغ و چمن زلزله افکن بود از بر خواستن نغمهای چکاوک و هزاردستان فرو بست
و شیرازهٔ جمعیت لشکرهای دی را از صولت تهاجم سپاه بهار و هجوم عسکر گلهای آزار از هم گسست
حصون حصین باغ و بستان و قلاع متین گلشن و گلستان بمقالید نسیم بهاری و مفاتیح
ریاحین آزاری بر روی سپاه نامیه مفتوح شد و مواد فساد مفسدین برف و باران از شربت
خوشگوار تیغ بید بلغ برق بهاران مقلوع و مقطوع گشت حضرت ظل الله کشورپناه در دار العلم شیراز
ممهد بساط سرور و نشاط و ناظم آلات فرح و انبساط گردیده از تجرع رحایق گلرنگ یکجائی و تمتع

از

اقداح عقیق گون ارغوانی داد عیش و کامرانی داده ابواب خزاین و اقفال دفاین را بمفتاح جود و کرم
و مقلاد لطف و نعم بر روی طبقات امم و اصناف اهل عالم گشوده جیب و دامان صغیر و کبیر از زر و سیم
غیرت معدن و کان و دامن آستین و گریبان برنا و پیر از عقود گوهر و مرجان رشک قلزم و عمان شد
بعد از انقضای محفل عید سعید شیخ علیخان زند و فوجی از بهادران دشمن کش عدو بند را مامور بدار السلطنه
اصفهان و معطوف بتنظیم امور عراق فرموده روانه نمودند و خود بدولت و اقبال عازم کوه گیلویه بجهت تنبیه
وحشی صفتان بهایم کیش و روباه وشان ضدیعت اندیش لوار که اهالی آن دیار و غولان بغوله
جبال و کوهسارند گردیده مراحل و محال مزبور را باقدام برق پویه گان باد خرام یعنی آهوان دشت نورد
نیزه کام در نوردیده مواکب نصرت کواکب بنجاح شهر بندر بهبهان که اعظم امصار کوه گیلویه است
نزول و قلعهٔ مزبور محصور و نقطه وار مرکز دایرهٔ سپاه منصور شد و با وجود آنکه الولایات اجلیه
گرمسیرات آتشین هوا و غیرت افزای کوره اثیر در حدت گرمات و در ایام تموز که نسیم صبا چون حدت
کانون مزبور باد شمال شراره ریز و آتش افروز بود در اطراف قلعهٔ مذکور منزل و بالاخره لشکر ظفر شمایل
بجدار و دیوار قلعه شامل و آن حصن حصین را که رفعت برجش الیف سماک و فراز کنگرش حلیف افلاک
بود مفتوح ساخته سرکار معدلت مدار امور کوه گیلویه را بر وفق عدالت و رعیت پروری و مقتضای
رافت و عطوفت گستری که شیوهٔ حمیده و شیمهٔ کریمهٔ آنحضرت بود مضبوط و رایت مراجعت بمستقر عظمت برافرا

حرکت موکب محمد حسنخان از موغان و تسخیر قلعهٔ رومی و شکست آزادخان

افغان چون روز نوروز در گذشت و هنگام سرسبزی کوه و بیابان گردید علوفه بحکم خالق خاک
و آب از صفحات حجر و تراب مهیا گشت محمد حسنخان عزم محاصرهٔ قلعهٔ رومیه که محکمهٔ دولت آزادخان
و مامن عورات و نسوان جماعت افغان و یوسف خان هوتکی خازن آن گنج روان بود نموده
از موغان حرکت و کوچ بر کوچ خود را بارومی رسانیده اطراف قلعه را فرو گرفته چون یوسف خان را

بالمقدار جمعیتی که داشت طاقت مقاومت با سپاه محمد حسنخان در جنگ مواجهه ننمود در قلعهٔ مزبور
محصور بانتظار مقدم آزادخان اسباب قلعه‌داری فرو چیده متحصن گردیده آزادخان بعد از
شکست گیلان و ورود قزوین متوجه تعمیر شکستگی احوال و اوضاع گردیده چندی در آنجا آرمیده و
تدارک اسباب یساق بعزم سایر ولایات عزم عراق نموده چون توابع فرمانش تا مضرب خیام
عزوشان ساخته و رخت نزول در آن ناحیه انداخت اهالی آن ولایات باستظهار بعضی حصون
حصین و جبال رفیع متین با آزادخان عصیان ورزیده متوجه فرو نشاندن آتش شورش گردید آزادخان
مشغول کار آنها و در کار اطفای نوایر فتنه و غوغا بود که ورود محمد حسن خان و محاصرهٔ قلعهٔ ارومی
مسموع و اخبار موحشه او را السمع مقروع گشت سراسیمه وار جانب آذربایجان عطف عنان و اوهم
عزم را بآنجانب تیز جولان نمود و از توابع کردستان و لواحق بکری قدم سرعت بصوب قلعهٔ ارومی گشوده
چون قرب مواکب آزادخان گوشزد محمد حسن خان شد چهار هزار نفر از لشکریان خویش را در اطراف
حصار برقرار و خود بجانب آزادخان ایلغار در موضعی که شش فرسنگ مسافت بقلعه فاصله داشت
لوای کین‌ورزی برافراشت رعد کوس بغریدن و نای رزم بنالیدن آمد از ضرب تیغهای فولادانداز
قبای روئین تنان چاک و پیکر یلان آتشین خوار آب تیغ بهادران رزم جو در رهگذر باد پایان
خاک شد بعد از کر و فر بسیار نخستین بازگشت بر سواران سپاه محمد حسنخان افتاده افواج
کثیری عنان بصوب وادی فرار کشیدند محمد حسنخان با معدودی از سواران اقربا و نزدیکان بر سر
افواج پیاده ثابت قدم ایستاده در آن حین شهباز خان دنبلی که از اعاظم سرداران لشکر
آزادخان بود با توابع خویش راه قلب سپاه محمد حسنخان را در پیش گرفته بمشار الیه ملحق و متفق
گشت این معنی موجب شکست ارکان دولت و کسر قوایم صولت آزادخان گردیده از میدان جنگ
بهفتاد نام و ننگ رخت سلامت بیرون کشیده بطریق فرار و صلاح جانب اکراد و بزیدی و بلباس شد

محمد حسنخان

محمد حسنخان بعد از برگ ریزان شجرهٔ دولت و خزان شوکت آزادخان مراجعت باردوی فتحعلی خان
افشار و سایر سرخیلان سپاه آزادخان نیز بحضورش شتافته سمت ملازمت دریافتند چون
یوسف خان هوتکی از اعانت آزادخان مایوس و از هبوط کوکب بخت او قرین ندم و افسوس
گشت وسایط بجهة مصالحه بمیان انداخته و از برای موافقت وسیلهٔ مقالید قلعه را تسلیم و عزیمت
طرفداری آن دولت را تصمیم نموده محمد حسنخان از جماعت افغان فوجی سوار را ملتزم موکب خویش
و تتمه را با خانه و کوچ و اموال و اثقال بسرکردگی یوسف خان مزبور روانهٔ مازندران و امر بتوقف
و توطن کرده از آنجا متوجه عمال گنجه و قراباغ گشته بر قلعهٔ شیشه که در تصرف پناه خان جوانشیر بود تاختن
آورد لیکن کاری از پیش نبرده مراجعت و فتحعلی خان افشار و شهباز خان دنبلی و بعضی اعیان آذربایجان را
خود مصاحب ساخته رایت عزیمت بصوب عراق و دار السلطنهٔ اصفهان افراخت چون دار المؤمنین کاشان
محل نزول و موقف خیول او شد شیخعلی خان زند و معدودی از عساکر فیروزمند که بفرمان
قهرمان عدو بند در صفحات آن توقف داشتند نظر بکثرت جنود محمد حسنخان صلاح در توقف ندیده
رخت مراجعت بجانب فارس کشیدند و راه شیراز بر نوشتند **بیان سال میمنت**
منوال هزار و صد و هفتاد و یک هجری و وقایع آن زمان فرخنده توامان
چون بطریق مسطور شیخعلی خان بنا بر صلاح وقت مراجعت بشیراز و موکب محمد حسنخان در
اصفهان نزول اعزاز نموده دست بر اخذ ما یعرف سکان و قطان آن بلدهٔ طیبه گشوده بجهات
مختلف غنی و فقیر و صغیر و کبیر را معذب داشت و بر بیچارگان مینو محصلی غلاظ و شداد مسلط گماشت
بجدی که ستمهای ضحاک تازه شد و رسم جفاهای نادری تجدید گشت دیده‌های خونبار که بعد از
زوال دولت نادرشاهی هنوز در ماتم کشتگان خویش از گریه و زاری و اشک فشانی و سوگواری
بس نکرده بودند خون حسرت باریدن از سر گرفتند و مشتی ستمدیده که از جفای آن شهریار ستمکار

در قید حیات مستعار مانده بودند دل از جان شیرین برگرفتند گردون دون که بنیاد بنای مدارا نهاده
بود باز آغاز ستمگری کرده و چرخ بی‌مروت رسم جفاهای فراموش کرده را بیاد آورد خانه نبود که آه و فغان
اهالی آن باوج اثیر نرسید و کاشانه کس ندید که ناله و خروش ساکنان آن از مسامع سکان صوامع
اعلی نشنید آتش قحط و غلا شعله‌ور و شیرازه تنگدستی و بینوائی برق خرمن خرمن خشک و تر گشت
گرسنگان بینوا از حسرت نان چشم بر قرص خورشید دوخته بودند و تنگدستان بیچاره از بی
پختن خیال خام در تنور گرم سینه از شعله آه آتش افروخته از شوق گندم سینه‌ها چاک بود و از حسرت
نان دیده‌ها نمناک و از خوردنی بغیر از لخت جگر رزقی نبود و آشامیدنی بجز از خون دل نامی نه اگرچه
ابر رحمت در آن سال رشحه بر کشت امیدواران نبارید اما از چشم صد چشمه خون گشاده بود و هر چند
از سحاب کرم قطره در مزرع نیازمندان نچکید لیکن از هر دیده هزار زنده رود بهر جای روی نهاده
صغیر و کبیر در آرزوی گندم تخم هوس بر مزرع دل فشانیده از خون جگر بر آب میکردند و بارها از حسرت میوه
نهال شوق در حدیقه خاطر نشانیده از چشمه چشم آب بر آن می‌فشاندند با وجود آنکه غلات را که یکباب
و ملاقاتش بخیال و خواب بود خرواری مبلغ ده تومان داد و ستد مینمودند هر روز بقدر پانصد خروار
غله و مقداری خطیر روغن و گوسفند و برنج و قند و عقاقیر و غیره که محاسبان وهم و اندیشه از شمار آن
عاجز بودند بجهت سیورسات و سایر اخراجات آن سرکار ضرورت داشت و رعایای بیچاره را که از
سرانجام قوت عیال خویش عاجز بودند مهم سازی آن مبلغ خطیر که هرگز خیال بالقوه آن بخاطرشان
خطور نمیکرد تکلیف مینمودند و آن بینوایان هر روز از محصلین وداع جان شیرین میکردند و سرانجام
بهیچ صورت حصول نمی‌بست مختصر کلام تا مدت هفت هشت ماه آتش این فتنه شرر افکن
خانمانها و شعله این آشوب برق خرمن وجودها بود چون ایام دی سپری گشت و محنت زدگان گلشن
از بیداد سپهدار بهمن رهائی یافتند محمد حسنخان زیاده توقف خود را فوق قوه قدرت اهالی اصفهان

یافته عزم الکاء فارس و تصمیم صوب شیراز جنت اساس بر خاطرش خطور کرده بدان صوب نهضت نمود

بیان سال میمنت منوال هزار و صد و هفتاد و یک هجری و وقایع اثر زمان فرخنده توامان

دیگر باره نیر اعظم و عطیه بخش عالم پای در حصن حصین حمل نهاده
سپاه بهمن که در دار السلطنه چمن قشلاق نموده بودند بار مسافرت بستند و نام آوران قرای نامیه بفرخی
و فیروزی بقلعه گلشن در آمده بر مسند حکمرانی نشسته سرداری که با لشکر گران برف و باران محیط بسیط
حصن حصین جهان را فرو گرفته بود از شوکت سپهدار بهار شکست یافته روی بدار الملک غربت
نهاد و فرمان فرمای سپاه ربیع سرهنگان نامیه را بضبط الکای دلگشای باغ و بستان و کوه و بیابان
فرمان داد از سرو و صنوبر رایات جلال سلطان بهار برپا شد و از شمشاد و عرعر الویه اجلال
جهانبان آزار فلک فرسا دلاوران بلبل از گلهای آذری خودهای زر اندود بر سر نهادند و جویبار
از حلقه‌های موج زره داودی در بر کردند دامن جویبار از جوش لاله چون فضای کارزار گلگون شد
و کنار کوهسار از هجوم شقایق مانند کنار دلبران جنگی پر خون حضرت گیتی پناهی در خطه دلنواز شیراز
دساده طراز محفل شوکت و جلال و اعزاز گردیده از بذل خلاع آفتاب نظیر و ثیاب زرتار پرنیان
و حریر بر دوش جمهور اعزه و اعیان کشور و جمیع وضیع و شریف لشکر زینت و زیور پذیرفت بعد از
انقضای بزم نوروزی بسمع والا رسید که محمد حسنخان بفکر خروج از دار السلطنه اصفهان افتاده در تهیه
اسباب مجادله و سرانجام آلات محاربه مهیا شده بندگان ظل اللهی خبر آمدن او را موجب پیش آمد حال
و مقدمه فیروزی اقبال شمرده در کمال بی اتفاقی بر مسند عشرت و کامرانی بودند خان مشارالیه
از ادوات یورش فراغت یافته سلسله جنبان انگروه انبوه در باغ سعادت آباد نزول و چند یوم
رایات عدوان را در آنجا برافراشته بقیه السیف ستمدیدگان از تشدد محصلان جفاکار که
بجهت سیورسات و سایر اخراجات تعیین کرده لا از مساوات و آزار و نهایت ایذا و اضرار رسید

پس حسین خان قاجار دولو را که از جملهٔ دشمنان بظاهر دولت بود بایالت اصفهان و امارت
آن خطهٔ بهشت نشان نصب نموده رایت حرکت بصوب الکاء فارس کشوده و از راه آباده که آبادی
آن نسبت بسایر بیشتر و حصول ذخیره و آذوقه در آنجا ممکن و میسر بود طی مسافت نموده از بیضا عطف
عنان بسوی نهیلان و کازرون کشود مختصر کلام آنکه در چنار راهدار که فرسنگی شیراز رخت اقامت
انداخت بلوازم گیر و دار و آلات کارزار پرداخت نصیرخان لاری که پایهٔ بخت خویشتن زده مدتی
بود که دم از مخالفت دولت دوران عدت میزد و بنحوی که سابقاً مذکور شد موکب نصرت کوکب در
اوایل تسخیر فارس یکدفعه بعزم تنبیه او نهضت فرموده و بعلت مشاغل کلیه که بحضرت رایش آمد فرصت نشد
که بکلی بقلع مواد فساد او پردازند ورود محمد حسنخان را موجب ترفیه خویش دانسته باگروهی از تفنگچیان
لاری و گرمسیری در خارج شیراز بمعسکر محمد حسنخان ملحق و بگمان آنکه ظلمت شب و عدت خفر
و کوکب راه بر مهر جهان فراز میتواند بست در معاندت آن دولت با محمد حسنخان همداستان شد
مختصر سخن چون ضمیر منیر حضرت گیتی پناهی مشرق انوار غیبی بود بیقین میدانست که جناب خان از نظم
بستی رای و عدم استحکام دولت شیرازهٔ جمعیت او خود بخود از یکدیگر خواهد ریخت و استقلال
ایشان را بهیچوجه احتیاجی برنجه شدن غازیان و ریختن خون مسلمانان نیست اورا نا آمده خوش
نابود انگاشته و در باب مجادله و مدافعه بهیچ قسم متعرض مشار الیه نشده بفراغ بال و رفاه حال در محافل
اعزاز و جلال از وصال شاهدان حور لقا گلرخان ماه سیما کام ستان بودند چون اکثر اهالی و محال توابع
فارس پشت گرمی اقبال مصون و از زوال او و بیم نزول در قلاع و حصون خود متحصن و بهیچگونه مدخل
بجناب خان نداده ابواب ذخیره و آذوقه را بر روی او بسته بامید تجلای آفتاب دولت دوران عدت
که بعلت آنگونه حوادث فی الجمله غبار انکساف گرفته بود نشسته بودند هر روز صبح که دهقان قضا در مزرع سبز
فلک پرده از روی خرمن خورشید بر میداشت ملازمان معسکر محمد حسنخان با دواب بیاریکه

کهید

تحصیل قوت روی امید باعمال و امصار اطراف و اکناف آورده هنگام شام که مهر خاور از ساحت
یلغام باروی زرد و کاسهٔ تهی زردی بغزلت خانهٔ مغرب مینهاد با کمال خجلت تنگی با دست خالی مراجعت
نموده بغیر از ذخیرهٔ حسرت و ناامیدی چیزی با خود نمیآوردند و جمیع ملازمان آن سرکار از اعالی و ادانی
روز و شب بجز خون دل و لخت جگر لقمه نمیخوردند و دواب اردو از حسرت کاه متصل چشم را انبار کاه
کشان دوخته بودند و از آرزوی جو دایم روی امید بر خوشهٔ سنبل و خرمن پروین کشوده هر گیاهی
که سر از نهانخانهٔ خاک بر میآورد بمصرف غذای خداوندان دواب رسیده دواب بیچاره را از آن
نصیبی نبود و هر نباتی که سر از حجاب تراب بیرون میکرد صرف قوت آقایان عالیجناب گردیده شام
امید حیوانات بی زبان بویی از آن نمیشنود دلیران جنگجو را از غایت گرسنگی چنان دست و پا
از حرکت افتاده بود که قادر بر تردد نبودند تا باجرای آلات حرب چه رسد و مبارزان تند خو را از کمال
بی قوتی چنان بی قوتی روی داده بود که قدرت بر حرکت نمیتوانستند تا از استعمال ادوات طعن
و ضرب چه آید القصه کار اردوی خان سرگردان پریشانی و بی سامانی رسید ارکان تاب و توان ایشان
بکلی متزلزل گردید پس با خود قرار دادند بنای کار بر آن نهادند که جمیع دواب اردو را با بعضی لشکر بصوب
بلوک اردکان که حصول آذوقه بآنجا امکان میرفت فرستند که شاید مشتی قوت که قوتی از آن حاصل
شود بچنگ آورده از بیم هلاکت رهائی یابند در مرتبه ده دوازده هزار دواب با گروهی تعیین و دو هزار نفر لشکر نیز
با ایشان قرین و روانه نمودند حضرت گیتی پناهی با نهای اخلاص کیشان از حقیقت حال آگاهی یافته شیخعلیخان
با بعضی از دلیران معرکه آرا و گروهی از شیران بیشهٔ وغا بر سر راه ایشان تعیین و مقرر فرمودند که در هر جا که بایشان
تلاقی نمایند از در مجادله درآمده میان آن فرقه و مقصود ایشان حایل آیند شیخعلیخان راه موجب فرموده
مقصود را منزل نخستین در قریهٔ موسوم بچوم با ابو القاسمخان نقی باشی محمد حسنخان که با دویست سیصد سوار
چند اول بنه مذکور بود برخورده با سهل وجهی خان مزبور را با اعوان او اسیر و مقید روانهٔ حضور داور

گردون سیر بود در محل دیگر مسمی به پل ورغ با لشکریان مستحفظین دواب طاقات و از طرفین حمله ور گردیده
با اندک دار و گیری شجاع خان و بهادران رستم نشان بر آن گروه پریشان غالب و قبل از آنکه
مطایای آمال ایشان از تحصیل آذوقه گران بار شود جمیع دواب و ایتام و عساکر بی و یراق و اسباب
طمطراق و آلات لیساق را گرفته به درگاه عرش رواق خدیو آفاق ایصال و الحاق نموده بندگان کشور
پناهی لشکرانه این عطیه که فی الحقیقه از جمله فتوحات عظمی بود جمیع دواب و غنایم را به دلیران ظفر همعنان
سویت و در میان ایشان قسمت فرمودند هر کس را در خور مرتبه و امکان از خزانه عاطفت نیز انعام و احسان
فرمودند چون حقایق این خبر به اردوی محمد حسنخان در رسید میان صاحبان دواب و ضیاع و نذران آن
الات و اسباب شور و شغب گردیده یکباره دل از جان و امید از دولت محمد حسنخان برگرفته بر تخریب
اساس آن دولت یقین کلی حاصل کرده پیوسته رای بر تدبیر چاره کار خود آورده خلاصی میجستند که بلکه جان بی سالم
از ورطه مهلکه خلاصی داده خود را به الغزلنگاه اوطان خویش برسانند مختصر کلام دو روز دیگر جناب خان بنیاد اساس
جمعیت خود را بر پا و مردم را به صد هزار افسون بر جا داشته شب بیست و ششم شهر شوال المکرم که نیر اعظم از
تسخیر قلعه گردون دل برگرفته آهنگ فرار به صوب دیار مغرب میجست جمعی از جماعت افاغنه که بعد از
شکست آزادخان قلاده متابعت دولت محمد حسنخان را بر گردن نهاده بودند چون بنای دولت او را
در هنگام سستی و انجامش را به دیده بصیرت از نخست و دیدند از لشکرهای فراگشاده روی نیاز به درگاه پرورش
انباز خدیو عاجز نواز نهادند چون خبر فرار افاغنه مزبور در اردوی خان مذکور شایع شد شورش عظیم
حادث گردیده جمعی از عساکر که به ضبط لشکر مامور بودند مگر خود را خالی گذارده هر کس خود را به اسباب سواری
رسانیده روی بجائی نهادند هر شخصی خویش را بگوشه کشانیده عنان بامنی میدادند دلیران نامجو خیمه
و خرگاه و اساس و اسباب را بر جا گذاشته روی به بیغولههای گمنامی میگذاشتند و دلیران تند خود دست از
امتعه و اقمشه بل از زن و فرزند برداشته وجود انتهار را نابود می انگاشتند الغرض واقعه غریبی حادث و شورش

عظیم

عظیمی سانح گردید و محمد حسنخان خویش را از خیمه خاص بیرون افکنده از جمیع آن گروه انبوه که دشت و کوه از جوشن ایشان
بستوه بود بغیر از معدودی چند از خواص اثری ندید پس لاعلاج بر اسب تیز گام فرار نشسته از سودای تخیلات المحال
خام رست کیفیت آن بشارت بعرض بار یافتگان درگاه جلال و ساده اندوزان حریم عز و جلال رسید
و جناب شجاع خان را با دسته از شیران بیشه شجاعت و نهنگان لجه بسالت متعاقب فراریان مامور
و خود به دولت به ضبط اثاثه جلالت و اسباب شوکت محمد حسنخان پرداخته از نفایس اسباب مبلغهای
خطیر که محاسبان اندیشه از حساب آن به قصور اعتراف داشتند واصل امنای دولت شد **ذکر قتل
جماعت افاغنه در مازندران بدست محمد خان قاجار قوانلوی بیگلربیگی
آن دیار بفرمان منتقم جبار** چون بنحوی که سابق صورت نگارش یافت محمد حسنخان در حین حرکت
از اصفهان حسین خان دولو را بحکومت دار السلطنه اصفهان منصوب نموده عنان عزیمت
بجانب مقصود گشوده بود از آنجا که حسین خان مذکور و سایر ریش سفیدان و سرکردگان قاجار یوخاری باش
که دم از همسری و هم چشمی محمد حسنخان و سایر جماعت اشاقه باش میزدند و پیوسته از مکاید محمد حسنخان اندیشه مند
و از اندیشه او بخوف و ناخرسند بکلی استقلال او نه مرضی خاطر ایشان بود و از استماع خبر شکست او بغایت
مبتهج و مسرور گردید حسین خان باراده آنکه قبل از ورود محمد حسنخان خود را بالکاء مازندران افکند
و آن ولایت را که با من و مقر خان مشار الیه بود متصرف و بدین علت موجب استیصال او گردد قبل از
آنکه حقیقت احوال محمد حسنخان مشخص و معلوم شود که بعد از فرار خارج شیراز عزم کدام ناحیه کرده و روی بکدام
جانب آورده است از دار السلطنه اصفهان حرکت و معدودی از نزدیکان خود را همراه برداشته راه
مازندران پیمودن گرفت علی آقای قاجار قوانلو ایمیغی را بمحمد خان قاجار بیگلربیگی مازندران اعلام
و او را با خبر از آغاز و انجام نموده بود چون بنوعی که قبل مذکور و مسطور شد محمد حسنخان بعد از استیلای
خود و استیصال آزادخان خانواری جمهور افاغنه را کوچانیده روانه مازندران و یوسف خان هوتکی را

سرخیل ایشان نموده بود محمد خان مشار الیه اعاظم آنها را در شهر ساری که خود مسکن داشت و سایر غلامان را
در سه موضع از حوالی ساری سکنی داده بجهت احوال ایشان اشتغال داشت و همان روز که خبر
شکست محمد حسنخان و عزیمت حسین خان بجانب مازندران بمحمد خان رسید جماعت
افغان مخوف گردیده صلاح کار و عاقبت روزگار خود را در آن دید که قبل از آنکه خبر مذکور منتشر و مشهور
و گوشزد نزدیک و دور گردد سرکردگان افاغنه را بتدبیری دستگیر و از بیم و غوغای آنها آسوده گی یابد چون
آنکه اعوان و انصار محمد خان از غلامان و غیره زیاده از شصت هفتاد نفر نبودند اعاظم سرکردگان افغان
و سرخیلان ایشان را یکیک بتدبیری طلب داشته همگی را دستگیر و مقید بقید کند و زنجیر نمود و سایر نفری جماعت
جماعت مزبور از گرفتاری سران و سرکردگان آگاهی یافته و از هر موضع یکجا شتافته وسنکر وکینه را
گرد خویش بسته متوهم و خائف و متوحش نشستند و متوجه جرأت خود بوده احتیاط کلی مینمودند
در شبی که ماه جهان آرا منخسف گردیده شبی بغایت هایل بود خبر رسید که محمد حسین قاجار دولو بفیروز
کوه که آغاز مازندران است رسیده و جماعت افاغنه نیز در ضرب او متفق گردیده و قصد غوغا داشتند
محمد خان قاجار آن شب هایل را به تشویش دل بروز آورده علی الصباح از آن روز که سپهر فتنه اندوز سرپرده
مهر را بر طشت زرین افق نهاده محمد خان بیکلربیگی بفکر سنگ دلهای محبوسین افتاده چاره کار خود را در این
دانست که آن جماعت را بقتل آورده ظهور این واقعه را موجب یاس محمد حسین خان و ضعف افغانان
که گردش اجتماع نموده بودند سازد نخست یوسف خان هوتکی را که اعاظم و سرخیلان آن طایفه بود
مقتول و یکیک آنها را بدستور بخیر یکدیگر از حبس بر آورده بقتل میرسانید هنگام شام که دامان چرخ
نیلفام از خون شفق گلگون و کنار افق مانند بحر پر خون شد در مرتبه پنجاه نفر از خوانین و سرکردگان
آن جماعت را اندام هستی در خون کشیده و خلعت گلرنگ و جامه لاله گون پوشانیده و جمیع اموال
و اطفال آنها بمعرض نهب و اسیر در آمده بدست اطرافی که بطمع غارت جمعیت کرده

بودند آمده سه چهار هزار نفر از اهل ایلات و مردم مازندران و استراباد بر سر محمد خان جمعیت
نمودند محمد حسین خان بعد از اطلاع بر کیفیت این واقعه و آگاهی از جمعیت محمد خان از دخول
مازندران عنان کشیده از فیروز کوه متوجه هزار جریب و از آنجا باستراباد شتافته و شهر بند استراباد را
متصرف و شروع بافساد و بطریق مختلف کرده محمد خان از حرکت محمد حسین خان بصوب استراباد
و قطع نظر نمودن از مازندران اطمینان حاصل و بقطع افاغنه سنگر را پیش نهاد و دل ساخت پس اعوان
خود را جمع آورده و عزم سنگر افغانان کرده از آغاز آن روز تا بانجام هر چند مجادله نمود در امیدی بر روی
خاطرش نگشود روز دیگر که لشکرکش مهر انور بر حصن حصین افق مسلط گردید محمد خان مجدداً آغاز یورش کرده
و روی بسنگر آورده افغانان بقدر حال در مدافعه کوشیده و بالاخره مغلوب گردیدند افواج و اعوان
محمد خان بسنگر ریخته بآن جماعت در آویختند جمعی کثیر از آنها بقتل آمده اموال و جهات
و نسوان و عورات و احمال و اثقال و منسوبان و اطفال آنها در عرصه یغما در آمد

ذکر بقیه احوال محمد حسنخان و سایر سوانح و وقایع آن زمان میمنت نشان

کمیت تیز گام قلم در شاهراه ورق باین قانون و باین نسق پای رفتار میگشاید که محمد حسنخان بعد از
فرار از خارج شیراز با معدودی از متابعین که با او موافقت نموده راه خدمتگذاری و طریق
یاری پیموده بودند وارد باغ قوشخانه خارج دار السلطنه اصفهان و مرکز حسین خان دولو را خالی
دیده سبقت حرکت او بیشتر موجب تفرقه خاطرش گردیده زیاده بر یک دو ساعت در باغ مزبور
توقف ننموده روی براه مازندران گذاشت بعد از ورود بلده طهران فتحعلی خان افشار
و شهباز خان دنبلی که تا آنجا شرایط موافقت را مرعی داشته گام در کام او گذاشته بودند
بعد از ورودش ببلده طهران در آنجا ترک موافقت کرده بی وصول رخصت روی تعجیل بجانب
آذربایجان آوردند ابراهیم خان لغایری و طایفه او که کوچ و بنه ایشان در دامغان

متوطن و متدین بود که در آن مکمن بودند نیز آستین افشانده عنان بسوی دامغان گردانید محمد حسنخان
با محمد ولیخان دولو و دوازده نفر دیگر از آقایان قاجار و غلامان که مجموع چهارده بودند وارد علی آباد
مازندران و محمد خان بیگلربیگی مازندران بنحویکه سابق نگارش یافت و جواد خامه بمیدان
تحریر آن شتافت بعلت تاخت و تاراج اموال افاغنه در مرتبه چهار هزار نفر ایلات
و مردم وغیره جمع آورده از اثاثه منهوبه تدارک کرده بود محمد حسنخان را در علی آباد استقلال
و جمعیت مزبور مشار الیه را موجب استقلال گردیده وارد ساری و چند روزی توقف
و مردم اطراف آغاز تلف کرده باز گروهی لشکر جمع آورده در خلال اشتغال خبر رسید که حسین خان
دولو مجرد استماع خبر ورود محمد حسنخان بالکاء مازندران فرزند و زن و جمیع ما یعرف خویش را
بر جا گذاشته برادرانرا با خود مصحوب و راه بسوی دامغان برداشته باتفاق ابراهیم خان
بغایری رایت مخالفت برافراشته اند محمد حسن خان بعد از تحقیق این خبر جمعیت خود را
برداشته روانه استراباد و امور آنجا را فیصل داده روانه دامغان و ارباب طغیان را
محصور نموده در آن هنگام خبر رسید که جناب شیخعلی خان وارد فیروزکوه و از ازدحام لشکر بکوه
مهراو کوه لیسته آمده محمد حسنخان باندیشه آنکه مبادا شیخعلی خان متوجه مازندران و آنولایترا
تصرف و محمد خان قوانلو نظر بعدم استعداد از مجادله تخلف نماید ترک محاصره دامغان نموده
روی بجانب مازندران آورد و با خود قرار داد که در الکاء مزبور که بجنگل و بیشه و معابر سخت
و مضایق پر درخت مشتمل و زمین بغایت خوفناک و مایل و دخول لشکر بیگانه بآسانی در آن
غیر محتمل است توقف و بآرام خاطر توطن نموده بالضروره شیخعلی خان صلاح حال خویش را
در تعاقب ندیده و در عزیمت مازندران متقاعد گردیده بورود فولاد محله و هزار جریب طی
مسافت اندک توقفی کرده لشکر محمد حسنخان از فولاد محله تا بلده ساری که مسافت زیاده

ازدو

از دو منزل است در یکسواری بی توقف بپایان آوردند چون دشمن نزدیک بود لشکریان آنگونه
تعجیل را بر علامت فرار حمل نموده بعد از ورود به ساری هر یک پای بطرفی گشودند ترکمانیه یموت
که پیوسته آرزومند چنین اوقات و مشتاق چنین اتفاق میباشند آهنگ تاخت و تاز و دست
بر یغماگری دراز کردند از هر طرفی روی غارتگری به نشیب و فراز آوردند محمد حسنخان هر قدر
کوشش نمود که آن شورش فرو نشسته عنانهای گسسته به پیوند تدبیر بسته و از اختلال الغوغا
رسته گردد مفید نیفتاد و بکلی لشکر متفرق و آثار ضعف متحقق شد لاجرم با جمعی از اعیان قاجار
آشاقه باش و فوجی از غلامان که بر جای مانده آستین خدمتش میفشانده بودند شاه اسمعیل را که
تا آن وقت در ساری متوقف و با بعضی از اسباب السلطنت قرین آسودگی و آرامش بود
برداشته رایت عزیمت بصوب استراباد افراشت و مازندران را باهل غوغا باز گذاشت
چون حقیقت رفتن مشار الیه بسوی استراباد بمفهوم شیخعلیخان و مسموع مبارزان نصرت
همعنان شد علم عزیمت بجانب مازندران افراخته و مضایق جنگل را کنام شیران بیشه
شجاعت و شوامخ کوه و کتل را مقام پلنگان کوهسار جلادت ساخته در بلده ساری متوکل
بحضرت باری خیمه اقامت و رحل استقامت انداختند ابراهیم خان بغایری و محمد حسینخان
قاجار دولو از دامغان متحرک و در سلک ملتزمان رکاب جناب شیخعلی خان منسلک
و طریق خدمتگذاری را سالک آمد آقا محمد نام مشهور بدادو سوادکوهی که سوادکوه ولایت آن
بلوک است و در سر راه فیروزکوه واقع و بلده ساری از جمله توابع موما الیه در دولت محمد حسنخان
از جمله کدخدایان جزو و بپا کاری و چوبکداری اقدام داشت در این وقت چهل پنجاه نفر
از طبریان جنگل نشین گرد و وحشی صفتان بیشه نورد را که تابان روز کش و در زمان شلتوک
کار و تیر بدوشان دهره دار و در هنگام غایت ترقی عوامل کاو سوار بودند جمع آورده چون

هیمونهای زبر سوار با بوی جنگلی که گذر کردن کاو دُم شُتر و دُم شیر بر زبر بر تن فیل گوش خرگوش مگس تن خرس
موی کاسه طبرباق ضعیف را نوی غوک چشم گوسفند پشم بر تن بنیده بجانب اردوی شیخعلی خان
شتافت و در فیروزکوه سعادت حضور دریافت چون مومی الیه اول کسی بود که از مازندران
باردوی جناب خان رسیده و از جمله سایر طبریان بیشتر سالک طریق خدمت گردید بجهة تالیف
قلوب سایر طبریان و امیدواری جمهور اهل مازندران او را لقب خانی داده محمد خان نام نهاده
در آن اوقات که موکب جناب خان در عرصه بیدای مازندران توقف مینمودند محمد داود نیز از خبث
باطن و شرارت کامن شروع بغمازی کرده هر روز یکی از بازماندگان دولت قاجار را از زوایای اختفا
پیدا کرده بمعرض تعریض و تعذیب در می آورده مایعرف آن بیچارگان را قید بوکلای سرکار شیخعلیخان
داده همه را خود تصرف میکرد و باین علت صاحب وضع بزرگانه گردیده بالاخره بحکومت مازندران
که مفصل آن در موقع مناسب نگاشته میشود رسید **بیان توجه موکب جهان کشا از دار**
العلم شیراز جنت طراز بصوب طهران و وقایع آنزمان لوای گیتی گشای قلم بدایع
رقم و رایت کشور آرای خامه سحر توام در فضای صفحه ورق بدینگونه شقه سنجوی میگشاید که چون
حضرت ظل اللهی و جناب مملکت پناهی از انتظام مهام فارس کماهی فراغت حاصل نموده و کنار جمهور
سران و سرداران لشکر منصور و قاطبه افراد و همگی آحاد سپاه افزون از ملخ و مور را بر پا زر و سیم
و اسباب دولت برجا مانده محمد حسن خان را که مساوی خراج هفت اقلیم و موازی نعمای جنت
نعیم بود سویت و تقسیم فرموده جمیع اعیان عراق و اطراف آفاق که در مدت محاق ماه منیر دولت
آفتاب اشراق محمد حسنخان التجا و اتفاق نموده قدم در خدمتگذاری او گشوده بودند در آن
هنگام که کوکب مسعود وجود سعادت نمود از افق نصرت طالع و آفتاب تابان از آن دولت
مجدد از مشرق عاطفت حضرت احدیت تابنده و لامع گردیده دیگر باره روی نیاز بدرگاه پرسش

انباز

انباز داور عاجز نواز آورده جرایم خویش و گناهان پیش از پیش را شفیع کرده روی شرمساری بر آستان
و سر عبودیت بر درگاه فلک ارکان نهاده و چشم امیدواری و دیده خجلت زدگی و شرمساری بر راه
عفو و اغماض شهریاری گشاده حضرت کسری معدلت درباره هر یک انواع لطف و عنایت
معمول و هر کدام را باقسام رافت و رحمت مشمول فرموده جرایم جملگی را العفو لی نهایت مقرون
و قاطبه را بانواع کرم و اقسام نعم ممنون نموده تقصیرات سابقه و جرمهای سالفه را بر روی احدی
نیاوردند و هیچیک را مواخذه و باز خواست نفرمودند که در آنمدت از اعیان ولایت کدام سالک
طریق خدمت محمد حسنخان بوده و کدام در زاویه انزوا غنوده در گوشه عافیت متقاعد
بوده اند بلی در نظر عقل دوراندیش قاعده سلطنت چنین و راه و رسم خرد خورده بین همین است
زیرا که بر اولوالابصار معلوم است که ضعف و قوت سلاطین صاحب تمکین که در حقیقت
سایه خدا و مشتری از دیگران منظور نظر لطف خالق ارض و سما اند بنابر مصلحتی نهانی و حکمتی بالغه بنا
بزوالی است و از ضعف و قوت ایشان خلقی عظیم قوی و ضعیف و از شکست و نصرت ایشان گروهی
انبوه وضیع و شریف میگردد و لیس غالبیت و مغلوبیت سلاطین بهمه جهات در کلیات مصالح
نظام کل و تدبیر و تصرف آن در دست مخلوق نیست و صورتیکه مشیت ازلی بر ضعف دولت
یکی از آن فرقه علیه قرار گرفته باشد از مخلوقات ضعیف و نحیف تنها چه بر می آید و از اعانت
و یاری با ازامانت و بیزاری ایشان چه میگشاید و در این صورت بعد از آنکه قصری منهدم گردید
دولت صاحب دولتی مجدداً بمعماری لطف حضرت باری مرمت پذیرد و چراغ افسرده شوکت
صاحب سعادتی بنور شفقت جناب احدیت بار دیگر روشنائی گیرد لازم می آید که آنچه روی
داده کی از هستی مخلوق عاجز ناتوان شمارند و اقبال و ادبار را بمشیت ازلی منسوب دارند و شکرانه
این عطیه که لطف الهی دیگر باره شامل حال فرخنده ایشان گردیده و علم سرنگون گشته دولتشان

مجدد او سر باوج گردون کشیده گناه گناهکاران را بر روی ایشان و جرم داران را بعفو آغشته تقصیرات
گذشته نیارند تا این معنی موجب ازدیاد امیدواران و باعث مزید خجلت و انفعال شرمساران
و سرمایه رفع بیم و هراس ارباب عصیان گردیده همگی بدل و جان قدم در شاهراه بندگی گذارند
و جمهور بیجان و جنان روی بآستان عبودیت آرند و از شوایب حرجی که بخود گمان میبرند بگوشهای
دفع الوقت نگریزند و چون روبهان به تنگنا افتاده از بیم جان با شیر ژیان نستیزند در تواریخ
مبسوط مسطور است که در زمانی که خاقان چین و فرمانده آن سرزمین تقصیر ملک بهرام گور با لشکر
افزون از ملخ و مور محرک سلسله کین و طمع کار کشور ایران زمین گردیده بنواحی آن مملکت رسید
چون بهرام پادشاهی عاقل و فرزانه و خداوند تدابیر عاقلانه بود باطراف کار و آثار روزگار بدیده
بصیرت نگریست که آغاز ضعف دولت او و قوت شوکت خصم کینه جوست لاجرم
بهیچ امر نپرداخته و بآن حادثه هیچگونه چاره نساخته چون بهرام پادشاهی عشرت دوست بود در
عیش و کامرانی نشسته و درهای کاخ دولت را بر روی دوست و دشمن بسته با خاقان بدار الملک
قریب و کار از صبر و شکیب بر گذشت سیصد سوار نامدار تیززن خنجر گذار از افراد لشکر و آحاد عسکر
برداشته و براه آذربایجان گذاشت خاقان چین اینگونه حرکت را بانهزام بهرام محمول و باطمینان
خاطر خویشتن را بطرب مشغول و اعیان لشکر و رؤس کشور در بزم مینا و ساغر همدم مغنی و خنیاگر
نشستند امرای بهرام از اطراف روی بآستان خاقان آورده باو پیوستند چون بهرام دشمن را
غافل و از امارات لایحه حکم تقدیر را بر ارتقای بنای دولت خود مایل و از علامات خارجه لطف الهی را
بر احوال خود شامل دید بیقین بفهمید که روز بدبختی بسر و دولت رفته بدر رسیده با همان سیصد سوار
نامدار جرار بجانب اردوی خاقان ایلغار و برسم پیش تازان روان ثوابت سیار شبها راه
پیموده و روزها در بیغولهای جبال و صحاری غنوده چنانکه اعدا را از نهضت او خبر نگردید شبی

بسروقت

بسروقت مردم خاقان رسیده و با همان قلیل مردم بر سر سراوقات خاص او حمله آوردند خاقان
در آن غوغای عام و فتنه بی هنگام بتیغ اعوان بهرام مقتول و جمیع لشکر او پراکنده بگوشهای
خمول گشتند بهرام علی الصباح فتح بابرا بر سریر خاقان نشست با امرای بیوفا سخن در پیوست هر یکرا
درخور مرتبه و امکان نوازش و هر کدام را برسم غمخواران پرستش نمود در آنحال مفرشی مملو از مراسلات
اعیان ملک ایران را که بخاقان نوشته بودند بنظر بهرام رسانیدند در ساعت حکم فرمود تا آتشی
بلند برافروزند و جمیع آن مکاتیب را در آن آتش بسوزند چون وزرا و ندما از سبب آن تفحص نمودند
در جواب فرمود که تا برمن محقق نشود که صاحبان آن نوشتجات چه اشخاص بوده و کدام فرقه
از ملازمان من در استدعای مقدم خاقان سبقت نموده اند تا من از ایشان ملول نشوم و ایشان
از من مخوف نگردند مختصر سخن جهانبانان لشکرشکن نواب اعتضاد الدوله محمد صادق خان برادر
والا گهر بیگلربیگی را جمیع ممالک فارس که تختگاه فرمان دهان ملک عجم و دار الملک بود باضافه
گرمسیرات و بنادر و کوه گیلویه فرموده انتظام مهام و رتق ممالک مزبور را از آغاز و انجام در عهده کفایت
و اقتدار برادر والا مقام نمودند و خود بدولت عازم لیساق الکاء عراق و چاکران دربار گردون
رواق مامور بخروج و مشغول بکوچ گشتند پس در ساعتی میمون و طالعی همایون از خطه دلنواز شیراز
رفع رایات گردون طراز و باغ دلگشا را که در جنب شهر واقع است مخیم خیام اجلال و اعزاز
فرمودند چون ایام محرم الحرام در رسیده بود تا روز عاشورا بنا بر احترام حضرت سیدالشهدا
علیه آلاف التحیة و الثنا در باغ مزبور منزل و ما و اهل اسلام سوگواری و شرایط تعزیه داری قیام
و اقدام علی الصباح یازدهم شهر محرم اعلای اعلام زرین پرچم اردوی کواکب حشم
و بصوب دار العباد یزد نهضت و بدولت بانجانب عزیمت فرمودند و قرار داد خاطر فیض
مظاهر دادند که بلده طهران که در وسط الکای عراق و آذربایجان و دار المرز و خراسان واقع است

و انظار قرب یار زندران بجهة انتظام کار محمد حسنخان است که محل نزول معسکر قیامت اثر سازند چون تقیخان
با تقی حاکم یزد مرد لیست افسون گر پرفن با دوست و دشمن بسر و علن چون ثعالب در کار خدیعت و از خبایث
باطن با سایر روساکن در کمین حیلت با دشمنان در ظاهر یار و از دوستان در باطن بیزار اصلاحی و ارند
سراسر فساد و عدلی اظهار نماید تمام جور و بیداد از غایت زراقی غلیانرا حرام میداند و مال
مردم را حلال شبها دایم نوافل قیام دارند و روز مضغ حال و بال بمرض اغراض فاسده جمعی از مسلمانان را
بدون جرمی و نیشتر جفاکاری کور و بشر الکیزی خیالات مفسده بی تقصیر گروهی از مسکینان را بتیغ ستم
از زندگانی مهجور و باین فن باطن در ظاهر خویشتن را به صلاح مشهور نموده دکان شیادی کشوده اند
در مدت تردد آزاد خان و محمد حسنخان و اول اقتدار ایشان نسبت باین دولت قوی ارکان نیز
بعادت خویش برسم نفس حیلت اندیشی و روباه بازی و خدعه سازی پیش گرفته بود چون دار العباده یزد
مخیم خیام فلک احتشام و مضرب سرادقات عرش احترام شد تقی خان مزبور را وخامت نتایج
زشتی کردار عاید روزگار گردیده و برحسب فرمان کارکنان دولت جاوید کارش بمواخذه و مصادره
رسید و امر شد بجهت تحقیق و تفتیش بنمایند در چند روز توقف موکب ظفر کوکب دو هزار تومان نقد از مال
او بخزانه عامره تحویل و جناب خفیف و ذلیل بهمراهی موکب سعادت دلیل السفر مامور گشته تمامی نزدیک
دو دو گشت بعد از چندگاه باز برنگ نیرنگ و طرح شعبده ریخته و شفعا برانگیخته مجدد بحکومت یزد منصوب
و تا حال تحریر که قریب بسی سال میباشد بکار فتنه پردازی و روباه بازی و دست اندازی مشغول
و عادت دیرینه یعنی گیجوئی را معمول دارد و از اعجب عجایب آنکه در زمانی از ازمنه توقف حضرت ظل الله
در دار العلم شیراز اهالی یزد از بیداد خان مزبور بجان و از سوء رفتار او بفغان در حضور داور گیتی ستان
آمده از جور او فریاد و با هزار گونه جفا و بیداد استشهاد نموده حسب الامر ضیعه منصور خان مزبور بجهة رفع
بحضور نامور شد اهالی یزد و مشارالیه دعای چهل هزار تومان میکردند که برسی که خوی و خلق قدیم او ظاهر

و آئین و خیم اوست عجالتة زیادتی نموده و اضافه بر متوجهات حسابی برسم عیاب بدون
جهة و کتاب از شیخ و شاب و آن ملک ویران خراب بازیافت فرموده خان مشارالیه همعنی را
منکر و مرافعه بمحکمه شرع انور محول و چون گشت مدعیان مبلغ پانزده هزار تومان با قامه شهود و ابراز حجج
موجود اثبات و لازم بر خان عالی درجات آوردند مساوی بیست و چهار هزار تومان خان شب
زنده دار از نوافل گذار انکار و مدعیان اعتراف بعجز از اثبات انکار کردند حکام شرع مبین در خصوص
مبلغ نور رجوع بیمین محصلین خان صاحب تمکین آن زرق فروش را تکلیف با نقیاد و حکم جناب
سید المرسلین و چون دعاوی مختلف و ارباب دعا الصفات متباین متصف بود بموجب الشرع
هشت هزار قسم بجناب خان لازم و اجرای آن بر ایشان متحتم شده بود محصلین که بجهة اتمام این مهم
و تدبیر این بلای مبرم مقرر بودند خان مزبور را باستانه شاه چراغ که تربت یکی از خلاف امام موسی کاظم
و ملاذ اصاغر و اعاظم است بردند جناب خان عالیشان تا سه شب و روز در اوای غذای چاشت و شام
قسم میل میفرموده و ظرف اتمدت از آغاز فلق تا انجام شفق بجای هر نوع از کلام تلفظ باسما جلالیه موده
هشت هزار قسم بیست و چهار هزار تومان و دینار و درهم سکیا نوش جان و این امر عجب غفر الله الرحیم
افزای اهل جهان و عبرت بخش پیر و جوان فرموده و این واقعه یکی از سنم بود که بیزدیان بی نوای
پریشان کرده مختصر کلام در همه از منه و اوان یزدیان ناکام ناتوان از جفای خان ضحاک نشان
کبر و مسلمان گم گشته بوادی حرمان و در اقطار جهان متحیر و سرگردان به دربور و کری و دربدری مکلف شدند
عجایب احوال و غرایب افعال که ایراد آن از نوادر حکایات و بدایع روایات است در طریق ملات و رسوم
و عادات خان عالیدرجات زیاده از آنست که التزام ایراد آن توان نمود و بذکر عشر زبان توان گشود
و راقم حروف هیچ چه سابقه با جناب خان میندارد و هیچگونه کدورتی از او پیرامون خاطر نمیگذرد و لیکن
چون اوضاع او از جمله غرایب و آثار افعالش از مقوله عجایب است اراد و در حقیقت او اظهار مختصری از مفصل

ان لب سیاق تواریخ لایق تحریر و تسطیر شرح محمد صبرت و حیرت مخالف و موالف موافق بود لاجرم
بتحریر این مختصر پرداخته و ایراد این مجمل را زیب بخش این صحیفه شریفه ساخت سخن کوتاه بعد از معاودت
تقی خان دیگر باره از اهل دار العباد یزد بحکومت منصوب فرموده فقرا و مساکین و جمهور سکنه و متوطنین آن بلد
مورد اشفاق و الطاف نموده انوار عاطفت آنحضرت بر وجنات احوال کافه اهل آن دیار یافته
و هر کس درخور مرتبه و مکان لازمه انعام و احسان یافت و در آنجا اعلای لوای شوکت و شان و از راه
نائین و اردستان محرک اردوی ظفر بمعان و بدار المؤمنین کاشان نزول احکام بهمه امصار و اطراف
تعیین و از آنجا بدار المؤمنین قم نزول و بلوازم زیارت آستانه البضعة البتول مشغول و مبلغهای
خطیر نذور از سرکار فیض مدار بخدمه آستانه مشرفه و سایر ارباب استحقاق وصول یافت پس موکب نصرت
کوکب بجانب بلده طیبه طهران متحرک و امر اقدس آنجهان خسرو دنیای لشکر را محرک شد و در ساعتی
میمون و زمانی بفرخندگی مقرون بلده طیبه طهران محل نزول موکب سعادت نشان گشت از وقایع
حیرت افزا و سوانح محنت زا که در آن سال از پرده غیب ظهور نمود شهادت محمد رفیع خان زند است مفصل
این مجمل آنکه محمد رفیع خان خلف بوداق خان عم زاده جناب معدلت نصاب ظل اللهی جوانی بود
خوبروی و با اخلاق حمیده نیکو آثار بزرگی و بزرگ زادگی از ناصیه حالش ظاهر و هویدا و انوار اخلاق حمیده و اطوار
پسندیده از ذات فرخنده صفاتش نهان و پیدا در حالی که موکب نصرت کوکب خدیو گردون فراز از
دار العلم شیراز در جناح حرکت و عازم نهضت بودند حکومت دار السلطنه اصفهان و ایالت آن
خطه بهشت نشان را بخان مشار الیه تفویض داشته اعیان دار السلطنه اصفهان را که جناب
شیخعلی خان در هنگام آوازه ورود محمد حسنخان کوچانیده روانه شیراز و در آن مدت در ظل حمایت خدیو عاجز
نواز بآسایش گزیدن بفراغ بال گوشه نشین رفاه احوال بودند خرج و مرکب و منصب و خدمتی از مناصب دار السلطنه
مزبور تعیین و با اتفاق خان مشار الیه روانه موطن اصلی نمودند چون اندک روزی از ورود حاکم و عامل

منقضی

منقضی شد شیر علیخان زند که همشیره زاده خدیو فیروزمند و برادرزاده جناب شیخعلی خان
و بحکومت الکا قلمرو و سرحدات خرم آباد و نظم و نسق امور طائفه فیلی و لرستان مامور و مقرر بود بطریق
عبور وارد دار السلطنه اصفهان و در حالی که بعزم توجه محال آیات خود حرکت نمود بعضی از رنود جهال
و اشرار رجال که در سلک حوالی و حواشی و خدم خان مشار الیه منسلک و نظر بعادت جهال طریق
سوء اعمال سالک بودند در یکی از اسواق بفردی از اهل حرفه دست انداز و شلتاق نموده دست بزیادتی
گشوده بودند این معنی معروض رای محمد رفیع خان گردیده و بگوش ایشان رسیده چون مشار الیه
مردی بغایت در متابعت احکام شریعت محتاط و نظر بصفای طینت و حسن سیرت از بی اعتدالی
بی نهایت محتاط آتش حمیت در کانون خاطرش شعله ور و شعله غیرت در ضمیرش شعور زنده خشکی
و تر و فرو زنده خیر و شر گردیده در نهایت تغیر خود در امر کوبیدن از عمله که حاضر و مهیا بود رسانید بدون اطلاع
و اخبار اعوان و انصار متوجه تعاقب شیر علیخان شد بمجرد رسیدن بخان مزبور حمله ور و مشار الیه
نیز نظر بآنکه از نشاء باده از خویش بی خبر بود سنانی که در دست داشت پیش آمده و رمح مزبور را به پهلوی
خان مذکور زده و زخم کاری باو رسید و در ساعت سرای فانی را بدرود کرده بنزهتگاه باقی خرامید شیر علیخان
که قصد فنای محمد رفیعخان نبود از کرده خویش نادم و پشیمان و از عمل نفس اماره اش قرین ندامت و خسران
گشت از اندیشه مکافات و بیم عظیم بر اینکه خاطرش گذشته بسرعت برق و تعجیل باد بسوی محل ایالت
روی نهاده بلرستان فیلی و سرحدات اعراب شوشتر و حویزه رفته و از خجلت آن حرکت بتقدیم خدمات
کلیه قیام کرده حضرت جهانبان کشورستان بنابر رعایت شیخعلی خان در مقام مواخذه بر نیامده
و مرحمت و رافت گذرانیده بقیه احوال شیر علی خان مزبور آنچه بحکم قضا و فرمان خالق ارض
و سما ظهور نمود انشاء الله تعالی در موقع نگاشته خواهد شد **ذکر بقیه احوال محمد حسن خان**
و چگونگی اوضاع مازندران و سایر وقایع آنزمان مسرت نشان

بنام خالق انس و جان بطریقه خامه ورق نگار صفحه طراز و کلک فرخ انجام فرخنده آغاز بذکر ورود
و دخول جناب شیخعلی خان بالکای مازندران و چگونگی آن زمان نکته پرداز گشود چون چندروز در بلده ساری
محل توقف شیخعلی خان شد جمعی کثیر از اهالی مازندران بملازمت و خدمت خان معظم الیه رسیدند در خلال
انحال خبر رسید که محمدحسنخان با لشکری گران از استراباد حرکت و در بلده اشرف اعلای لوای جلالت نموده
در خارج این سوی اشرف [illegible] بسمت ساری لشکری بسته شیخعلی خان از ساری حرکت و رو بجانب اشرف
در مقابل لشکر محمدحسنخان لشکری متین و بهادران طرفین در رهگذر تیر و گلوله رشته پیوند علاقه جان و تن را
از یکدیگر گسسته آتش کارزار مشتعل و چرخ جفاکار در پی آزرمی قوی دل گردیده و منادی نای [illegible] الی رجعی
الی ربک بگوش رزم آوران میرسانید و ساقی اجل از آب شمشیر فتنه جویان را شربت کل نفس ذائقة الموت
میچشانید مختصر کلام هرچند شیران بیشه ننگ و نام و هژبران کینه جوی خون آشام اهتمام نمودند که کار مجادله از
تردد تیر و گلوله گذشته و محمدحسنخان از لشکری که حصار عافیت خود ساخته بود پای جلادت بیرون نهاده از
میدان دلیری بازوی شجاعت گشاده به تیغ نیفشاده و فوج جنود محمدحسنخان در پناه لشکر و دلیران رزم آور در خارج
بی بهام تیر و گلولهای پرشرر ربیح نیده هنگام شام که جنود مسعود ثوابت سیار با دیدهای بیدار اطراف
لشکر استوار سپهر را گرفته بحراست مشغول شدند دلاوران معرکه آرا و نهنگان لجه هیجا اقطار لشکر
محمدحسنخان را احاطه نموده از شوق روز جنگ و ذوق تحصیل نام و ننگ تا روز ستاره شمیر [illegible]دند
هنگام سحر که سپهدار مهر انور بکمین خوابی سپاه انجم و اختر پای سعادت بر رکاب چرخ اخضر نهاده
لشکر ظلمت شب و سپاه اختر و کوکب با هزار تاب و تب پای فرار را بصوب دیار مغرب گشادند جناب
شیخعلی خان با قاطبه دلیران رستم کمند آرش کمان سر و بر را بمغفر دلیری و دلاوری آراسته
و بعزیمت کینه جوئی برخواسته و بر پشت تکاوران بادپا نشسته در محاذات لشکر صفوف الوف
بستند که شاید لشکریان محمدحسنخان از حصن خودداری بیرون خرامند و در میدان نبرد با جانبه شیران

بیشه گردانیده جماعت سررشته حزم و طریق آن قسم رزم را از کف داده و پای جلادت بمخارج لشکر گشاده
شیخعلی خان چنین صلاح دید که از آنجا حرکت و بسوی استراباد نهضت نموده [illegible] سلسله اجزای
آن جماعت سازد مراتب جنگ را امکان دیگر اندازد پس آوازه این اراده با لسنه و افواه انداخته و رایت
این عزیمت را برافراخته توجه صوب استراباد را وجهه همت ساخته و از راه کنار دریا و ساحل طبرستان
که راهی غیر معهود است مرحله نورد طریق مقصود گردیدند چون محمدحسنخان از تموج آن بحر ذخار و تلاطم آن دریای گهربار
و از مستی غرور هشیار گردیده زیاده توقف در لشکر اشرف را صواب ندیده و باستصواب محمدولیخان قرار
داد کردند که از راه خیابان که شارع متعارف و راه عبور و مرور جمهور است بصوب استراباد در حرکت
آمده اگر توانند در عرض راه از مجادله اجتناب ورزیده شیخعلی خان را باستراباد کشیده و در آنجا بچاره کارش
پردازند و بامداد جماعت ترکمان با سهل و جهل کار شر البسازند پس مقارن حرکت اردوی جناب شیخعلیخان
محمدحسنخان نیز طبل رحیل فرو کوفته افواج بحر امواج در کنار دریا و سپاه محمدحسنخان از راه خیابان عنان
کشای صوب مقصود و راه پیمای طریق مطلوب گردیدند دو لشکر در آن روز هر یک در سنجار خویش چهار فرسنگ
مسافت در نوردیده اردوی محمدحسنخان وارد کلباد و معسکر شیخعلی خان در کنار دریا و موضعی که بین العسکرین
عرضا از یکفرسنگ کمتر بود نزول نموده افراد هریک از آن دو لشکر و آحاد هرکدام از آن دو عسکر بجهة تعیین
جا و مکان تحصیل آب و نان باطراف بیشه و جنگل متفرق و متلاشی شدند چون بنحو مسطور فیما بین عسکرها
چندان فاصله نبود و در مکانی از جنگل فرقه از دلیران طرفین و مبارزان جانبین را بهم اتفاق تلاقی
افتاده چون اتحاد اضداد و ارتباط شمع و باد از جمله محالات و از مقوله خارق عادات است فیمابین
ایشان کار بمجادله کشیده امر بمحاربه انجامید آواز رعد انبار تفنگ و جوش و خروش دلیران میدان
جنگ که غفلة بیکدیگر ریخته و باهم درآویخته بودند بگوش بهادران جنگجو و پلنگان تندخو رسیده
جمعی که روز جنگ را شب [illegible] شادی و اندوه جان را عین شادی و آب تیغ را شربت نبات و شربت مرگ را

آب حیات میدانستند از هر یک از آن دو لشکر گروهی بامداد یاران از هر کدام از آن دو عسکر فوجی باعانت
برادران خویش برخواستند و در میان جنگل و کنار دریا آن دو سپاه بتموج در آمده ظلمات آن زورق
حیات بسیاری از مبارزان را نگونسار ساحت و بحر دو لشکر متلاطم گشته کشتی زندگانی کثیری از رزم
آوران را بگرداب فنا انداخت اسبان تازی مانند بط در خون شناور شدند و دلیران غازی از برق
شمشیر آتش افکن جنگ و نهنگ گشتند زورق تاب و توان اعوان محمد حسنخان از تندباد آن حادثه از هم شکسته
ازینجا بسرعت باد نوروز و نسیم صبا بجانب استراباد عنان عزیمت کشید و شیخعلیخان نظر بصلاح وقت
در تعاقب تقاعد ورزیده چون محل کل باد پایان مازندران و آغاز استراباد بوفور آذوقه و آب و علف
مشحون و نظر بقرب استراباد توقف در آنجا بصواب و صلاح مقرون بود شیران بیشه جلادت و نهنگان
دریای بسالت بامر توقف محل مذبور و آن مکان را مستقر اردوی منصور نمودند محمد حسین خان قاجار
دولو که مجملی از احوالات او سابق نگاشته کلک اظهار شد در آن اوان ملتزم رکاب جناب شیخعلیخان
بود و نظر باینکه با محمد حسن خان اظهار عناد و با این دولت جاویدان ادعای اتحاد میکرد باعتقاد خود در
تضییع احوال محمد حسنخان کوششها نموده در سلوک طریق خدمت خدیو جم مرتبت پای تردد استوار نموده
بود در خیال اختلال قرار داده بود که در امر سرداری با جناب شیخعلی خان مساوات در قبض و بسط جمیع امور
و ضبط و ربط مهام خلق نزدیک و دور با و شریک و سهیم و مدار علیه جمهور ترک و تاجیک باشد چون از جناب
خان مشار الیه کار خود را بر وفق مدعا ندید و مشام امیدش بوئی از گلهای توقعات نچشید بناء
بر آن توقف خود در اردوی شیخعلی خان موجب نقص عزت و کمال ذلت دانسته رو بکعبه حضور
فیض گنجور خدیو منصور شد و روی نیاز بدرگاه سدره فراز آورده در طهران بشرف تقبیل بساط گردون
قماط رسیده و کلای سرکار وسعت مدار مقدم او را بقدر حال گرامی داشته و از تفویض خلعت و انعام سرش را
باوج سپهر والا مقام بر افراشته جنابش را بیکلربیگی استراباد نامزد داشتند چون آغاز زمستان و اول نزول

برف و باران در رسید سپهدار بهمن و در دار المرز این طرف گلشن بار نزول گشوده و سردار سپاه شتا لشکر
گران برف و سرما از نهانخانه کمون پای برون نهاده کوس عظمت صولت سپهداری بگوش ابنای
گلستان رسانید و تیغ برق از غلاف ابر بر آمده نوباوگان گلستان را در خون خزان نشانید
از شدت نزول امطار و کثرت رطوبت انداد و سورت برودت هوا و شدت سمت
سرما و آنکه توابع کلباد را نیامی نبود که تا نزول آب و جائی آسایش تواند شد شیخعلی خان زیاده توقف
کلباد را موجب تصدیع سپاه ظفر انتساب و مورث تضییع دواب دیده رخت مراجعت
بجانب بلده طیبه اشرف کشید **ذکر انجام کار و بار روزگار محمد حسن خان قاجار**
و دیگر احوالات آن زمان سپهدار گیتی مدار قلم سپاه کینه خواه الفاظ و معانی را برین نمط
و نسق در میدان صفحه و مضمار ورق بجلوه گری در میآورد که محمد حسن خان بعد از شکست کلباد و نهضت
بصوب استراباد کس روانه نموده نزد ولیخان و نجفخان کرد شادلو و ایشانرا باعانت و امداد خویش
دعوت نموده بمواعید دلفریب زبان گشود و خوانین مذکور دعوت ایشانرا بسمع قبول متلقی نموده با لشکری
موفور و سپاهی پیل توان شیر زور که بده هزار نفر میرسید رایت عزیمت بجانب استراباد کشیدند
و کذلک میر علیخان قاجار شام بیاتی را که محمد ولیخان دولو قاتل والد مشار الیه بود و او بعلت
تقرب محمد ولیخان در خدمت محمد حسنخان از آن دولت روی گردان گردیده و در دشت قپچان در میان
طایفه عاق که یکی از افشاریه بود میباشند میر لیست تا باستراباد طلب داشته او را مورد کمال اشفاق و عطوف
ساخته سر جلالت را در مقابل محمد ولیخان باوج کیوان افراخته و از تفنگچیان استرابادی جماعت بکرایلی
و حاجی لر و کفشگری و کتول و سایر فرق و خیول در مرتبه شش هفت هزار نفر و دیگر که با اکراد خراسان
هفده هزار نفر بودند در معسکر مشار الیه اجتماع نمودند چون محمد ولیخان و برادران او و بنی اعمام حسین خان
بطریقی که سابق نگاشته کلک بلاغت ترجمان گردیده در باطن بدولت محمد حسنخان دشمن و بدخواه استند

که دولت او با علی مراتب ارتقا و اسنا مدارج اعتلا رسید زیرا که چنان میدانستند که اگر در کار خود مستقل
و دولت یکباره باو منتقل شود در رفع احتیاج رُدی نماید باقیهای طایفه یوخاری باش عازم و ابقای شان
مر ایشان را ناملایم خواهد دید باین اندیشه پیوسته در کار آن دولت اخیال و اخلال نموده همواره بقدر حال
خیال شان را قرین اختلال می‌نمودند محمد حسنخان نیز از کید انها با خبر و از کمین آن طایفه فتنه گر میبود و در آن حین که گرگ
چنین از حسین خان صادر و مدعا ظاهر شد در مقام قلع مواد افساد جماعت یوخاری باش بر آمد
و بر خلاف دریافت انها که در هنگام قوت از او مخوف بودند در هنگام ضعف در مقام ایشان آمد
میرزا علیخان قاجار شامبیاتی که محمد ولیخان را قاتل والد خویش و باعث آوارگی خود میدانست بر قتل محمد ولیخان
تحریص و جمعی غلامان را بجهة اعانت او تخصیص نمودند در هنگام صبحی که گردون بیمهر سر بریده مهر را بر سر خطوط
شعاعی کرده از خلوت سرای باختر بعرصه فضای خاور آورد و دامان افق را از خون شفق گلگون کرد میرزا علیخان
مزبور غلامان مأمور را که در پس پرده خفا مختفی و در اختفا مستور داشته در حالیکه محمد ولیخان و برادران و
وجمعی از اعیان قاجاران یوخاری باش بحکم محمد حسنخان در مجمع کنکاش مجتمع بودند نظر بر علامتی که از
برای وقت کار قرار داده شده است محمد حسنخان بهانه از محفل برخواسته جماعت غلامان که در کمین نشسته
دل بر ظهور علامت بسته با تیغهای آخته از کمین بیرون تاخته محمد ولیخان و سه نفر برادر او را با جمعی از آقایان
قاجار یوخاری باش که حاضر بودند بقتل رسانیده یوخاری باش بزوایای تواری پناه برده محمد حسن خان
جاسوسان پنهان کرده و پیکهای راه نورد بجستجوی انها تعیین نموده که برسان جواسیس اندیشه دانشوران
حکمت پیشه بر کنج کاوی در آمده و یکیک را از گوشهای خمول بیرون آورده برخی را مقتول و بعضی را محبوس
و محصلان شدید بر بازماندگان مقتولین و متعلقان محبوسین گماشته و ایشان را بانواع شداید معذب
داشته اموال و اسباب هر یک را بحیطه ضبط در آورده بر جماعت اکراد و سایر فرق که باعانت اجتماع نموده بودند
تسویت میکرد تا اینکه مبلغهای خطیر از نقود و جواهر و امتعه و اقمشه حاصل و بانها واصل گردید و مطالبی آمال که

آن طوایف گرانبار انواع نفایس شد بعد از فراغ از تمشیت آن مهام بفکر خروج از استراباد و مقابله
شیخعلی خان افتاده با کثرت انبوه و لشکر کوه شکوه از استراباد حرکت و اعلای لوای منازعت نموده در نیم
فرسنگی اشرف بار نزول گشوده و روز دیگر مسافت فرسنگی راه پیموده القصه در غایت همواری و نهایت
بردباری بجانب مقصود در حرکت آمده شهب عزمش بحدی آهسته رو بود که از ساحت استراباد
تا صفحه اشرف را که شانزده فرسنگ مسافت است در مدت پانزده روز بپای عزیمت طی نمود گویا مقصود
ایشان این بود که جناب شیخعلی خان از آوازه شوکت و طنطنه کثرت جمعیت اندیشه مند گردیده
الکای مازندران کرانه گیرد لیکن با تدبیر ایشان جلادت بهادران جنگ آزما پیشتر تزویر ایشان را اگر ترد
کار جنگ و ستیز کرده در بلده اشرف پای جلادت افشردند تا آنکه محمد حسنخان باراغی قورق که در نیم فرسنگی
شهر واقع است رسیده بساط منازعت گسترید روز دیگر که لشکر مهر انور در چمن باختر آهنگ کوچ کرده
در ساحت خاور که شرف طلوع و ضرح حضرت رایت جلالت را افراخته محمد حسنخان با آن لشکر گران در چمن مذکور
متحرک و ظاهر شد اشرف در بسیج جاهان کشیده شیخعلی خان دلیران فیروزی توان را انتظام جیوش و تزئین
دلکش صفها آراسته و از جوانب نغمهای جنگ و افغان توپ و تفنگ برخواسته در خارج کوچه شهر بند ملحق
اشرف صفوف قتال برکشیده از طرفین رایت عالی جناب با وج ماه و آفتاب رسید نوعروسان سنان
تازی بجلوه گری در آمدند و دلیران ترک تاز لسان تبان طرفین بتاراج دلها بیغمای جانها آغاز نهادند
کمانهای جنگجویان چون کمان سیه توز ابروی خوبرویان بدلجوئی رزم آوران آغوش دلبری گشادند و سهام
جان ستان مانند تیر و در مژگان داد جگر کاوی دادند کمند پر پیچ و خم بکردار جعد مشکین هزاران جان نازنین را
مقید ساخت و علم زرین پرچم برفتار و لارای قدسی قامتان قامت بلغه سازی افراخت و در آن روز کار چون
چشم قتان یا فتنه انگیزی آغاز و سپهر ستمکار درهای جفا را بر روی روزگار باز کرده و صرصر اجل وزیدن گرفت
و ابر بلا باریدن آمد نوای یا داز صور قیامت میداد و مقابله تیغهای دلیران رزم آزما درهای اجل میگشاد

و بازار جان فروشی گرم شد و چرخ جفا پیشه به ریختن خون مبارزان بی آزرم شتابان نمی و در غایت
جلوگری در زنگ پوست استاد و دلیران غازی از شدت جهاد و از مبارزت فتادند جماعت اکراد
که از خراسان بمعاونت محمد حسن خان آمده مبلغهای خطیر از برای آن از سرکار گرفته بودند تحت شکست یافته
روی از معرکه برتافتند و بسرعت برق و تعجیل باد بجانب اوطان خود شتافتند و فوجی از مبارزان جناب
شیخعلی خان اکراد هزیمت کرده را تعاقب نموده محمد حسن خان به سر پای خویش و سواران متفرقه کم و بیش بر جا مانده
بودند ایستادگی و در آن معرکه نهایت مردانگی و مردی و دلیری بکار برده چون عرصه خطر توقف و اصرار نموده بادره
که کار از دست رفته و بخت از پای افتاده به هزار تدبیر روی به بیابان هزیمت نموده بجانب استراباد روان گردید
چون شوارع مازندران راهیست چون اندیشه کم همتان باریک و تنگ و طریق خیابان وصل کاهش یافته
راه در آن اکثر بگل و سنگ و جانبین او متصل بهم بیشه و جنگل و طرفین پیوسته یکدیگر خلاب و وصل از آنکه انجا
بحدیست که راه عبور بیک نفر و محل دخول نور از هزیمت و چنین کندرگاهی و موضعی پلی پر خلاب و پل
مذکور از کثرت عبور و مرور شکسته هزیمت کردگان و تعاقب نمودگان اهل هزیمت که پیشتر رفته بودند در راه
تنگ پر گل و سنگ ازدحام کرده بخصوص در سر پل تنگ راه را از غایت هجوم بسته بودند در یکجانب پل مذکور
قلیل پستی کاهی بنظر رسید و اندک فضائی مشهود میگردید که نظر بمواضع دیگر انبوهی شجر در آن کمتر و سطحش اندک
خالی از شجر و مدر بود محمد حسن خان از آن راه تنگ به آن فضا قطعه کاهی پل و آهنگ نمود که بلکه خویش را از انبوهی سر پل پیش افکند
در آن هنگام اسب سواری ایشان که با برق خویش و از باد پیشی گرفت به خلاب پا در نهاده در وحل افتاده و گل و لای
حال سبز علی نام کردی که از کرد قیطی اقولات و از جمله غلامان قدیم محمد حسن خان و در آن هنگام بعلت
امدوات و زده و جناب شیخعلی خان اختیار ملازمت نموده بود پیاده سوار کرد و محمد علی قاجار دولو برادر حسین خان
دولو چون بلای ناگهان از قفا رسید محمد حسن خان را بآن حالت دیده و دیده از حقوق دیرینه پوشید دست
بشمشیر و سنان و زخم تیره از پایش در آورده سری که سالهای دراز بر گردن کشان سرافراز و سرور بود به زیر گرد

نزد شیخعلی خان بردند خان معظم الیه در ساعت سر را با بعضی تحف دیگر بر طبق اخلاص نهاده بدربار عرش اقتدار
فرستاده و در بلده طهران بنظر انور رسید حضرت ظل الله حکم کردند که از اعلا بخلاب شسته و بمشکناب معطر گردانیده
و بمحفل بهشت مخایل آورده اظهار نهایت اندوه و غم و افسوس و ندم فرمودند پس امر شد که سر را باستراباد ارسال و با جسد اتصال
داده در موضع مرغوب مدفون سازند **ذکر دخول جناب شیخعلی خان در شهرستان**
استراباد بموجب حکم و مراجعت نمودن باردوی نصرت بنیاد چون محمد حسن خان بعد از خروج از
استراباد محمد خان قوانلو را بیگلربیگی کرده قبض و بسط مهام آنجا را بقبضه تصرف آورده بود در همان شب که
خبر قضیه محمد حسن خان رسید تاب توقف و تحمل و قوت پایداری و توکل نیاورده در همان شب با آقا محمد خان و سایر
اولاد محمد حسن خان روی بجانب اویماقات ترکمانیه نمود که پیوسته در حالت اضطراب مفر و مامن جماعت
قاجاریه باشند که جناب شیخعلی خان روز دیگر وارد خارج استراباد و چون شهر را الی شهریار و قلعه را
از قلعه دار دید رخت عزیمت بیرون کشید عامل اعمال اخذ اسباب و اموال و مصادره نسوان و رجال
گردید از دربار فلک اقتدار از این بجهت ضبط اموال تعیین یافته خان معظم الیه مدت ده روز در قلعه استراباد
توقف و اموال و اشیای متعلقه دیوان را تصرف و حسب الامر داور دوران ایشان بمراجعت مازندران مأمور از
استراباد و راه محمد حسن خان سپرده روی بجانب مازندران آورد و در خلال آن حال نادر خان از آستانه سدره مانند
فرمان واجب الاذعان آورد که لشکر ظفر رو را سر کرده و سردار بوده جناب شیخعلی خان راه حضور فیض
گنجور را بپای سرعت پیموده در بلده طیبه طهران شرفیاب تقبیل عتبه آستان مروت نشان گردیده و شرف
و ارکان و اعاظم و اعیان مازندران را بحضور معدلت دستور طلبیده و شیخعلیخان دلیل طریق و همعنان و رفیق
ایشان گردیده در بلده طهران شرفیاب عتبه بوسی میمنت نشان آستان گردون بنیان مکان گردیدند **ذکر وقایع**
سال فرخنده فال مطابق هزار و صد و هفتاد و دو هجری و سایر وقایع بفرمان قادر لم یزل
بار دیگر این تابنده مشعل نور بخش بزم عمل و بحکم خدای عز و جل خسرو انجم بساحت بیت الشرف منزل و محل گزیدند و

[illegible] ۱۱۷۲ [illegible]

بهار و قهرمان آزار در ساحت گلزار و عرصهٔ روزگار از سرو و چنار رایت اقتدار بر فلک دوار کشید
مهام دار المرز چمن که از ید تصرف طاغیان بهمن انتزاع شده بود بحکم سلطان نافذ الفرمان ربیع انتظام
پذیرفت و امور دار الامان گلستان که از تمالک متغلبهٔ دی متخمر دار الملک گشای زمین آرای فروردین در
آمده بود نظم و رونق گرفت بالای رعنای عشوه نمای یعنی نوبادگان باغ و گلستان را که با جنود زمستان
همداستان گردیده بودند بامر قهرمان بهار از شکفتن بگلهای لعل گون در خون کشیدند و جمهور گلگشت گلزار
در سایهٔ مرحمت خدیو ازار بفرخی و خرمی آرمیدند بزم عید و محفل نوروز سعید در بلدهٔ مینو نشان طهران انعقاد
یافته برودوش اعیان سپاه و کنار و جیب و قبای افغان درگاه از بذل خلاع زرتار و بخشش درم و دینار
غیرت گلشن و گلزار شد چون جماعت افاغنه از آغاز اقبال دولت علیهٔ سلسلهٔ صفویه تا این هنگام
مصدر انواع شور و شر و باعث اقسام نقصان و ضرر بوده در هر عصری ابواب هر گونه خیانت و جنایت
گشوده خدمت هیچ مخدومی را با تمام کار و هیچ صاحب کاری را بانجام نرسانیده بغیر از آیات فساد و لجاجت
و عناد امری از ایشان بظهور و ثمرهٔ شجرهٔ ملازمتشان بجز از میوهٔ خبیثهٔ شر و شور نبوده در این وقت جمعی کثیر از
طائفهٔ مزبور در اردوی کیهان پوی اقدس جمع آمده و ازدحام کرده گروهی در مازندران بعد از معاودت موکب
قاجار که بانتهار وی نمود از کوشهای جنگل و بیشه و زوایای بخوله و کریوه بر آمده اجتماع کرده بودند آثار شر از چهرهٔ
احوالشان ظاهر و علامات ضرر از ناصیهٔ اطوارشان باهر و حضرت ظل الله گیتی پناه که خاطر خطیرشان محل
ظهور تجلیات غیب و ضمیر منیرشان از جبههٔ هر کس خوانندهٔ خطوط سر و عیب بود بر وجود آن طائفه نفعی مترتب
ندیده و خیری مشاهده‌شان نکرده در صبح نوروز فیروز حکم بر قتل آنها فرموده جمعی کثیر از خوانین و عظما و ریش سفیدان
ایشان با فوجی فزون از قوه تحریر از قواد و اطبال و قفان و رجال مقتول گردیده خلعت گلگون شهادت
پوشیدند علیخان شاهسون را بجهة قتل گروهی که در مازندران اجتماع داشتند تعیین و آنها نیز تمامی شربت
شیرین را چشیدند از آنجا که شیمهٔ کریمهٔ حضرت ظل الله این بود که حکومت هر ولایت با سر مملکت را بکی

ازبیگ

از اهل آن ولایت عنایت و او را منظور نظر تربیت فرموده بر اهل بلد از ترک و بد غیر او استمالت نموده محمدخان
دادوی سوادکوهی را که باعتقاد خود خدمت کرده و بیشتر از جمله اهل آن ولایت وی با ساستان عبودیت آورده
و در حقیقت تربیت یافته این دولت بود بحکومت تعیین و با عزه و اعیان و عمال و ارکان آنجا که در رکاب
فلک فرسا باستان آسمان اعتلا جبهه‌سا بودند روانهٔ الکای خود فرمودند

ذکر احوالات دار الامان کرمان و مامور شدن خدامرادخان زند ببلرداری از ملک خلد پیوند

ناحیهٔ کرمان ولایتی است بهشت مشحون بانواع نعمای الهی مشحون و در اراضی و صحاری و جبال آن انواع زمین
آن اقسام تکلفات گوناگون شصت فرسنگ توابع و بلوکات و امصار و قصبات کرمان است جمعی از
افشار که در ایام و اوایل دولت صفویه تا این زمان در آن ولایت توطن گزیده اند شاهرخ خان نام سرکرده
آنها در اوان دولت شاهنشاه شهید مقدس علی رخ آورده رقم حکومت کرمان را بنام خود صادر کرده و بعلت
گیرودار محمدحسنخان و آزادخان و نیکو ولایت کرمان در کناری واقع است و حدوث فتنه را مانع است
کسی بفکر او نیفتاده تا بآن هنگام خود سر زیست در آن ایام حضرت وکیل خدامرادخان زند که ایشیک
آقاسی دیوان معدلت ارکان بود ببلرداری کرمان و تنبیه شاهرخخان مامور فرمودند از اتفاقات حسنه
که بزور بخت بلند و تایید طالع ارجمند روی نمود آنکه چون اهالی توابع کرمان که از شداید شاهرخخان بجان
و از مکاره او در فغان بودند قرب موکب خدامرادخان را استماع و آن موهبت را سرمایهٔ انتفاع و از خدمت
شاهرخخان مذبور امتناع کردند از جمله اهالی بهاباد که محلی از محال کرمان است گردن از متابعت شاهرخخان
پیچیده و دست از دو امن کشیده شاهرخخان که هنوز تقریب رسیدن خدامرادخان پنبهٔ غفلت در گوش
و دیگ طمعش در جوش بود جمعیت خود را برداشته با توپ و خمپاره و زنبورک و نقاره بجانب بهاباد حرکت
و تا دیوار بهاباد را از خارج قلعه نزول و با برج یکه برجی که قریب بقلعه بود عروج نمود از حکم قضا و قوت طالع
جهانگشا گلوله بر جدار برج آمده برخلاف عادت گلولهٔ تفنگ از خاک و سنگ در گذشته و با خان مزبور فرو رفته

از پایش در آورد و در خلال آن احوال خدامراد خان نیز در رسیده مملکت کرمان علاوه ممالک داور
کشورستان گردید سایر وقایع کرمان بعنایت الله العزیز المتعان در محل و مکان خود نگاشته
قلم سحر توامان خواهد شد چون هوای بلده طهران بحرارت و عفونت مایل و حمیات وبائی در اوقات
متداول و ملازمان خدیو آفاق اکثر پرورده کان هوای ییلاق و مردم بیشتر ولایات عراق و سرحدنشین
و معیشت ایشان در آن سرزمین شاق بود بلوکیست موسوم بشمیران متصل ببلده طیبه طهران
چون در دامن کوه واقع بود چشمهای آب خوشگوار از کوه بقرا و مصار آن جاری و مراتع بغایت
بسیاری و هوایش بسلامت اقرب توقف موکب ظفر کوکب در آن سرزمین اولی و انسب بود لوای
کشورکشائی و اعلام ملک آرائی بجانب بلوک مزبور در حرکت آمد از سرادقات زرکش طناب و شامیانهای
مخمل و کمخاب ساحت تراب عنبرین بنیلگون قباب رسید و خیام فلک اسباب علاج معارج ماه و آفتاب
گشت و ایام حرارت هوا هنگام اشتداد گرما بر ملازمان اردوی معلی بخوشی و خوشوقتی گذشت از آنجا که
امور عراق و مهام ممالک اطراف آفاق بعلت تسلط و تردد لشکر بیگانه خلل و اغتشاش پذیرفته جمع آن بوم
و بر خرابی و ویرانی و کل آن ملک و کشور تفرقه و پریشانی گرفته رونق و رواج انها منظور نظر خیریت پرور
در رتق و فتق مهام شان مقصود خاطر معدلت گستر و توقف طهران بعلت اینگونه مشاغل ناگزیر
و توطن در آن عرصه خلد نشان موجب سهولت آن شغل خطیر بود چون ایام تموز بانجام و هنگام شدت
هوای آتش افروز باختتام رسید ابر مشکین و سحاب عنبرین خیام سنجابی و قباب سیمابی بفضای کوه و دشت کشیدند
اردوی کیوان شکوه از ساحت دشت و کوه عزم شهرستان و مراجعت بسواد طهران نموده در عمارات
مبارکات که بمعماری سعی و اهتمام آن خدیو کیوان مقام صورت انجام یافته بود مشغول بلوازم
عیش و نشاط و اقدام بمراسم بهجت و انبساط فرمودند خوشا آن نیک بختی که در نوبهار
عزیمت نماید بسوی مرغزار خزان شود جانب بوستان نشیند بپای گل و ارغوان زگلشن چو گل خیمه بیرون زند

خزان بر بهاران شبیخون زند فرو ریزد از ابر بهمن تگرگ برفشاند از سرو گل بار و برگ بر آید بباغ و در آید بکاخ
بکاخی چه دامان گیتی فراخ زعشرت نکوشد بکار دگر صبوحی کند تا بهار دگر **رسیدن نوروز**
و بهار گیتی افروز سال هزار و صد و هفتاد و سه هجری بار دگر فصل بهاران رسید
نوبت سرسبزی بستان رسید غالیه ساگشت نسیم بهار ریخت بسی سوده مشک تتار چهره برافروخت گل از مهد شاخ
همچو خور از مشرق نیلی کاخ ساحت آرای این وسیع کشور و سپهدار لشکر انجم و اختر یعنی مهر انور در ساعتی
میمنت اثر بجانب سلطانیه حمل روی آورده و بزم و الا رای بیت الشرف را زینت گردید فراش
قوه نامیه سرادقات گل و ریحان و خیام لاله و ارغوان را بفضای چمن و ساحت گلشن کشید
گل آذری از نکاح شاخ رخسار دلبری برافروخته و گلبرگ طری از غالیه بیزی هوای بهار نافه انگیزی
نسیم آوا از خرمنهای توده عنبر و خروارهای مشک تر چیند و رخت سلطان گل بجانب سلطانیه چمن
عنان سعادت گشاد و ناظم کشور گلشن یعنی نسیم اعتدال بحکم قهرمان بهار بسوی کوهسار باغ
و بستان روی نهاد جهان رشک فردوس برین و هوا عنبر بیز و عبیرآگین گشت فصل دی سپری شد
و موسم افسردگی در گذشت محفل نشاط و سرور و مجلس انبساط و سور برنگ آمیزی طراحان صاحب
اندیشه و نگاربندی شگرف کاران صناعت پیشه آرایش پذیرفت از نعم گوناگون و حلاوه آثر
افزون چندان بمحفل حضور و بزم سرور آورده که بیشتر از قوت مقرر جمیع مخلوق و زیاده از رزق
مقدر و کل مرزوق بود رؤسای سپاه و شرفای درگاه در حواشی بارگاه فلک اشتباه صفها بسته
مغنیان نغمه پرداز و زمزمه داران قانون نواز نغمات خوش و سرودهای دلکش در پیوستند بعد از
انقضای بزم نظم کارکنان آستان گردون بنیان مکان بمراسم عادت یعنی انتظام مهام ملک
و تمشیت امور سپاه و رعیت مبادرت نموده چون هبة الله خان ولد مسیح خان بابلوئی یا
کوه گیلویه مدتی بود که ملازم رکاب ظفر انتساب بجهت قبض و بسط امور کوه گیلویه شاخصی مشخص نگردید

ضبط و ربط امور ولایت مزبور بانضباط کلی رسید و در آغاز این سال همایون فال قبی آفتاب
انوار عاطفت بر ساحت احوال مشار الیه متجلی گردیده و قطره از قطرات سحاب رحمت بمزرع
آمال او چکیده و موما الیه را بیگلربیگی الکای کوه کیلویه و اشهب عزمش را بانصوب سبک گام خرام
و پویه فرمودند چون ایلات کوه کیلویه از اشرار الوار و پروردگان قلال کوهسار بجلی الطوایف
بصفت شرارت متصف و گروهی متلف میباشند و حبیب الله خان مزبور جوانی جاهل و ایمنی را در
نزد خود متحمل که بعلت سن و جهالت امور الولایت را بحلی کفایت نتواند میرزا طاهر نام چهار محالی
الاصل اصفهانی را که میرزائی بود سپاهی وش صاحب قلمدان و ترکش جامع تیغ و قلم و در موکب اقدس
از جمله قدیمان خدم وکالت کوه کیلویه داده بان نواحی فرستادند که چون مردی بود خداوند تجربه خود
و شناسای عیار نیک و بد بولایت مزبور رفته و در قبض و بسط امور با حبیب الله خان مذکور اتفاق و سعی
خود را باهتمام او احقاق و تربیت ارباب وفاق و عقوبت اصحاب نفاق نمایند چون میرزای مشار الیه وارد
ولایت کوه کیلویه گردید بحوالی دار الایالة رسید و بعضی از اهالی الولایت مزبور که بنحو مسطور رود و سلسله
فتنه و شور و از شر انگیزی شعوف و مسرور و از صلاح اندیشی فرسنگها دور میرزای مشار الیه استقبال و لوازم
اف ورا از شکال و خود را جزو استقلال نموده و ابواب فساد را در میانه کشوده فیما بین مشار الیه
و حبیب الله خان وحشت و آن دو عامل را از یکدیگر بدحشت انداختند و دوستی ظاهر را بدشمنی ظاهر
و باطن مبدل ساختند روزی حبیب الله خان بدیدن دیار باز دید میرزای مشار الیه بمنزل و مکان
او رفته در حین محاورات و هنگام مکالمات برادر میرزای مزبور حسب التمهید طبانچه از کمین جیب بر آورده
و بگلوله طبانچه خان بیچاره را از پای در آورد و پس بالانفراد در امر حکومت دخیل و مهام رعیت و سپاهی را
کفیل و این معنی معروض کارگذاران حضرت وکیل گردید موجب اشتعال نوایر غضب قیامت لهب و میرزا
طاهر را بحضور مقدس طلب و جمعی را بجهة احضار او مقرر فرمودند مامورین بعد از ورود بکوه کیلویه

میرزای مشار الیه را بر داشته و در عرض راه مراجعت گذاشتند تدبیری که میرزای مزبور بکار خویش کرد
و علاجی که بخاطر آورد این بود که محصلین را بمواعید فریفته و باعیان شیخ و سفید شیفته گردانید و استدعا نمود
که او را از راه دار العلم شیراز بگذرانند و از آنجا بعالیشان الصوب مقصود گذشتند غرض از این استدعا آن
بود که خود را بحصن قوی بنیاد و قلعه آهن فولاد حمایت حضرت اعتضاد الدوله محمد صادقخان رسانیده در پناه
سایه مرحمت و جوار حصن حصین حمایت آنحضرت از آسیب آن حادثه خلاصی یابد و پنجه پرویش از دست
چرخ بلند تابد پس بنحوی که قرار داد نموده بود بظل حمایت و سایه رافت آنحضرت راه برده خویش را بالعروة
الوثقای لطف و کرم آنجناب سپرده بمحض این تدبیر و حیله و یمن آن واسطه و وسیله از بلای آن قضیه و محنت
جان بسلامت برد

بیان حرکت موکب جهانگشا بجانب خمسه عراق و سایر الآفاق بقدرت خالق الانفس و الآفاق

چون موسم اعتدال هوا درگذشت
و فصل اشتداد حدت و امتداد حرارت گشت توابع خمسه و نواحی سلطانیه بجهة قشلاق اردوی کیهان
تشخیص یافته کارگذاران دربار کیوان مدار خیمه خانه مبارکه را از راه راست بجانب چمنگاه خمسه عراق کشیده موکب
و مخالف در ظل همایون اوج منصوری یعنی رایات فتح آیات بجانب حجاز مقصد شتافته ساربانان حدی
خوان اشتران کوه کوهان را که حامل اصناف درم و دینار و متحمل بارگران با متعه گران مقدار بودند بنوای
حدی بجانب محل مذکور گرم رفتار نمودند چون ساحت سلطانیه مضرب سرادقات سلطانی و مخیم خیام
خاقانی گردید محمد آقا نام سلام آقاسی از جانب والی والا شان بغداد و بصره و عراق عرب مشکات فرخنده حضور
داور کسری لقب خاقان حسب رسید و بشرف تقبیل عتبه جاه و جلال و زیارت ارکان آستان سدره
مثال مشرف و مستفیض گردیده نامه عبودیت ختامه و ذریعه اخلاص ترجمه منظر منشیان عطارد نشان و دبیران
برجیس رای فضیلت توامان رسانیده پیشکشهای لایق و سزاوار و مصنوعات خوب بسیار بساحت دربار
فلک مقدار کشیده سلیمان پاشای والی کردستان با زبان تیز از در عبودیت در آمده اظهار خلوص

و چاکری و شعار ارادت و فرمان بری کرده خلاصه سرداران اطراف و گردنکشان اکناف سر بندگی بر آستان
و گردن سرافکندگی بر طوق امتنان نهاده چون اوان تموز و حزیران بپایان و حدت هوای تابستان
باتمامی زمان رسید و بکره مهر رایات باوج مهر و ماه افراخته و عقاب سر علم در شاخ سدره آشیان
ساخت از صدمات سمهای اشهب آهو تکان هژبر قرین پشت گاو زمین فرسوده و راه مراجعت پیموده شد
در حالتیکه خیام غرور شان در سلطانیه و زنجان سرکوب جبین کیوان بوده حکم قدس جاری و فرمان
مقدس و مزاج ملک ساری شد که عمارتی بجهة خاصه سرکار در بلده طیبه طهران پردازند کارگذاران
دیوان عدالت ارکان شروع بسرانجام کار و تدارک اسباب بسیار کرده معماران اقلیدس کیش و بنایان
کار آزمای و نجاران بدایع کار و نقاشان مانی نگار از هر گوشه و کنار جمع آورده شروع باساس آن بنای
زیبا کرده در اندک روزی آن عمارت بهشت رونق سرکوب سپهر طبق و غیرت چرخ معلق در رشک طاق
کسری و ایوان خورنق گشته از دیوانخانه و حرم و مکانهای دلکشی و ضدم بنائی چون متاع باغ ارم و چون بیت
الصنم باتمام رسید **ذکر وقایع سنوات مبارکات هزار و صد و هفتاد و پنج**
بلطف خالق سرای سپنج یکبار دگر موسم نوروز رسید هنگام بهار عالم افروز رسید
قمری سوی باغ نغمه پرداز آمد بلبل بچمن زمزمه آموز رسید بهار خرم آرایشگر عرصه عالم و رنگ بخش
بسیط غبرا و زینت افزای کوه و صحرا گردید سلطان ذیشان قوه نامیه لشکر بهجت پیکر سبزه طرحی گل
آذر را بجانب آذربایجان چمن و دار السلطنه گلشن کردید ترکتازان جنود بهمن که از قلعه تنگنای
کمون پای جلادت بیرون نهاده بتنگ روی فضای کوه و صحرا عنان کشوده بودند از بیم
سپهدار گیتی مدار بهار در قلعه بطون و حصار کمون نشسته در بر روی خویشتن بستند و نام
آوران قوای ربیعی بعزم سواریان خریفی بساحت ظهور و عرصه بروز در آمده سراوقات
گلهای رنگین و خیام بنفشه و نسرین و سراپردهای لاله و یاسمین یکپیکر پیوستند دامان کوه و کمر

از غنچ

از جوش سبزه‌های تر رنگ سپهر خضرا و فضای بسیط غبرا از هجوم گلهای احمر غبن افق صباح شد هزار دستان
در صحن گلستان بنواهای دبستان سرود خوان شدند و قمریان خوش الحان در شاخسار درختان
بناله و فغان نوا سنج و نغمه سرا در آمدند در عمارات عالیات طهران محفل بهشت مشاکل و مجلس مینو
مخائل برسمی که سزاوار و آئینی که شایسته آن خدیو صاحب اقتدار بود صورت انجام گرفته خلعتهای زیبا و کسوتهای
دیبا طراز سراپا و زیب قامت و بالای چاکران کمر بسته سده آسمان و بندگان درگاه فلک مماکر گشت قبل از
این نگاشته قلم بدایع نگار شد که فتحعلیخان افشار در ورود طهران از رفاقت محمد حسنخان کناره گرفته
بجانب آذربایجان رفته بود و بورود قلعه ارومی طوایف افشار و مردمان اطراف و اقطار را جمع آورده
اساس خودسری و دستگاه مهتری برپا کرده در آن مدت که موکب ظفر نشان داور کسری شان در طهران
انتظام بخش امور پریشان ولایات عراق و توابع آن بودند مشارالیه فرصت نموده بمرور پای جرئت
بنواحی بلده تبریز و مراغه و غیره کشوده بود و در این سال همایون فال تدبیر گوشمال او وجهه همت دریا وسعت
کارگذاران دولت ابد اتصال گردیده دریای لشکر بجوش و قلزم خطر بخروش و موجه لجه تیغ و خنجر باوج سپهر جوشن
پوش رسید اختر شناسان حکمت منش و زیج دانان صاحب اندیشه بجهة تحقیق ساعت میمون و تدقیق در
طالع همایون اسطرلابهای جهان نما بر کف در ساحت گردون بهای صف برگرفته چون ساعت معین
در رسید رایضان نیکوکار و کمیتان برق پویه باد رفتار را به پیشگاه حضور کشیدند پای دولت در رکاب
فرسا و کلاه گوشه جلال فلک سا گشت و دنباله داران موکب منصور از قدیم نادستور از نزدیک و دور در
حرکت آمده در خارج شهر طهران نقل مکان اردوی کیهان پوی واقع و ظلال خیام مرتفع تر از اجرام
ساطع سحاب را مانع و ارتفاع گرد راه عبور پیک نظر را قاطع گشت و از دیگر که لشکر انجم و اختر در خرگاه باختر
نهان از دیده اهل نظر و نهان از چشم ارباب بصر گردیده نوبت ظهور اختران سلاحهای صفوف و آتش تاب
انجم درع و مغفر بهادران خیول نصرت شمول و از انوار سنانهای بیکران پرتو ضیای ماه و هور از نظرها مخفی

و مستور گشت و صدای غوغای کوس و نقاره جلو از طباق چرخ تیز رو بر گذشت و دلیران فتح آیین نصرت
کیش طریق آذربایجان را در پیش نهاده خالی از هراس و تشویش راه بجانب حجله سرای خویش یعنی میدان
جنگ و عرصه تحصیل نام و ننگ گرفتند **ذکر مراجعت اردوی نصرت توامان**
از سفر اول آذربایجان و چگونگی آن بتقدیر آفریدگار کون و مکان لشکر آرای کلک عنبر بار
سلک سپاه الفاظ را بدین گونه در فضای صفحه پرورش می‌نماید که چون الکای آذربایجان محل عساکر ظفر
توامان و بلده مراغه مفتوح غازیان نصرت همعنان گشت امور بلده مزبور را فیصل و انجام داده بعرض
باریافتگان حضور ساطع النور رسید که فتحعلی خان خود را بدار السلطنه تبریز کشیده باعانت
تبریزیان مستظهر و در قلعه تبریز محرک فتنه و شر گردیده است حضرت ظل اللهی کشورپناهی چون عقابان
کبوتر شکار و شیران آهو خوار بر پشت تکاوران راهوار نشست و راه بسوی تبریز در پیوستند چون
طایفه شقاقی و طایفه شاهسون در وادی ترک خدمت کناره کرده و در طریق خود سری مرحله نورد و بیخبر
از دست برد مردان نبرد بودند بخت جمعی از شیران اجسام شجاعت رسم چپاول بر سر الکای ایشان
فرستاده چندان اموال و اسباب و اغنام و دواب و یراق بیحساب تصرف دلاوران ظفر انتساب و بحیطه
ضبط و اکتساب در آمد که محاسبان اوهام از محاسبه آن عاجز و عارضان اذهان از نصاب آن قاصر بودند چون
ظاهر دار السلطنه تبریز محل تموج دریای خونریز و جلوه گاه نهنگان بحر ستیز گشت فتحعلی خان در پناه
شهر گریخته و ابواب را بخاک بیغیرتی ریخته هر چند آن مجاهدان رزم ساز میدان های اطراف شهر محل
ترکتاز و مشار الیه را بتکلیف ظهور و بروز صلا دادند و درهای کوشش باز کردند که چون او در شیر سلامت
و ابواب استحکام خولی و عافیت طلبی و مستتر بر رخ خود بسته گردید از مشار الیه هیچ جنبشی و از هستی او غیر از
ظن و گمانی نیافتند مدتی خارج تبریز لکدکوب سم ستور و ظاهر آن ملک و لا و زیر مکان ترکتاز غازیان
منصور و بلاد نزدیک و دور که طلبکاران شر و شور بودند بغارت اهل جلادت رفته ایام زمستان

قریب

قریب و هنگام نزول برف و باران نزدیک رسید حضرت جهانبان گیتی ستان انجام امور
آذربایجان را بسال دیگر گذاشته و بر بیان تقدیر حواله فرموده شدند رایت عزم مراجعت برافراشتند منزل
بمنزل طی مراحل و حرمت بیکران خالق انس و جان یعنی موکب عز و شان ببلده طهران نازل شد
داوران بحضور معشوق دمی گذشت در قصر دولت و کاخ جلالت از وصل کواعب اتراب و نغمات
چنگ و رباب و کیفیت و ساقی شراب و نشاء باده ناب فیض جود کامیاب گشتند و در آمدن
کارکنان دربار فلک رفعت بتدارک اسباب یورش و تهیه آلات شورش آذربایجان و سرانجام امور
تسخیر آن کشور وسیع البنیان کوشیده و مهیای یورش گردیده بانتظار موسم چشم بر وصول بهار
خرم و منتظر ورود نیر اعظم بنقطه اعتدال رسیدند **بیان توجه موکب نصرت نشان**
دیگر باره بجانب آذربایجان و تسخیر آن ممالک بهشت نشان چون روزگار
بهار فرا رسید و هنگام سرسبزی کوه و صحرا و زینت بسیط غبرا و جلوه گری گلها و موسم گلگشت و تماشا گردید
آب و علف در کوه و دشت وافر و وفور سهولت امر مسافرت شد یورش آذربایجان مجدداً پیش نهاد خاطر
و اتمام کار فتحعلی خان وجهه خاطر فیض مظاهر گشته اسبابی که بجهت این یورش مهیا و اسبابی که این سفر بایست
بود که دستگاه خاقان قیصر بار و اساس دارا و اسکندر را زیاد رفت رصد بندان تقویم شناس
و هنرمندان حکمت اساس احکام اجرام را اقتباس و در رفتار افلاک بملاحظه اوضاع و اکر و گردش
انجم تحقیق ضرر و انتفاع کرده نظرات کواکب را بنظر تدقیق در آورده ساعتی قرین سعادت و طالعی
دور از شوایب فساد ذات بجهت تحریک الویه جاه و جلال و استعلای اعلام نصرت و اقبال مشخص
نمودند پس در وقت مختار صرصر عاد و سیل قوی بنیاد یعنی طوفان حادثه زای و فوج هستی گزای
اردوی جهان پیرای و موکب کوه بر انداز زمین فرسای از جای جستند و آشوب فزع اکبر
و غوغای روز محشر در بکند لشکر قیامت اثر هویدا گردید نوای نای گوش ساکنان صوامع

قلاع اعلا را کرکروه و نغره روبین درای بنیاد قصور سپهر والا را از بن برآورده رایات
شوکت و شان فلک فرسا و ماهیچهٔ اعلام ظفر توامان از افق شهر طهران پیدا شد پیشخانه کشان همایون
از خیام فلک نمون برزبر ربع مسکون کرد و نهای و بیکرکون کشیدند و پیش خیزان موکب سعادت
مقرون از صنادیق امتعه و مفارش اقمشه و لبسهای براق و دستهای سلاح و دیباهای تازه
برزبر هم چیدند القصه اردوی جهان نورد از شهر برون و معسکر کیهان کرد ناحیه فرسای کوه تاکیون
پس در هر منزلی جهان تازه برپا و در هر مرحلی کشوری نو آشکار امیکرد تا اراضی الکای آذربیجان
از فر قدوم بهجت لزوم عبرت خلد برین و صحاری آن کشور فسحت بنیان از میمنت مقدم
سعادت توامان غیرت نگارخانهٔ چین گشت و مشخص کردند که فتحعلی خان افشار این دفعه
و این بار از بیم سحاب حادثه بار اردوی ظفر شعار با لشکری خونخوار و افواج سپاهی از حد افزون
و تند کار ستیزه‌گر منصور را استقبال و از تبریز گذشته و در موضعی قریب بقراچمن بنه همایون و
اغرق سپاه ظفر مقرون را در پشتهٔ رفیع و بنیهٔ منیع که کوه الوند سنگ بنده‌دامان و جبال دماوند
از جمله سایه‌نشینان پیرامن آن بود برجا گذاشته و اطراف آن را از سنگرهای استوار و اساسهای
پایدار مستحکم داشته نادرخان زند و فوجی از دلیران فیروزمند را مستحفظ بنه و محارس خادمان حرم
محترم و اسباب و اثقال جمهور حشم فرمودند که لشکر ظفر اثر را پیاده کرده با کمال شوق و اعتماد بلطف
خالق عباد و با افواج برون از تعداد بسوی میدان فتنه و فساد روی نهادند و سپاه ظفر همراه را دسته
دسته و فرقه فرقه با امرای نامدار و سالاران عالیمقدار سپرده بتعیین چرخچی و قراول و تسویه قلب و جناح
و ساق و سول دست راست ترتیب قیامت نهیب را بجناب شیخعلیخان که شیری بود از بیشهٔ شجاعت
و نهنگی از کوهسار جلادت و داده زکی خان زند که عمزادهٔ آنجناب بود نگهبان صفوف دست چپ قول
همایون و قلب لشکر ظفر نمون بوجود فیض مشحون زیب و زینت گرفت از آنجانب فتحعلیخان تصفیه

صفوف

صفوف و تسویهٔ الوف کرده پای جلادت فشرده روی دلیری بزرم دلیران معرکه شیرگیری آورد
نای رعد نوای فغان جان فرسای کشید و از صدمهٔ نعرهٔ کوس سقف سپهر آبنوس از هم بدرید
از تردد سوار و تصادم سم ستوران باد رفتار کرهٔ خاک از پشت گاو زمین بر پشت گاو افلاک رفت
از هول انجاوشه پردلان را رنگ از رخ پرید و از هراس آن شانخه سخت جانان را جانها از قالب بسیط
کار ساخته شد و پای سست و لنگ گشت و فتنها درست توپهای رعد آواز و تفنگهای برق انداز
از دهان شرار فشان آتش افشانی گرفتند که عنصر هوا مزاج کرهٔ اثیر گرفت از غبار میدان جنگ
و دخان توپ و تفنگ سحابی مظلم در هوا متراکم شد که بجای باران و قطرات امطار گلوله باریدن
آمد از سنانهای دلیران در فضای میدان نخلستانی پدید شد که گل حیرت و میوهٔ هلاکت
بار آورد و از سهام جان ستان هزاران عقاب اجل لغزم شکار طایر فرخنده جان از آشیان کمان
پرواز کرد جانهای پاک را از این تیره مغاک پیوند ارتباط گسسته شد و چندان مرغ روح از قفس تن رهائی
یافت بجانب نزهت سرای قدس پرواز کرد که راه آمد و شد بر خیل ملائک بسته شد خاک گرسنه از خوردن
سیر گشت و چرخ پیر از فتنه انگیزی دلیران هنگامه برپا شد که خفتگان خاک گمان قیام قیامت از
نهانخانهٔ قبور سر برآورده و غوغائی پدید آمد که جمع کروبیان تماشا سر از دریچهٔ افلاک برون کردند
صفوف دست چپ فتحعلیخان بر لشکرهای دست راست سپاه نصرت نشان که ضبط و نظم آنها در
عهدهٔ جناب شیخعلیخان بود هجوم کرده تاختن آوردند پای ثبات و قرار ایشان سست و عهد شان
باهزیمت درست آمده روی از میدان جنگ و عنان از میدان نام و ننگ برتافتند و لشکرهای
دست راست سپاه بکلی شکست یافتند سپاه دست چپ فتحعلیخان از عقب هزیمت کردگان
روان و اتفاع کرده باوج گردون گردان و هیجان غبار برفراز سقف آسمان شد چون میدان هیجا و کمان
الغو غای جان فرسا تا لشکرگاه شش فرسنگ مسافت داشت هجوم کرده و غبار روی بجانب لشکر

گذاشت و نادرخان زند و محافظان بنه لشکر فیروزمند ارتفاع غبار و نزدیک شدن کرد ابر شکست
و هزیمت خدیو کشور ظفر محمول داشته در ساعت خادمان حرم محترم و سواره بنه نجم حشم را برداشته
روی بجانب عراق گذاشتند سایر اهل بنه همایون و باز ماندگان سپاه سعادت همنون نیز احمال و اثقال
برجا نهاده هر فرقه راهی هزیمت بجائی گشادند و هر دسته عنان فرار بصوبی دادند در طرفة العین جمع انجمع
کلی در روی شکسته شیرازهٔ اتفاق ایشان از هم گسسته گشت بعضی افواج فتحعلیخان که از عقب کرنجکان شتافته
بودند بر بنه و اموال باقی مانده در آویخته گرد از نهاد بنه و دود از نهاد بقیه مردم بجا مانده برانگیختند نادرخان
و خادمان حرم عزت شان تا همدان و بعضی سواران هزیمت کرده تا باصفهان رسیده متفرق گردیدند

بیان افتتاح ابواب نصرت و ظفر بعد از شکست لشکر فتح پرور در فضای چمن بامر قادر داور

رسالار سپاه نامه یعنی خامه عنبرین شمامه از صفحات این کتاب مستطاب ابواب
فیروزی امید شگونه بر چهرهٔ ارباب دانش میگشاید که چون بنحویکه صورت نگارش گرفت شیخعلیخان که سالار
دست راست بود و لشکرهای خود را شکسته یافته روی از میدان دلیری برتافتند آن واقعه حیرت افزا
و آن حادثهٔ حسرت زا که در حقیقت امری خطیر و بالضروره سرمایه پریشانی سپاه نصرت پناه بود باعث
تزلزل ارکان جلادت و موجب انهدام بنیان شوکت و شهامت خدیو آفتاب رایت گردید شیخعلیخان
چون سپاه خود را منهزم و رایات قلب افلاک سای لشکر قول و صفوف سول را برجا دید دست غیرت
دامن گیر و سرپنجه حمیت عنان توسن او را گرفته با تن تنها خود را در ظل رایات فتح آیات رسانید و کرنجکان
از جانب دست چپ چون کار را چنان و حال را بدان سان دید خود را در میان جزایرچی جز و خویش
خالی از هراس و تشویش انداخته بپای غیرت مندی در رکاب خورشید فشاندند چون نهنگان لجه
پیما در بحر غوغا و دریای هیجا غوطه خورده از قول همایون صفوف ظفر مقرون نیز جناب شیخعلیخان
با لشکرهای قول چون هژبران درنده شیران بیشه و رهام آن برگزیده حضرت داور حمله کردید سپاه

دست راست فتحعلیخان از جا بر کنده و بسیط صفوف خصم را در هم نوردیده سپاه فتحعلیخان
پریشان و نظم صفوفش بی سامان و یکباره از ساحت میدان عنان گردان گشت و شکستی
فاحش بر آن قوم وحشت روی وارد و بارات جلال و اعلام اقبال ایشان بر خاک مذلت و حضیض
نکبت افتاده در آن هنگامه و هنگام شکست بنه سعادت پرور و تفرقه باز ماندگان لشکر
ظفر اثر مسموع و آوازه آن در میان سپاه مشهور و منتشر گردید خدیو کشور فیروزی سپاه نصرت
پناه را در همانجا فرود آورده در پرستاری انهار بجانب شیخعلیخان محول کرده و بنفس نفیس آنحضرت با جمعی
نفر جلودار روی بجانب بنه آوردند که اسباب و اثاثه و اموال و اثقال خاصه و عامه آنچه برجا مانده محافظت
و نگاهداشته ناگزیر واقعه هایله دامن گیر اند بر فرمایند در شمال روز با خبر رسیده بود سپهدار لشکر نجم حشم
از میدان چرخ اخضر منصرف گردیده بود آنحضرت رسم دلیری در دست و در عرض راه در آن بیگاه بر سپاه
فتحعلیخان که از اموال بنه گران بار و بیخبر از شکست فتحعلیخان در راه مراجعت گرم رفتار بودند ملاقات
کرده بهر یکی برخوردند از نخل زندگانی و نهال عمر و جوانی بر نخوردند و بهر یک که روی میآوردند بسوی ملک عدم
روی میآوردند و جمعی کثیر از آن طایفه را در عرض راه بر خاک و جمعی غفیر از آن فرقه را از پشت زین بر زمین هلاک
انداخته راه را و رایت شبیخون خونگاه مغاک ساختند و اثناء آن کان بنه و موضع لشکر بسر آورده و چاپاران
مسرع بطلب نادرخان و سایر هزیمت کردگان روان کرده مراجعت با رودی همایون و عطف عنان
بجانب معسکر ظفر مقرون فرمودند الحق این واقعه ایست که گوش هیچ شنونده مثل آن نشنیده
و این حکایتی است که هیچ بیننده در تواریخ سلف ندیده در صورتیکه شکستی چنان در عرصه میدان بر اعاظم جنود
لشکریان روی نماید و کمتر لک خبر تفرقه لشکر و تلاشی جمعیت لشکر در چنین هنگامی باید ثبات و پایداری
سپهدار از جمله خارق عادات و استحکام و استواری صاحب کاری از مقوله ممتنعات و این معنی
فوق حوصله بشر و فزون از بالقوه صاحبان خبر و شر مینماید

بیان چگونگی محاصره

و تسخیر و تصرف قلعهٔ ارومیه و سایر وقایع آن ایام فرخنده فرجام خجسته انجام

فاتح ابواب فلاح صفحات و اوراق یعنی کلک فصاحت سیاق فسانه پرداز این حکایت میگردد
که فتحعلیخان بعد از انهزام از میدان جنگ و انصراف زمام ادهم برق آهنگ از عرصه نام و ننگ روی بقلعه
ارومیه آورده در پناه نسج العنکبوت دیوار و حصار گردیده خزیده و قلعه نشین و عافیت گزین گردید
حضرت ظل الله فلک دستگاه امور مراغه و خوی و سلماس و تبریز و سایر بلاد و امصار را تمشیت کلی
داده و حکام لایق بولایات مفتوحه فرستاده جمیع امور نزدیک و دور بر وفق معدلت و اقتضای
مروت و مرحمت صورت انجام پذیرفت پس عزم توجه بجانب ارومیه و تصمیم و تادیب فرقه
شومیه فرموده جمهور امرا و رؤسای ملک آذربایجان مثل کاظم خان قراجه داغی که از اعیان امرای
آن ولایت و بلاد سپاهی و رعیت بود و شهباز خان دنبلی و احمد بیک برادر او و پناه خان جوانشیر
و قاطبه صغیر و کبیر بتشریف خدمت و ارجمند نظر و پناه خان مزبور نیز از جملهٔ اعاظم الکای مذکور و الکا و
توابع او از جوانشیر و قراق و برچلو زیاده بر بیست هزار خانوار و قلعه دار و مشهور بقلعه شوشی و آن
کوهی است مرتفع متین و قلعهٔ خدا آفرین فرازش با افلاک محاذی و اوجش با سماک موازی مشار الیه
در این مدت از گردن کشان واحد برا خدمت نکرده و گردن بطوق اطاعت احدی در نیاورده
از آنجا که آن دولت را سزاوار خدمت و صدمت آنحضرت را در خور طاعت دیده راه نورد بوادی
عبودیت گردید مختصر سخن خدیو لشکرشکن و موکب دشمن فکن بحوالی ارومیه رسیده آفرای
بهجت فر اطار عقابان رایات مهرسای گردون فرسا گردید ارومیه قلعه ایست متین
مستحکم و حصاری است استوار منتظم توابع آن متصل بولایات کوهستان اکراد تبریزی
بلباس و حکاری و اکراد مذکور از غایت بسیاری فزون از آنکه بسر انگشت تصور تعداد آنها
توان نمود عدت حشرات مزبور زیاده بر اینکه بتذکار آیات و شمار الوف آن زبان توان

کشود بی تکلف حشرات اند مخلوقات صحرا و کوه و بهائمی اند مشتمل بر چندین گروه بسیار از مذاهب مختلفه
میباشند ارباب ادراک ایشان طریقه سنت جماعت دارند و از مذاهب سایر تفحص کنند گمان معقول
وا دهان سر بدر نمی آرند مذهب و دین ایشان قطع طرق و نهب اموال و طریقه و میشان اسیر
ن و قتل رجال جماعت افشار بعلت قرب جوار بآن جماعت سازگار و بتقریب همسایگی
و همخانگی با یکدیگر یار میباشند خدیو کشورستان چون ظاهر ارومیه را جلوه گاه شیران بیشه هیجا و مقر دلیران
قلعه گشای فرموده کرة بعد اولی و مرة بعد اخری سپاهی از حد تخمین بیرون و لشکری از ریگ زمین
افزون برسم چپاول بر سر آن طایفه فرستاده و فرصت نهب و غارت داده جماعت مزبور از بیم شمشیر
غازیان منصور ترک اماکن و خیام و مساکن نموده پای بوادی فرار و عنان بصحرای ادبار کشودند
و بولایات روم فراری و در زوایای آن مرز و بوم متواری شدند مختصر سخن حضرت ظل الله اطراف قلعه
ارومیه و قطار و اوطان آن طایفه شومیه را بنظر وقت و دیده و بچشم خریداری ناظر گردیده لشکر ظفر شکوه و سپاه نجده
باطراف اربعه قلعه تقسیم نموده و حکم اقدس نافذ و امر مقدس جاری شد که بهادران میدان نبرد و شرزه
شیران دشمن شکار یعنی مردان مرد جانب خود را محافظت و حیز خویش را حراست از زیر و زبر نموده
نوعی بسر نمایند مرغان تیز پر را راه عبور و جاسوس خیال و پیک نسیم شمال را مجال مرور نبندد از چهار جانب
توپهای قلعه کوب و خمپاره های شهرآشوب بر قلعه بسته و در و دیوار را بر هم شکسته از آغاز فلق تا انجام شفق
رعد آواز توپ زلزله افکن بنیان قلعه گردون و از وقت بام تا هنگام شام صاعقه خمپاره شرار
زیر چرخ بوقلمون و زمین ثابت از صدمات آن زلزله عظیم بی سکون بود از آنجا که شهر و نواحی ارومیه
از جمله ییلاقات بسیار سرد و هفت هشت ماه هوای آن مقتضی برف و برد بود و فتحعلیخان امیدی که
داشت برودت هوا و خیالی که بر لوح خاطر مینگاشت وصول فصل شدت سرما بود مکرر مذکور
میکرد و این عبارت بزبان می آورد که مار ارش سفیدی هست که در این اوقات خواهد رسید و با تمام

از حصول نجات و قطع و فصل این معاملات خواهد گردید تا هنگام دی در رسید و موسم زمستان
سپاه بهمن گردید چرخ کرم و بنای سرد مهری نهاد مزاج زمهریر لشکر افسرده دم برف و سرما [illegible]
طاقت و توان فرستاد برودت هوا بمرتبه رسید که آتش پاره کا یخ ریزه میکرد و شدت سرما
بجائی انجامید که آتش از بیم افسردگی از درون سنگ و آهن سر بیرون نمی آورد دستها از کار و پاها از رفتار
خون در عروق افسرده و نفسها در سینه سرما برده هوا کافوربیز شد و سحاب گوهر ریز [illegible]
شجر نهاد و سر بار از سیمین مغفر نمود فعل کفی بالله مجمری آتش کرفت خوی تا لی برف حضرت
ظل الله لشکر پناه بمعماری همت بلند و طراحی رای ارجمند عمارتی قوی پایه مشحون بانواع زینت و پیرایه بجهة
خاصه سرکار طرح انداخته امر و مقرر ساختند که سران سپاه و مقربان درگاه و جمهور آحاد لشکر ظفر پناه عمارات
خوب و منازل مرغوب از تخته و چوب اساس نهاده بزودی و سرعت تمام صورت انجام داده رفع ضرر سرما
و دفع اذیت هوا نمایند مامورین بر وفق حکم مطاع عمل نموده و بازو بجمع آوری چوب و تخته و اوتاد و قوایم
قوی پی کشوده هر یک در خور پایه و مقدار مایه اساسی چیدند و بنائی بانجام آوردند و بآنک روزی چند در
پیرامون شهر ارومی شهرستانی وسیع بر پا و قصور مقصوره رفیع منیع هویدا و بالمره علاج برودت
هوا و چاره اذیت و اضرار سرما شد چون امتداد اوان محاصره قلعه و طول زمان قلعه داری قریب
بشش ماه رسید در درون قلعه قحط و نقص آذوقه حادث گردید و کار قلعگیان به بینوائی و رسوائی
انجامید مردم شهر از بی قوتی و بی قوتی از پا افتادند اهل حصار از بینوائی تن بهلاک داده و شریف و وضیع
از گرسنگی میمردند و مرضعه و رضیع از الم جوع جان نمیبردند کار بر ایشان تنگ شد و پاسبانان قلعه
عاجز از درنگ از غرایب سوانحی که در آن اوان و حین از پرده خفا ظهور نمود و عجایب عوارضی
که در آن ایام از حجاب قضا چهره گشود این واقعه بود که ابراهیم خان تغایری در حزم و خفا با فتحعلی خان عهد و پیمان
و با بعضی از حرام زادگان لشکر نصرت توامان نیز همعهد و هم پیمان گردید از راه کج بینی و نحسی این خیال

محال بخاطرش رسید که معاذ الله بذات بی نظیر زیان و بحمد الله کشور کیر اذیت جانی رساند چند روز
از این معامله در میان و این اراده منظور نظر ایشان بوده و بیکباره آن بیحیایان نیز فتحعلی خان
و بنزلهای همعهدان تردد نمود قرار داده بودند شهباز بکگلی که یکی از سر دستگان و تفنکچیان کوهمره فارس بود
در فن تفنگ اندازی بی نظیر و در بیشه کمانداری مسود صغیر و کبیر تفنگی بجانب آنجناب انداخته و ذات
معدلت صفات را هدف تیر بلا ساخته معامله مغموم خویش را بانجام رساند یکی از رنگ شناسان
دو دولتخواه که از سر ایشان آگاه بود حقیقت را بعرض محرمان حریم دولت رسانیده برای ملک
آرا معروض گردانید حضرت ظل الله بعد از اطلاع و آگاهی از حقایق احوال کماهی و تشخیص و تحقیق کردن
آن روسیاهی خلاصه آن گروه شوم بهمعهدان آن فعل مذموم را حکم تقیه و بعد از مکالمات و تحقیق حقایق
حالات و اقرار ایشان بر تقصیر و ثبوت آن جرم عقوبت پذیر ابراهیم خان تغایری و مطلب خان کرمانی
و شهباز خان بکگلی و چهار نفر دیگر را مقتول و رؤس ایشان را برسم ارمغان نزد فتحعلی خان مرسول شد
چون فتحعلی خان امور را بر خلاف مآرب و حریف را بر خویشتن غالب دید بساط بزرگی را درنوردیده
اساس غرور چیده را برچیده و روزی بنا امیدی و نامرادی قدم فرسای وادی نکبت و خود را باصطبل
وسعت مدار رسانیده و بست نشین و متشبث بحبل المتین کمند سعادت پیوند گردید حضرت
ظل الله گردون دستگاه از غایت مروت جبلی و نهایت رافت و رحمت وافی جان و ناموس
او را امان داده کارگذاران درگاه فلک اشتباه اموال او را بخزانه عامره سرکار فرستادند چون ابواب
این فتح عظیم بر رخسار امنای دولت ابد مدت باز و نسیم رحمت خالق بنده نواز بر روضات
آمال اولیا در اهتزاز شد مواکب نصرت کواکب در طالع مسعود و زمانی محمود بشهرستان ارومی
ورود فرموده چون جان در قالب بشری و چون روح در کالبد عنصری قرار گرفتند و غبار نوایب و فتن
و گرد مصائب زمین را بزلال لطف و احسان و جاروب اکرام و انعام از خاطر رفتند

بیان اعمی کردن شیخعلی خان و چگونگی کیفیت وقایع آن اوان مسرت نشان نشاط توامان

برخاطر اولوالابصار و اولوالالباب و ضمایر ناظران این کتاب مستطاب
پوشیده و مستور نماند که مصداق الملک عقیم سلاطین صاحب تمکین و کشورخدایان معموره زمین را
برادر و فرزند و خویش و پیوند سزاوار نیست زیرا که اقوام و عشایر ارباب ملازمهای سایر باید از لوازم و چاکر
بنده و فرمان نباشند اگر اقربای سلاطین کامکار خواهند که بمقتضای قرابت عمل نمایند و بهنجار اقربا
رفتار آیند نظام ملک بالضروره خلل میابد و طبع غیور سلاطین کامکار برنمی تابد شیخعلیخان برادر آن والا شان
مرض غرور در مزاج عارض و مستی نخوت با عقل او معارض گردیده پا را از حد خویش فراتر کشیده اساسی فرعون
از حد در چیده بود و بعرض اقدس رسید که چیزی را که از قلیل و کثیر بهر و برات خود به بعضی از ولایات مفوض و
حواله داشته بجهة ایصال آن محصل گماشته این معنی موجب اشتعال نوایر غضب قیامت لهب و احتراق
اسباب عزت و آبروی او و باعث و سبب گردید پس در شبی مشارالیه را بخلوت خانه خاص
و محفل سرای اختصاص طلبیده میل بچشم جهان بینش کشیدند چون نظرعلیخان برادر مشارالیه چندی قبل
از این واقعه بحکومت الکاء گیلان مامور و متوجه صوب مذکور گردیده بود هدایت الله خان که حکومت
گیلان در حقیقت موروثی و حقی او و در سلک ملازمان رکاب ظفر انتساب منسوب از جمله
ملتزمان موکب سعادت کوکب محسوب بود در همان شب حسب الامر خدیو کسری حسب
بحضور معدلت دستور طلب و مجددا بحکومت گیلانات مفتخر و بحبس و قید نظرعلیخان مامور و مقرر
و بچاپاری روانه فرمودند و مشارالیه در استعجال رفتن پویه از ریح و جلوه عاصف از برق
خاطف عاریت نموده پای سرعت بصوب مقصود گشوده ورود و در رشت نظرعلیخان از بیم
همچشمی برادر اندیشه مند و از سخت طبع غیور خدیو منصور ناخرسند بود لیکن چون خدیو عدل ساز
جور سوز شیخعلیخان را بعد از سه روز که حبس و قید داشت اطلاق و مورد الطاف و اشفاق و قبولات

ومقرب

ومقربی او مزید و الحاق فرموده از راه مرحمت و مروت که سررشته آب و گل و مخمر دل رافت
مایل بود لازمه عنایت و نوازش درباره او معمول داشتند نظرعلیخان را بعد از استعداد تقبیل عتبه
سپهر استعداد و خرمی و از حبس مستخلص و بطریق سابق مستظهر و بخدمات لایق سرافراز ساختند سبزعلیخان زند
که کیفیت احوال او نگاشته کلک گهرپیوند و بطریق اظهار خامه دوزبان مامور بایالت سرحدات
فیلی و عربستان بود و در آن اوان که خبر بی لطفی و ارجمند شدن نسبت بجناب شیخعلیخان مشتهر گردید
باعراب و غیره رسیده بود روزی سبزعلیخان مشارالیه با اعراب آل کثیر دعوی در پیوسته صفوف حرب
و ضرب آراسته بود شیخ علوان که یکی از مشایخ اعراب کثیر است حربه بر او افکنده دوحه حیاتش را از ریشه
جوانی برکنده و صرصر مرگ غبار وجود آن تازه جوان را بصحرای فنا و فیفای عالم بقا پراکند

ذکر حرکت موکب منصور از ارومی و وقایع که مقارن آن اتفاق افتاد و گذارش احوال زکیخان زند

کلک شیرین گفتار فصاحت پرداز و خامه ورق نگار
صفحه طراز بدین گونه نگارنده این خبر و گذارنده این سیر میگردد که رود ارس از مشاهیر رودهای کبیر است
در وسط آذربایجان جاری و متصل بدریای خزر و باب الابواب و بلاد الکاء مزبور کور آنچه در ماورای رود
مزبور واقع گردیده است مشهور است بولایات آنطرف آب که غرض از آن شیروانات و سالیان
و بادکوبه و قبه و شاپوران و دربند باب الابواب باشد چون از عدل جهان آرا بتعمیر معمار لطف
مملکت پیرای خدیو کشورگشای ولایات اینطرف آب رونق و انتظام گرفته حکام نیکوکار تعیین
و برقرار فرموده رای ملک آرا بانتظام مهام ولایات آنطرف واقع و متعلق رایات فتح آیات از قلعه
ارومی متحرک و پیشخانه همایون در طریق خروج از شهر سالک شدند از افغان کورکه و نعره کوس
و خروش ستوران حرون و صهیل اسبان سمکوش ولوله در طاق سپهر آبنوس و زلزله در کاخ چرخ سندروس
افتاده مواکب سعادت کواکب منزل بمنزل طی مراحل فرموده دارالارشاد اردبیل مقر عساکر نصرت

دلیل و آفتاب عالمتاب وفات معدلت صفات بدرج دولت تحویل یافت در آنهنگام چاپاران
مسرع الاثر الکای عراق رسیده واقعهٔ زکیخان را خبر رسانیدند مفصل این مجمل و مجمل این مفصل آنکه
زکیخان از قراریکه سابق نگاشته قلم بدایع رقم شد عمزادهٔ حضرت ظل الله و بنحو برادر شفقتی نسبت مفرط
بخان مشار الیه و او نیز در مقام اخلاص مندی ثابت قدم و سلسلهٔ ارادتش بغایت متین و محکم بود
سالاری کشیک و حراست نفس نفیس و ضبط و نسق دربار دولتخانه متعلق بخان مشار الیه بود
در قضیهٔ قتل فتحعلیخان بنحو تقریر کلک وقایع زبان مصدر خدمات نمایان گردیده لیکن در بحران اوان
بتقریب جزوی کار از وکلای سرکار عظمتمدار رنجیده چون اعتماد کلی بالطاف و اشفاق خورشید اشراق
خدیو آفاق داشت نارنجشی بخاطر رسانیده با معدودی از ملازمان جریده وار روی بجانب دار السلطنه
اصفهان گذاشته و در آن زمستان بفراغت بتفرج و تماشای قیام میکرد و بر وفق آرامش و آسایش
روزی بشب میآورد و از آنجاکه بنحو مسطور ضمیر مرحمت مفطور خدیو منصور و توجهات بی قصور خاطر انور
برعایت جناب او مقصور بود حضرت ظل اللهی آقا حسین بیک را که از اعیان دولت ابد مدت و از امنای
حضرت فلک رفعت بود باتفاق نادرخان زند بجهة استرضای خاطر زکیخان و عنان کشی او بجانب
اردوی فلک نشان بدار السلطنهٔ اصفهان گسیل فرمودند زکیخان از نصایح و مواعظ مشار الیهما متعظ
و متنبه از وعظ واعظ نشده از مراجعت امتناع و از علایق و بنوی اظهار انقطاع نمود چون مأموران
بحضرت سپهر مرتبت معاودت و بعاکفان سدهٔ آسمان رفعت عرض حقیقت نمودند حضرت
ظل الله بندگان پناه مجدداً بجهة تقریب قلب زکیخان اورا سرداری الکای جنت فضای عراق
بین الاقران منفرد و طاق و اظهار عنایت و لطف و وفاق نسبت بمشار الیه فرمودند بعد از وصول
ارقام مطاعه زکیخان از اصفهان حرکت فرموده و بجانب توابع و مضافات عراق نهضت کرده رخ بآن
نواحی آورد اگرچه بعلت نهایت شفقتی که از حضرت ظل الله نسبت بخود گمان داشت بتقریب جزوی

امری

امری در ظاهر اظهار کرده بود ولیکن در باطن از جملهٔ هوا خواهان آندولت رفیع الشان و بهیچ وجه مخالفت واقعی
و معاندت حقیقی بر ایوان خاطرش نمیگردید چگونه چنین نباشد زیراکه در آندولت مشار الیه را بعضی
بر امثال و اقران شرف تفوق و خاطر خطیر اقدس رعایت جانب او در غایت تعلق بود چون موکب
خان مشار الیه از اصفهان بیرون و جواد خوشخرام عزمش ره نورد هامون شد بعضی از عفاریت انس و
شیاطین بشر از بختیاری و فرقهٔ دیگر بمجرد رفتن خان مشار الیه هجوم بجهة ارتکاب شر که باب
دلگشان محکم بود آغاز افسونگری و بنیاد ساحری کرده بوسوسه و دمدمه خان مشار الیه را فریب
داده ابواب فتنه و فساد گشاده پای براه طغیان نهادند چون علیمحمد خان ولد محمدخان همشیره زادهٔ
خدیو فیروز مند که در میدان دلیری شیری بود شرزه و سنان جان ستانش هنگام جان ستانی
ماری بود گرزه در آن اوان بحکومت بروجرد قیام داشت رقم ابهای مکنون و بخاتم جلیلی مختوم و در رقم
مدیری مزبور حکم بر زکیخان نمودند که علیمحمد خان را دستگیر و دیدهٔ جهانبینش را از لباس بینائی عاری سازند
در قسم مذکور را بنظر علیمحمد خان رسانیده باین حیله و باین وسیله جنابش را با خود متفق و سرگرم طغیان
در زکیخان متحقق شد پس میر عبدی نام بختیاری را با معدودی سوار بطرف اصفهان گسیل نمود میر عبدی
قبل از بروز انتشار خبر سرکشی زکیخان باصفهان رسیده حاجی آقا محمد را که از اهالی و اعیان
ما بین اصفهان بوده غفلةً گرفته مقید و محبوس نمود چنانچه کس نمیدانست که حبس و قید حاجی مزبور بحکم کیست
و سبب ضبط و بند او چیست بعد از سه چهار روز طلیعهٔ زکیخان از افق اصفهان ظاهر و مراتب عصیان
و طغیان او منتشر پس خان مشار الیه در اصفهان ابواب کیسه دوز گشوده و از جنس و مالی که بحوصلهٔ
ظنون نگنجد و خزاین قارون باعشار آن نسنجد فراهم نمود لشکری بحد جمع آورده و خزاین بهمه آنها قسمت
کرده وجوه و قواد و رؤس افراد در کالش جمع و جمیع صغیر و کبیر پروانهٔ آن شمع گشته و بالمره چشم از حقوق ولی
نعمت بسته بر زنگ کجرائی و حق ناشناسی گشتند در آن حین توجه موکب منصور حضرت ظل الله

بصوب عراق مشهور آفاق و متعاقب هم از اطراف و اکناف مسموع سموع آن سرا باتفاق
گردید

بیان انصراف موکب شوکت و شان از الکای دلگشای آذربایجان و عزیمت زنگان از دار السلطنه اصفهان

بر واقفان رموز و آنانی مخفی نماند که زکیخان را
ظن آن نبود و سایر مردم احدی گمان نمی‌نمودند که انصراف موکب مسعود از آذربایجان در آن زودی
میشود و توجه بجانب عراق در آن نزدیکی مقدور باشد چون بطریقیکه قلم اعجاز رقم بشرح آن پرداخت
زکیخان وارد اصفهان و باطمینان خاطر قبض و بسط امور را وجهه همت ساخته هنوز شیرازه
کرم و دل مردم را بمتابعت خود نرم نکرده بود خبر رسید که موکب ظفر آثار چون سیل بلی زنهار روی
باین دیار آورده است مفصل این مجمل آنکه در حالیکه جهان حشر و دریای تیغ و خنجر یعنی معسکر ظفر اثر
مدار الارشاد اردبیل ورود و تحویل و چون صحت در جسم علیل قرار فرموده هنوز بانتظار آن رفته که خبر طغیان
زکیخان رسید در ساعت جمیع سران و سرکردگان موکب سعادت مبانی از عراقی و آذربایجانی از الحضور
فیض گنجور طلب داشته بدست صدق پرده از روی مستورات آن حکایت برداشته و عزیمت حرکت
صوب شیروان و غیره بتوجه جانب عراق تبدیل و مقرر فرمودند که فتحعلی خان افشار و غیره امرا و اعیان
آذربایجان با کوچ و بنه و اولاد و احفاد ملازم رکاب سعادت بنیاد بوده بحکم عالم مطاع امتثال نمایند
پس محصلین بجهة تحریک بنه و کوچ مذکوره باطراف بلاد الکای مزبوره رفته در اندک فرصتی بکلی در موکب
خدیو کشورفروزی مجتمع و جمیع امرا و اعیان و اعاظم الکا نیز رکاب نصرت اکثر را ملتزم بودند خصوص
مژده توجه خدیو آفاق را بعراق بشارت بهر سو سایر شد از جمله امرای عظیم الشان الکای آذربایجان
که الحق هر یک صاحب کشوری و هر کدام خداوند لشکری و بناله داران رایات ظفر پیکر وسعت
اندوزان ملازم رکاب فتح توام اول آزاد خان افغان بود که بعد از شکستن نخل بلند دولتش
از تیشه نیروی محمد حسنخان برسم هزیمت بمیان اکراد حکاری و ملباسی رفته بود بعد از چندی از آنجا متوجه

جانب

جانب بغداد و مدتی در آنجا توقف کرده از بغداد عازم سمت گرجستان گردید و بالاخره بنجابت مسعود
مشار الیه را دلیل و روی نیازمندی بحضرت وکیل آورده از آنجا که پیوسته دستگیری از پا افتادگان مجبول
خاطر خطیر شان میبود مقدم او را گرامی داشته و بسر بسبک حوادث آمد پیش او وجه پهلو افراشته
خود و عیال و اطفال او مدت العمر مهمان خوان احسان آنحضرت بودند چنانچه بعنایت الله تعالی
در موضع و موقع خود رقم زد کلک مشکین رقم خواهد گشت و دیگر فتحعلی خان افشار و کاظم خان قراجه داغی
و پناه خان جوانشیر و نجفقلی خان و شهباز خان دنبلی و کوچ و خانوار احمد خان برادر مشار الیه که از
خود بجهة ضبط و نسق ولایت خوی و سلماس از درگاه فلک اساس مرخص و مامور بتوقف بود و حاجی
علی محمد خان مراغه و حاجی خان کنگرلو نخجوانی و برادرزادگان حسینعلی خان ایروانی بیگلربیگی چخور سعد
و رضا قلی خان گنجه برادر شاهوردیخان قاجار زیاد اغلی بیگلربیگی قراباغ و امیرگونه خان افشار ایرلو حاجی
و سایر ریش سفیدان و سرخیلان ایلات و الوسات افشار ارومی و شقاقی و شاهسون و دیگر وجوه قواد و
افراد که خالی از تکلیفات منشیانه و بیرون از اغراقات و پیرانه چنین اجتماعی از گردن کشان الکای مزبور
در کمتر عهدی دست داده و اتفاق افتاده و مختصر سخن برایات فلک همسر و اعلام ظفر پرور باشوکت و فر
مرحله نورد سفر خیریت اثر و چون خورشید انور ذات معدلت گستر عرصه طراز آن بوم و بر
حضرت در ساحت آن خجسته کشور از فیض قدوم آن طرازنده ملک و فر زیب و زیور گرفت زکیخان
از آن خبر وحشت اثر متحیر و مبهوت گشته چون توقف را ورای قدرت خود دید و صورت مقاومت بنقش ضمیر
خاطرش نگردید شروع بجمع آوری کوچ و بنه ملتزمان معسکر قیامت اثر و زنان و فرزندان اهل بلد و ملکات
اصفهان و هر کس که او را بانجا خاطر و گمان میگذشت کرده و روی تقدیم و تمشیت این مهم عظیم و خیم بیجا
آورده از زنان و اطفال و اهل و عیال خورد و بزرگ و دیلم و ترک چندان مجتمع کرده و آنقدر گرد آورد
که فضای هامون از ازدحام شان تنگ زمین با سکون از سم دوشان بیدرنگ بود و آن کوچ سنگین

دسته زنگین روانه کوهسار بختیاری و خود متعاقب متحرک گردیده خبرت غریب بدان الصوب کشیده زنان و اطفال و نسوان و رجال بعضی سواره و برخی پیاده بکوههای شامخ و زمینهای سنگلاخ افتان و خیزان قدم فرسای راه بی پایان گشته و از کوهسار زرده کوه گذشته از راه آمال امیر متوجه توابع شوشتر و در صحرای لب رود شت بار نزول افکندند الحق این تدبیر ذمیم و این فکر ناستقیم حمل و نقل آن همه زن و فرزند انبوه ولیت و بلند صحرا و کوه موجب تزلزل دولت استوار و باعث تضییع کار و موجب تشویش روزگارش گردیده و بادو رسید آنچه رسید **بیان ورود موکب مسعود بدار السلطنه اصفهان و گذارش ازمان میمنت اقران مسرت نشان** جواد خوش خرام خامه و ابرش سبک گام کلک ملاحت ختامه در شاهراه بیان این حکایت و منهاج شرح این فسانه فرخنده بدایت چنین رفتار مینماید که موکب مسعود و کوکبه سعادت ورود در طی طریق مقصود هم سرق عاطفه و همگام گردیده سلسلهٔ آن شیران قوی چنگ و عنان آن دلیران فیروز جنگ را بطرف اصفهان کشیدند در ساعتی بفرخندگی میمون و روزی بمبارکی مشحون اردوی نصرت مقرون وارد دار السلطنه اصفهان و عمارات مبارکات شاهی را از سعادت قدوم مسرت لزوم غیرت بخش باغ جنان بمنزل توقف زرگنجان را نمودند پس نظرعلی خان زند و فوجی از بهادران نصرت پیوند را بتعاقب زرگنجان تعیین و روانه نمودند مامورین چون بمنزل توقف زرگنجان رسیده و برابر گردیدند محمد علیخان گرد که از قدیمیان خدیو رستم دست بود و زرگنجان مشار الیه را همراه برده با توابعین او داخل اعوان خود کرده بود برعایت حق نمک بحبل المتین دولت ابد مدت متمسک و طریق اردوی نظرعلیخان را سالک شد همینقدر موجب جرئت دیگران گردیده اکثری این شیوه را معمول و از خدمت زرگنجان نکول نمودند چون مشار الیه کار را و لشکر را بدان سان دید و آن کثرت عیال و غوغای زنان و اطفال و شکایت نسوان و رجال بطریق مذکور کلک بلاغت منوال موجب شوریدگی حال او گردیده مخدرات حریم جلالت را که از اصفهان

همراه

همراه برده بود با جمیع آن کوچ و خانوار عدت بیشمار و مردم بسیار بر جا گذاشته کوچ و متعلقان خود را همراه برداشته با جمعی از غلامان و نزدیکان فرار و روی بولایت عربستان نهاد و نظرعلیخان مستورات سرادق با دولت با سایر کوچ و بنه اهالی لشکر و مردم ولایت و اموال و اسباب از هر گونه و هر باب با خود گرفته مراجعت باصفهان و بشرف حضور خدیو جمشید شان رسید از وقایعی که در اصفهان روی داده قضیه قتل تراب خان بود و تفصیل این واقعه چنان است که تراب خان چگنی مردی بود عاقل فرزانه خداوند قیاس عاقلانه از جمله قدیمی منتسبان دولت و در سلک مقربان حضرت بعد از مراتب حرکت زرگنجان شغل خطیر کشیک و حراست نقش نفیس متعلق بمشار الیه و در دولت علیه مدار الیه بود در روزی مورد قهر و غضب قیامت لهب گردیده بحضرت ظل الله تقبل رسید میرزا عقیل اصفهانی که از جمله مستوفیان عظام و در سلک وزیران عظام در مقام مسلک بود با دوستانه تقرد دیگر در آن روز بجان شربت اجل چشیدند کنه حقیقی و تقصیر واقعی ایشان بر خلایق پنهان و مشخص نشده معلوم است که ضمیر سلاطین صاحب تمکین آینه حقیقت نما و گنجینه اسرار احکام قضا و محل اشراق انوار هدایت امر که از ایشان صدور نماید خالی از سبب و حکمت عاری از کلی علت نخواهد بود اگر چه بر دیگران مستور ماند و کسی ادراک موجبات لطف و غضب ایشان نتواند نمود زیرا که مستور بودن رازهای سلاطین از لوازمات امورات جهانداری است **بیان ظهور نوروز سلطانی در سال هزار و صد و هشتاد و شش و چگونگی آن زمان** خسرو سیارگان و عطیه بخش عالم امکان از دوار الملک حوت بیرون خرامیده سرادقات حمل را محل انوار جلال ساخت و فراشان باد بهاری چمنهای رنگارنگ گلهای رنگین را بفضای هامون کشیدند و کارگذاران قوای نامی بفرمان قدر امین فروردین از دیبای خضر و سبزهای تر فرشهای زمردی در ساحت دشت اغبر و فضای کوه و کمر گستردند سرادقات ریاحین و ازهار بجهة نزول اجلال سلطان بهار در ساحت گلزار برپا و از پرند نیلگون ابر آذری شادروان دولت فلک فرسا و والی والاشان دار السلام گلشن که از یکتاز

تازی تازی نژادان عشیرهٔ دی بجان آمده بود از عندلیبان خوش الحان ایلچیان سخندان بجهت تهنیت
توجه سلطان بهار ارسال داشت و سرور فرمودند و فر فرودین بجهت طاغیان بهمن و تصرف خورستان
از سرو آزاد و عرعر و شمشاد رایت جلالت برافراشت بحکم خاقان باعز و شان بهار سرداران
نسیم اعتدال باد شمال روانه دار الامان گلزار و گلشن مامور بودند بساط انبساط سفله وشان شباط
شدند طایفه بختیاری برد و برف که یکچند بیاری بخت رخت توطن بکوهسار گلستان قلل جبال
درختان کشیده بودند بیک حمله که تازان قوای ربیعی شرارهٔ جمعیتشان از هم گسیخته و اتفاق از کید گیر
ریخته غارت زده جنود مسعود اردی بهشت گشتند محفل نشاط و مجلس انبساط در دار السلطنه اصفهان
بطرح اندازی طراحان هنرمند تمهید یافته شعشعه خلاع گیتی فروز و بارقه ثیاب زر دوز که زیب بر و دوش
امرای لشکر فیروز بود برق خرمن مهر جهان افروز گشت بعد از فراغ از لوازم سور و سرور فکر تنظیم دار الامان
کرمان در ضمیر فیض تخمیر رسوخ نمود قضایای کرمان بنحویست که قبل از این نگاشته کلک بدایع سلک گشت
که خدامراد خان زند حسب الامر خدیو فیروزمند بجهت تمشیت امور کرمان مامور به دار الامان مزبور مسلط
و منصور شده در بلده مزبور متوقف و به تمشیت امور دیوان متوجه و بتنظیم و تنسیق ولایات و قبض و بسط مهام سپاه
و رعیت مشغولی مینمودند بعد از چندی تقی نام که از اهالی کوهستان کرمان و مردم قریه مسمی بر آن بود با گروهی
از بهایم سیرتان کوهستانی و بعضی از اراذل رجال کرمان و برخی از سفله وشان که پیوسته در طلب شورش
و همواره در تمنای غوغا میباشند همداستان گردیده و بمشیی از بعضی بروج عروج و در حالیکه خدامراد خان
و سرکردگان لشکر بیکران در مساکن خود در خوابگاه و بیخبر از کید آن روباه وشان بودند بر بامهای بلند
برآمده آغاز تفنگ اندازی و بنیاد شرر ریزی و آتشبازی نمودند صبحگاهان که شبرو خورشید خاوران
در بام بلند افق از آتش جان سوز انوار تیغ برکشید و شراره آن آتش و بوارق آن شعله سرکش برق افکن
خرمن ثوابت و سیار گردید خدامراد خان و سایر لشکریان از کید آن ثعالب ضبع طینتان باخبر و بجهت

اطفای

اطفای نوایر شور و شر از خانهای خود بکوچه و بازار شهر آمده از جانبین شورش و فتنه در گرفته بود چون جماعت
مزبور خود را بر بامهای بلند بیها کشیده از انداختن گلوله تفنگ و رمی کلوخ و سنگ پیش گرفته بودند
لاجرم از بام چهار سوق شهر گلوله خدامراد خان را رسید و بهره او گردید و از اسب در غلطید و بساط هستی را او
در نوردید چون بهادران شجاعت کیش سردار خود را کشته و بخون و خاک آغشته دیدند روی بوادی
هزیمت و معاودت نهادند تقی زنخ بجمع غنیمت آوردند و تقی مزبور شهر کرمان را ضبط و اسباب خودسری
و بساط سروری گسترده در حالیکه همای ظفر جناح رایت فتح آیات از دار السلطنه اصفهان عازم گرمسیر
و متوجه سفر فرخنده اثر بود شنبیه تقی برانی و طاغیان کرمانی مذکور خاطر فیض مبانی گردید محمد امین خان گرکی
و امیر گونه خان افشار را به سرکردگی و سرداری تعیین و فوجی از بهادران نصرت قرین و گروهی از دلیران
رزم آیین مامور بمتابعت ایشان و مواجب و انعام سپاه ظفر پناه را از خزانه عاطفت و دار الضرب
مکرمت مرحمت و توپهای قلعه کوب و خمپاره و زنبورک و نقاره به سرکردگان مذکور عنایت و با بدرقه
شایسته روانه فرمودند از آنجا که جماعت بختیاری از جملهٔ الوسات عراق و بکثرت عدت مشهور
آفاق و در جبال غربی اصفهان توطن دارند و موقف آنها کوهیست در رفعت مساوی طول سماوات و بموازی
مسکن جوزا و جبل مذکور تا بنواحی شوشتر پیوسته مشتمل است بر دره و کتل و بلندیهای شامخ و پستیهای
سنگلاخ و پیوسته آن جماعت بقطع طرق و انواع تطاول و تطرق اشتغال داشته هیچیک از فرمان
روایان ماضی را میسر نشده بود که دست جمهور آن گروه انبوه را از دامن آن کوه فلک شکوه کوتاه نموده آن
وحشی صفت کوه نورد و آن فرقهٔ بهایم طینت کناره کرده را سر راه نمانید از قراریکه کلک قضیه پرداز در ضمن
شرح احوال زنگیان تحریر انها پرداخت نظر به بعضی حرکات باختیار یا باکراه تا بنجا که در آن روزگار
از آن اشرار غدار ظهور یافته بود به پشت گرمی صعوبت منازل و سختی مواثق خویش و اطمینان عدت و
کثرت پیش از پیش و سستی رای کوتاه اندیش از سعادت جزیل خدیو معدلت کیش تقاعد ورزیده خود را

بشوامخ جبال صعب المسالک کثیره و در حصون خودداری آرمیده بودند شیمه شجاعت و انتظام مهام بعضی از ولایات
عراق منظور نظر خورشید اشراق بود نظم و نسق لرستانات فیلی وجهه همت خدیو آفاق و قشون آسمان شکوه
عراق مذکور کامکاران درگاه عرش رواق بود در ساعتی فرخنده آغاز مبارک انجام بحکم دارای والا اعلام علم داران اردوی
انجم حشم اعلای اعلام نصرت فرجام و رفع رایات گردون خرام و خارج دارالسلطنه اصفهان مقر
اردوی ظفر مقام و جلوه گاه ستوران زرین لگام گردید جنود مسعود از دارالسلطنه اصفهان تا اخیر چهار محال را
در مدت شش روز نوردیدند چون ساحت چهار محال مطار عقابان زرین بال و الویه نصرت شمال اشتمال
جنود ظفر ورود و ملازمان موکب مسعود که در حین توقف و قشلاق اصفهان مرخص باوطان گردیده
در مساکن خویش آرمیده بودند بفرمان دارا شکوه گروه گروه بمعسکر نصرت شکوه پیوستند خدیو کشورگیر
بنحوی که شیوه کریمه آنحضرت بود هر سال بتجدید قواعد آن خصلت قدیم میکوشیدند شروع ببذل خلاع
خورشید شعاع نموده جمیع سران و سرکردگان سپاه فیروزی پناه بر دوش افتخار و سراپای اعتبار از
بذل خلاع زردوز و زربوته دار غیرت گلشن و رشک گلزار کرده هیچیک از سلاطین اورنگ نشین و خداوندان
معموره زمین را کرم خسروانه این اتفاق نکرده بود که چندین خلاع و طاقه زرکمین و ثیاب نگارین ببذل چاکران درگاه
عرش آیین نمایند مگر این خدیو جم قدر کسری فر و دارای دارا دربان سکندر چاکر که هزاران خاقان و قیصر او را
بندگان فرمان برند یعنی جناب معدلت انتساب محمد جعفرخان در سال هزار و صد و نود و نه هجری در
دارالسلطنه اصفهان از خلاع نقره باف طلادوز و ثیاب گوهرنگار زراندود و طاقه‌های نگارین
و جامه‌های زرکمین و همه چینی رومی و ختائی و زربفت لهراسبی و شالهای کشمیری با نواع مختلف و الوان
متباین چندان زیب دوش و بر زینت کلاه و کمر بندگان آستان و چاکران درگاه عرش نشان
فرمودند که ذخایر بحر و کان و نقود صنادیق هفت آسمان وفا بعشر عشیر اخراجات آن نمیکرد
اگرچه انشاء الله العزیز المنان مفصل در موضع خود نگاشته کلک وقایع زبان خواهد گشت لیکن بنابر

مناسبت

مناسبت مکان مختصری بر زبان قلم گذاشت سخن کوتاه در اعمال چهار محال نوبت تنبیه جماعت
بختیاری و تادیب آن فرقه از خود غازی گردیده جمعی از سرکردگان کاروان و گروهی از سپاه زاران ظفر همعنان را
دسته دسته جوقه جوقه فرمودند هر دسته را مامور ساخت طایفه از فرق بختیاری مقرر فرمودند هر فرقه بجانبی
از جوانب منازل آنها تعیین نمودند و مقرر شد که باستیصال ایشان پرداخته و اموال و احشام ایشان را عرضه یغما
ساخته در خصوص قتل متعرض رجال و در باب اسیر و ازاحم نسوان و اطفال نگردند و جمیع شعبهای هفت لنگ
و چهار لنگ را از شوامخ جبال و مضایق تلال کوچانیده و سیعگاه مامون گشانیده دست قشون آن گروه را
از گریبان کوه بکشند مامورین اشهب عزم را صبا رفتار و ادهم سیر را همعنان باد بهار و هر فرقه از لشکر نصرت
پژوه بمیان طایفه از آن گروه ریخته و از بنیاد و سامان ایشان گرد بر انگیخته جمیع خزاین و زرائن و آلات و اسباب
و اغنام و دواب مجموع ما یعرف الانعام بحیطه اکتساب در آورده مراجعت برکاب ظفر انتساب کردند و قاطبه
الطایفه را از آن کوه گردون شکوه که هر قلعه اش برتر از رفعت افلاک و هر شرفه اش برتر از اوج سماک
بود کوچانیده جماعت هفت لنگ را در توابع دارالمومنین قم و طایفه چهار لنگ را در بلوک فسا من توابع
فارس مسکن و مقطن دادند و احکام مطاعه بر خصد و ریافت که در الکاء فارس و توابع قم جای زراعت
و مکان فلاحت و مزارع و مراتع بایشان داده جوانان توانا و مردان کارآزمای آن طایفه را در سلک ملازمان
رکاب مبارک منتظم و یراق حرب و آلات ضرب مرحمت و ملاحظه سان فرموده سه هزار نفر از آن طایفه بشرف
ملازمت مستعد گردیدند و در این سفر مبارک اثر برادرزاده والا گهر یعنی ابن شهریار فریدون فر که در آغاز ایام
بهار جوانی و اول نضرت ریاض فیاض کامرانی و در طی نخستین مراحل زندگانی بودند نیز بتجدید ملاقات
طلب داشته این وارث ملک کسری و جم و نور چشم شهریاران معموره عالم بملاقات عم بسیار مسرت
سروری لشکر کشیک و سالاری خدم و ممالک و حراست نفس نفیس را باین دو حد سر او بستان عظمت و نوباوه
حدیقه جلالت رجوع نموده خود بدولت فارغ البال در مهد اطمینان خاطر آسودند الغرض چون بتجلی انوار تجدد

حسب المرام دولت خواهان صورت انجام و سمت اتمام گرفت از ناحیهٔ دیگر چهار محال نفع رایات
شوکت و جلال و علای اعلام دولت اقبال فرموده سلسله جنبان خشر چون چمن مسترح ناحیه دیگر جلوه گاه
ظفر پرور گردید بعرض رسید که محمد علیخان زند که قبل از آن در مراسم عصیان با زکیخان اتفاق داشت دست
از مهر و پیوند و دل از عهد و سوگند برداشته مشار الیه را بجو دگذاشته روی امید بدولت جاوید آورده از اندیشهٔ
مواخذه در آستانه مبرکه معصومهٔ قم مقیم و آنحضرت را شفیع گناهان خود و با امید عفو خدیو لوای رحل اقامت در آستانه
مبرکه مقدسه انداخته از صادر آب قضا یابی که در چمن مزرع زنج نموده قضیه قتل فتحعلی خان افشار است تفصیل این
اجمال و مفصل این مقال آنکه از نمت ضعیف بوالفضولی و اغماض خسروانه سوء عمال خان مذکور را که در هر عصر و زمان
از وی نسبت بکارکنان این دولت سمت ظهور یافته بود بعفو و اغماض گذرانیده و در حین تسخیر ارومی جان بخشی فرموده
جان و ناموسش را در حفظ مروت محفوظ و در مدت ملازمت رکاب [illegible] همت خود
و متعلقانش را بانواع نعم و اقسام کرم بهره‌مند و محظوظ دیگر باره او را بمدارج دولت ارتقا بمعارج شوکت
و شهامت اعتلا داده و در کشیک خانه علیه بمجرز آزاد خان برتکی امنای مدار و امرای دربار عرش مدار
رتبه تقدیم و شرف تفاخر بخشیده و اوندر از آنمدت که خان کافر نعمت در ظل تربیت و سایه عاطفت آن سرور
کشور مروت آرمیده بود باز در جزو مصدر بعضی حرکات ناقابل و سخنان لاطایل گردیده خبث درون خود را
بکرات ظهور آورده حقیقت اقوال و افعال او بنوبت در خلوتخانه جلالت باخبار و انهای کارآگاهان
بروز کرده مع هذا از فرط وسعت حوصله خدیو جهان فتوت مامون نمیزیست تا امرای الکایی آذربایجان
که از شرم رفتار ناهنجار او پیوسته سرافکنده و از خجلت اطوار و افعال او همواره شرمنده نظر با بلیت و قرابت از اختصاص
ذات او آگاه و از بیم بر طرف کلی از وجودش در غایت اکراه بودند بهیات مجموعی مستدعی
افنا و اعدام او گردیده بخان مناسب وقت بعرض رسانیدند پس مزاج اقدس و طبع مقدس را بر این مدلول
واحتجاج معقول از شیوه مماشات نکول داده مختصر مضمون فنای او فرمان بنفاذ مشحون و حکم بقضا مقرون

درش

درش براه رضای قضا مدفون شد پس الویه نصرت طراز بتوجه جابلق در اهتزاز در آمده سیورسات
و علوفه و آذوقه دواب سپاه که حسب الامر خدیو کامیاب در آنجا مهیا نموده جمع آورده بودند بپروانه لشکر نویسان دیوان
معدلت ارکان بر غازیان جلادت نشان تقسیم و مهام آنجا را قرین تنظیم نموده همای همیون فال
و تدروان زرین جناح نگارین بال بجانب ییلاق خور بال پرواز گشودند سانحهٔ حیرت افزا که در آنجا
وقوع یافت عارضهٔ انحراف مزاج مقدس و سانحه استیلای ناخوشی بر وجود اقدس بود در حالیکه محمل عز و حشم
مضرب خیام انجم احتشام بود بیماری صعبی عارض ذات شریف گردیده مزاج میمنت امتزاج از اعتدال تجاوز ورزیده
و نقاهت کلی بر وجود مسعود رسیده از صعوبت این واقعه حیرت انگیز اضطراب احوال اخلاصکیشان راه یافته
هر روز از وقت صبح تا دم شام یارب یارب نیازمندان باوج افلاک و هر شب از زمان شام تا صبح هنگام
فغان و نفیر دعاگویان بقبه سماک میرسید حکمای صاحب اندیشه و اطبای حذاقت پیشه در استعلاج مزاج
وهاج کوشیده در انواع معالجات ید بیضا مینمودند تا آنکه سهام دعوت بهدف اجابت رسید
و دعای نیازمندان قرین اجابت گردید حکیم علی الاطلاق از دار الشفای عاطفت صحت و کرامت
فرموده شفای عاجل حاصل شد **ذکر مامور شدن نظرعلیخان زند برزم زکیخان و شکست**
یافتن لشکر زکیخان تبیین اینمقال و تفصیل این اجمال آنکه بعرض اقدس رسید که زکیخان بعد از رجعت
نظرعلیخان و سایر سرکردگان سپاه نصرت توامان و تلافی که او را با مولا مطلب والی عربستان روی
داده گرفتاری والی و حبس و قید و بالاخره بقتل رسانیدن او و بمنازل اعراب آل کثیر که در نواحی دزفول و خوزستان
سکنی دارند رفته مشایخ طایفه مذکوره بکونه در ابد حالت حمل نموده بقدر وسع و امکان بتقدیم پیشکش
قیام و در شرایط میزبانی بازوی اهتمام گشودند چون یکچند قلعه لشان موقف ملازمان موکب زکیخان
گردید نظر بآنکه در آن سال بعلت تردد لشکر و عسکر و مرور و عبور غازیان ظفر بهره وقوع انواع شور و شر
در توابع دزفول و شوشتر امور زراعت و فلاحت معوق مانده و غلات و حبوبات باقصی الغایت

نقصان پذیرفته بود و گروهی که در موکب زکیخان باقی مانده بودند باز بروزه محتاج مقدار خطیری آذوقه و در آن
حدود گندم و جو در خرمن پروین و مزرعه سنبله نبود و گرسنگان بجای گرده نان با قرص خورشید و ماه
عشقبازی میکردند و تنگدستان در عوض ماکولات و مشروبات لخت جگر و خون دل میخوردند
چون فقد و نقص آذوقه بحد افراط رسید و کار بر میهمان و میزبان تنگ گردید زکیخان لاعلاج و ناچار
با معدودی سوار که با او باقی مانده بود در رسم وفاداری و شرط حق گذاری بتقدیم رسانیده از راه جبال
و اراضی ولایات فیلی بعزم توجه قصبه خرم آباد عنان سرعت و تعجیل کشید غرض اصلی و مقصد کلی مشارالیه
این بود که در قانون اخلاص کیشی دست از خارج آهنگی باز داشته و پای از دایره مخالفت برکران گذاشته
ترک عصیان و از جاده عراق روی اشتیاق بچاکری دستگاه دولت خدیو آفاق آورده در میان
بزرگ و کوچک سرافرازی حاصل کند و خدمت آستان ملایک پاسبان را از وجود فرض تر از فرایض پنجگانه
ساخته بتوسط این عطیه عظمی در میان موافق و مخالف سر رشته رایت منصوری برافراخته خواه
درخواست و عذرخواه در صفاهان دیدنی بود از ملازمت حضور مرحمت گنجور دور نگردد نهایت بعضی شیاطین
الانس و عفاریت هم جنس که در موکب خان مشارالیه بودند هر یک مصدر انواع شور و شر گشته دقیقه از دقایق
خباثت و خیانت را فرو نگذاشته رایت حرامنمکی بر اوج حرامزادگی افراشته بودند بحکم خلاف قواعد اخلاص
و ارادت که از زکیخان در آن اوان ظهور نموده و سمت حاصل شجره خبیثه افساد ایشان بود نظر بتقصیرات کلیه
و جرایم مخاطره که در آن قضیه از هر یک سر زده مجموع از غضب قیامت لهب اندیشه مند و از ترس سر شرم و بیم خورسند
بودند بقدر وسع و طاقت در وسوسه ضمیر زکیخان سعی نموده مشارالیه را از امضای آن عزیمت مانع میشدند از
القای سخنان هراس انگیز رسوخ آن اراده را پیرامون خاطرش نمیگذاشتند و الا بر آگاه دور بین ارباب عقل
و تمیز پوشیده نخواهد بود که صدور اینگونه حرکات از خان عالیمقام از آغاز تا انجام نه از راه طلب جاه
در ریاست و تقاضای شوکت و شهامت بود بلکه وساوس همان عقیدت غولان راه او بود این فتنه را

کشود

کشود زیرا که از دولت خدیو کشور مروت اسباب دولت خان مزبور همواره مهیا و ادوات شوکت
و شهامت پیوسته برجا و مشارالیه نیز در شیوه اخلاص و ارادت عارج معارج اعلا مدارج بود بهر صورت
بعد از تحقیق و تشخیص ورود زکیخان بتوابع فیلی حضرت گیتی پناهی نظرعلیخان زند را با افواجی از بهادران
فیروزمند بتعاقب و تعیین و روانه فرمودند چون نظرعلیخان با سپاهی فیروزنشان متوجه جانب او
و تنبیه و تادیب مشارالیه رزم طلب و جنگجو شدند ارباب وسوسه و شرو شیرتان فسون گر که شیشه غول آسا
واصل شجره تقصیر و گناه او بودند راه سخن و فرصت افسون و فن جسته او را از غضب قهاری تخویف و رای او را
از توسل و تشبث تحریف و بعزم توجه بجانب پشتکوه اعمال فیلی جبال شاه راه تحریک و او را با قصای
پشتکوه و آغاز سامان رزم برده نظرعلیخان نیز در تعاقب او راه سرعت نموده با خان مشارالیه
تلاقی و از طرفین صفوف مقاتلت و بهادران جانبین دسته بدسته در موافقت خود قرار گرفته آتش
گیرودار شعله کشید و شعله کارزار ابتحرج اثیر رسید دلیران دست باستعمال آلات حرب برده و بهادران
پای مردی و مردانگی در میدان فشردند خم رزم بین در خروش و خون بهادران آتش غیرت بجوش آمده زمین
وزیدن تندباد دغا و در حین هیجان عساکر جانب زکیخان خودداری از کف داده تفنگچیان بهرام صولت
دست از محافظت هیئت کوتاه کرده سلک جمعیت لشکر زکیخان پراکنده و سرگردلان و دستگیر
و سرافکنده و بحضور او رحم اقتدار رسید حسب الفرمان قضا جریان ساحت هستی از لوث
وجود ایشان پاک و مصفا شد زکیخان چون چنان دید خود را بکناری کشیده هوا و خلال آن
شیاطین را مندفع و غبار وجود آن عفاریت را مرتفع از نظرعلیخان خواهش مند که از راه عنایت
برخواستگذار نگه روی نیاز بدرگاه خدیو عاجزنواز آورد و نظرعلیخان مسئول خان مشارالیه را
قبول و خاطرخواهش معمول داشت مشارالیه روی توسل و تشبث بدرگاه گیتی پناهی که پناه هر کس
کار و بیکس است آورده و باصطبل خاصه پناه برده یکچند در سرکند سعادت پیوند دست امید

بحبل المتین کرمهای بی منتهای حضرت کیتی ستانی زده بالاخره نظر بلوازم مروت و کمال فتوت که مخمر
آب و گل و سرشته دل مرحمت مایل آنحضرت است آنهمه جرایم را بعفو و اغماض گذرانیده از این کونه جان
بخشی تازه او را بانواع ندامت و خجالت مقرون گردانیدند بعد از این قضیه تا آخر ایام حیات بلوازم
خدمت آن دولت اقدام داشت **ذکر ورود ایلچی عمر پاشای والی بغداد و سایر وقایع**
از زمان مسرت بنیان بر دانایان لغات فارسی و تازی مستور نماند که شیخ سلمان
بنی کعب که از اجله اعراب بادیه‌نشین بوادی ممالک روم و قباج گذار فرمان و نهان آن مرز و بوم میبود
بعد از انهزام دولت نادر شاه بعلتی از والی بغداد بعهد احمد پاشا رنجیده وار و کلاء دولت عثمانی کوفته خاطر کردیده
عشیره بنی کعب را که در مرتبه دو هزار خانوار میباشند مصحوب خود کردانیده از موطن و مسکن خویش
مهاجرت و از شط العرب عبور نموده در خطه دورق که از اجله بلاد خوزستان و در جنب شط العرب واقع
و در آن وقت بتقریب حدوث انقلاب قتل نادر شاه مکان آن متفرق و آن خطه بی‌صاحب افتاده
بود توطن کزیده کشتی چند سرانجام و بر مترددین بحر عمان و متوقفین خور و لنکرگاه بصره دست تطاول
و مردم بصره و اهل توابع آن را نیز بانواع مختلف تعذیب مینمودند کان ظل اللهی قبل از آن نیز از قراریکه
قبل از ورود فرستاده عمر پاشا بکمه و بار بر زبان الهام بیان گذرانیده عزیمت تادیب آن طایفه فرموده
لیکن چون شیخ سلمان مزبور حد خود را نگاه داشته هرگز متعرض احدی از اهل امصار ان حوالی
منسوب مملکت ایران نمیکردیدند دست تسلط بر بحر و بر دامن تجار ایرانی نمیرسید حضرت کیتی
ستانی او را خصوص منتبه او چندان مبالغه ننمودند و دارای ملک آرا در باب تعذیب او تعجیل نمینمودند چون
محل سیلاخور مکان تموج دریای خون خوار و موضع نزول سیل پر نهار یعنی موقف اردوی نصرت
مدار کردیده بود محمد آقای سلام آقاسی از جانب عمر پاشای والی بغداد وارد و عریضه صداقت آمیز او را
بنظر عالم‌کشا رسانده جلال و مقربان آستان عز و اقبال رسانیده مشروح بر آنکه شیخ سلمان کعب که از اجله

اعراب بادیه‌نشین مرز و بوم منتفق است که رخت عافیت از مامن محال دورق کشیده در ظل حمایت
دولت ابد مدت آرمیده است پیوسته مرحله کرد بوادی عصیان و راه نورد فیافی طغیان و پای
عبودیت بجاده فرمان بری هیچیک از دولتین علیتین نمیگذارد و دست تاراج بر مترددین بحر
و ساکنین بصره و توابع کشوده عباد الله را بانواع طرق و اقسام تطاول و تطرق معذب میدارد
اگر رایات فتح آیات بعزم تنبیه او در اهتزاز آید و همای زرین بال علم ظفر پرچم بهوای تادیب و آبال
کشاید از رهی عنایت و در صورت قبول مسئول سیورسات غازیان نصرت همعنان را که در
هنگام توقف دورق ضرورت در کار میشود و خلاص کمش در حوزه شهر بصره معین و منبر بحمل سفاین
واصل سبب سیاست کشان معسکر قیامت اثر نموده و کلایط هر چه ضرور شود و احتیاج افتد
نیز موجود و مهیا کرده شرایط خدمت و لوازم عبودیت تقدیم خواهد آورد چون مضامین معروضه
بعرض باریافتکان محافل دولت و شوکت رسید چکونکی معروض رای ملک آرا کردید نظر بانکه شیوه
دستگیری از صفات کریمه آنحضرت و طریقه عاجزنوازی از خصایص صفات حمیده آن صاحب دولت
بود مسئول عمر پاشا را السمع قبول تلقی نموده دست رد بر سینه ملتمس او ننهادند و مثال قضا تمثال در خصوص
قبول این مسئول از مصدر جاه و جلال شرف صدور یافته رسول مذکور مقتضی المرام مراجعت مامور شد و چند
روز هم بجهت تمشیت امور آن سرحدات و ولایت مزبور توقف افتاده حاکم و عمال دار السلطنه اصفهان
و اعزه و اعیان بعضی ولایات عراق که بجهت تفریغ محاسبات در رکاب نصرت مآب وارد و رحمت
اکتساب کسب سعادت مینمودند از رکاب همایون رخصت انصراف یافته هر یک بجانب ولایت
خود شتافتند **بیان حرکت موکب ظفر کوکب از محل سیلاخور بجانب لرستان**
چون زمانه بنای دم سردی نهاده سپهدار دی از کرباس برف خیمه بر اطراف کوه و هامون زد
و لشکر برودت هوا با قطار دشت و صحرا هجوم آورده و انتظام امور توابع لرستان فیلی که مشتمل است

برکمیسرات نیز منظور نظر فیض پرور بود اردوی کیهان پوی چون بحر متلاطم دود متموج در حرکت آمده بمنزل
موسوم بهررود مضرب سرادقات نصرت نمود گشت آن شب چرخ سفله آغاز سرد مهری کرده
برودت هوا بغایتی و سورت سرما بنهایتی رسید که زمین صفحهٔ فولاد شده و هوا قطعه بجانب [illegible]
گشت و زمین سیماب خیز باد جو گه خاطر خانه سرکار وسعت مدار بزم لب با جمع آورده و در اکناف
سراپردهٔ علیه خرمن کرده بودند و دوسه نفر از اهل کشیک بر جای خود فسرده از شدت برد و هبوب
باد سرد مردند الغرض در منزل مذکور شب بصد هزار رنج و تعب بپایان رسید و سحرگاهان که مهر جهانتاب
بر ساحت احوال فسردگان تابید و فروغ خورشید خاور موجب گرمی هنگامهٔ جهان گردید
افسردگان را جانی بر تن و روانی ببدن باز آمد معسکر نصرت اثر روی توجه بمنزل دیگر آورده
ماه سر علم بهم قتاب و آفتاب سر طوق رایت زرین پرچم همدوش مهر جهان تاب گشت و روز دیگر در
قصبهٔ خرم آباد سرادقات فتح آیات قبه بر قبهٔ سماوات افراشت اسماعیل خان که از راه گردن
کشی گردن از طوق فرمان در نیاورده بود و در آن مدت در زوایای لرستان پریشان و سرگردان
میزیست از خبر وصول کوکبهٔ غرور شان ترک موطن و مسکن و قطع نظر از فرزند و زن نموده شوریده
حال و پریشان و اربابی فرار بجانب پشت کوه که انجا محال لرستان و آغاز بلاد روم است
گشوده و بوادی غربت و فیافی ندامت را بقدم حسرت می پیمود حضرت ظل اللهی فوجی از بهادران
رستم نبرد و دسته از سواران هامون نورد را بجستجوی او نامزد و بتک و پوی فرموده مامورین بنه
و اسباب حتی اسبان جنیبت او را بدست آورده مشار الیه خود جریده و از چنگ دلیران فیروز
جنگ و نهنگان دریای نام و ننگ خلاصی یافته بسوی دیار روم شتافت و یکی از بنی اعمام او
بشرف حکومت الوس و ولایات لرستان مرتبهٔ سرفرازی یافت و بهر شعبه از طائفهٔ مزبور پرورش
سعیدان کاروان گماشته سایر امور آن صفحه را از فیض بخشی رای ملک آرا انتظام و نظام داده سرکشان

گمعار

و شکارافکنان بجانب دزفول عنان شوکت گشادند چون بلده دزفول مقر خیول نصرت شمول
شد بعرض حجاب بارگاه جلال و بواب خرگاه شوکت رسید که اعراب بنی لام که از بادیه نشینان بوادی
بغداد میباشند رخت تجاوز از حد و موقف خویش باین نواحی کشیده بعضی اوقات ایذا و اضرار
ایشان بمردم توابع دزفول و مترددین آنحدود میرسیده است چون این خبر معروض ضمیر جهان
پرور گردید نظر علی خان زند و فوجی از بهادران فیروزمند و دلیران شهاب تیر و صاعقه کمند را برسم چپاول
بتاخت الوس آنها تعیین فرمودند مامورین مسافت بسیار را در زمان کم نوردیده به مکانهای
توقف ایشان رسیدند مشخص شد که جماعت مزبوره از خبر وصول موکب منصور خوش کرده بتعجیل
از مکان توقف کوچیده و از شط عماره که از حدود سامان ایران و روم است گذشته رخت
عافیت از معرض تلف بیرون و خویشتن را بامن وحشت هامون کشیده اند مامورین را از فقدان
انها ایس حاصل گردیده عنان بجانب رجعت منعطف گردانیدند و در عرض راه با عراب آل کثیر که در ایام
طغیان زکیخان بنحویکه رقم زد کلک دلکش بیان شد باو باتفاق ورزیده از بیم مواخذه قهرمان گیتی ستان
از خدمت مرتبیافتگان آستان عرش ارکان متقاعد گردیده بودند ملاقات و دست یغما
بغارت اموال و اسباب و چهارپا و دواب ایشان گردیده غنیمت بسیار بحیطهٔ اکتساب در آورده
مراجعت کردند سرادقات فتح آیات در روز عرصه پیرای بلدهٔ دزفول و یکی از اهل بلدهٔ مزبوره را رتبه
حکومت داده اعیان دزفول و شوشتر و سایر توابع خوزستان جبهه سای آستان عرش ارکان
و بشرف زیارت درگاه فلک بنیان رسیده هریک فراخور حال مورد الطاف و اعطاف و افضال
خدیو بحر نوال و مبلغ بیست هزار تومان از دزفول و شوشتر برسم پیشکش و اصل صاحب جمعان خزانهٔ عامره شد
بعد از خروج از دزفول و تعیین حکام و عمال بجمیع بلاد خوزستان و عربستان و انتظام مهام انجا
چون ماه مبارک رمضان و فیروز نوروز نزدیک بود جهنهای شوشتر مضرب خیام شهریاری گشت و در عشر

وسط رمضان عید سعید تفرجی تحویل شد بعد از انقضای لوازم عید سعید خاطر اقدس بجهة تنبیه شیخ سلمان
توجه بجانب فلاحیه فرمود از تلاطم افواج نصرت شعار بر سفینه ثوابت و سیار اضطراب افتاد کوه و هامون
در زیر سم ستوران کوه نورد و تازیان هامون گرد نهان و شرار نعل تکاوران بادپا برق خرمن گردون
معسکر نصرت پرور منزل بمنزل زلزله افکن کوه و کمر گردید چون ساحت آن ولایت مشتمل بر شطهای دریا
دار که هریک در حقیقت دریائی است خونخوار و عبور اردوی منصور و توپخانهٔ مبارکه و بنه و اثقال بی
و اغروق گران و دستگاه فلک اشباه از انهار مذکوره بغایت صعب بود امر مقدس بهم دست فرمان
قضا گردیده مقرر شد که شناوران نهنگ وش و آب بازان دریا فش خود را بشطهای ذخار ریخته
و گرد از نهاد آب برانگیخته بر هر شطی که عبور اردوی منصور از آن لازم و ضرور بود پلهای مجره شکوه از نی و چوب
و قوایم عزیمه و اوتاد قویه مانند مقنطرات این ژرف بحر خضر می بستند و اردوی همایون از هر شطی که نمونهٔ
جیحون بود میگذشت تا آنکه محل موسوم بفلاحیه که در کنار شط کلران واقع است محل سیل آبی زنهار اردوی
نصرت مدار گردید قراولان بهرام نظیر قمر مسیر بساحت کرباس کردون بهاس رسیده بعرض حجاب
بارگاه فلک مماس رسانیدند که شیخ سلمان مذکور از آوازهٔ کوکبهٔ منصوره و طنطنهٔ وصول موکب قیامت
ظهور فلاحیه را خالی کرده جمیع طایفه و عشیره و اموال و عیال و احمال و اثقال بقلعهٔ خفار که در مجمع البحرین
شط کران و شط العرب واقع است روی آورده چون سه روز عساکر فیروز در منزل مزبور توقف نمود
مجددا بعرض قربا فتکان مجلس جلال مشاکل رسید که از شدت وحشت و کثرت دهشت که بر
شیخ استیلا یافته احضار نیز عنان بر تافته و در برابر لطمات بحر خونخوار و مقابل صدمات دریای بغی
و کنار اردوی نصرت مدار مجال نیافته خود و اعیان و انصار و جهات و اموال را بحمل چند فروند
کلیط و سفینه که در تصرف داشت بجزیرهٔ مجزیره کشیده و در آنجا متوقف گردیده است حضرت ظل اللهی که
علم لشکر قیامت اثر گردیده از فلاحیه حرکت و در خفار و کبان نصب سرادقات اقامت

فرمودند

فرمودند مکان توقف اردوی کیوان پوی تا در کنار دریای اعظم عمان شش فرسنگ و تا کنار
شط العرب یک فرسنگ بود و معاین بصری از شط العرب داخل شط کران و در کنار اردو بازار لشکر
افکن قرار میگردید بعد مسافت اردوی معلا تا بصره بقدری بود که از اردو بازار بجهة رفع رجوع جل
سفاین هنگام صبح که عزم بصره مینمودند وقت ظهر که زورق مهر در ژرف دریای سپهر بنور بجد
زوال رسیده مراجعت باردوی انجم عدت میکردند بخن مختصر چون شیخ سلمان بدریا گریخته و بجهة قلع بلاد
وجود سفاین بسیار ضرور و در کار بود بنحوی که رقم زدهٔ کلک حقایق نگار شد عمر پاشا در هنگام استدعای موکب
معلا تعهد نموده بودند که هر قدر سفینه و زورق که در توابع دورق بجهة تادیب شیخ سلمان و تنبیه
ضرور شود مشار الیه از شط العرب مهیا کرده رفع احتیاج نماید فرمان واجب الاذعان بسر افرازی متسلم
بصره که جزو عمر پاشا بود شرف صدور و محصلی سریع حسب الامر اقدس بجانب او شتافته طلب کار مضامین
تعهدات عمر پاشا و محصلهای سیورسات و سفاین و جهازات شدند متسلم مزبور قدری خر حمل
و دو فروند جهاز ارسال درگاه فلک اعزاز و زورق مذهب ملمع مشحون بانواع زینت و زیور بجهة سواری
خاص آنحضرت که بعضی اوقات بجهة تماشای دریا گلی و زینت و شکار ماهی ضرور شود نیز انفاد و در
خصوص محصلهای برنج و غله و سایر آذوقه بعضی معاذیر بعرض رسانیده اظهار قحط و غلا و عدم غلات
نموده بر صدق عرض خود ایمان مغلظه مرقوم ساخته و در باب ارسال و انفاد سفاین نیز مماطله و مسامحه
کرده معاذیر ناموجهه متمسک شده بود سپاه ظفر همراه و پلنگان درگاه فلک دستگاه و احاد لشکر نصرت
پناه در منزل سیلاخور بر داشتن آذوقه و ذخیره مامور گردیده بجهة محلی خورد و بزرگ و جنگلی تاجیک و ترک از زیاده
از مقدار احتیاج انواع ضروریات بار کرده همراه آورده بودند و از آنهم گذشته فرامین مطاعه صادر گشته
غله و برنج و روغن و گوسفند و سایر ماکولات از الکای فارس و کوه کیلویه و بلاد قریبه حمل و نقل اردوی
کیهان پوی و واصل سیورسات خانه گردیده هر روزه در میان لشکر فیروزی از سوت منشدند که گو

احتیاجی قسلیم نبود و متردد بین اردو و بعضی از فراوسپاه جنگ جو که بجهة سرانجام مایحتاج بصره متردد بودند
رجوع مینمودند مکرر بعرض اقدس رسانیده که تسلیم بصره از قرب موکب منصور لغایت متوحش و جمیع
اعیان آنجا بنهایت متزلزل و وحشتی در میان جمهور اهل آنجا حادث گردیده و این اندیشه بخاطر ایشان
رسیده که مبادا خاطر دریا مقاطر تقاضای ضبط بصره فرموده و کار را بر ایشان دشوار نموده امری واقع
شود و وقفه حادث گردد که چاره آن از مد امکان بیرون باشد مساهله در ارسال جهازات مجهول
بر جهان اندیشه بنهایت آنجماعت اشتباه کرده و این اندیشه را از قوه واهمه بخاطر فاتر آورده بودند
زیرا که اگر رای ملک آرا در توقف بضبط البصره تقاضا مینمود احتیاجی بسفینه و زورق البحریان نبود و قائم
قضا نظام مطاعه بضبط البحار بنادر ابوشهر و عباسی و کنگان و سایر بنادر فارس ارسال و مقرر
میشد که چندان سفینه و سنکار از دریای اعظم بخور البصره که عبارت از شط العرب است آورده جسر
اردوی معلا حاضر و مهیا میکردند که جمیع باغ و کشت و مجموع کل و حشت بصره ممکن الحمل و سهل النقل بود
مختصر سخن بعرض خدیو لشکر شکن رسید که شیخ سلمان و سایر بنادر عشیره بنی کعب بعد از هزیمت
از اخفار و کیا بجزیره محرزه رفته توقف نموده حضرت جهانبان گیتی ستان از شط کرن عبور نموده
مسافت ما بین شط العرب و کرن را پیموده فوجی از غراب چیان آتش فشان را با سر کردگی زنگیجان زند
تحمل چند فروند کمی که از حویزه آورده بود از شط حویزه داخل شط العرب کرده بودند بمحرزی فرستادند سفاین
مامورین مسافت شط العرب پیموده و در هنگامیکه زورقهای انجم و اختر از این زرف دریای پهناور
گذشته نزدیک بساحل باختر گردیده بودند و مامورین بمحاذات محرزی رسیده مشخص شد که شیخ مزبور
و سایر جماعت مذکور از اراده ضمیر پر نور مطلع و خبر مجدد از بیم شمشیر خونریز نهنگان بحر ستیز خود را
بجلیطهای مذکوره کشیده راه نورد جانب قبه دریای اعظم گردیده اند چون بپای مردی آن سفاین
طغار که بطبل اشتهار دارد و دخول دریا و تعاقب آن غوک وشان آب مهیا میسر نبود مامورین حسب الامر

بحکم

بحضور فیض گنجور و چگونگی را معروض رای آفتاب نور گردانیدند چون شیخ سلمان قبل از آن بحکم
بر بصریان نموده باعانت انها سدی مستحکم و بندی محکم بر شط کرن بسته انهار بسیار از آن
شط بحر براراضی و صحاری یمین و یسار جاری و مزارع و مراتع بیشمار و نخلستان بیکران و بوستانهای
نمایان احداث کرده بود فرمان قضا جریان بر تخریب سد مزبور شرف صدور یافته عملجات دلیر
هجوم آورده در اندک مدتی سد شدید را که نمونه سد اسکندر رو بنیاد و قلعه خفار را که همسر سپهر اخضر بود بر سر یکدیگر
ریخته گرد از نهاد آن استوار انهار برانگیختند در اثنای آن حال رسولی وارد اردو نزد میرزا محمد علی صدر
الممالک وارد از شیخ مومی الیه دست تقبیل بر ذیل توسط صدر مشار الیه زده او را در خصوص استدعای
عفو جرایم و تقصیرات خویش در خدمت خدیو معدلت کیش واسطه نموده ذریعه صداقت آمیزی
بر استدعای عفو جرایم مزبور و اظهار اندیشه مندی و ناخورسندی از بطش شدید قهاری و غضب
قیامت لهب حضرت گیتی مداری نگاشته تخضع و تضرع و فانه تخشع نموده استدعا کرده بود
که اگر موکب نصرت کوکب صرف زمام شهب گردون خرام و عطف عنان ادهم تیز گام فرمایند این
کمترین چاکران درگاه عالمیان پناه طوق فرمان برداری بر گردن نهاده هر ساله مبلغی خطیر و همه ساله
وکلای سرکار دیوان وارد شده اولاد خود را ملازم آستان ملایک پاسبان ساخته و از این دولت
سر مباهات باوج سموات افراخته مادام الحیوة باج گذار و خدمتگذار سرکار رفعت مدار باشد و نظر بآنکه
شیخ سلمان و سایر طائفه بنی کعب از بادیه نشینان روم عرب انگیز رو بوم و بر خلاف سایر اعراب آن بوم
مذهب حنیف اثنا عشری و ملت شریف اقرار بولایت جناب حیدری داشتند و رعایت ملت این
بجهالت مذکور بهمین مقدار ضرور بود و محل مذکور عینی که مسیر و مدتی نیز از نور و فرو گذشته صدمت هوا
و صمیمت کرما نوعی اشتداد یافته بود که پیکر حوت در تابه فلک برشته میشد و ماهیان از فلسی
داغی بود بر تن و در خوی آب وان هر یکی اخگری بود فروزان و در روشن فضای صحرا و چمن سینه سوزان اهل

عشاق مینو نغمه سیه وجوهر هوا چون آه دل دردناک مظلومان سوزنده بود با وجود ضراعت و سماجت
شیخ سلمان و حدت هوا و غلبه گرما زیاده توقف را صلاح ندیده بصدر الممالک مقرر شد که بشیخ مشار الیه
اعلام نماید که مسئول و بعز اجابت مقرون گشت و رای ملک آرا از اراده تدمیر و تضییع اوطان بر تافت
اگر بنحوی که تعهد کرده و خود مستدعی گشته پا بجاده فرمان برداری و کردن قلاع و خراج نهد فهو المطلوب
والا غازیان دلیر و شیران آهو گیر در موقف اضطرار ایستاده و تیغهای جلادت بتضییع او آب داده اند
امر شیخ مومی الیه از قبول شرایط خدمتگذاری منت بر جان خود نهاده بتکاپوی راه روان طریق اخلاص
عرض نمود که اگر مروت جبلی و مرحمت ذاتی عیان جواد عزم قدس را بجانب مراجعت معطوف دارد
که این بنده فرمان بردار نیز مراجعت از راه فرار و انصراف از قوادی او باز تواند نمود و باطمینان خاطر
متوجه تدارک اسباب سفر لیه و سرانجام پیشکش محقر تواند بود از مراحم خدیوانه بعید نماید پس حسب المسئول
رایات عالم طراز در اهتزاز آمده از راه خلف آباد مراجعت و عزیمت الکای کوه گیلویه فرموده تنظیم امور
آنحدود را بعهده خاطر نمودند **بیان کیفیت سرداران دار الامان کرمان و قضای**
المملکت وسعت بنیان چون بطریقیکه قبل ازین مفتاح کلک بدایع سلک قفل
از گنجینه حکایت گشود محمد امین خان گروس و امیر گونه خان افشار طارمی باتفاق یکدیگر مامور به تسخیر دار الامان
کرمان و تنبیه تقی درانی گردیده بودند رایت جلال بر فراشته وارد اعمال بلوکات کرمان شدند هر یک
از آن دو نفر آغاز گردن فرازی و ادعای بلند پروازی نموده تمشیت امور جمهور و امر و نهی سپاه منصور را
بنفسه خواهشمند بوده هیچیک از آن دو سرکش پای براه فروتنی ننهادند و قرار زیر دستی را بر خود نمیدادند
اگر یکی از سرکردگان جزو برای تمشیت امری رجوع بیکی از آن دو نفر میکرد دیگری با آن بیچاره بنای
عداوت کرده دمار از جانش بر میآورد و اگر یکی از رعایای بیچاره ملتجی بیکی از آن دو بزرگ میشد آن یکی
ملجا را سلیمان نموده آن بیچاره صدمات کلی میخورد رفته رفته کار ایشان بمجادله کشیده و غبار نقار

در میانه مرتفع گردیده محمد امین خان با جماعت گروس و امیر گونه خان با افشاران طارمی برروی یکدیگر
ایستاده ابواب جدال گشودند پس هر کدام از آن دو سردار و هر یک از سرکردگان بنیاد ظفر شعار در
خصوص این کردار بنگارش پایه بندگان تحقیق و تفتیش لازم فرموده ارباب اطلاع تقصیر را منسوب بامیر گونه خان
نمودند و رقم در خصوص احضار او از مصدر جلال صادر و مقرر شد که جمیع اثاثه و دستگاه جمهور سپاه فیروزی
انتباه را بمحمد امین خان سپرده خود عزیمت عتبه بوسی و امیر گونه خان نیز فرموده عمل نموده چون از خدیو
رای ملک آرا اندیشه‌مند و از نهایت بازخواست ناخورسند بود در حین مراجعت از سر کرمان [illegible]
خاطر پریشان خود را بشیراز رسانیده دست توسل و سرپنجه التجا بتشبث مدامن لطف و کرم حضرت
اعتضاد دولت و رکن رکین قصر شوکت محمد صادق خان زده جناب خان والاشان مشار الیه او را در شیراز
در سایه رحمت و ظل عاطفت نگاهداشته عریضه مبنی بر خواهش عفو تقصیرات امیر گونه خان مشار الیه
و انفاد او بدرگاه مقدس و ارسال حضور قدس همایون و منظر عاکفان دربار و ناظمان بساط عز و اقبال
رسید و بر وفق خواهش برادر والاگهر جرایم او را بالعفو مقرون و رقم مرحمت شیم در خصوص اطمینان خاطر
مومی الیه نگاشته کلک منشیان دیوان شد **بیان توجه موکب نصرت طراز بجانب**
دار الملک شیراز و ورود بآن خطه بهجت پرواز چون بطریقیکه کلک بدایع نگار
چهره آرای شاهدان زیبا عذار حکایت گردید رای جهان آرا از نظام مهام عربستان فراغت حاصل
نمود و سیر و شکار نزهت سرای فارس بر خاطر خیریت اساس سنوح نموده رایات نصرت قرین بجانب
آن ساحت دلنشین که در حقیقت رشک نگارستان چین و غیرت خلد برین است شقه گشا گردید
چون ضبط و ربط الکای کوه گیلویه نیز منظور نظر معدلت پرور بود نخستین عنان نگار از عزیمت را
بآن صوب معطوف و محل زیدون را که از آنجانب آغاز کوه گیلویه است مضرب خیام انجم احتشام و مقر سرادقات
فلک احترام فرمودند چون مدتی بود که جماعت لیراوی که فرقه از الوار کوه نورد و طائفه ذی احتشام باد کوه

گرد الکای کوه کیلویه و شولستان میباشند فرقه از جماعت مزبوره که در کوهستانات کوه کیلویه مسکن
داشتند سر از گریبان خودسری و خودرائی برآورده و آغاز گردن کشی نموده بعضی از جبال و تلال
صعب المسلک گردیده دست تطاول بر نهب اموال مترددین گشوده بودند و قلع مواد فساد ایشان
بعلت مشاغل عظیم از آن در حیز ماند تا آنوقت حکم قضا نمون بتنبیه ایشان جاری شده بود
چون عرصه الکای مزبور مقر کوکبه منصوره شد تنبیه آن طایفه پیشنهاد همت والا گردیده فوجی از
هژبران جنگ آور و گروهی از شرزه شیران نبرد را بتنبیه و تادیب آن اشقیا فرمان واجب الاذعان
صادر شد که از چهار جانب گروهی که حصار خودداری آنها بود یورش صعود نموده آنچه سزاوار
اهل عصیان و پاداش چنین متمردان است بعمل آورند غازیان مظفر حسب مقرر راه مقصود را
پیموده اطراف اربعه آن کوه فلک شکوه و گرد اگرد آن گروه انبوه را احاطه نموده جبل مذکور را
دایره اجتماع لشکر منصور و آنگروه را چون نقطه وسط محیط گشتند با وجود نهایت صعوبت و کمال
سختی طرق و شوارع باستظهار اقبال بیزوال داور دریانوال قوی خاطر از چهار طرف آهنگ صعود
کردند جماعت مزبوره که در فن قدر اندازی هر یک آفت دهر و در شیوه آتش بازی هر کدام شهره
شهری بودند با قبضهای سوزان راه بر سپاه نصرت نشان گرفتند از طرفین سفیر تیر کام گلوله گرم
و از جانبین پیک سبک خرام تیر از جان قهرمان اجل گذارنده پیغام گردیده تفنگچیان آتشبار
و جزایرچیان برق مدار در اندک زمانی کار را بر آن جماعت دشوار و روز روشن را بر آن فرقه
تیره و تار نموده از اطراف سنگرهای ایشان ریختند و با تیغ دو دمی بر آن طایفه در آمیختند و گرد از بنیاد
شان برانگیختند پس از قتل رجال و غارت اموال سزای اعمال عاید روزگار ایشان شد چون
چهره شاهد اینگونه فتح از آستانه اقبال جلوه نمود مامورین مراجعت کرده در منزل خیرآباد
من محال بهبهان شرف اندوز زیارت آستان سپهر بنیان گردیدند جمعی کثیر از

رجال

رجال آن گروه را که بطریق اسیر همراه آورده بودند بحکم قدر نمون بقتل آوردند و کله مناری از رئوس
ایشان ترتیب دادند که موجب عبرت و باعث انتباه ارباب شرارت گردد و بر رای خرده بین
اهل دانش مستور نماند که آنحضرت در شیوه مروت یگانه عصر و در شیمه فتوت فرید دهر بود و جرایم بسیاری
از گناهکاران را که بقتل سزاوار بهیچ امری نبودند بحکم مرات بکرات گذرانیده بودند لیکن بعضی اوقات
وقوع اینگونه سیاسات از لوازم امور جهانداری و موجب رضای حضرت باری است و بر ذمت
همت هر صاحب دولتی لازم است که بتیشه معدلت بنیاد هستی مفسدان غدار را از بیخ و بن برکند
نخل حیات ایشان را از پای در آورده که موجب اطمینان زیر دستان گردیده جمیع اهل مملکت که
ودایع حضرت احدیت اند در مهاد امن و سلامت غنوده از تطرق ارباب تطاول مرفه و آسوده
باشند القصه بعد از آنکه رای کشورگشا از قمع اهل عصیان فراغت یافته نظم و نسق الکای کوه کیلویه
بر وفق مرام و دلخواه ایشان صورت انجام گرفت بسیاری ایلات آن نواحی را در سلک ملازمان رکاب
فلک فرسا انتظام داده خانواری ایشان را مامور بحرکت صوب فارس و اسباب معیشت و مکان ییلاق
و قشلاق و املاک تیول بجهه آنها معین و مقرر و سایر امور جمهور اهل کوه کیلویه را انتظام و استحکام
لازمه داده رایات ظفر طراز بعزیمت دار العلم شیراز در اهتزاز آمده علی الصباح دوم شهر صفر المظفر که
خسرو خاور و سرخیل لشکر انجم و اختر یعنی خورشید انور از سفر الکای باختر مراجعت نموده در دار الملک خاور
بر تخت زرین نخت افق بر نشست موکب جهان گشا عرصه طراز دار العلم شیراز و آفتاب عالمتاب
ذات مرحمت صفات به بیت الشرف آن ملک دلپذیر تحویل یافت جمیع وضیع و شریف نزدیک
و دور و قاطبه اعزه و اعیان بلده مذکوره بسعادت حضور فیض گنجور رسیده و از زیارت آستان
ملایک پاسبان در میان امثال و اقران مباهی و از ادراک آن دولت عظمی فرمان ده ماه تا ماهی
شدند جناب ظهیر الدوله محمد صادق خان بلوازم ضیافت و مهمانداری و شرط تدارک میزبانی

پروختنگی نعیم جنت و نگهبان نعمت را در محفل سور و سرور مهیا ساخته اساسی چیده خوانی گستردند
که باد از فردوس جاودانی و دستگاه سلیمانی میداد ولد شیخ سلمان بنی کعب قسمی که متعهد گردیده بود از شرف
خاک بوسی عتبه علیه رسیده پیشکشی که در خور حوصله و قدر وسعت او بوده سه هزار تومان وجه نقد
همه ساله از پیشگاه حضور گذرانیده عریضه شکایت انگیز و ذریعه ضراعت آمیز مشعر بر مراسم عبودیت
و بندگی و مبنی بر لوازم عجز و سرافکندگی معروض محرمان بزم حضور شد **بیان التسخیر و التصرف**
کرمان و بعضی از احوالات محمد امین خان سردار هرات مفصل اجمال آنکه
چون بنحو مسطور محمد امین خان کرزی بعد از عزل امیر گونه خان بالانفراد بامر سرداری استقلال
یافته یکچند بر سر نواحی و اعمال کرمان بهر طرفی شتافت و مردم بلوکات را بمزید توجهات خاطر
خطیر قدسی مستظهر و امیدوار نموده رفته رفته بخارج شهر کرمان رسیده چندروزی متوقف بالاخره
براه نمائی جماعت شالیوف و ولایت بعضی کدخدایان که در جزو باخان مشارالیه در آمد تقی خان را
با سایر جماعت کوهستانی و بعضی دوستان او راه هزیمت در پیش گرفته خود را القریه دران و بیابک
کوهستان که موطن اصلی ایشان بود و مشتمل بر طرق صعب و شوارع مضیقه بود رسانید و محمد امینخان
من حیث الاستقلال بر مسند حکومت نشسته و سر رشته احتیاط و سلسله حزم را گسسته مقدمه
مراد خان را فراموش و تقی مزبور را از کمال غرور نابود می انگاشت و مملکت کرمان و جمیع لواحق را
بکام خویش می پنداشت لیکن در مدت حکومت طریق سلوک بنوعی مسلوک نداشته بود که رعایا
و برایا و سرکردگان سپاه حضرت پناه که از رکاب ظفر انتساب ابواجمع او بودند از طریقه سلوک
و نهج رفتارش رضامند و از حسن گفتار و کردارش خوشنود و خورسند باشند چون یکچند مسند حکومت از
وجود خان مزبور زیب و زینت گرفت در هنگام شامی که خورشید انور از کوهسار برج خضر روی
بنشیب و آهنگ نشست نمود بعزم تسخیر شهرستان خاور شروی آغاز کرده تقی درانی از مسکن خود

بعزم

بعزم شبیخون قلعه کرمان روی بپایین آنکوه آورده شروع بطی مسافت کرده سحرگاهان که مهر خاوری
عروج بر اوج گردون با برپله سلم افق شرقی نهاده تقی مزبور و جمعی اعوان او بخارج دار الامان کرمان رسیده
و سلم چند را که صرف نموده بر دوشه بروج که محافظت آنها در عهده تفنگچیان لالوئی و یزدی بود
گذاشته رایت عروج بر افراشتند و خود را بدرون شهر انداخته و برجی مردم شهر را با خود متفق ساخته
برسم سابق در بامهای مرتفع بنیاد گلوله اندازی و آغاز آتشبازی نمودند علی الصبح با محمد امینخان
و سایر سرکردگان از خواب نوشین بیدار و از شراب دوشین هشیار گشته بر بامان تبرزد و برشسته
هر یک از عشرت سرای دوشینه بیرون شتافتند حشرات کوهستانی و اراذل و الواط کرمانی دست
غارت بر خانه های سپاه و اسباب و اموال آنها دراز و لوازم یغماگری آغاز کردند چون سپاه بکر
از سرکرده و تابین و کل و جزو لشکر در کرمان صاحب کوچ و بنه گردیده بودند غوغای زنان و نسوان
و فکر محافظت و بیرون بردن ایشان را از مراسم مدافعه و مجادله و تدارک الواقعه بازداشته
در هر یک بهر دو دست سر خویش و بهر دو پای راه دروازه را پیش گرفتند محمد امین خان نیز بسبب سرکردگان
و لشکریان عمل کرده روی براه هزیمت آورده و چند روز در شهر بابک توقف نموده چون دست از
کار و کار از دست رفته بود روانه دار العباد یزد و مراتب را عرضه داشت و اتفاقات خصوص فرض کنجور
و انفعالات و شرمندگی چند وقت در وادی سرگردانی و بیدای بی سر و سامانی میکرد و بید ارقام قضا
نظام مطاعه بسر افرازی او صادر و او را بدربار فلک مدار حضار و در دار الملک شیراز از شرف
خاک بوسی عتبه گردون طراز حاصل نموده حضرت ظل الله که جهان مروت و عالم فتوت بوده
نظر بقدم خدمت او چشم از جرمش پوشیده با پذیرائی و نکو شیدند محمد تقیخان مافی حاکم یزد بموجب
متواتر مستقبل اصیال تقی درانی و متعهد استیمان غوغا طلبان کرمانی گردیده و تعهدات کلیه بعرض رسانید
اگر چه خاطر فیض مظاهر آئینه حقایق نما و مرآت عکس پذیر صور احکام قضا بوده و یقین داشتند که محمد تقیخان

ما فقی نزدی را بهم آورده جز عورقی نیست تکلیف با تقی درانی که مشهور بود برابری تواند نمود لیکن بجهة
اسکات او فرامین قضا تمکین بشرف اصدار یافت که از کوهستان و نائین و قمشه و غیره تفنکچی
ایلجاری جمعیت و بعضی لشکریان محمد امین خان که در یزد و اشکذر مانده بودند نیز اتفاق نموده جناب
محمد تقیخان بطریق استدعای خود بر سر کرده کی انها قیام و تعهدات خویش را انجام نماید بعد از اجتماع
ایلجاری مامور خان مزبور رایت افراز عرصه نخوت و غرور کردیده بادزنای لاف و کزاف دمیده از وان اصفهان
بیزد حرکت و در طریق جلادت طی مسافت نمودند تقی درانی از کیفیت سپهسالاری جناب خان
مطلع کردیده و پیش از تقابل بهم آوردن خود ندیده یکی از ملازمان خود را که محمد نام داشت مشهور بمحمد
برات که سیصد و چهار نفر تفنکچی پیاده همراه داشت مطلع و در شبی که جهار فرسنک مسافت بین العسکرین
بود سپاه خود را و غایت تعجیل مامور بسواری و حرکت نمود لشکریان را کمان انکه جناب خان عزم
شبیخون کرده و قصد تدمیر و تنبیه محمد برات است تعجیل بخاطر آورده بکلی لشکر پیاده و سوار مهیای کارزار و متحرک
کارزار و در دنبال موکب خان برای کار او خود میرفت سالک شدند چون صبح روشن و مقصد خان
معین شد هفت و هشت فرسنک راه بجانب مراجعت پیموده عنان جلادت بسوی یزد کشوده
بودند چون دار العباد یزد مقر موکب منصور خان پیلتوان شیر زور شد محفلی آراسته و خطبای یزد بفاتحه
خوانی وجود مسعود خان برخواسته تهنیت فتح کفتند جناب خان بر زبان کوهر فشان اظهار مراسم
حمد و ثنای قادر مستعان نموده بکرات میفرمودند که فتح همین لغت که در میدان جنگ بر دشمن
ظفر یابند و در مضمار کیتی عنان از دلاوری یابند بلکه فتح عظیم آنست که سالار لشکر لشکر را بسلامت
از سفر آورده و خون از دماغ یکتن بیرون آمدن نکذارد و بحمد الله الملک الاکبر که این قسم نصرت ما را
میسر و اینکونه فتح و ظفر برما مقرر کشت و امور ما در این معامله بخوشترین وجهی کذشت چون این خبر
بخدیو معدلت کستر رسید موجب اهتزاز خاطر خطیر و موجب تفریح ضمیر منیر کشته تبسم بسیار باوضاع خان

رفیع مقدار فرموده بخندهای سرور لب کشودند پس علیخان شاهسون را که از چاکران دیرینه پیشینه
دولت ابد مدت و از اعاظم ارباب جرئت و جلادت بود بکمین خواهی مامور کرمان
و فوجی از بهادران بهرام کین و دلیران رزم آئین را الوانب جمع او و مجدد او با تدارک توبخانه
و زنبورکخانه و نقاره و غیره اثاثه شوکت روانه نمودند علیخان نیز مدتی در بلوکات و نواحی کرمان
رایت نظم و نسق برافراخته و زمستان را در کرمسیرات کرمان منزلی ساخته و در هنکام بهار در نهایت
شوکت و اقتدار تا خارج شهر تاخته بمحاصره پرداخته بود هر روزه تقی درانی مزبور پشت بدیوار قلعه
و علیخان در بیرون صفوف محاربه دلها ارآسته و بستیز و آویز برخواسته نوایر جدال و اشتعال
میدادند چون علیخان مزبور جوانی بود در غایت مردی و مردانکی و در نهایت فرزانکی و کمال
پر دلی پیوسته کالای جان در بازار ضمیرش بیمقدار و متاع روان در دکان همتش خالی از عرضه تعداد
و شمار همواره کمیت دلیری را در میدان مبارزت تاخته و شمشیر کین و تیغ رویین آخته سر موئی واندیشه
هم بخاطرش خطور نمیکرد روزی برسم عادت در هنکامیکه نوایر حرب شعله ور و شعله کین جرخ سوز
جرخ اخضر و بیک جان سوز کلوله پیوسته در کذر بود اشقر دلیری را تا بپای حصار قلعه رانده و مدتی
دیر در آنجا فرو مانده و چشم خریداری بر بروج قلعه کشاده و در کمال بی پروائی ایستاده بود از آن غافل
که جمعی از تفنکچیان تقی درانی در خارج خندق در مغاکی کمین کرده و آن شیر بیشه دلیری را بنظر آورده بودند
در ساعت کمین کردکان از زیر و تفنکچیان فراز بروج از بالا آغاز شلیک از تفنک ساز و جرخ
پر کلوله بر سنبله الجوان دلبر آمده و در دم و تعش در رسیده از برف اغلطید لشکر منصور از مشاهده و اقع
با فتور سراسیمه کردیده است از اجرای آلات طعن و ضرب و پای از مضمار جنک و میدان حرب باز
پس کشیدند و هر یک راه مراجعت پیش کرفته در خطه دلنواز شیراز بحضور سعادت ظرار رسیدند
تعیین یافتن غازیان فیروزی نشان و خونخواهی علیخان و افناد و اعدام تقی درانی بعنایت الله

العزیز در موقع خود نگاشته شود **ذکر سنوات مبارکات هزار و صد و هشتاد و نه**
هجری قهرمان اقلیم طارم چهارم و دارای سند آرای این بلند طارم بتقدیرات حق عزوجل در تحویلگاه
حمل قرار گرفته معمار نوای نامیه در دار العلم گلشن در گلبن سوری و نسترن عمارات رفیع اساس بنیاد انداخت
و بفرمان فرمانفرمای فروردین تقضا در ساحت چمن از طارم تارک نالاهای بلند کریاس سر باوج
افلاک افراخت بنای چابک دست هزاردستان در عرصه گلستان اساس محکم بنیان بلند ایوان
طرح افکند و کارگذار باد بهار بام خدیو از بناهای دیرینه دی را از بیخ و بن برکند و سردار باوقار نسیم عدل
بحکم خاقان ربیع با جنود مسعود ریاحین و افواج قرین الابتهاج گلهای رنگین مامور تسخیر خطه بوستان
و گرمسیرات گلستان که چندی بتصرف طاغیان بهمن و دی در آمده بود گردیده و سرهنگ هوای نوبهار
با سپاه کینه خواه ریاحین و از بار نفرمان فرمان ده فروردین روانه دار الامان باغ و خان لاابالی زاغ خود
خالی بهمن برا که خوئی نو باد و کان گلشن بود با آهنگ تاری برکردن بحضور قهرمان گیتی ستان آروجی
کشته لسزای خود رسیده و یکباره بازار گلزار از کالای ناروای گلهای حمرا رنگین بشد و دامان دامان
کهسار از جوش لاله و شقایق غیرت جیب و دامن گلچین گشت محفل شوکت و جلالت و مجلس
مناعت و دولت در دار العلم شیراز طراز محفل هفت آسمان گردیده چندان از زر و گوهر جیب
جیب و کنار رعایان لشکر و ارکان کشور گردیده که در گنجینه بحر و کان اشرفی باقی نماند چون وقایع این
دو سال داخل یکدیگر و بعضی اسفار و حروب این سال لسال دیگر کشیده در تقویم واقع گردیده کلک
فسانه پرداز انها را از یکدیگر ممتاز نکرده یکجا تحریر آورده و از جمله تسخیر و تصرف لار و گرمسیرات است و دو
و استقبال و انقیاد نصیر خان لار است مفصل این مجمل آنکه مدتی بود که نصیر خان لاری در خطه لار
رایت اقتدار برافراخته و مردم گرمسیرات را با خود متفق ساخته بتعمیر احوال خویش پرداخته بود و ارکه قرار گرفته
سابق المقام مرقوم قلم شکسته رقم شد در حالیکه محمد حسنخان قاجار بدار العلم شیراز نهضت نموده

ابواب

ابواب قیل و قال گشوده بود نصیر خان مشار الیه که از اینده دولت جاوید نا امید و بعلت خیانت سر از
بیم و هراس شرمزید بود و بود و محمد حسنخان در خارج شیراز مستظهر گشته با تفنگچیان لاری و گرمسیری
معاونت محمد حسن خان آمده باقدام خدمتگذاری آن سرکار میپرداخت و حینی که شیراز جمعیت
محمد حسنخان در خارج شیراز از هم ریخته و اردوی معسکرش از یکدیگر گریخت نصیر خان نیز سر خود را گرفته پای
سعی بجانب لار گشاده این دفعه از بیم آن جسارت اصرار و مراتب خودداری بیشتر از پیشتر گردید از طریق
نوردی فیافی مخالفت قدیم باز پس نمیکشید لیکن در باب تحریر عرایض و ارسال رسل و انقیاد و پیشکش تقصیری
نمینمود و در آن مدت که موکب انجم عدت در سفر خیریت اثر و جناب اعتضاد الدوله بیگلربیگی متوجه
نظم و نسق حفظ قلعه شیراز که متوقف گردید و مختلف از دوست و دشمن و مجموع جمیع متباین از مردم آن
و شهر و ولایات و موطن و مسکن فرق مختلف الصفحات بود و دقیقه قطع نظر از رتق و فتق و قبض و بسط
انجام میرسید ممکن نبود که جناب رکن الدوله بیگلربیگی امور شیراز را معوق و قلعه چنان را خالی
گذارد و بتهیه تنبیه نصیر خان اعلای لوای شوکت و شان فرمایند باین علت نصیر خان مزبور فرصت
یافته انجام کار او بطول انجامید چون ساحت شیراز مطار عقابان بلند پرواز رایات گردون
طراز خدیو گردون فر از شد نصیر خان مزبور احدی را روانه حضور فیض دستور و بتوسط عرایض مشروحه
بعرض شرف اندوزان مجاورت آستان سدره نشان رسانیده که چنانچه حضرت کسری معدلت
او را از ملازمت حضور که بعلت ارتکاب بعضی حرکات ناهنجار و اندیشه از غضب قهار قبول شرفیاب
ملازمت را در قوه قدرت و مقدار حوصله خود نمی بیند معاف دارند باین تکلیف خاطر او را در
زیر بار صعوبت نگذارند برادر خویشتن را با آنقدر پیشکشی که سرانجام آن توابع لار را ممکن و میسر باشد
بدربار معدلت مدار فرستاده سرانجام ملازمان و ملتزمان رکاب نصرت انتساب از بندگان
ظل الله گیتی پناه که پیوسته با بندگان و چاکران بطریق خواطر خواه ایشان سلوک فرموده شوند

مرضیهٔ عفو را از دست ننهاده مسئول او را بالتفاتات مقرون فرموده فرستاده او را با خلعت و رقم
انجاح مطلب رخصت انصراف داد و دفعهٔ دیگر باز فرستاده مشار الیه بشرف حضور اقدس رسیده همان
مدعا را اعاده کرده بود برای عقده‌گشا که آئینه صورت نمای واقعات مستقبل بود مشخص
شد که غرض از تکرار و تعویق در اتمام کار مسامحه و مداهنه است که بلکه چندی هم بدین طریق
احوال خود را اضافت و خویشتن‌داری تواند نمود در دفعهٔ ثانیه که فرستادگان او مأمور بمراجعت
شدند موجب فرامین قضا آئین بمشار الیه امر شد که اگر در قول خود صادق و افعال او با اقوال موافق
بطریقی که خود خواهشمند گردیده و بعرض رسانیده معمول دارد مستظهر ظهور احکام و تقدیرات
الهی باشد و در آن هنگام بعرض خاکروبان دربار والا مقام رسید که بعضی ایلات فارس را
که هر ساله بحدود دلار قشلاق مینمودند دست نهب اموال گشاده بغارت داده است عریضه
این مقدمه موجب تحریک غضب قهاری گردیده مستظهر الدوله محمد صادق خان چون علامت
غضب از ناصیهٔ برادر ارجمند مشاهده نموده متقبل نصیر خان گردیده حضرت ظل اللهی که شایستهٔ آن
جناب بود دیده گروهی از امرا و خوانین و دلیران کیوان حشم بهرام کین از معسکر نصرت قرین
مأمور بملازمت انجناب و در ساعتی که اختر شناسان دقیقه‌یاب از دقایق اسطرلاب تعیین و تشخیص
نمودند موکب ظهیر الدوله زلزله افکن کوه و صحرا و اضطراب بخش بسیط غبرا گردیده کرناچیان اسرافیل
پیشه بلاد و درنایهای زرین دمیدند خارج شهر شیراز مضرب خیام فلک انباز گشته بعد از جمعیت
لشکر و تدارک اسباب سفر آن سلسله جنبان شیران پیل‌توان همه جا صید انداز و شکار افکن
بسوی خطهٔ لار عنان دولت کشیدند بعد از ورود بخطهٔ مزبور دلیران مزبور شروع بجنگ و از
توپ و تفنگ کار را بر نصیر خان تنگ گشته شهر لار بتصرف اولیای دولت ابد مدار در آمد بیکجانب
در دامان کوه قلعه بود سر بر دوش بود بر قلعهٔ افلاک بر دوش برتر از قبهٔ سماک نصیر خان در قلعهٔ مزبور

متحصن و بر فراز کوه دو قلعهٔ دیگر داشت مشهور بقدمگاه فرازش رفیع‌تر از اوج ماه و در پائین آن قلعه
دره بود مشتمل بر نشیب و فراز نصیر خان مزبور سدی در آن بسته و سد مذکور را مسقف نموده قلعهٔ
مزبور را با قلعهٔ قدمگاه متصل ساخته فیمابین سد مسطور را مسقف پرداخته بود که تفنگچیان مستحفظ
فیمابین بسهولت و رفاهت تردد نمایند و در باب محافظت قلعهٔ قدمگاه نهایت مبالغه
کرده جمعی از ابطال تفنگچیان که محل اعتماد بلکه موجب استظهار او بودند بجانب قلعهٔ قدمگاه فرستاده
تکیه بر اعانت ایشان نموده بود چون حضرت مستظهر الدوله دلیران شیر کین و دلاوران پلنگ
کین را بجوانب و اطراف قلعه محیط فرموده از احاطه و محاصره ایشان کار بر اهل حصار تنگ و پای اوهام
صبوریشان از سنگ تنگدستی لنگ شد نزدیک بود که در گشائی مقالید تیغهای جان
بازان معسکر قیامت اثر فتح الباب میسر شود در آن حال یکی از رجال قلعه بطریق فرار شرف اندوز
پای بوس جناب مستظهر الدوله گردیده بعرض رسانیده که چنانچه جمعی را بخبر قلعهٔ قدمگاه مأمور
فرمایند او از راه خبر معهود ایشان را هادی محل مقصود گردد حضرت معین الدوله گروهی از نهنگان
دریای نبرد و پلنگان کوه نورد را که اکثر غلامان سرکار بودند مأمور بعروج قدمگاه و فوجی از اسرافیل پیشگان
نای زرین نوا همراه نموده مقرر فرموده که در هنگام فروزندگی چراغ نصرت بر فراز کوه و بروج قلعه
آتش بر افروزند که اشتعال آتش و ارتفاع شعلهٔ کرش دلالت بر حصول مقصود نماید و از مشاهدهٔ روشنی
استادگان حضور فیض گنجور اطلاع بر فتح قلعه حاصل آید مختصر سخن در نیم شبی که افواج ثوابت و سیار
چرخ دوار بر آمده بر بروج این نیلی حصار عروج کردند مأمورین از روی جلادت بر فراز کوه آوردگی
پشت بر کوه گران سنگ اقبال بیزوال خدیو کشور جلال و پست و بلند آن کوه فلک تمثال را نوردیدن
آغاز کردند و خود را بر فراز کوه و قلعهٔ قدمگاه رسانیده پلنگان قلعه مصاف چون طایر تیز پرواز
اندیشه شروع بعروج و مانند دعای مستجاب باوج سپهر بروج بر آمدند و یکدفعه شروع بانداختن

تفنگ و نواختن نای رعد آهنگ نموده برسم مقرر آتشی بلند افروخته نصیرخان در آن نیم
شب چشم از خواب گران کشوده آواز نای و افغان روئین و رای از جانب قدمگاه بگوش رسید
پس از جای خواب بسوی بیرون شتاب کرده در زمان برادر خویش را با فوجی تفنگچی باعانت حارسان
قلعه قدمگاه فرستاده و برادر نصیرخان با پیادگان بجانب قلعه رخ آورده بحملات متواتر نزدیک
قدمگاه پویه در گردانیده چون بر وجه اتفاق دلیران پیل پیکر و دلاوران شیر منظر علامت بی
اتفاقی قرین بخت و مشاهده اینگونه کار دشوار و سخت بر جای خویش مات و متحیر مانده بهر صورت
مراجعت برادر را از وقوع آن صعب خبر داد نصیرخان را از استماع این خبر وحشت از کعبتین جوش
در ششدر اضطراب و هراس افتاده چون قلعه قدمگاه بقلعه که از جنب شهر متوقف بود اشراف کلی
داشت بر اتمام و اهتمام دولت خود متیقن شد و بحرکت آمد فوجی امور قلعه را استحکام داده چشم
براه ظهور مستورات پرده غیب گشاده حضرت استظهار الدوله شیران بیشه سپاه و دلیران
قلعه گشا را امر باستحکام محاصره و اهتمام از محافظت طرق اطراف و اکناف فرموده چون اهل
شهر بنحو مسطور مفتوح مبارزان شیر زور و مقر معسکر منصور شده بود توپهای قلعه کوب و خمپاره
و تفنگهای دوزخ شراره از جانب شهر و سمت قدمگاه بر قلعه بسته از رعد آواز توپ و صدمهٔ
گلوله زلزله در بنیان قلعه و غلغله در میان قلعگیان افتاده بنیاد هستی بسیاری از اهل
قلعه و دواب و عمارات رفیعه از بیخ و بن بر کنده شد و از عدم ذخیره و فقدان آذوقه کار بجائی
رسید که تلخ کامان حنظل جوع از شربت خوشگوار مرگ مذاق امید را شیرین و التهاب آتش
بینوائی بجرعه بخشی ساقی اجل تسکین میدادند و هر روزه جمعی کثیر از تفنگچیان و سایر اهل قلعه و بسیاری
دواب افتاده روی بوادی عدم مینهادند الغرض نصیرخان در باب خودداری یکچند هم حرکت
مذبوحی میکرد و بر شحنه تدبیرات آبی بروی کار میآورد تا از اعیان معاودین خود بلکه از قاطبه

اقربا

اقربا و تملی اصدق آثار برگشتگی و از برگشتگی بخت علامات برگشتگی مشاهده او کرد دیده کار بجان و کارد باستخوان
رسید و بجز از طلب امان چاره ندیده برادر خود را روانه دربدولت سرای سعادت جناب
استظهار الدوله طلب کار امان شده مستدعا نمود که در صورتیکه راه خدمت کار بر پای امید از وی
بپاید و بجود آرایش در میدان بندگی بجولان آمد جان و مال و عرض او از تسلط و تعرض مصون
و محروس بوده دست جفا از دامان آنها کوتاه باشد جناب سپهر رکابی از راه مرحمت که جبلی این
دودمان رفیع الشان است آن صید بدام افتاده را امان داده و جان و مال و ناموس او از تعرض
دست تسلط معاف و پیمان را بایمان تاکید فرموده نصیرخان باطمینان حبل المتین مروت
ظل اللهی بخاطر جمعی ایمان و پیمان موکد جناب استظهار الدوله استظهار یافته از قلعه بیرون
شتافت و مورد نهایت الطاف و اشفاق گردیده بنحو خاطر خواه بهیچگونه دست تعرض بمن
جمعیتش نرسید و از آن گذشته انواع احسان و اکرام در باره او بعمل آمد که زیاده بر قدر و مقدار
طمع و توقع آن بود و نصیرخان را مخدره در زیر پرده عصمت بود در سلک پردگیان حریم
جلال جناب ظهیر الدوله منسلک گردیده شرف مصاهرت علاوه سعادات دیگر گردید و بعد از
تمشیت امور ولایت و تنظیم مهام رعیت حکم قدس اعلا که در خصوص تخریب قلاع نصیرخان
صادر شده بود متابعت و مشار الیه را با کوچ و بنه و اتباع و اولاد کوچانیده از آن خطه غم پرور او
وارد شیراز و بزیارت آستان آسمان طراز مشرف گردیده حکومت لار بمسیح خان بنی عم او
که همیشه از جمله متقلدان قلاده فرمانبرداری بود مفوض و مرجوع شد و نصیرخان مزبور بعد از
ملاقی مستدعی تفویض حکومت لار گشته هر چند که مردم بلده و توابع آن ولایت میدانست که
با او نهایت عداوت دارند مع هذا بحکم حب الشیء یعمی و یصم خواهشمند این مطلب شده از آنجا که
ارباب نیاز مرکز از رحمت عاجز نواز حضرت ظل اللهی نبودند مستدعای قرین اجابت گشته بود و

نواحی لار یکی از کدخدایان آن ولایت در وقت فرصت خنجری در کار آن بیچاره کرده بزخم خنجر
مزبور درگذشت **بیان تتمهٔ احوال کرمان و بقیهٔ امور تقی درانی و سایر معاملات
آن زمان** مقالید گنجینهٔ معانی و مفاتیح مخزنهای نهانی یعنی قلم بدایع رقم قفل از درج حکایت بگشاید
که چون چگونگی قتل علیخان شاهسون از طریقی که کلک صفحه پرداز افسانه طراز شد بعرض حارسان سدهٔ
جلال رسید حضرت ظل اللهی از آتش قهر قهرمانی شعلهٔ جانسوز گرفت و تنبیه آنگروه انبوه قلعهٔ نادانی و جرم
کرد و فیفای بی سروسامانی یعنی تقی درانی و سایر حشرات کوهستانی و غولهای بیابانی را این دفعه
نامزد نظر علیخان زند فرموده جوقه از شیران بی سلاسل و فرقه از روبین شان خارادل را بهمراهی
مشار الیه و باندارکات خوب و اثاثهٔ مرغوب بجانب مطلوب روانه نمودند خان مشار الیه بآیین
شایسته اعلام لوای اقتدار کرده روانهٔ جانب کرمان و در نواحی و بلوکات آن ولایت که اهل آن بعضی
از مخالفین و در بروی تقی بسته و برخی از موافقین باو پیوسته بودند چندی توقف و بقبض و بسط
امور و بست کشاده کار جمهور و تنبیه مخالف و ترفیه موالف پرداخته امور آنجا را انتظام ساخت
و رفته رفته مواکب و مخارج دار الامان کرمان رسیده و خیام توقف برافراشته و تقی بکرات با تفنگچیان
خود بعزم مدافعه از شهر خروج کرده و هر دفعه جمعی کثیر از اعوان خویشتن را بمعرض تضییع درآورده
و در تنگی محاصره نیز کار بر او تنگ و گندم و جو با طلا و نقره هم سنگ شده بود و از کشاکش مدت تسلط
او و شدت تنگی بوکار مردم بجان و سود شان یکسر بزیان رسیده و از کثرت زحمت و محنت
تمکنت ناتوان گردیده بودند بفکر دفع افتاده و با یکدیگر در ترک معاونت او قرار کار داده باهم
اتفاق نمودند و در خفیه با نظر علیخان ساز کار و در مخاصمت تقی با یکدیگر موافق و یار گردیده که کار
آن مفسده جو را بسازند و صفحهٔ ولایت خود را از لوث وجود او بپردازند پس جماعت مشیری
که در نزد تقی پایهٔ تقربشان از یکدیگر رفیع‌تر بود حسب هنگام از برجی که محافظت آن تعلق بایشان

داشت اصحاب خبر فرستاده به نظر علیخان پیغام دادند که فردا سواران نصرت همراه را منقسم بچندین
دستگاه کرده و هر دسته را بیکی از دروازهای شهر فرستاده که در محاذات دروازه صف بسته حاضر باشند
که چنانچه تقی مزبور از حقیقت ارادهٔ ایشان معلوم نماید و بجانب وادی فرار شتاب نماید از دروازه
که بیرون آمد سواران حاضر بوده او را دستگیر نمایند هنگام صبح که سپهدار مهر انور بر اشقر چرخ اخضر برنشسته
دروازهٔ افق خاور را محل سپاه انوار ساخت نظر علیخان پای در رکاب کمیت دلیری نهاده
سوار شد و با بعضی از سواران ضیغم شکار بنزدیک حصار آمده سواران را بر دروازها تقسیم و منتظر
ظهور تعهدات جماعت مشیری ایستاده از آنجانب تقی درانی بعادت هر روزه سوار گردیده
او بارو متوجه گردشی برج و دروازها نخستین بر فراز حصار قلعه بر آمده علامت سپاهی سواران
در جمیع دروازها مشاهده کرده اعوان و انصار خود را در طریقهٔ سلوک و رعایت لوازم خادم
مخدومی برخلاف هر روزه دید از مشاهدهٔ این حال تغیری در احوالش بهم رسیده بغایت مخوف
و مشوش گردید پس بجانب دروازه که بسمت دران و سایر کوهستانات بود که از آن دروازه تردد
نمی نمودند عنان داده مضطرب وار روی بآن سمت نهاده جماعت مشیری که جمعیت ایشان
بیشتر از سایر اعوان و انصار او بود اطراف او را داشته حسب الواقع باختیار خودش نمیگذاشتند
و آن نابکار مفسده کردار از اطوار ایشان سوء ظن حاصل کرده روی بجانب ارگ این قلعه آورده
چون محافظت ارگ این قلعه نیز در عهدهٔ مشیریان بود شروع بافکندن تفنگ و ریختن تیر از راه دخول
بر او تنگ کردند در آنحال جماعت مشیری یعنی اعیان مشیری که در موکب مشار الیه بودند پرده از روی
ما فی الضمیر برداشته آشکارا باو گفتند که بغیر از راه طریق اردوی نظر علیخان را پیمودن و نوکری خود شمردن بجز
آستان گرویان بندگان قدر ارسجال خویش پذیرفتن چاره دیگر نیست آن برگشته بخت چون
یقین داشت که اگر بخلاف رای ایشان رفتار نماید و بای چاره سازی نابهنجاری گشاید

اورا گرفته بدست نظرعلیخان خواهند داد و تخته پاره وجود خود را بهیچ تدبیری از آن ورطه بجانب
ساحل نجات نمیتوانند برد ناگزیر ناچار براه رضای ایشان رفتار نموده پای بچابکی بجانب
اردوی نظرعلیخان گشوده و در خارج شهر معظم الیه را ملاقات و سر بخجر بر زمین عبودیت سوده
نظرعلیخان بقصد زبان بسته را باردوی سپاه ظفرپناه آورده مقید و مراتب گذارش را معروض
سده جلال خدیو بی‌زوال گردانید فرامین قضا آیین از مصدر عز و تمکین صادر و بعهده نظرعلیخان
مقرر شد که بسطام خان سرکرده غلامان چخماقی را با موازی پانصد نفر بجهة محافظت ولایت
و پرستاری سکنه و رعیت در دار الامان کرمان گذاشته و سایر عساکر منصوره و تقی مزبور را برداشته
عنان اوهم سرعت را بصوب مراجعت کشاده نظرعلیخان از قرار مقرر معمول و مراحل شوق
عتبه بوسی را بپای امیدواری نوردیده بزیارت آستان کیوان مکان رسید تقی مزبور مورد سیاست
قهاری و در حضور عدالت دستور بطناب غضب از عالم فانی درگذشت و دست اجل بساط
عمر او را نوشت و زمانه سرای عمالش در کنارش نهاد و بجهة اولو الابصار در ساحت میدان
جلوخان جسدش بر خاک مذلت افتاد میرزا محمد حسین کلانتر سابق و آقا علی سرجانی که در ایام
عصیان و طغیان تقی در تلافی راه نورد طریق خدمت بودند از شفقت و مرحمت خاطر
آفتاب خاصیت لقب خانی یافته منصب حکومت نیز بایشان عنایت و رقم و خلعت
ایالت بایشان کرامت شد و بعلت شکستگی و پریشانی که از تردد لشکر بجهة آن مرزبوم بهم رسیده
برعایا و برایا روی داده بود متوجهات یکساله را بتخفیف مقرر فرمودند و حکام مزبور مرخص و روانه
محل ایالت و بسطام خان را با سایر غازیان بحضور فیض گنجور طلب داشتند **ذکر بنیاد**

عمارات مبارکات در خطه عمیر و شیراز و چگونگی آن زمان مسرت آغاز

مهندس قلم خجسته رقم از منقش کاری زیب بخش قصور بیقصور اوراق میکرد که چون رای

ارجمند

ارجمند و خاطر مشکل پسند آن شهریار دشمن شکار خصم گیر عدو بند الکای فارس را بجهة مقر دولت
برگزیده و اختیار کرده الحق آن کشور روح پرور در فضا و صفا خلاصه جمیع ملک عالم و تختگاه کسری
و جم و بی تکلف جنتی تازه و بهاری خرم است و در ساحت فارس خطه شیراز شهریست بغایت
جانفزا و دلنشین و سواد دلیست رشک گلستان ارم و غبن نگارستان چینی و از لطافت
هوا و شرافت فضا و عذوبت ماء غیرت خلد برین و سرآمد معموره‌های روی زمین است
پس همت والانهمت بعد از انصراف از سفر لازم السعادت که جمیع کارها بکام و بکلی امور بر وفق
مرام صورت انجام یافته بود بفکر تعمیر و مرمت قلعه شیراز و آبادی و رونق آن خطه گیتی طراز
افتاد چون تعیین محکمه مضبوط و سرانجام هر صاحب کشوری را ناگزیر از جهانداریست از تعمیر
بروج و باره و تدارک توپ و خمپاره و اسباب قلعه‌داری قلعه شروع فرمودند هر چند اقبال بی‌زوال در معنی
حصاری بود متین و بخت بلند و طالع ارجمند پادشاهی سدی بود مستحکم از تائید الطاف حضرت
رب العالمین لیکن در مرتبه ظاهر در عالم التعیین قلعه مستحکم و بنای محکم که مساکن و مامن ملازمان
رکاب سعادت مآب و سپاه و خدم و حشم ملازمان موکب نصرت انتساب میگردید بنا بر
ضرورت کار و خورسندی ظاهر پرستاران آن حضرت در اساس نهادن و نظام دادن
لابد و ناچار بودند هر چند قلعه دار العلم شیراز قبل از این بمعماری همت والانهمت برج و باره
متین مشحون و بخندقی بسیار عمیق مقرون گردیده بنهایت انتظام و کمال استحکام داشت
در آن هنگام امر مقدس مجددا ثانی امر قضا و تالی حکم قدر گردیده که در هر دروازه شهر دو شاه برج
بسیار متین بغایت عظیم که هر یک در وسعت شهری برابر و در رفعت سرکوب سپهر خضر بود
بنا نهادند و جمیع حصار و چهار رکن جدار قطعه بقطعه منهدم ساخته و مجددا باتمامش پرداخته
مجموع را تجدید نمودند برج و باره بنا نمودند که بن آن پشت گاو زمین و باشش بر فراز سپهر هفتمین میسود

و مسافت یک تیر پرتابی خارج هر دروازه برجی چون محکم قلعه بر آورده و به سنگهای اعلی خام مستحکم کرده
بر فلک ذات البروج رسانیدند و در حفر خندق محیط چندان کوشیدند که بضرب تیشهٔ مقنیان
صعب پیشه و قوت بازوی نقابان قوی بیشه کار بزمین بستوه آمده و چون جمیع اطراف اربعهٔ
شهر مشتمل بر فراز و نشیب بسیار و اراضی و اکناف حصار بغایت ناهموار بود فرمان قدس شرف نفاذ
یافت که مردان توانا و جوانان کار آزما از جمیع ممالک جمعیت نموده متوجه تسطیح اطراف
شهر گردند و حکام قضا نظام در این خصوص بعهدهٔ بیگلربیگیان و حکام هر مملکت و هر ولایت
شرف صدور یافت که در دروازه هزار نفر دیو هیکل پیل پیکر پیل دار روانه دربار فلک اقتدار سازند که در مدت
کمی هوای تابستان بانجام امر مذکور پردازند حسب الامر اشرف اقدس عملهٔ مذکوره که گروه گروه از اطراف
مملکت روی بمستقر دولت آورده بسرکاری تنقیحیان کیوان نهیب متوجه تسطیح فراز و نشیب صحاری و اراضی
گرداگرد قلعه شهر گردیدند مقرر شده بود که فوج فوج مغنیان نغمه پرداز و مطربان بربط نواز و موسیقی
دانان موسیقی ساز قدم بقدم لبساط نشاط اسباب مسرت و انبساط کرده عملهٔ مذکوره در کمال عیش
و سرور و نهایت بهجت و سرور بشغل مذبور مشغول باشند هر روزی آن ایام مسرت انجام چون روز
نوروز فیروزی قرین شادمانی و هر ساعتی از آن اوان بعشرت اندوزی و نشاط فزائی چون ایام
جوانی میگذشت چون هوای صیف سپری گشت و موسم شتا در رسید و نوبت دم سردی هوا در آمد
مردم در یغولها گردیدند عملهٔ مذکور حسب الامر خدیو کشور مروت فرصت روی باوطان خود آوردند که سایر
ازمنهٔ سال را راحت گزین و خانه نشین بوده در مساکن خویشتن بتعمیر احوال فرزندان قیام نمود
در بهار دیگر مراجعت بآن فضای فیض پرور و امور مذکور را از سر گیرند و بامنای دولت ابد مدت
و رؤسای سپاه انجم کثرت و اعیان و اعاظم مملکت که خدمتگذاران حضرت فلک رفعت و ملازمان
آستان گردون نصفت بودند مقرر شد که در آن خطهٔ دلپذیر عمارات رفیع و قصور منیع بجهت نشیمن

خویشتن بنا نهاده باتمام رسانند حسب الفرمان والاقرب بامکان درگاه فلک اعتلا طرح
عمارات دلکش و بنای قصرهای روح افزا پرداخته چندان کاخهای مرغوب و سراهای خوش اسلوب
صورت حصول گرفت که آن خطهٔ دلنشین رشک نگارخانهٔ چین و غیرت خلد برین گردید گویا معمار
قضا اساس کهنهٔ شیراز را در نوردید بساط تازه چید چون از قراریکه مرقوم و مشروح گردید
سواد دلنواز شیراز دار الملک دولت و انباز و مستقر اعزاز و اجلال شد در آن خطهٔ خلد مبانی
چنان مکانی که دولت سرای آنحضرت تواند شد نبود و از آن گذشته رای ارجمند و خاطر
مشکل پسند از این معنی تحاشی داشت که در خانه و سرای گذشتگان و گذشتگان منزل و مکان
فرمایند رای عقده گشا چنین اقتضا نمود که بنای نازنین قلعه مشتمل بر عمارات رفیعه و بناهای منیعه
که قابلیت حرم سرا داشته باشد بنیاد فرمایند و در خوشترین مکانی از اماکن آن ملک ارم سلک زمین
وسیع اختیار فرموده فرامین قدر تمکین خطاب بحکام و کلانتران و ناحیه داران و عمال دیوان
عدالت ارکان در محال ممالک محروسه نگاشتهٔ کلک تاکید شد که معماران صنایع پرداز و استادان
بدایع ساز و بنایان اقلیدس شعار و نجاران شیرین کار و نقاشان هیکل نگار و سنگ
تراشان فرهادفن و قوی دستان خاراشکن و مقنیان نقب زن و هندسی دانایان نقش
بند و نازک طبعان مشکل پسند و سایر ارباب صنایع و اصحاب بدایع آنچه در هر بلدی از بلاد ایران
زمین میباشد جمع آورده مرکوب و بارکش و وجوه اخراجات و سایر تدارکات از مال دیوان
مهمسازی و تدارک خود و اهل و عیال هر یک را بقدر حال سرانجام و بطریق استعجال روانه دربار
فلک مثال و مضامین فرامین واجب الامتثال را متابعت و مسارعت نمایند و بعد از آنکه فرامین
مطاعه مضمون مشحون شروح و مباهات بخش متصدیان امور دیوانی هر مملکت گردیده
هر یک بطریق فرموده صنعت نگاران الکای خود را جمع آورده مایحتاج ایشان را سرانجام و روانه

در بار ملایک مقام نمودند از هر مملکتی از عراق و فارس و آذربایجان و دار المرز و کوه کیلویه و عربستان
و حویزه و توابع بلاد خوزستان صنعت پیشگان کوه کردار روی امید بدرگاه فلک شکوه آوردند
در اندک زمانی از بنا و نجار و نقاش و سنگ تراش و معماران محیط کش و استادان بدایع
بنا و پیرایه بندان صنایع پیشه و کارپردازان صاحب اندیشه و کوه بران قوی پیشه در آستان آسمان
شان چندان جمع آمد که از اهل کشوری بیشتر و با لشکری برابر بودند پس کارگذاران دربار عظمت مدار
بتدارک مصالح کار پرداخته در اندک زمانی از چوب و سنگ مرمر و سایر آئینه های بزرگ عریض طویل
که از ممالک روس و روم و بلاد فرنگیه وکلای دولت جاوید مدت سر انجام کرده بحمل سفاین و عراده
و غیره نقل مینمودند چندان جمع گشت و فراهم آمد که اطلاع بر حقایق قدر و مقدار آنها از قوهٔ ادراک
مدرکان و حصر آن از حد اوهام بیرون بود استادان هر صنعت و پیشه وران هر حرفت حضرت
ظل الله کشور پناه که مهندسان بیهمتا و کره دانان محیطی کش طفلان سبق خوان دبستان ادراکش
بودند بنفس نفیس خود متوجه طراحی آن بنای دولت بنا گردیده در طالعی فرخنده و همایون و ساعتی میمون
طرح آن نقش بدیع و بنیاد آن کاخ منیع را افکنده استادان سحر کار و بنایان هندسه نگار دست
هنرپروری و بازوی سحرآوری گشوده اساسی چیدند که دیدهٔ چرخ پیر از آغاز عمارات عالم تا بان روز
چنان بنائی ندیده و معمار قضا از بدایت تعمیر ربع مسکون تا بان زمان چنان اساسی نچیده
سپهر اعلی در پیش رفعتش با زمین برابر و چرخ دوار در برابر اوجش از حضیض فروتر شرفات عالیه شاهانه اش
با اوج فلک ادعای همسری و ارکان رفیع الشانش را با فراز چرخ مینا دعوی برابری گل زرین سمیش
شمسه طاقش و قالب سیمین قمر خشتی از رواقش گل باغش چون تازه گل رخسار حوراوشان بناز روز
و هر تازه نهالش چون نهال قامت سهی قامتان آفت خزان ندیده بمعماری همت بلند و طرحی
طراحی ارجمند چنان حصاری استوار بنیاد و سپهر مرتبه و قار برپا شد که اساس قصر سدی در زیر سایه اش

و طاق خورنق فروتر از پایه اش بود و چون سرای مزبور مشهور مبارک جهت حرم سرای وضع شده مکان
نشیمن بسیار در کار داشت تالار بلند پایه بهشت پیرایه اساس نهادند که سطح محدب فلک ثوابت
با سطح مقعر سقف هریک مماس و دستگاه طاق در برابر پست ترین طاق هریک بالغایت
بی اساس بود تالار شرقی را آئینه خانه فرمودند سقف و جدار از آئینه های بزرگ قطع طول و عرض
که هریک خراج کشوری بود با آئین دلکش و وضعی خوش مشحون نمودند که آئینهٔ آفتاب در برابر ماه جلوه روشنی
انها بالغایت تیره و چشم سپهر آئینه گون از بوارق انوارشان خیره بود و در جوانب تالارهای بلند و حجرهای
وسیع فضا و ایوانهای مسرت افزا تحتانی و فوقانی بنیاد نهاده در و دیوار هریک را بطلاهای مغشش
محلول ملمع نمودند و تصویرات روحانی مثال که مانی نقاش از رنگ آمیزی آنها حیران و بهزار
مصور را از وضع نیکو نشان انگشت حیرت بدندان بود مکان نصب نمودند القصه ساحت
هر ایوانی از نقوش غریب و صور بدیع رشک گلستان ارم و عرصهٔ شبستانی از پیکرهای دلکش
و تمثالهای حوروش غیرت بیت الصنم گردید سنگهای رخام که از معادن شیراز اخراج
و احجار مرمر که از دار السلطنه تبریز و دار العباد یزد استخراج و بحمل عراده گردون نقل النقل میشد زیاده از آن
و نه چندان بود که محاسبان اوهام در شهود و عوام تعداد آن توانند نمود و از آنجمله ستونهای سنگ
هشت نیم و نه زرع طول بجهت تالارهای عمارات مبارکات از معادن شیراز اخراج شد که بجهت
هیچ یک از سلاطین اورنگ نشین و خواقین صاحب تمکین سلف و خلف میسر نشده و نخواهد شد
حصاری محیط العمارت جهان وسعت شد مشتمل بر چهار برج کوه پیکر و باره فلک همسر که
عروج طایر تیز پرواز اندیشه بر معارج آن ممکن و میسور نشد و صعود پیک سریع السیر متخیله بر اوج آن
آن میسر و مقدور نه در جمیع آن سنگهای لعل رخام بنحوی صورت استحکام پذیرفته که اگر خواهند که
بتیشه و هر سر موئی رخنه در اساس استواران افکنند از باب محالات است و تصویرگر کاشی و خل و

و تصرف در بنیان پایدار آن از مقوله خوارق عادات است آنچه وجه نقد از خزانه عامره صرف
اجرت عمله و انعام استادان صعب و خلعت کارگران بدایع نگار گردیده و مصارف آن
بنای دلکش رسیده بی سخن سرمایه پادشاهی بود تا بسیار مصالح که سنگ تراشان و قاطران سرکاری
حمل و نقل می‌نمودند چه رسد سخن کوتاه سلاطین سلف و خواقین خلف از ایام گذشته از اعصار
مستقبل چنین حصاری مستحکم و چنان بهشتی خرم در عالم امکان نقش حصول نبسته و صورت
وقوع نخواهد بست و کلک و زبان از ایراد مفصل آن عاجز و قاصر است **ذکر وقایع سال**
فرخنده فال هزار و صد و هشتاد و هشت و رسیدن بهار بهجت آثار و ورود و بهجت
نمود بهار خرم فیروز قدوم مسرت لزوم نور فزای افروز عرصه بسیط غبرا در ساحت
کوه و صحرا رشک فرمای بوستان سرای سپهر خضرا و غیرت افزای چرخ مینا گردیده آسمان دون
قوای نامیه که چندی بعلت سرمای زمستان و امتداد برف و باران دست از تعمیر باغ
و بستان کشیده بودند بفرمان خدیو نوبهار دیگر بار بازوی صنعت نگاری گشودند
و نقاشان بدایع نگار صنع بیچون برنگ آمیزی قلم قدرت بناهای روح افزای گلشن
و گلزار را باقسام گلهای رنگین و انواع ازهار و ریاحین مشحون فرمودند سرهنگان قوای ربیعی
بفرمان فرمای فروردین بجهت قلع مواد فساد طاغیان زمستان و جزیره نشینان
برف و باران متوجه دریا کنار گلشن و گلزار گشته مهندسان شیرین کار قمری و هزار دستان
گلزار دیگر با مخلب و منقار اسباب آشیان جمع آورده آغاز عمارت کردند از فیض بهار عرصه
خاک غیرت گلزار افلاک شد و از یمن قدوم اردی بهشت فضای کوه و دشت رشک باغ
بهشت پیرایه بندان هنرمند بآراستگی محفل نشاط و بساط آرائی بزم انبساط بازوی هنر برگ
گشا مجلس نوروزی بصد فیروزی چنان ترتیب یافت که نگار بندان محفل سپهر از تماشای

آن محفل بینده و تفرج آن بزم فرخنده دیده حیرت گشوده بر دوش سران سپاه و سراپای فخار
چاکران درگاه از شعشعه خلاع خورشید شعاع روشنی بخش دیده مهر و ماه گردید چون امور عمارات
مبارکات از نقاشی و سنگ تراشی و نجاری و نازک کاری ناتمامی داشت فرامین مطاعه واجب الارقام
لازم الاطاعه در خصوص احضار عمله و استادان صنایع دان که در آغاز زمستان رخصت یافته
و بمساکن خود شتافته بودند شرف اصدار یافته دیگر باره فوج فوج ارباب صنایع باستان
فلک ارکان جمع آمده شروع باتمام بقایای امور عمارات نمودند چون در خارج خطه دلنواز
شیراز قناتی جاری بود مشهور برکن آباد و آب آن در عذوبت و لطافت سرآمد جمیع قنوات
و میاه فارس و ممدوح جمله نکته پردازان الکای مزبور و در میان عرب و عجم مشهور است
و تعریف آن در دیوانهای سخن سازان خصوص هزار دستان گلستان معنی طرازان
خواجه حافظ شیرازی مذکور میباشد رای ملک آرا اقتضا نمود که آب مزبور را بشهر آورده در عمارات
مبارکات جاری سازد چه آن در بیرون شهر رود آب بسیار عریض و در بعضی اوقات
سال بموسم سیلاب رودخانه سر پل دریائی است پر اضطراب نهری که بجهة جریان آب مزبور
بعمارات عالیات احداث میشد بایست از رود مزبور عبور نماید و از آن گذشته خندق
قلعه دور شهر که بیست و دو زرع عمق داشت نیز از معبر نهر محدث مذکور واقع و خاکریز و حصار
قلعه نیز از جمله موانع و بهر صورت اتصال آن بشهر خالی از اشکالی عظیم نبود استادان کار آزما
در اتمام آن کار ید بیضا نمودند و بازوی صنعت وری گشوده در زیر رود مذکور که عرضش از طول
زمانه بیشتر است مجرائی برسم شترگلو احداث و آب از زیر زمین رود بساحل الطرف رسانیده
از تنوره شترگلو بظاهر زمین اظهار کردند و کذالک از خندق عریض عمیق و حصار شهر و خاکریز
بطریق مذکور شترگلوی دیگر احداث و همچنین از خندق شهر و ارک بهمان نسبت گذرانیده

بکلی صعوبتی داخل عمارات مبارکات گردانیدند استغنای آنچه از وجوه نقد که از خزانهٔ عامره
صرف این جزئی مطلب شده که جزو ضعیفی از آثاریست که در آن خطه دلپذیر بیمن همت خدیو
جهان گیر صورت بسته از قوهٔ محاسبان اوهام بیرون و از حد و حوصلهٔ مستوفیان عقول
افزون بود انهار دیگر و قنوات دیگر جدیدی حدائق از آن بیشتر باصل شهر جاری و مشرب سایر
اراضی و صحاری فرمودند و تفصیل آنها موجب اطناب و باعث تطویل کتاب مستطاب است
و چون غرض اصلی و مقصد کلی از وجود این خجسته دفتر ایراد وقایع جان پرور و اوان دولت
و امان شوکت این صبح معدلت گستر یعنی داور فیروزمند محمد جعفر خان زند است و سایر وقایع
خصالیه عم بزرگوار این خدیو کسری شعار به طبیعت قمر و کلک قرین السعاده میگردد
لهذا بانجا اختصار آنها کوشیده از اطناب احتراز ورزید انشاء الله ملک العزیز وقایع دولت
این شهریار رستم ستیز از جزویات و کلیات بطریق تفصیل و تطویل نگاشته کلک میمنت
دلیل خواهد گردید از عمارات جان پرور دلپسند و باغهای مسرت فزای بهشت مانند و کاروانسراها
و نهار و اشجار و غیره آثار آنحضرت در آن ملک فردوس فسحت بسیار و زیاده از حد و اظهار است

بیان احوال امیر مهنای دغابلی و گذارش روزگار آن

امیر مهنای دغابلی ولد میر ناصر از مشایخ بندر ریگ و قبل از آنکه آفتاب عالم تاب این دولت ابدی اساس
بر ساحت الکای دلگشای فارس تافتن گیرد و اوصاف و اوضاع احوال اهالی آن عرصه
جنت مثال از انوار مهر منیر توجه خدیو کشور گیر روشنائی پذیرد امیر مهنای مزبور میر ناصر ولد خود را بتقریب
دوستی و رفاقت شاهدی بقتل آورده از خباثت ذاتی و خیانت جبلی برادران و اعمام و عمزادگان
و اقوام خود را نیز بدفعات مقتول و در بندر ریگ بجلالی و آرامی افزون از حد زیست و از فترات
چون الکای فارس در مرتبهٔ اول از انوار داور معدلت پرور روکش و فضای نشاط افزای

بشغل

شیراز از فیض التفات خدیو کشور طراز غیرت گلزار و گلشن گردید مهنای مزبور را بحضور
فیض گنجور طلب فرموده چون نظر سعادت اثر آنحضرت شناسای عیار ذات هر نیک
و بد بود او را از جملهٔ مفسدین غدار دانسته در دربار فلک اقتدار امر بتوقف فرمودند در حالیکه
رایات نصرت طراز بعزم سفر خیر اثر دار العلم شیراز در اهتزاز آمد میرزا محمد بیگ خورموجی
دشتستانی که داماد مهنای مزبور و از جملهٔ خدمتگذاران حضور فیض دستور و مرتبهٔ خدمتگذاری
و اخلاص کیشی بر همگنان تفوق و پیشی داشت ضمانت کرده استدعا نمود که وکلاء عالی
دولت و دوران عدت مهنا را مرخص نموده بضبط بندر ریگ و ریش سفیدی جماعت دغابلی
سرافراز و روانه نمایند که بطریق سوابق ایام متوجه امور متعلقه بخود باشد کارگذاران درگاه
خلایق امید که نظر بقدمت خدمت میرزا محمد بیگ استدعای او را قبول فرموده مهنا را
بضبط بندر ریگ و ریش سفیدی جماعت دغابلی سرافرازی داده روانهٔ موطن اصلی و رایات
مهر اشراق بجانب الکاء عراق متحرک گردید امیر مهنا نظر بشرارت که باب و گلش معجون و بنا بر فساد
اندیشی که دلش بآن مفتون بود بورود بندر ریگ از شیوهٔ متابعت نکول و از شاهراه عدالت عدول
نموده در ساحل بحر عمان امواج بحر افساد و غرامش از صرصر شرارت و تند باد خیانت باوج کیوان رسید
چون استظهار الدوله نظر باشتغال قلعهٔ شیراز و ضبط و نسق آن در خصوص تنبیه نصیر خان نیز اظهار
و اشعار شد و غیبت برادر ارجمند فرصت حرکت از شهر و قلعهٔ شیراز نمیکردند و دوسه دفعه سرداران تعیین
و جمعی باتفاق ایشان بسر وقت آن طاغیان فرستاده چون بعضی از شرار ناس و گروهی از قاطعان
طرق بر سر مهنا جمعیت نموده از بیم فساد حال خود در معاضدت او بازوی جلادت گشوده
فدائی وار بمبارزت از پیش سرداران معموره نمی رفت در اواخر که مواکب ظفر کواکب از عربستان
انصراف و رسیده مرحله نورد طریق سعادت رفیق فارس بودند جناب ظهیر الدوله امیر گونه خان افشار

سرکرده فرموده با جمعی از افواج دریا امواج بجهت تنبیه و تادیب آن غریقان لجهٔ ادبار روانه نمود و چون مهنای
مزبور از استماع توجه موکب منصور بجانب فارس و رسیدن امیرگونه خان و سایر نهنگان دریای
تیغ و سنان تاب مقاومت و توقف در بندر ریگ نیاورده از بیم لطمات دریای
عمیق قعر بعید غوار دوری کیهان پوی متلاطم قلزم ذخار بکنار معسکر دلیران جنگجو تفرقه شدن
در بحر عمان را رضا منده و خورسند گردیده اموال و اسباب و اعوان و انصار خود را بگلبطی چند
که موجود و مهیا داشت حمل و خویشتن را بدریا بار افکنده پوشیده نماند که در بحر عمان قریب
بسواحل فارس دو جزیره میباشد یکی مشهور بخارک و دیگری موسوم بخارکو جزیره خارک مشتمل است
بر آبادی و عمارات که چوب و خشب و میاه بسیار دارد و بخلاف سایر جزایر مشحون بجمعیت سکان
و وسعت مکان و یکی از وکلای سرکار ولندیس در آنجا متوقف و باموال و منال بسیار و امتعه
واقعی بیشمار بوکالت پادشاه فرنج ولندیس متوجه معاملات بوده از اسباب رزم و ادوات
حزم آنچه لابد است در جزیره مزبور مهیا داشت مهنای مذکور بعد از آنکه مدتی در روی آب
لطمه خور جهاز موجه اضطراب بود از جزیره خارکو که قریب بخارک واقع است و بعلت قلت آب
و ضیق مکان و عدم قابلیت سکنی احدی در آنجا ساکن نیست لنگر اقامت افکنده در کمال
شکسته حالی منزل است بعد از چندی که از عدم قابلیت مکان بجان و از قلت جمع اسباب
معیشت بپایان آمده در طمع تصرف خارک افتاده بود روزی چند در تدبیر میبود که بلکه چاره اندیشد
که جزیره خارک را از تصرف فرنگی انتزاع نموده از تنگی مکان و عدم قابلیت آن رهائی یابد و در حال
فرنگی مزبور از همسایگی مهنا متوحش گردیده با شیخ سعدان ابوشهری که از خدمتگذاران دولت
ابد مدت بود بزورق قاصد و پیغام اتفاق نموده شیخ سعدان مشار الیه جمعی از اعراب طایفه
خود را با گلبطهای که داشت و کپتیان فرنگی گروهی از فرنگیان را با سفاین خویش استعداد

نموده باعانت یکدیگر از روی آب بصوب جزیره خارکو شتاب و روی باخراج امیر مهنا آوردند
که شاید او را از جزیره خارکو بیرون کرده جزیره مزبور را از لوث وجود او پرداخته خویشتن را
از تشویش همسایگی او فارغ سازند پس مهنا از مشاهده آن حال باتفاق جمعی از ابطال که در نزد
او اجتماع داشتند در مقام مدافعه برآمده در روی آب و آتش انقلاب با فوج چرخ دولاب
رسید بعد از گیر و دار بسیار سر لشکر فرنگیان و شیخ سعدان شکست و جمعی کثیر از ایشان مقتول
و تتمه بهزار زحمت از آن ورطه هلاکت جان بیرون برده خود را بمکانهای خویش رسانیدند
مهنا از وقوع آن قضیه آتش طمع تصرف خارکو تیزتر و نایره تقاضای خاطرش زیاد شعله ور
گردیده فوجی از کسان و اعوان خود را در سفاین مضبوط مستحکم که در تصرف داشت مصحوب
خویش گردانیده در هنگامی که سفاین انجم و اختر با ناخدائی قدرت خدای اکبر و بادبانی صنعت
حضرت او در دریای زرف سیمای مینا در روی بحیرهٔ اخضر آورد سفاین مذکوره را باستظهار
توکل بجانب خارک جاری نموده بادبان سرعت گشود چون مسافت ما بین آن دو جزیره چندانی
نبود قبل از آنکه زورق آفتاب عالمتاب در این بحر پر انقلاب بساحل مغرب رسید سفاین امیر مهنا
بساحل جزیره خارک رسیده و خود را از جهازات بیرون کشیده با انصار خود اطراف قلعه
فرنگی را محیط گشتند چون فرنگیان از خواب غفلت بیدار و زورق وجود را لطمه خور جهاز
موجه اضطراب و آن گروه غدار را دایره گردار محیط قلعه و حصار دیدند برسم فرنگیان که شیوه عادت
ایشان است آغاز توپ اندازی و بنیاد آتش بازی نموده بازوی مردانگی در خود و دار و گیر گشودند
با وجود آنکه بچابکی دستی فرنگیان آتش باز و جلد بازی شعبدان برق انداز نزدیک بآن رسید
که آن بحر زرف از آن آتش جان سوز سوخته و خاک جزیره خارک از التهاب آن برق بی امان تیره و سوخته
گردد مطلقا بنیاد اعوان آن گروه از شکوه آتش حمله شان هر لحظه تیزتر و چون سمندر در آن دریای آتش

غوطه ور میشدند تا برخی از بروج قلعه فرنگیان را بتصرف درآورده مانند آتش سوزان که در نیستان
افتد بر کشت و ریشه برج مذکور حلول نموده فرنگیان را از آن حالت شعله جلادت بآب عجز و بیچارگی
افسرده و آتش اجتهادشان از رشحه حملات کوه فرسای آنگروه فرو مرده خاک مذلت بر سر و آب
حسرت در دیده و آتش غم در دل از قلعه بیرون شتافته سر بر دایره انقیاد نهادند سحرگاهان که قلعه
کشای خورشید درخشان بقلعه گیری افق شرقی از خطوط شعاعی رایت جلالت برافراشت امیر مهنا
داخل قلعه فرنگیان شد و از نقود و امتعه و عقاقیر و اسلحه و اسباب آنچه در قلعه موجود بود تصرف مالکانه کرده
و بعضی از فرنگیان را مقتول و اسیر کرده شهار الابقا نموده با معدودی از فرنگیان کسان او در زورقی
نشانیده روانه موطن اصلی گردانید بعلت تصرف جزیره خارک و استیلا بر فرنگی و ایصال چندین
مال فوقی در حال او بهم رسیده شروع در قطع طرق و ضبط و نهب اموال فقرا کرده در روی آب
آتش فتنه و شورش بالا و شعله فساد و شر و اصل چرخ والا گرفت بندگان ظل اللهی در آن یکدو سال اول در دو
فارس از تنبیه و قطع نظر فرموده تأمل نمودند که شاید خرستار حال خود را در آیینه عقل ببیند و ترک تمرد کرده
بخردانه گرده روی بخدمتگاری آستانه خدیو یگانه نماید چون تمادت مهلت بجز اصرار
و عناد از ظاهر و باطن روزگارش معلوم و ملحوظ نشد آتش قهر قهرمانی شعله ور و شعله غضب خاقانی
خرمن سوز چرخ اخضر گردیده زکیخان زند را تعیین و گروهی از نهنگان دریای کین را با تدارکات
شایسته نامزد موکب مشار الیه فرموده مقرر فرمودند که رفته در بندر کنار رود و سواحل الطرف علیا اردو شید
بسته و در کنار دریا نشسته در جمع آوری جهازات و سرانجام سفاین بتمام و نهنگان لجه نهنگ
و نام و دریاکشان قلزم آشام آن جزیره خارک رسانیده خاشاک وجود مهنا را از صدمات سیل
بی زنهار و حملات کوه فرسا از بیش بردارند پس ارقام قضا نظام و فرامین قدر شیم نظام در خصوص
سرانجام سفاین و تعهد شیخ سلمان بنی کعب و شاه بندران بنادر عباسی و کنگان و ابوشهر و ظلفان

و غیره شرف اصدار یافته بندران و ضابطان هریک از بنادر مشروحه از سفاین و جهازات
و تنکارات و بوانی و غیره آنچه را در حوزه تصرف داشتند با دبادبان سرعت گشاده بصوب بندر
کناره عنان فرمانبری دادند امیر مهنا و اعوان و انصار او از وقوع این حالات زورق عقل و هوش
بگرداب اضطراب افتاده یقین کردند که تاب کشورگشای خدیو ملک آرا نیست بد سیر ایشان تعلق گرفته
امر آنحضرت با حکم قضا هم کار و دوران سپهر دوار فرمان آنجناب را فرمان بردار است مهنای
مزبور و معاندین و معاضدین او را بجز هلاکت چاره نیست جماعت زعابی طایفه مهنا و بزرگان
و محبان اعوان او نظر بملاحظه آمال و در جهت سلامتی حال خود با یکدیگر قرار دادند و یکی دل بر تیغی نهادند
که بتدبیری زورق وجود مهنا را غریق گرداب فنا ساخته خاطر خود را از اندیشه وخامت مآل و حال
و بیم سخط و غضب خدیو بحر نوال بپردازند پس جمیع کلی خاطر از ترحل او قرار داده حسن سلطان زعابی که
یکی از اعاظم طایفه مزبوره و با مهنا نسبت ابنیت و قرابت داشت متصدی این امر گردیده و با جمعی
از ابنای طایفه زعابی و طوایف دیگر اتفاق کرده در حالتیکه مهنا در جزیره با اطمینان خاطر بتفرج
مشغول و از کید ایشان بیخبر بود دور او را گرفته شروع باجرای آلات حرب و استعمال ادوات
طعن و ضرب نمودند معدودی از ملازمان و فدویان مهنا دست بمخالفت از آستین جلادت برآوردند
و چندان کوشش کردند که مهنا را بکنار رسانیده و خود را بکشتی شکسته افکنده و دل بدریای توکل
نهاده با حواس پریشان و دل ناتوان بر روی دریا روان و تخته پاره وجود خود را از لطمات
چهار موجه بلا بیرون کشیدند حسن سلطان بجهت حفظ و حراست اموال و اسباب و خزاین امیر
مهنا و محافظت سکنان جزیره که مبادا امری وقوع یابد که مورث مؤاخذه و باز خواست
حضرت ظل اللهی گردد بتعاقب و طلب مهنا التفات نکرده حقایق احوال را بتوسط زکیخان معروض
خدمتگذاران آستان عرش بنیان کردند حضرت ظل اللهی گیتی پناه جمعی از معتمدان دربار

خلایق امیدگاه را بجهة ضبط اموال و خزاین مهنا تعیین و حسن سلطان ذعابی را بحضور فیض دستور
طلب فرموده بحضرت فلک رفعت احضار نمودند بعد از اندک مدتی مراجعت و اموال مزبور را که مهنا بسیاری
خطیر و استیفای آن ورای قدرت محاسبان ضمیر بود حمل و نقل آن آستان عرش نظیر و حسن سلطان
ذعابی نیز بزیارت عتبه جلال ضیو فلک سریر مستعد گردیده حضرت ظل الله ملک پناه مشار الیه را
با همراهان مورد نوازشات مستظهر بانواع توجهات فرموده حسن سلطان فرالقاب چند خالی
و اختیار بر روی دریا داده با خلاع فاخره و العنایات وافره روانه و مقرر فرموده که بجزیره خارک رفته
امور آنجا را بر وفق صلاح دولت و رفاه سکنه و رعیت بمشیت و جمعی تفنگچیان بجهة محافظت جزیره و عمارت
خانه و قلعه فرنگی و مراجعت بندر ریگ نموده در آنجا متوقف و بخدمات و لوالی قیام نمایند از کرمهای
چشمهای آنحضرت که سر مشق ارباب کرم و ناسخ داستان معین و حاتم است آنکه ثبت اموال
و اسباب و امتعه و قیمتی و عقاقیر و دراهم و دنانیر و صیلی که از متروکات و محرومات امیر مهنای فرعای
بحیطه ضبط در آمده و حاصل بحر و کان باعشری از عشار آن برابری نمیکرد بحسن سلطان ذعابی و بعضی
هرم خستان است عداد مهنا و فقرا و ضعفا و ساکنان جزیره خارک بخشیده و در میان ایشان سویت
فرمودند الحق اینمعنی غایت کرم و نهایت همت است **ذکر انجام کار و اختتام روزگار امیر مهنا و قتل
رسیدن او بتقدیر خالق ارض و سما** ناخدای سفینه فسانه و معلم زورق این داستان دلکش ترانه یعنی
خامه عنبرین شمامه کلک معقد حکایات را در دریای پر پهنای ورق از تیز از صبا و دو لو سخنی حق
بدینگونه بساحل بیان میرسانند که چون امیر مهنا و چهار پنج نفر از غلامان مشار الیه بطریق تفرسانی
خود را بکشتی مکسور محقری فکنده بی ذخیره و آذوقه و بدون آب شیرین که در بحر شور وجود آن اسم
و از جمیع مایحتاج اعظم است معلق توکل بخالق جزو و کل کشتی شکسته مذکور را در بحر پر شور روان نمودند
از آنجا که سیل مرز نهار بلا روی بخرابی حوال خسته حالان مبتلا میآورد و بجا شاکت تدبیر خس و خار را بجای

بلنگر

بر آن نمیتوان بست و چون محکم رشته دام قضا بر پر و بال مرغان ضعیف مینوا بند مینهد طبیب
علاجی از آن نمیتوان کشت و بهمان شب که آن بخت برگشتگان بهزار تاب و تب و صد هزار
رنج و تعب در روی آب روان شکسته زورق لطمه خور امواج آن دریای بیکران بود سحاب
مظلمی از هوا متراکم و از صرصر نحبت برگشتگی آن بحر پر شور متلاطم گشته از شدت تلاطم آن بحر خونخوار
و صعوبت تموج آن دریای بیکنار عنان اختیار زورق از کف آن کشتی شکستگان قلزم
ابتلا بیرون رفته سفینه مزبوره از تموج آب و تلاطم آن پر اضطراب بی اختیار بهر سو رفتن گرفت هنگام صباح
که بادبانی فالق الاصباح زورق مهر انور از این طرف دریای اخضر بساحل خاور رسیده کشتی مهنا بحوالی
ساحل آمد چون نیک ملاحظه نمودند حوالی بصره ملحوظ آن برگشته بختان شد از آنجا که سفینه مزبوره شداید
آن طوفان پر شور را گذرانیده و شکستگی او بیشتر از بیشتر گردیده از آن پس با توانی سفر دریا و شایستگی صدمات
آن بحر طوفان را نداشت و راکبین کشتی اثر بعلت عدم آذوقه و آب شیرین و تشویش جان و جسم
آنهمه زیان طاقت و توان مسافرت نبود لابد و ناچار در خور بصره لنگر توقف افکنده قرار گرفتند که شاید
کسی بحال ایشان وقوف نیافته مقدری آذوقه و آب شیرین بر تحصیل و روی توکل بجانب وادی آورند
چون بعلت و شمسی جمیع اهالی انحوالی مجال توقف در آنجا نشده سعی مینمودند بلکه بنوعی نمایند که خود را
بساحل عمان رسانیده در ظل حمایت اعراب خوارج از بیم جان آسوده گی یابند لیکن چون قضا با فنای
مهنا جاری گردیده روز عمرش باخر رسیده بود اهل بصره از حال ایشان باخبر و نظر بانکه در اندک که مهنا
در روی دریا مسلط الید و پیوسته در کار اضرار و آزار هر تنگ و مع بود بجهازات و سفاین ایشان لا از ره
دست اندازی مینمودند لهذا وجود او را مورث مفاسد بسیار و حبابش را موجب اختلال خود میدانستند
لشکر اطفای نایره شور و شر او و جمعی را مجمل دو سه فروند کلیط بسر او فرستاده او را و چند نفر همراهان و غلامان
او را دستگیر و مقید بقید غل و زنجیر نموده در بصره در گوشه محبوس و مراتب را بعرض عمر پاشا والی بغداد

و بصره رسانید عمر پادشاه نظر باینکه او را مردود دولتین علیتین و وجودش را منعقد خرابی گونه شور و شین دانسته
از بعد او حکم بقتل او داده در خفا باتمام کارش مرخص شده و خلقی از اهل بحر و بر را از شر وجود مردود او خلاص
ساختند شیخ حمزه نامی عرب ساکن بندر کنکان نیز در کنار دریا موج دریای شور و غوغا کردیده از خدمت
کاری آستان عرش بنیان دامن کشیده دریای غضب قهرمانی متلاطم کردیده زکیخان زند را مامور
تهذیب و تادیب نام و نشان او روانه فرمودند بیک حمله کوه فرسا کاخ هستی او را از بنیاد برآورده مال
عیال او در عرصه نهب و اسیر گشته در خطه شیراز ربیع و شیراز رسانیدند **ذکر سرکشی ذوالفقار خان افشار**
ذکر گرفتار شدن او بدست محمد علی خان بتقدیر مختار حقایق این واقعه نجویست که ذوالفقار خان
افشار خمسه را در هنگامیکه موکب سعادت کوکب از سفر آذربایجان انصراف مینمودند مورد مرحمت خدیو فرموده
حاکم خمسه عراق نمودند اگرچه امر که مبانی بندگی و چاکری و معابر شیوه عبودیت و فرمانبری تواند بود
از مشار الیه ظهور نموده لیکن بعضی از مترددین و مخاصمین از اطوار و علامات غرور و نخوت او آثار خودسری
و سرکشی تفرس نموده بعرض میرسانیدند حضرت ظل اللهی او را بنابر امتحان مدبر بار فلک بنیان طلب فرموده
مشار الیه والده خود را که زالی خوش بیان و پیر سخندان بود بآستان سپهر بنیان فرستاده و مدعی لها
با فسون گری و زبان آوری مراسم تبه بجهة پسر مهلت حاصل کرده که بعد مره اولی حکم قضا قضا
با حضار ذوالفقار خان صادر شود سر قدم ساخته مدبر بار فلک اقتدار شاید پس از آن که کرة بعد اخری
حکم باحضار صادر شود و زال مذکوره بعوض پسر راه شیراز را پی سپرده بوده بعد از تقصیر زبان میگشود
چون تاخیر ذوالفقار خان در پوییدن راه عبودیت و تقصیر او در طی طریق خدمت از حد اعتدال
متجاوز گشت و رخنه فساد و کار از مرتبه نوکاری که من زال بسوزن تدبیر و رشته تدبیر درگذشت قهرمان
بهرام قدر آتش غضب ملتهب کردیده علی محمد خان و علیم اودخان زند را با کروهی از بهادران فیروزمند
روانه فرمودند که ذوالفقار خان را از خواب غفلت بیدار و از مستی باده پر خمار غرور هشیار سازند

مامورین مذکور بصوب مقصود شتاب کرده چون علی محمد خان و علیم اودخان از طرق مختلف
حرکت آمده علی محمد خان در طی طریق خویشتن را پیشتر از علیم اودخان رسانیده بود در نواحی ابهر خمسه تلاقی
جانبین روی داده تقارب فریقین اتفاق افتاده بعد از حملات کوه فرسا و صدمات جان گزای
بهادران بر دولت شکست بر سپاه ذوالفقار خان افتاده بر فیافی فرار عزیمت نمودند دلیران
لشکر منصور و دلاوران پلنگ خشم شیر زور در تعاقب انها عنان جلادت گشوده بعد از آنکه
اندک مسافتی پیمودند ذوالفقار خان بهنگام دریای مصاف دو چار و بکمند مجد و بند دلیران شیر شکار
گرفتار شد علیم اودخان روز دیگر وارد مکان مصاف گشته وقتی رسید که کار از کار گذشته بود پس علی محمد خان
بضبط اموال و اسباب ذوالفقار خان قیام و او را با کوچ و بنه و اتباع و اقوام روانه درگاه ملایک
مقام و در خطه بهشت احترام بحضور میمنت آغاز سعادت انجام خدیو جم جاه کسری غلام رسانیدند
آنحضرت از راه مروت و طریق فتوت که مجبول طبع با سعادت بود چشم از تقصیرات او پوشیده
و برعایت رسوم عفو و اغماض کوشیده سرائی بجهة توقف مشار الیه عنایت و او را سایه نشین قصر
بیقصور حمایت فرمودند بعد از چند مدت مجددا او را حکومت خمسه عنایت و اتباع و اولاد
و متعلقانش در خطه غم پرداز شیراز در ظل عطوفت خدیو عاجز نواز آرمیده مومی الیه خود متوجه
محل امارت شد **بیان احوال حسینقلی خان قاجار ولد محمد حسنخان قاجار**
و گذارش آن زمان ادهم کلک تیزگام بدایع سالک در میدان حکومت بدینگونه
پویه درمیکردد که چون بعد از هدم محمد حسنخان آقا محمد خان ولد اکبر محمد حسنخان که بدشت قبچاق فرار
در نزد جماعت ترکمانیه توقف داشتند بامید رافت و رحمت خدیو کشور فتوت مراجعت کرده
روی انقیاد بدرگاه فلک اشتباه آوردند آنحضرت در رعایت جانب انها نهایت مبالغه نموده آقا محمد خان
در محافل ارم مشاکل بهمگی امرا رتبه تقدم یافته برادران کوچک و خانواری ایشان محمد خان قوانلو

مامور بتوقف دار السلطنهٔ قزوین شدند و دو پسر کوچک محمد حسنخان همشیرزاده کان حسینقلیخان
و دو کو حسب الامر در استراباد نزد والدهٔ خود توقف نمودند چون دار العلم شیراز مقر معسکر نصرت
طراز شد حسینقلی خان که با آقا محمد خان از یک مادر بودند بشرف ضیو جم مرتبت رسیده به برادر
ملحق گردید بعد از چندی داور کسری شان بجهت دلجوئی آقا محمد خان حسینقلی خان را حاکم دامغان کرده
بآنجا روانه فرستاده در دامغان بعضی از دیوسیرتان بصورت انسان پیرامون آن طفل نادان گردیده آغاز
شورش و غوغا کردند از گردنکشی و دست درازی علامات خیره‌سری بظهور رسانید چون اینگونه
اخبار بعرض عاکفان سده گردون وقار رسید بموجب ارقام قضا نظام خطاب بحسینقلی خان شد
که میباید بطریق خدمت راه باقدام ارادت بپوید و با مجمل توکند که ارباب محمد حسنخان و مورد
ایشان رفته ترک حکومت گوید و بسلامت در آنجا توطن جوید حسینقلی خان را با وجود آن بی کمالی
و وسوسه شیطانان لاابالی خورده بین کار فرما و عقل دور اندیش راهنما گردید و توطن نکند که بلوکیست
در میان استراباد و مازندران اختیار کرده روی بآنجا آورد و مرتضی قلیخان و مصطفی قلیخان برادران او
نیز در محل مزبور سکنی داشته قلعه بجهة سکنی و امن ساخته بودند حسینقلی خان در توطن و توقف نکند با برادران
شرکت کرده روی بمامن سلامت آورد و محمد خان سوادکوهی مشهور ببداو و حاکم مازندران از زیاده طلبی
و بدگهری که دشت بیهوده و یاوه با ایشان بنای مناقشه گذاشته و تخم کین در مزرع خاطر بدعهد و پیمان
خود کماشته بدون جهتی مشرب عذب مروت را بخاک بی انصافی انباشت هر چند سه برادر
مشار الیه ترک آن شیوه ناستوده نصیحت و از آن حرکت ناشایسته ویرا ملامت کردند مفید نیفتاد
بموجب عرایض متواتره که بخدمت فلک رفعت حضرت ظل اللهی ارسال میداشت بر ایشان هر گونه
تهمت نهاده کمر بر استیصال آنها بسته و رشته مروت و انصاف را بکلی گسسته بدعهدی لشکری جمع نموده
بود که روی بهانه جوئی بتفرقه نمودن آشیان ایشان آرد پس از بلدهٔ بارفروش که دار الایاله او بود حرکت

سفر تهیهٔ لشکر کرده با جمعیت بسیار و لباسهای از اسباب کارزار روی بجانب توگنده نهاده چون در بلده
اشرف باب نزول گشت حسینقلی خان و برادران چون دیدند که غرور او را هیچ تدبیری بجز از قسمت شمشیر
چاره نمیتوان نمود حسینقلیخان از رای غیر معهود با محمد و دو متوجه ساری گردیده شهر ساری را تصرف
نمود یعنی در اشرف مسموع محمد خان گشته از اشرف مراجعت و محرک سلسلهٔ جمعیت و باز بدو شبیه حسینقلی خان
متوجه ساری گشت چون دو فرسنگ راه مرحمت را پیموده در حالیکه از محل موسوم برستم آباد عبور نمود
مرتضی قلیخان با جمعی از تفنگچیان آتش فشان از جنگل سر بیرون کرده خیابان را تنگ بر محمد خان کرده در
رهگذار او از تو بر زمین زده نشسته و شلیک تفنگ سلک جمعیت او را از یکدیگر گسسته لشکر محمد خان
بیخبر از آن حال متفرق و پریشان و منهزم شد بر هم خورده هر کسی بطرفی رفته جناب محمد خان خود در تخت روان
تشریف داشته در ساعت دستگیر و مقید بقید زنجیر گشته مرتضی قلیخان محمد خان را برده بسته حسینقلی خان
سپرده پس باتفاق روی ببلدهٔ بارفروش که دار الایاله محمد خان بود گذشته با انواع تعذیب
بسیاری از اموال و اسباب او را اخذ و قبض نموده سر انجام بقتل او اقدام و روز عمرش را بشام رسانیدند
چون کیفیت آن وقایع معروض حضرت ظل اللهی گردید زکیخان را مامور بجانب مازندران بجهت تنبیه و تادیب
حسینقلی خان و تنظیم امور الولایات فرمان دادند زکیخان با سپاهی که حسب الامر مقرر شد بکشورستان
مامور همراهی مشار الیه بودند عنان شوکت گشاده و قدم در وادی فرمانبرداری نهاد حسینقلی خان
تاب مقاومت نیاورده و زکیخان بر مازندران استیلا یافته و بتعاقب حسینقلی خان شتافته تا با استراباد
و جاجرم و دیگر مکان عنان نکشید حسینقلیخان بدشت قبچاق رفته بطایفه ترکمانیه پیوست
زکیخان از رتق و فتق مهام استراباد و مازندران مامور بمراجعت گردید حکومت و ایالت مازندران
بحکم داور دوران شأن بمهدیخان ولد محمد خان داده و تعلق گرفت از آنجا که در آن توقف خدیو کشورستان ملال
تا آخر حال که عرض سال هزار و صد و نود و سه در انجام آن خدیو بیهمال است از مبدای ملک آرای دیری

تیغ جهان گشای آنحضرت جمیع سرکشان پای در دامن خمول پیچیده و جمهور غوغا طلبان
خود را بزوایای کم نامی کشیده ساحت مملکت از لوث وجود شرار نابکار پاک و عرصه
گلزار ولایت خالی از وجود نابود خس و خار آنحضرت و بکلی امنای دولت در دار الملک شیراز در کار
و بفکر مرمت و متوجه آبادی و ملتزم عیش و شادی بودند بنابران بعضی وقایع حزنیه را که دران اوان
روی داده و اتفاق افتاده در تحت قید سال و تشخیص تاریخ درنیاورده این چند سال را در ضمن
یکدیگر تحریر و بدون ملاحظه تقدیم و تاخیر اظهار و تقریر نمود انشاء الله العزیز المعبود وقایع اوان دولت
و زمان شوکت این شهریار کامکار غرض اصلی از ضبط این مختصر و مقصود کلی از تدوین این کتاب مبارک
دفتر بهالت مفصل و مشروح سال بسال بقید خواهد در آورد و بطریق تفصیل بیان خواهد کرد
و دران چند سال همت والا نهمت اساسین و ملکشا پرداخته از عمارات و ابنیه و اسواق و مساجد و مدارس
و خوانق و قنوات و جداول و انهار و حیاض و بساتین و طواحین و بقاع الخیر و غیره آنچه دران
خطارم مثال در لوح وجود صورت گرفت و در صفحه حصول نقش بست از حیز حصا بیرون
و از حصر اوهام فزونست **ذکر تسلط حسینقلیخان بار دیگر بولایت مازندران و چگونگی**
آن زمان کلک وقایع نگار چگونگی این حکایت را چنین اظهار مینماید که بعد از مراجعت زکیخان
از الکای مازندران حسینقلیخان فرصت یافته و مجدداً بجانب لنگر کنده و توابع استراباد شتافته بفراغبال
میرنشست چون مهدیخان ولد محمد خان سوادکوهی مردی جاهل کم کار و بیخبر از تجارب روزگار در بلده بفروش
بناز و نوش میگذرانید حسینقلیخان با معدودی از غلامان از طریق غیر معهود یعنی راه کوهستان هزارجریب
ایلغار کرده غفلةً خود را ببلده بارفروش رسانید ولی با کمانه داخل شهر گشته مهدیخان مخبر شد که حسینقلیخان
بدرب سرای او ایستاده بود وقتی مهدیخان راه را بکلی بر خاطر و در زوایای بارفروش متواری خاطر
از کاش خیمه از زمان پوشیده مترصد براز گونه خاری کرد دید حسینقلی خان در سرای او نزول و به تفحص مشغول

در سرای

مشار الیه گرفته و مغلول ساخت و بفراغبال بقبض و بسط امور مازندران پرداخت چون این خبر معروض
رای ضیا پرتو جهان پرور شد علی محمد خان زند الحجه تادیب و تنبیه آن که منظور نظر فیض گستر بود مقرر داشتند و با توجهی
از بهادران بیل توان بجانب مازندران روان فرمود علی محمد خان نیز بمازندران استیلا یافت
حسینقلی خان با آن دو برادر که در نزد او بودند بجانب نواحی استراباد شتافت چون در هنگام هبوط
نیر دولت محمد حسنخان اولاد و جماعت آشاقه باش را با طایفه یوخاری باش و حسین خان دولو
عداوت محکم و شرایط خصومت قایم بود حسینقلی خان دران چند گاه استیلای با تجدد و دلبستگی از طایفه
یوخاری باش را بقتل آورده و از ساحت هستی معدوم کرده بود و در آنحال که اندک ضعفی در حال
او بهم رسیده و در کارش قلیل اختلالی بهم رسیده بود بعضی از باقی ماندگان قاجاریه ضد او و دو سه نفر
ترکمان دولت را ابلغنامه ای خطیر بطمع قتل حسینقلی خان تحریص نموده ترکمانان مذکور در پیرامون حسینقلی خان
میگردیدند و در همه حال از او با خبر و در کمین وقت بودند در شبی که آنجوان دلیر در نواحی استراباد در جایی
خفته و غلامان و پیروان مکوش نیز بچهار گوشه بیدار بخواب رفته بودند ترکمانان مذکور انتهاض فرصت
کرده و در جای خواب گران چون نامردان بقتلش آورده از میان بدر رفتند غلامان و چاکران
مشار الیه صبحدم که از خواب عدم بیدار و از خمار منام هشیار گردیدند مجدداً خود را در خواب عدم خفته
و بترک دنیای فانی بمرور عمر و جوانی گفته دیدند حقیقت حال بر احدی مشخص و معلوم که وقت قتل و قاتل
هیچکس را محقق و مفهوم نگشته بالاخره معین شد که ترکمانان باغوای اشخاص مسطوره بامر مذکوره قیام کرده
آن قضیه را بفعل آورده جعفرقلی خان و مهدیقلیخان اولاد محمد حسنخان که صغیر و در دار السلطنه قزوین
بحکم والد خجسته تمکین توقف داشتند و دران اوان بمرتبه رشد و تمیز رسیده در خطه ارم طراز شیراز بحضور خدیو
گردون فراز مستعد گشته به برادران بزرگ خود یعنی آقا محمد خان و علیقلیخان و رضاقلیخان پیوسته شد
بیان گرفتاری زکیخان زند بدست شیخ عبدالله بنی معین در جزیره هرموز نهنگ نام بلاع

رقم در بحر ژرف و لایت و دریای شگرف حکایت بدینگونه شناور میگردد که ولایت عمان محلی است
مشهور و معروف و موضعی است در نزد عرب و عجم و ترک و دیلم بخصانت موصوف یکطرف
آن بیابانی است و وادی غیر ذی زرع بوادی یمن پیوسته و سه طرف دیگر بدریای ذخار خونخوار متصل گردیده
و لنگرگاه آن که باید لامحاله سفاین مترددین آنجا داخل مسقط شود بعد از یکفرسنگ طول داخل دریا
واقع شده و عرض فاصل جبلین بقدر تیر پرتاب که باید سفاین و جهازات در میانه آن دو کوه یکفرسنگ
مسافت را طی کرده در محاذات مسقط لنگر افکنند و بر فراز هر دو کوه بروج متعدده در برابر یکدیگر ساخته و در
و در هر یک از بروج جبلین مذکورین در محاذات هم وقوع یافته و توپهای جانسوز نصب نموده اند
گلوله هر توپ از جمیع بروج این دو کوه بر جهای کوه محاذی میرسید تا کشتی که باید بطول یکفرسنگ
در میان آن دره تنگ از برابر چندین توپ عبور و لنگر نماید چه رسد مختصر کلام دخول لنگر بجائی نه
کشتی غریب بعلت اینگونه ممر و این قسم مدخل و معبر در آن ولایت از بابت محالات و از مقوله خوارق
عادات است زیرا که بنحو مسطور یکفرسنگ در میان آن دره باید کشتی تنگ عبور نماید تا بلنگرگاه آید
و در این دو فرسنگ مسافت در همه جا در فراز هر دو کوه جانبین از بروج متعدده مشروحه که هر دو دست
قدم تلی ساخته توپ میزنند و اساس کشتی را اگر از آهن و خارا باشد بضرب توپ در هم میشکنند
از آنجا که اهالی عمان جملگی خوارج و از سلم مزبور مذهب حق بر معراج کفر عارج و دشمن غالب کل غالب
علی ابن ابیطالب اند تصرف و تسخیر عمان و تدمیر و تحقیر آن بدنیان منظور نظر آفتاب اثر و مکنون
خاطر فیض پرور گردیده زرگنجان بندر را مامور بتقدیم خدمت مذکوره و تمشیت امر مزبور فرموده روانه
بندر عباسی نموده و فرامین مطاعه و ارقام لازم الاطاعه در خصوص اجتماع سفاین و غرابات
و جهازات اطراف و جهات رفته شیلان بندران و ضابطان بنادر سواحل از بندر عباسی تا دورق
و حفار مکان مشایخ بنی کعب شروع بجمع جهازات و سفاین و غرابات و لوانی و غیره کرده بندر

اسباب و تهیه آلات و افراز پرو خشند شیخ عبدالله معین که یکی از مشایخ عراب بود مکان او
در جزیره هرموز و جزیره مذکور کومیت در میان دریای اعظم یکجانب آن بساحل نزدیک میباشد
تا بندر عباسی هفت هشت فرسنگ و جانب دیگر تا سواحل هندوستان و فرنجه بلکه یکطرف تا دریای
محیط بحر پر ضطراب اتصال دارد آقا محمد مارنینی اصفهانی که در حکومت اصفهان نام او مذکور شد
چندگاه حسب الامر ضد یکتی سنان از اصفهان معزول گردیده بحکومت بندر عباسی رسید
مشارالیه در ایام حکومت بندر مزبور شیخ عبدالله عرب نیز معین را که عرب وحشی صفت جزیره نشین
و مانند حیوانات بحری خوش از سطح زمین و از خشکی بغایت کرانه گزین بود رام کرده بتدبیرات مناسب
در آورده روانه خدمت قهرمان ماء و طین نموده بود شیخ مذکور متلق سعادت اندوز حضور فیض گنجور
و سرانجام و از خویشتن را در موقف خدمتگذاری بازداشته خود مرخص و رو بوطن اصلی گذاشت در هنگام
که زرگنجان بخدمت مشروحه مامور و در بندر عباسی متوقف بود شیخ مشارالیه بخدمت مبادرت نموده
و بعلت ریانت پسر در نزد زرگنجان اسیر بود و در شرایط خدمات دریائی بروی کار میآورد زرگنجان
دختری که او را در تتق خفا بود طمع کرده و این معنی را بوساطت محرمان بعرض اظهار در آورد شیخ را القبول
و صلت و عوت نموده قبول مسئول را در ظاهر انگشت بر دیده نهاده زرگنجان را بضیافت جزیره هرموز
صلا داده خان فرزانه را شاهد این عزم در نظر بخوش شیرین صورتی جلوه گرفت و دست طمع دیده
بصیرتش را از ملاحظه مال و مشابه و خامت احوال پوشیده و مستور گردانیده پس در روزی که معین شده
بود شیخ مزبور کلبطی چند حاضر کرده خان عالیجاه را با معدودی از خواص کلبطها در آورده از برای
تخفیف همراهی خان سخن آن این بود که چون در جزیره مکان توقف مهیا شده و اسباب ضیافت
نیز کم است و عراب را بعلت عاری بودن از رسوم و عادات و بیوقوفی از تکلفات قدر ضیافت
معدودی میپذیرند بهت جناب خان هم سرگرم باده وصال شد و تمنا و از وفور تهور در این ماجرا فکر صحیح ننمود

درست نکرده و این معنی را بر خاطر قاصر نیاورده که سرداری عظیم الشان لشکر او کن در پا چگونه بی سردار گذارد
و بخواهش مردی که دوستی او مشخص نیست و با معدودی چگونه روی بسفر دریا آرد سخن مختصر بعد از آنکه جناب
خان با قلیلی از خواص در کلبطها نشسته دست از دامن ساحل گسست و در کلبطی که جناب خان سردار [illegible]
نشسته بجز از پیش خدمت احدی بر آنکه نشسته شیخ عبدالله خود شرف اندوز خدمت بود و چند نفر غلامان
نیز حضور داشتند عمله دریا و معلم و ناخدای کلبط کلبطهای خان عالیشان را از رقه کلبط خاصه
دور انداخته و در روی دریا پریشان رفتار ساخته خان را بعد از آنکه تنها و از خاصان و متعلقان
جدا کردند گرفته و بجزیره هرموز برده در حجله سرای محبس هم آغوش عروس قید و حبس نمودند و اتباع و خواص
نیز متفرق و محبوس گردانیدند لشکریان و سرکردگان چندانکه در ساحل انتظار مراجعت خان را کشیده
و چشم در راه سردار خویش گشوده اثری از مراجعت ندیدند از کید شیخ عبدالله با خبر و آگاه از خدعه
آن بدکیش بدسیر گشته حقیقت کار و چگونگی آن گیر و دار را بعرض خدیو جم اقتدار رسانیده خلاصه
حکایت آنکه بعد از تردد سفرا و آمد و رفت وکلا جناب خان را با ولد شیخ عبدالله که در درگاه جهان پناه
بود معاوضه کرده و این را برده و آنرا آوردند

ذکر سرداری علیمراد خان زند و مامور شدن بجانب کردستان بابان و گرفتاری آن

بر رای واقفان رموز نکته دانی محقق و مستور نماند
که ولایت کردستان بابان در جمیع ازمنه و اوان متعلق بدولت روم و باج گذاران مرز و بوم
بوده اند سلیمان پاشا نام والی آنجا در زمان ولایت و امارت خود یک دفعه از وکلای این دولت
رنجیده خاطر گردیده رخت عافیت بسایه دولت و ظل عطوفت خدیو کسری معدلت کشیده بود بعد از آنکه
بسجال رضا باز آمده مراجعت بولایت خود نمود ابواب اخلاص مندی را باز و طایران عرایض خود را
پیوسته در پرواز داشته خود را از لوازم عبودیت معاف نمیگذاشت بعد از ارتحال او محمد پاشا نامی
برادرش نیز همین شیوه را مراعات و روی توسل باستانه گردون درجات مینمود و در همه حال

سالک

سالک طریق فرمان برداری بود عمر پاشا والی بغداد او را از طریقه مسلوک در رفتار و شیوه پیشه و کار او بد ظنه
گشته و او را معزول و محمود پاشا نام برادر او را منصوب نمود مشار الیه کیفیت واقعه را بعرض عاکفان
سده سنیه رسانیده خواهش اعانت در تلو عرایض معروض گردانید حضرت ظل اللهی لشکر پناه علیمراد خان را
بسرداری تعیین و فوجی از لشکر ابواجمعی ولایات الحوالی مثل کردوس و صاین قلعه و انگوران و مراغه
و غیره را حکم بجمعیت در معسکر مشار الیه و متابعت آن فرمودند مامورین حسب الامر اجتماع نموده
در موکب علیمراد خان عنان جلادت بصوب مقصود شتافتند در روزی که تلاقی فریقین اتفاق
افتاده در میان عسکرین آتش فتنه روی باشتعال نهاده چنین لشکر علیمراد خان بر صفهای رومیه
که باعانت پاشای جدید آمده بودند غلبه کرده و ضعف قوی روی بآنها آورده تکاور را عنان کشیده
تن تنها به لشکر رومیه روی نهاده پس خویشتن را بدرون لشکر انداخته اسم و رسم خود را نکو ساخت
جماعت رومیه این مطلب را موجب رونق کار و شرف روزگار خود دیده با زخمی که در آن میان باو رسیده
بود دامن بسن فرو کشیدند آن مدهوش صهبای غفلت وقتی هشیار و زمانی بیدار شد که خود را در خیمه آنها
ساکن و محبوس آنجماعت و در شکنج انواع شناعت دید لشکر از گرفتاری سردار خان لشکر شکست یافته
و براه فرار شتافته بسیاری در آن قضیه از وخامت سبکباری و شامت باده خواری جناب
خان بهلاکت رسیده عرصه شمشیر گردیدند علیمراد خان را بدار السلام بغداد برده چندگاه
در آنجا بود بالاخره که از اصل و نسب او حسب الواقع مطلع گردیدند صلاح خود را در نگاهداری او ندیده
عمر پاشا چندکس همراه کرده او را بحضور فیض گنجور خدیو منصور رسانیدند حضرت ظل اللهی بنا بر آن
بی شامی آنگونه خود کامی و حاصل نمودن بدنامی در صدد مواخذه بر آمده و بشفاعت نواب ظهیر الدوله
از تنبیه گرفتاری بسط و غضب قهاری نجات یافت و حضرت ظل اللهی کشور گشائی نظر علیخان زند را
بجهة تدارک این واقعه لشکری گران داده بنواحی کردستان فرستادند مشار الیه تا بنواحی و حوالی بغداد

شکر کشیده جماعت مزبور مکافات خود را حسب الواقع دیدند بیان رسیدن بهار
وانحراف مزاج مقدس از عمر پاشای والی بصره و بغداد و مأمور شدن نواب
ظهیر الدوله بتسخیر ام البلاد در شب دوشنبه شهر محرم الحرام طرازندهٔ محفل چرخ نیلفام دارا لشکر
ایوان گردون والا مقام بعزم تسخیر قلعه ام البلاد محمل سلسله جنبان سپاه گران انوار محرک لشکر فیروز
اشعه گردیده چون از مبین نزول آن نقطه دایرهٔ سعادت بمحاذات نقطهٔ اعتدال ربیعی فصل دی
بموسم بهار مبدل و مزاج هوا باعتدال مایل و طبع نسیم عنبر شمیم معتدل گردید سپهدار باد بهاری و سپاه
سالار نسیم آزاری بفرمانفرمای فروردین با لشکرگران ازهار و ریاحین و سپاه گران لاله و یاسمین
بجانب ام البلاد چمن و شهر بند باغ و گلشن تمکین فرموده دامان دشت و در و ساحات بسیط
اغبر و عرصهٔ کوه و کمر از هجوم لالهای احمر و جوش گلهای معطر چون عرصهٔ سپهر اخضر مشحون گلهای انجم
دختر گردید و فراشان نسیم اعتدال بساط انبساط سبزهای زنگاری و فروش منقوش گلهای
بهار برا و فضای هامون گستردند از نطقهٔ حرکت سپهدار بهار و آوازهٔ تحریک لوای خورگیتی
لشکر آرای آزار بعزم تسخیر شهر بند گلزار زلزله بر ارکان ثبات و قرار رومی نژادان ثلوج و امطار
در آن روزگار از جانب خداوندگار بهمن مستحفظ مملکت باغ و گلشن بودند افتاد و محل نوروزی
بفرخندگی و فیروزی در عمارات مبارکات جدید البنا شیراز بجا آمد و دستی پیش کاران محفل
طراز و آرایش گری نگار بندان بدایع پرداز انعقاد یافته سرو خاصان درگاه و بر و دوش اعیان
حریم عز و جاه از بوارق خلاع انجم شعاع پرده پوش رخسار خورشید و ماه شد چون عمر پاشای والی
بغداد و نسبت بچاکران آستان فلک بنیان اظهار اخلاص و افتخار باختصاص نموده بمقتضای
ذرایع ترحم انگیز و مفاتیح عرایض ضراعت آمیز قفل از در بندگی گشوده و شاهراه چاکری آستان معدلت
ارکان را بپای ارادت پیموده همواره سالک صراط المستقیم اظهار عبودیت و خلوصیت میبود

دراین سال آثار خلاف رفتار بر نهج صدق و صواب از او بظهور رسید که از دیوان غرا و فرمان مجد
عمر و زندگانی و فرصت بهجت و کامرانی او بعلت سوء رفتار سجل اختتام و خاتم افنا و اعدام
مسجل و موشح گردید تبیین این مقال آنکه در حالی که در اراضی بغداد و عتبات عالیات عرش درجات
زبانهٔ شعلهٔ طاعون باوج سموات رسیده آتش آن بلا خرمن عمر صغیر و کبیر گردیده دست فتنه
بساط زندگانی بسیاری از غریب و بومی را از فضای آن بوم و بر برچیده جمعی از اهل ایران نیز که مشام
منور و اراضی مقدس مطهر مجاورت و بشهد بلای آن بلیه مبتلا و بدعوت داعی حق راه نورد دیار فنا
گردیدند عمر پاشا اموال و اسباب و جهات مخلفات مطعونین طعن سنان طاعون را بحیطهٔ ضبط
در آورده مجموع اموال خود مجمع کرده خلاف و اولاد و زوار و مجاوران ایرانی بدربار خاقانی آسمان
گیتی ستانی که ملاذ ستم رسیدگان و معاذ غمدیدگان است اجتماع نموده در خصوص احقاق حقوق تمام
شقوق تالد و طریف باوج عیوق رسانیدند و بفرمان حضرت ظل اللهی فرامین قضا امضا در باب
انتهای این مدعا بعمر پاشا صورت انشا پذیرفت و مصحوب یکی از چاکران این آستان ملایک مکان
ارسال و اموال مزبور را امر بایصال فرمودند عمر پاشای مذکور گوش را به پنبهٔ غرور انباشته اموال را مالک
و در خصوص رد آنها بمعاذیر ناموجه متمسک و مسالک شد و دیگر حجاج ایران که هر ساله محرم بیت الحرم
و باقدام شوق بیابان نورد طریق کعبه مرام بودند در هیچ ایام متعارف نبود که در دار السلام بغداد از
ایشان دیناری مطالبه نمایند در آن اوان عمر پاشا بنای بدعت نهاده دست طمع گشاده حجاج
بمبلغهای کلی مصادره و مطالبه نموده بل حاج این معنی را بدرگاه فلک رواج عرض و مزاج معدلت امتزاج
از استماع اخذ اینگونه باج از عمر پاشا متغیر و بحر امواج غضب قهرمانی متلاطم و اخذ این حرکت شنیع
توقیع رفیع و حکم عالم مطیع از دربار رفیع خطاب بمومی الیه شرف اصدار و از اقدام آن طریق نامحمود
او را بمخاطبات غیب آثار رو ابراز انزجار بسیار اشعار فرموده بمطلب نیز از موجبات شعلهٔ غضب قیامت

لهب اشتعال نوایر غیظ و سخط را سبب گشت و بکر در حالی که بنحو مسطور سابق زکیخان زند افواج فیروزمند
بتسخیر عمان مامور و عبور و مرور سپاه گران از بحر بیکران باستظهار جهازات از سهولت دور بود
و حسب الامر والا و رواز اعلام بعمر پاشا اعلام شد که چون از بصره بعمان از جانب بر و بیابان راهی ممکن باشد
که مسافت آن در نظر همت گیتی نورد در زیر قدم جهان گرد دلیران اسفندیار رزم رستم نبرد چندان
نیست سپاه منصور و غازیان نصرت مقطور را از ام البلاد بصره راه عبور و طریق مرور گشوده که
اردوی عساکر ظفر مآثر از راه بیابان متوجه عمان و بسهولت تخریب بنیان شوکت و شان خوارج
توانند پرداخت عمر پاشا از قبول این مدعا متحاشی گردیده و از فرموده تخلف ورزیده قطع نظر از این مراتب
چون ازین راه همگنان دریای هیجا عازم صوب عمان بودند خوارج را بارسال آذوقه و طرق مختلفه اعانت
نموده ابواب موافقت بر روی ایشان گشوده دیگر طریق اینکه در این نزدیکی مرقوم قلم بدایع رقم شد محمد پاشای
بابان از دولت آل عثمان و جانب عمر پاشای که قبض و بسط امور آن سرحدات در قبضه اختیار آن بود
بحکومت قلعه جولان و ریاست جماعت بابان قیام داشت و از سابق ایام همیشه گردن بر طوق خدمتگذاری
این دولت جاوید مدت میگذاشت عمر پاشا بابشار الیه بنای سوء سلوک نهاده و محمود پاشا برادر او را
حکومت جولان داده محمد پاشا دست توسل بحبل المتین رافت حضرت ظل اللهی زده بطریق دخالت
بدولت دوران عدت ملتجی شد حضرت ظل الله گیتی پناه از عمر پاشا خواهش کردند که حکومت
محل مزبور و ریاست طایفه مذکور را کماکان بمحمد پاشا گذارد و دست از ارتکاب اینگونه حرکت ناهنجار بردارد
و از کمال حمق و سخن بآن مردود اثر نکرده فوجی از لشکر خود را مامور بقلعه جولان گردانیده که محمود پاشا را در
امر حکومت مستقل و محمد پاشا اسیر قید ذل سازند یعنی معروض عاکفان سده جلال و مسموع ایستادگان
محفل مینو مثال گردیده فوجی از بهادران غضنفر فر گروهی از دلیران رزم جوی جنگ آور را با سرکردگی علیمرادخان
باعانت محمد پاشا تعیین و روانه آن سرزمین فرمود بعد از ورود بقلعه جولان در روز مقابله فریقین خواستین را از

نشاه

نشاه راح و تواتر و تعاقب افواج سرگران ساخته و از غرور سرمستی بشبشه تهور بنفس واحد خود را
در میان قوم روم سیان انداخته جماعت مزبور او را شناخته و دستگیر و پای بصوب بغداد گشودند الغرض
از ظهور این امور بحر زخار غضب قهاری در جوش و دریای خونخوار سخط قهرمانی در خروش آمده بتدبیر
عمر پاشا و تسخیر دار السلام بغداد و ام البلاد بصره و سایر ولایات ما بغداد را پیش نهاد همت والا فرمودند آنچه که
ابتدای حال داور معدلت خصال و خدیوی شیمه و بمال در فتح کشور و گردانیدن لشکر سپهگاه همت کیش
بیگانه نموده بنفس نفیس خویش و برادران سعادت کیش در انتظام مهام دولت و تنظیم امور مملکت
سعی مبذول میفرمودند اعتضاد الدوله محمد صادق خان برادر ارجمند را بفتح بصره مامور و گروهی از بهادران
منصور و دلاوران پلنگ خشم شیرزور را در ظل رایات فتح آیات و سایه اعلام ظفر علامات
نواب معظم الیه روانه نمودند

ذکر کیفیت نهضت رایات جلال نواب سپهر رکاب اعتضاد الدوله بجانب بصره و ورود بکنار شط العرب

علم مشکین رقم فصاحت
مینگشاید که ام البلاد بصره از جمله گرمسیرات مخترق الهوا و سموم گرم باد در نخلهای مجد منتهاو نسیم شمالش آتش فکن
خرمن بحر و بر و هوای جبالش حرارت بخش کره اثیر است چون در ایام تموز و هنگام شدت هوای
آتش نوبت ابتدا از سموم جهان سوز که معبرش آن ولایات از حسن تدبیر عاری و خلاف راه و رسم
سپه داری بود تحریک رایات جلال نواب استظهار الدوله تا آغاز زمستان و اول نزول برف
و باران که آن وقت در گرمسیرات فصل بهار و اول شکفتگی چمن و گلزار و موسم خرمی روزگار است
بتاخیر افتاده و چون سپهدار بهمن بعزم تسخیر گلزار و گلشن بذر ابر مشکین بر بند شقه گشای لوای جهانگردی کرد و هم
و نوای های بلبل آوا از وصول موکب شکوهی ر گلشن بگوش اهل جهان رسانید تارک دلیران شاخسار
از مغفر سیمین برف زیب و زینت گرفت و اندام ذوالفقار جویبار از جوشن آهنین یخ آراسته بد برف علی
الصباح ششم شهر ذی القعده الحرام که سرور کشور چرخ نیلفام و خسرو انجم غلام بعزیمت انتقام لشکر ظلام

پای سعادت بر جواد خوش‌خرام چرخ تیزگام نهاد و با لشکر گران انوار لامع عزم را به تسخیر ملک خاور عنان داد نواب ظهیر الدوله متوکلاً باشفاق جناب اقدس الهی پای دولت در رکاب سعادت نهاده با شکوه سلیمانی و دبدبهٔ خاقانی عنان عزیمت به صوب مقصود برگاشت و رایات گیتی‌گشای فلک‌فرسای و اعلام جهان‌پیمای پرده‌پوش رخسار چرخ دوّار عسکر نصرت‌پرور و دریای بیکنار اردوی انجم حشم گردون حشر گرگشت دیوان این پوشش بجوش آوازهٔ علابنازهای زرین و نوای شورش‌فزای خم رویین چون صور صور قیامت در خروش آمد نواب مستطاب اعتقاد الدوله با سپاه فیروزی از یک ماهون بحکم همایون در اثر فرخنده میمون در خارج شهر منزل گزیده قباب خیام زرین طناب را با وج ماه و آفتاب برکشیدند تا تمامی تدارکات از خیمه و خرگاه و سرادقات فلک دستگاه و احمال لشکر و سپاه و توپهای ثعبان مثال و خمپاره‌های صواعق خصال و اسباب جلال باردوی قیامت تمثال الحاق و اشتغال روز دیگر که خورشید انور و فرمانده لشکر انجم دختر از منزل افق خاور بعزم سفر ممالک سپهر اخضر و تصمیم تسخیر تمام البلاد و باختر فرازنده رایت اشعات گشت رایات فتح آیات و اهتزاز علم زرین جناح در اوج رفعت بپرواز آمد بنواحی خم رویین و ناله‌های زرین از فراز سپهر مقصود بر گذشت در ساعتی مسعود با نجمی محمود از منزل مذکور متحرک گردید تا بلده حویزه جای عنان بکشید و در آغاز شهر محرم الحرام سنه مذکور همای همایون فال رایات بلند آیت سایه سعادت بر مفارق اهل حویزه گسترده و در روز دوازدهم شهر مذکور از شهر خروج و صبحگاهان روز پانزدهم که سفینه سالک ملاح مهر در بحر ژرف سپهر بساحل مغرب رسید دریای پرشور اردوی منصور در کنار شط العرب گردید از تلاقی و تقارب آن دو بحر زخار و دو دریای خونخوار بحر آب و دریای آتش در یک محل اجتماع نمودند شط العرب محتاج بتوصیف نیست زیرا که از عظمت در اقطار جهان مشهور و دریائی است بیکران و پرشور چندین رودخانهٔ زخار که هر یک قلزمیست خونخوار بیکدیگر اتصال گرفته موسوم بشط العرب و از کنار شهر بصره مرور بدریای عظیم

منتهی گشته و اعمال امکان چنین در چنان بحری پر تلاطم الجهات مختلفه که یکی از انهار جزر و مد است از قبول عقول محال اندیش بیرون و از تصور اوهام فزون است و قدرت هیچ صاحب شوکتی الا حال بدامن این امر محال نرسیده و امکان این اراده دور از کار پیرامون خاطر هیچ صاحب سلطنتی نگردیده و چون عبور آن دریای آتش پرتاب از چنان بحر پرآب و مرور آن لجهٔ پراضطراب از چنین سهمگین گرداب بدون توسط جسری متین از باب محالات و از جمله خوارق عادات منوط بود ناچار چاره این کار را در بستن جسر دیده امر قضا نمون صادر گردید که سفاین صغیره متعدد و اعمده قویه تراشیده و قوایم عظیمه مستحکمه و اوتاد قنطره شدیده از حویزه و سایر اعمال دور و نزدیک از شط حویزه و شطهای دیگر که بشط العرب می‌پیوندد حمل و نقل نموده باهتمام مهتران سطبر بازو قوی دست و دقت جلادان هنرپرور صنعت پرست زنجیرهای قوی محکم و سلاسل متین مستحکم صورت انجمن بست اتمام پذیرفت و تشبث تأییدات حضرت سبحانی و تمسک بعروة الوثقای اقبال حضرت گیتی‌ستانی شروع بانجام جسر نموده شناوران نهنگ‌کوش و آب‌یاران دریاکش نهنگ‌وار خود را بآن لجهٔ خونخوار افکنده بانجام جسر قیام نمودند تا ایام نوروز فیروز و هنگام بهار گیتی فروز مبارکی و فرخندگی در رسید

ذکر ظهور بهار فیض آثار و هنگام خضارت باغ و گلزار و صورت گرفتن جسر مزبور و عبور لشکر منصور

نوبت ظهور بهار خرم در موسم طراوت و نضارت عالم گردیده طلیعه قهرمان گیتی‌ستان مهر برج حمل تحویل یافت بحکم سپهبد هوای خیمهای زنگارنگ سپاه ریاحین و ازهار در کنار شط جویبار برپا و بفرمان فرمانده آذار رایات ظفرمدار سرو و چنار در ساحل بحر زخار و جداول و انهار شقه گشاده و بامر قوه مولده سرادقات اغصان و اشجار در ساحت گلزار فلک برپا شد سپاه گران سپهسالار ربیع گرداگرد قلعه بنیان چمن که محکمه طاغیان بهمن بود محیط گشته و لشکر بیکران قهرمان اردی بهشت در اطراف

شهربند گلستان واکن فضای بسیط بستان از جوش گلهای صحرائی و هجوم سبزهای مینائی لشکری
متین اساس نهاده بجهت استیصال سپاه فتنه جوی شباط و طایفه فساد انگیز دیمی بنیاد محاصره
مستمند خارجیان برودت هوا که سفاین موفور ریخ از راه بحر جویبار باعانت قلعه نشینان بهمن
هجوم آور گردیده بودند صاعقه باری توپهای آتش فشان برق بهاری در میان آب آتش
افکن اساس آنها گشت و شراره ریز خرمن هستیشان گردید و عمانیان تنعم و مطارکه باروقهای
سست بنیاد صبا بند در ممر آب بمقابله سپهسالار اردی بهشت سوسن مدخلیت در عرصه مرغزار
وعمان سفینه تهی مغزی و سبک سری میکشودند بیک حمله دلاوران باد شمال و دلیران نسیم خندال
ارکان سفاین وجودشان از یکدیگر پاشید و دامان دشت و صحرا چون ساحت میدان
هیجا از جوش جوشش شقایق گلگون شد و فضای بسیط غبرا از هجوم سیل کوهساری رشک نیل جیحون
گشت مجلس عید سعید بانهایت فیروزی تربیت یافته بر دوش و اعاظم و سرایای فاخر از بذل
خلاع خورشید شعاع ظفر شد در حالی که ساحل شط مضرب خیام انجم احتشام بود شیخ عبدالله بن حمد
شیخ دو طایفه اندر عدت و کثرت بر جمیع قبایل عرب ممتاز و مکانهای نشیمن ایشان از صحاری
نجد تا اراضی بصره پیوسته و جماعت مزبور بعلت کثرت عدت همواره بر بصره مسلط بوده و منافع آن
ولایت را اکثر ضبط نموده اند باگروهی انبوه و لشکری باشکوه باعانت بصریان کمر بسته از ساحل و کیل فرنگ
انگلیس که از طرف پادشاه والاجاه فرنگ مامور در بصره متوقف و متوجه داد و ستد میباشد با چندین
فروند سفینه و زورق هر یک مشحون بتوپهای برق انداز و تفنگچیان آتش بار از ممر آب بمدافعه شتافتند
کرسنگان دریای ننگ و نام و دریاکشان لجه آشام را از ساختن جسر ممانعت نمایند بحکم آنکه
پیچان قوم ناکس راه بران سیل کرش و مثل خس راه گذر رود دریای آتش میتوانند بست شروع بانداختن توپ
و آغاز فتنه و آشوب نمودند از جانب اردوی نصرت مبانی نیز توپهای اژدر مهابت سر کردن گرفت

وگلولهای صاعقه هیبت مشغول جان ستانی گردیده از صواعق خانه برانداز توپهای رعد آواز و شهاب
شراره فشان دست توپچیان برق انداز در میان آب آتش بخرمن صبر و تاب فرنگیان بادپیمای
خاک راه و تواتر ریزالۀ گلوله و توالی قطرات امطار بر آتش بار توپ و تفنگ مزرع ثبات شیخ عبدالله
و جماعت شیخ را بر باد فنا داده بسیاری از جماعت مزبور در بحر و بر سوخته آتش فتنه و فتور [illegible]
و راه هزیمت پیش گرفتند امر واجب الامتثال نواب مستطاب اعتضاد الدوله عز نفاذ یافت که دو هزار نفر
از جماعت بختیاری که در شناوری با نهنگان دریانورد و خوشی در کوه نوردی از پلنگان کوه گرد پیشی دارند
در آن شط بحر کردار شناور گشته و چون سیل الی زنهار از آن رود گذشته و در ساحل آن طرف متوقف شدند
غرض جسر در مدت هیجده روز صورت اتمام و سمت اختتام پذیرفت بر زبر آن بحر متلاطم چون
مجره بر روی این پرشور قلزم قرار گرفت علی الصباح شنبه ششم شهر صفر سنه یک هزار و صد و هشتاد و نه که
سپاه انجم و اختر از ین زورق دریای پهناور عبور نموده خسرو خاور رشقه لوای جهانگیری گشوده نواب
اعتضاد الدوله اردوی گردون شوکت و سپاه انجم عدت از عبورگاه جسر بآن طرف فرستاده و خود
نیز با خاصان درگاه و مقربان محفل فلک دستگاه عبور و منزل موسوم بشرش مقر کوکبه منصور گردید
روز دیگر از منزل مزبور اعلای اعلام شوکت و رفع رایات نصرت فرمودند مختصر سخن در روز ششم شهر
صفر المظفر که قلعه کشای مهر انور بلشکر گران انوار محیط نیلگون حصار گردید فضای سرحد قرای خارج
ام البلاد بصره مطار عقابان ظفر جناح رایت گردون جناب و مقر سرادقات خورشید قباب مجره طناب
گشته خیام فلک مقام اردوی انجم احتشام سر باوج ثریا کشیده آواز رعد انبانهای زرین و لوای شور [illegible]
خم روئین زلزله افکن سپهر مقیمین و از صواعق خروش های شلیک خمپاره و توپ و گلوله و آشوب در میان
سکان آسمان و زمین افتاد و سلیمان آقای متسلم که از جانب عمر پاشا حاکم بصره بود اعزه و اعیان جمهور
و سکان آنجا از هیبت آن انقلاب و دهشت آن سهمگین گرداب بزهره های دریای شکافته اضطراب فرو ماندند

دروازهای شهر را مسدود و برج و باره را مضبوط نموده در محافظت و خودداری نهایت مبالغه نمودند
رای قلعه‌گشای نواب ظفر الدوله بتاسیس قلعه محکم و بنای حصاری منظم که استظهار اردوی ظفر شیم تواند
بود قرار گرفت بنایان صنعت نما و معماران اقلیدس کشا بتاسیس قلعه اشتغال ورزیده در اندک
زمانی اساسی چیده شد که اوج برجش با فلک ذات البروج مساوات و فراز کنگره‌اش برتری از
اوج سموات داشت بنه و اغروق و معسکر نصرت پرور و احمال و اثقال اردوی گردون مقر را
در آنجا قرار داده توپهای قلعه‌کوب و خمپاره‌های شهرآشوب را بمحاذات قلعه بصره کشیده توپچیان
آتش‌دست از سحاب آتشبار توپ سیل‌آسا و مشعل انگیزی و از انداختن گلوله‌های پر شور آغاز شراره
ریزی کرده کیفیت هوا را منقلب مزاج کره اثیر و تواتر بلا آتش افکن جز من خرج پرگرد دید گردون کردند از
هیبت رعدآوا زلزله انداز توپ که خبر از آشوب قیامت میداد مفاد این آیه کریمه یجعلون اصابعهم
فی آذانهم من الصواعق حذر الموت از بیم جان گوشها را انگشت کواکب انباشته و چرخ شتابنده بروز را
روز رستخیز پنداشته از صدای هوش‌ربای آن ثعبانهای وادی بیجا ندای اذا زلزلت الارض زلزالها
مسموع داشت بنهایت برگرکین قلعه دیوار که بضرب صدمات توپ خراب گردیده بود عرصه هفت
هشت ذرع وسعت داشت و قرار آن بجدی بود که خیمه و خرگاه بر زبر آن فراخته و جمهور صغیر و کبیر
انقلابات بجهة حراست انجا را نشیمن ساخته بودند صدمات گلوله‌های آتش‌فشان با چنان استحکام
رخنه گر بنیان آن نمی‌شد براه نمائی یکی از فراریان قلعه توپخانه مبارکه را برج دیگر که استحکام از سایر ارکان کمتر
بود کشیده توپچیان مریخ صولت و تیر اندازان بهرام مهابت هر روز از هنگام بام که گلوله آتش‌فشان
مهر فروزان از دهان توپ افق بیرون جسته شراره آن فضای حصار جهان را فرو گرفت تا وقت
شام قیرفام که دود ظلام عرصه جهان را محیط گشت از صدمات گلوله‌های جانسوز بارقه توپهای آتش‌افروز
گرد از نهاد قلعه و دود از دل قلعگیان بر آورده از آغاز روز تا انجام چهار برج و سه فصیل را از بن

برکنده با خاک برابر بلکه از سطح زمین پست تر میکردند شب هنگام که معماران تقدیرات ملک
علام مروج چرخ نیلفام را الشهب سیمین و اوتاد زرین کواکب انتظام میدادند بصریان برمت
بروج محروسه همه پرداخت و خرابیهای انهار ابهتر از پیشتر ساخته سحرگاهان که خورشید درخشان در
برج شرقی رایت قلعه‌گیری میافراخت توپچیان بهرام کین و دلیران شیرکمین بروج و جدار محروسه
و راه مزبوره را بحال اول مشاهده نموده در نهایت متانت میدیدند چون چند مرتبه یکه تازان
میدان جنگ و قلعه‌گشایان با نام و ننگ با دل شیر و حوصله پلنگ بنای یورش نهاده و بجانب
قلعه کمین گشاده بعلت عمق خندق و استحکام جدار و انتظام حصار و اتفاق و فخر المحصورین دگیر و دار
کاری از پیش نرفت نواب اعتضاد الدوله بنابر محافظت نفوس جان سپاران شیران بیشه نبرد را
از یورش ممنوع فرموده از ضیق محاصره کار را بر اهل قلعه تنگ و دلیران شیر جنگ و بهادران بحر طمان
شهامت خندقی را امر نمود که در سمت مکان نزدیک بحصار قلعه سنگرهای متین استوار اساس نهاده هر سنگر را
بدسته از شیران خون آشام و در هر مورچالی را الغرض از مبارزان بهرام انتقام سپردند سفاین فلک گون را
دو حکام سواحل و ضابطان بنادر بحکم حضرت گیتی پناهی بجهة خدمتگذاری نواب ظهیر الدوله ابحر اعظم
شط العرب آورده در یک طرف فرمان ایستاده بودند بمحاذات برگرکین قلعه که متصل الشط بود قرار داده لنگر افکن
توقف گشته مخرج نصرت بخش را بحر و بر را چنان بر بصریان تنگ کردند که پیک اندیشه را از هیچ طرف عبور و جاسوس
خیال را از هیچ سمت راه مرور نبود چون سنگرهای اطراف قلعه انتظام و استحکام یافته پیلان آهن گسل و شیران
سنگین دل سپرده شد اهالی بصره آغاز شبیخون نهاده هر شب گروه شیری بر از هر طرف با خیل انجم و اختر دلی بسنگر استوار
این نیلی حصار منهاد و کمین کردگان شبیخون لشکر آورده دستخطی سنگر و شیران دلاور بمدافعه پرداخته در آن هنگام
انجمها را منتشر از پیش رسیده را بر سر خوان اجل دعوت فرموده از زد و برد و گلوله بحموشان منیمود نیشی بود
که جمعی کثیر از ان طایفه دریای خم پر جوش توپ و مینای هوش‌ربای تفنگ سرگرم ساغر بیتی و از رطل گران

فنا قرین مبتنی نکردند در شبی از شبها یکی از زنبورکچیان قلعه تشرف حضور نواب ظهیر الدوله اشرف
گردیده معروض داشت که در رکنی از ارکان حصار که بکنار شط اتصال دارد راهی هست که ممر سیل خانه برانداز
چون نهنگان لجه دلاوری توانند شد نواب ظهیر الدوله سه چهار نفر غلامان معتمدان سرکار را بمصحوب
عارض مذکور فرمودند که سالک طریق خفا و راه مزبور را مشهود دیده بینا نموده اگر از شوایب نقص
و مناقص خطر مبرا باشد بهادران قلعه‌کش و دلاوران بیجا را از معبر مزبور بیورش مامور فرمایند
چون مامورین سالک مسالک فرمانبرداری گردیده و راه معهود را در نوردیده از سنگر یکه
در پاسبانهای ماین سنگر واقع و ضبط آن در عهده تفنگچیان دنبارانی بود گذشته بحوالی معبر معروض
مذکور رسیدند دریائی دیدند از پولاد و آهن و بحری مشاهده نمودند از تیغ و سنان موج زن این قوم
موّاج در آن شب واج از قلعه خروج و بر سم شبخون از سنگر آهن کشا خروج نمودند مامورین مزبور بعد از
مشاهده این حالت مراجعت و بجانب سنگر جماعت دنبارانی شتافته ایشان را بیخبر و بی احتیاطی
خفته دیدند تا جماعت مزبور را از خواب غفلت بیدار و از خمار منام هشیار و فتیلهای افسرده را روشن
و بروج سنگر را مسکن میکردند قلعه گیان بخارج سنگر در رسیده مشغول تخریب دیوار گردیدند شیران
قوی دل و هژبران آهن گسل باز خسارهای فروزان و فتیلهای سوزان آغاز جنگ و بنای تحصیل
نام و ننگ و شروع بآتش افشانی جزایر و تفنگ کرده از شعله جانسوز شرارهای تابناک و بوارق
جهان فروز آتش باری تفنگچیان چالاک در بسیط خاک و بساط این تیره مغاک آن شب همانا
چون روز روشن و ساحت صحرا از خون آن گروه بی پروا رشک مرز گلشن گردیده اگر محض عنایت
واهب بی منت نظر العرض شخص مذکور غلامان مزبور خدمت منظور نگردیده و کمین گردکار از آن
شب مظلم ندیده و مستحفظین سنگر را از خواب غفلت بیدار و از خمار مبالکی هشیار نگردیده امری
واقع و حادثه سانح میشد که چاره آن دشوار و موجب حدوث مکاره بسیار و ظهور آفت عین الکمال

بود همانا اتفاق چنین امری بغیر از طالع فرخنده مطالع و میمنت بخت فیروز محمل دیگری دارد بیان
بعضی مؤیدات بخت بلند و طالع فیروزمند که در ایام محاصره بوقوع انجامید بر دقیقه شناسان رموز
نهانی و با خبران اسرار پنهانی مخفی و مستور نخواهد بود که در هر عهد و زمان که حکمتهای بالغه آفریدگار
جهان و عنایات کامله خالق زمین و آسمان شوکت هر صاحب شوکت را از صورت خفا ببارگاه
ظهور آورده فارس میدان گیتی ستانی و برازنده اورنگ جهانبانی مینماید ابواب دولت از شش جهت بروی
او گشوده و اسباب شوکت او را از شش طرف بدون تعویق از عوالم غیب آماده میسازد و دست اقتضا
یفعل الله ما یشاء و بازوی قدرت یحکم ما یرید سر دشمنان میکشاید و او را بورطه هوان و هلاک میاندازد
و ذات مقدس بی منازع و مشارکی زیب بنده مسند دارائی و وجود اقدس او فارغ از عایق و مانعی زیب
بخش محفل کشور خدائی گردد و جمهور عباد در ظل حمایت و سایه عاطفتش در مهد امن و امان بآسایش گزین باشند
بعضی از مؤیدات اقبال این برگزیده حضرت ذوالجلال است که در حین محاصره بصره بظهور رسید و بوقوع
انجامید یکی از آنجمله آنکه شط فرات که از اراضی محلی موسوم بجزایر که طول آن سی فرسنگ و از جانب حکام بصره
بستور عال جماعت شیخ مقرر بوده عبور نموده منتهی بشط العرب میشود شطی است چون بحر پرتلاطم
غیرت محیط و قلزم و چون اراضی بصره از زمین جزایر کلی پست تر واقع گردیده که تفاوت پست و بلند
اراضی زیاده بر ده ذرع است بعلت انحراف فرات بر اراضی ام البلاد در مسافت چهار فرسنگ که
همه جا بر اراضی بصره محاذات و انحراف وارد ده سد محکم در جنب شط فرات بسته اند که اگر در یکی از سدها
عشر و اندک فتوری پدید آید و یا جزوی رخنه گشاید اراضی بصره با بحر عمان برابر و در برابر آن سیل خانه
شکن بنیاد برانداز جمیع عمارات و بقاع بصریان از خاشاک کمتر است و حوالی که خارج بصره محل پرشور
معسکر منصور بود العیاذ بالله که اگر از جانب بصریان یا از اطراف سایر دشمنان احدی بر رخنه
گری یکی از سدهای مزبور می پرداخت جمیع اردوی انجم حشر و جمهور آن فوج فرون از خطر غریق

لجه فنا مساخت چون قلزم مواج و بحر معسکر ذخار نصرت امتزاج از شط العرب گذشته چون بحر محیط
ارض بصره گشتند حاجی ناصر رئیس محال جزایر عتبه بوسی نواب استظهار الدوله گردیده و از او بذل خلعت
و انعام لازمه نوازش دیده تعهد نمود که اگر ریاست جزایر باو عنایت فرمایند در محافظت سدهای
مزبور لازمه احتیاط ورزیده و لحظه از شرایط تنقیظ غافل نگردیده خدمت مزبور را بتقدیم رساند
نواب ظهیر الدوله باسعاف مطالب و انجاح مآرب موی الیه فرمان داده مدت یک
سال متجاوز حاجی مذکور با جمعی کثیر از اهل آن ولایات از روی نهایت عقیدت بخدمت
موعود قیام و متابعت معهود اقدام نموده تا نواب جوزا رکاب استظهار الدوله را از
کثرت مشاغل اندک فراغی حاصل و بر مردم لشکری فرقه از مجاهدین و کلیه طبقات فلک تمکین تعیین یافته
بجهة محافظت آن حدود داشتند دیگر مویدات بخت بلند و مساعدت طالع فیروزمند
آنکه در عرصه ملک بصره و ساحت نواحی آنجا همیشه در موسم تابستان که حدت هوای تابنده تر از
آتش و شدت گرما محرق تر از شعله سرکش و سنگ جبال جوشیده تر از آجر و خاک تلال تابنده تر از دود
قطرات زلال افروخته تر از شرار است بادی از جانب بیابان بسموم مشهور بباد قوس چون آه دل دردناک
عشاق سوزنده و چون نایره پرشور فراق فروزنده و اهتزاز آن باعث شدت و حدت و عفونت
هوا و موجب هلاک مردم از شدت گرما و مقدمه هر گونه بلا از طاعون و وبا میگردد و هر ساله
هستی جمعی کثیر از برنا و پیر و متوطنین بصره که در هوای آنجا پرورده و بصاعقه باری سموم جان
سوز عادت کرده اند در هنگام آن باد از شرر و اشتعال آن آتش پر شرار افروخته بشعله هستی سوخته
می شد فکیف که غربا و عادت کرده گان اعتدال هوا در آن هوای جان گداز زیست توانند
نمود و در فصل زمستان همواره بادی دیگر از طرف شمال در اهتزاز می آید که موروث آن دیار برودت
و اشتداد حر و دی هوای آن ولایات است هیچ عهد و زمان باد شمال در بصره نوزیده معمرین آن ولایات

هیچگاه آنچنان خلاف عادتی ندیده در مدت دو سال که ساحت بصره مقر سرادقات
جلال و مضرب خیام فلک مثال بود از آغاز تابستان تا بانجام روزی باد قوس در آن
سرزمین نوزیده همواره باد شمال در اهتزاز و موجب اعتدال هوا و باعث اطفاء نایره گرما که بصریان
از مشاهده آن امر غریب و ملاحظه آن حالات عجیب در شگفت مانده بفرخندگی اختر و احتراق کوکب
خویشتن متیقن بودند و از وقوع اینگونه اتفاقات بر تخریب اساس دولت و انهدام بنیان شهامت
خود تفأل مینمودند **ذکر ورود محمد دوهی افندی بشکایت از نزد سلطان سکندر شأن**
روم بخدمت فرمانده این مرز و بوم سفیر خوش تقریر قلم فصاحت رقم چگونگی آن را بدین نمط
ادا مینماید که در حالتی که معسکر نصرت نمود و اردوی ظفر ورود از احاطه قلعه بصره راه چاره را بر بصریان
مسدود و طریق زیان و سود را بر ایشان مفقود کرده بودند عمر پاشا والی بغداد حقایق احوال را بسده
جلال قیصری معروض داشت محمد دوهی افندی را که از اعاظم آن سرزمین و محفل صاحب تمکین و خداوندان رای
متین بود از جانب سلطان سکندر شأن سلطان عبد الحمید خان پادشاه والاجاه روم بسفارت
تعیین نمودند مشار الیه روی نیاز بعتبه عرش انبار ضدلو عاجز نواز و دارای دوست پرور و دشمن گداز
آورده در دار الملک شیراز از انبساط بوسی آرام طراز ضدلو گردون فرار رسید و نامه مودت ختامه سلطان
سکندر شأن را از پیشگاه حضور گذرانیده و بنظر منشیان عطارد نشان رسانیده اگرچه در ظاهر
در نامه نامی در خصوص مقدمات بصره مطلبی اظهار و در باب انقراض هم علی اشعار نشده مضمون آن
محتوی بود بر مراتب مهر و وفا و مشتمل بر مراسم صدق و صفا و خبر نشستن سلطان مصطفی خان
از جهان فانی و تمکن عبد الحمید خان بر اورنگ سلطانی نهایت در باطن از ارسال رسول و ترسیل
نامه مرسول بجز امر بصره غرضی نبود و بغیر از خواهش اطفاء نایره فساد و فسخ عزیمت تسخیر ام البلاد
و تشفی نمینمود که از آن تقریر سفیر مذکور محول داشته بمشافهه او واگذاشته بودند بعد از آنکه محمد دوهی

افندی را بتقبیل عتبه جلال حاصل و بفوز زیارت کعبه آمال یعنی دربار فلک تمثال واصل شد بعد از تقدیم
مراسم خلوصیت و بندگی و تمهید قواعد شکایت و سرافکندگی از زبان دربار شوکت مدار مستدعی
عفو تقصیر عمر پاشا و اطفای نایره غضب لطبع معدلت پیرا و تسکین شعله قهر ضمیر گیتی گشا گردید
مسئول او بعز قبول رسیده و رشحات عجز و شکایت و قطرات ابتهال و ضراعت او موجب
انطفای آتش غضب قیامت لب نگردید یکی از مسئولات او آن بود که چون ام البلاد بصره
متعلق بما در سلطان قیصر شان است اگر ابضعیفه مذکوره واگذارند و در عوض بر یکی از ممالک
قیصر را که مداخل آن اضعاف بصره باشد معین فرمایند متعلق لسرکار وسعت مدار خواهد گشت
امنای دولت دوران عدت گوش باقوال او ندادند جواب نامه نامی پادشاه سکندر جاه را نگاشته
کلک در سلک درر انعام و احسان آنچه سزاوار همت بلند و مقتضی طبع کریم ارجمند بود با فندی
مشار الیه عنایت و او را بمراجعت رخصت فرمودند ذکر ورود خوارج عمان با سپاه گران
و سفاین بیکران باعانت بصریان و گذارش آن زمان خیریت توامان معلم
سفینه حکایت رنگین و ناخدای زورق روایت شیرین یعنی خامه بلاغت آیین در بحر ژرف
اوراق برین گونه بازبان بیان میگشاید که چون بعلت عدم آب و حدت آفتاب و حرارت
هوا و شدت گرما اراضی عمان قابل زراعات و مستعد تولد نباتات نیست چنانکه هر گیاهی که بفعل
قوه مولده سر از گریبان خاک بر می آورد شعله خرمن سوز حدت هوا چنان آتش افکن خاشاک
بار و برگش میگردد که از وجودش جز کف خاکی اثری و از هستی وجودش بغیر از مشت خاکستری بجائی باندور
نباتی که از اثر قوه نامیه از نهانخانه بطون قدم باول مرتبه بروز و ظهور میگذارد و تیغ بی زنهار شدت
گرما چنانش از پا می افکند که دیگر حرکت نمیتواند بنابرین سکان و متوطنین آن سرزمین نظر بفقدان
غلات و عدم وجود حبوبات که سرمایه حیات را از تحصیل آن ناگزیر است محتاج بولایت غیر میباشند

چنانکه

چنانکه جمیع آذوقه و ما یحتاج آنها از الکاء فارس و سواحل بنادر و قوت اعراب که در حوالی بصره
نقل و حمل عمان میشود و درین یک دو سال که تنبیه خوارج نحوی که نگاشته قلم مشکین رقم گردید منظور نظر
مرحمت پرور حضرت گیتی ستان بود قدغن فرموده بودند که از سواحل و بنادر فارس حبه از حبوبات
و دانه از غلات حمل و نقل عمان نشود باین علت احتیاج آنها به بصره بیشتر از پیشتر شده بود و لهذا
ایام خوارج که جمیع مهام شرع و عرف خوارج در ید قدرت اوست اعانت اهل بصره را از خود
فرض دیده بتجهیز جهازات اشتغال ورزیده دوازده فروند غراب که دون جناب مبین هذا
شئی عجاب و مشحون بنوادر آلات و اسباب بود با ضافه صد فروند دیگر از کلیط و داو و ارنگی
و سایر سفاین تیز رو جنگی مشتمل بر متجاوز از سی عراده توپ و دوازده هزار از ابطال رجال دلاور
با شمشیر و خنجر و زوبین و سپر و ادوات موفور و آلات غیر محصور لسرکردگی دو نفر از اولاد خلفان
نام داماد خود لصیانت و اعانت بصریان فرستاد چون حقیقت این خبر معروض نواب
استظهار الدوله گردید بحکم واجب الامتثال نواب معظم الیه شیخ ناصر ابو مهیری حاکم بندر و شیخ
برکات و شیخ رئیس بنی کعب سلسله متین مستحکم و زنجیر قوی محکمی را که چون رشته اهل ارباب
دول بهم پیوسته و چون سلسله مشید اجزای عوالم ایجاد افراد استعدادش بیکدیگر پیوسته در دار الملک
شیراز بامر خدیو کردون فر از رخدادان کاوه لقای آهن خا و آهنگران داود نمود معجز نما ازکوهی
آهن بر تاب و دریای حدید مذاب ساخته ارسال معسکر نواب استظهار الدوله فرموده بودند
بر نهر شط العرب کشیده و هر دو سر آنرا بر ساحل دو جانب شط باوتاد عظیمه و اعمده قویه محکم مستحکم نموده
محافظت یکسمت زنجیر بعهده شیخ برکات بنی کعب و حراست جانب دیگر بعهده یکی از سرکردگان
سپاه حضرت پناه مقرر گشته و در هر جانب سه هزار نفر سباز زان دلاور و چند عراده توپ برق شرر
تعیین و راه عبور غرابات و جهازات خوارج را مسدود و از کشیدن آن سلسله متین فرمودند چون

سفاین خوارج در بحر اعظم بمحاذات شط العرب رسیدند از سد راه عبور و تشدید سلسله مزبوره
حراست سپاه مذکور مخبر گردیده از آنجا که عبور سفاین خویش را از آن سد سدید دشوار دیدند ایستادند
در جائیکه شط العرب بدریای اعظم متصل میگردد لنگر افکن بورق اقامت گردیده چندی آرمیدند
در شبی از شبها قریب بصباح که از تموج ریاح تقدیرات قادر فتاح و از نسایم قدرت فالق
الاصباح سلسله منتظم ثوابت و سیار از یکدیگر گسیخت و عقد زنجیر محکم انجم و اختر از هم ریخت بادی
صعب و صرصری سخت از مهب تقدیر مرسل الریاح در وزیدن آمده از تصادم آن باد که نمونه طوفان
عاد بود سلسله مزبوره از یکدیگر گسیخته پاره از آن زنجیر و بعضی از سفاین صغیره که بجهة حمل و نقل آن زنجیر گران
در زیر سران ترتیب و ردیف قرار داده گرانی سلسله را بر دوش انها نهاده بودند بتحریک آن باد
وزان و عنان کشی آن باد روان بجانب سفاین خوارج روان شد آن جماعت از مشاهده
انحلال و انقطاع عقد مسلسل سلسله مزبوره بیقین حاصل و لنگر برداشته روی بمرور شط العرب گذاشته
مستحفظین جوانب زنجیر از دو طرف از کلیطهای سرکاری از برابر آغاز گلوله ریزی توپهای پر شرر
نموده چون باد شدند در حرکت و هوا متموج بغایت بود زیاده بر صد فروند غراب و کلیطه و سایر جهازات
خوارج از سر منزل توپ مستحفظین جوانب شط گذاشته در برابر قلعه بصره و محاذات لشکرهای سپاه
نصرت همراه لنگر افکن توقف گشتند لعربان را آنروز روز عید و القوم پریشان امشب امید گردیده
غافل از نا امیدی سر انجام و بیخبر از پاس اختتام نوای نای بهجت بفلک و صدای کوس مسرت بگوش ملک
رسانیدند روز دیگر که لشکر انوار مهر خاور از این شرف دریای بهنا ور قدم استعجال افق نهاده مستحفظین حصین
چرخ دون و محصورین حصار سپهر نگون در دایره افق را بجهة خروج سپاه شعشعات گشادند دوازده
هزار نفر سپاه خوارج بعزم جنگ از سفاین قدم استعجال و اهل قلعه نیز بجهة حصول نام و ننگ پای بمیدان
اهل نهاده آغاز جولان و ادهم شهوار اسپک عنان نمودند فرمان نواب اعتضاد الدوله فرقه بفرقه

هزبران

هزبران خارا دل و شیران آهن گسل بر روش که اهل دل عزم بزم سور و غریقان محفل آهنگ سرود نمایند
روی قند ار بمیدان کارزار نهاده بهر دسته در رای و بهر فرقه کمین گاهی قرار گرفته فغان رعد از نعم صفت
جوش و غریو شور از نای قیامت خروش و نعره شیر از دل پیلان پلنگینه پوش و آشوب زنجیر از آن دو
دریای پر جوش برخواست تحریک شد باد اجل شورش فزای آن شوریده قلزم و امواج آن صرصر فنای
مستعجل موج بکم بحر پر تلاطم و غریو زرین نای خروش روئین خم اوج کیوان ذروه ماه و انجم گشت و سر طوق رایات
عالیجناب و قبه اعلام زرین قباب از اوج ماه و فراز آفتاب بگذشت از دود مظلم توپ و دخان تیره
تفنگ و گرد و غبار میدان جنگ روز روشن چون شب تار سیاه و غبار دخان بر آسمان نیلگون
و شرارهای تابناک در نظر ادراک اختر و خورشید و ماه شد از سحاب دخان و توپ و تفنگ رعد
هوش ربای غریدن و قطرات امطار بلا بباریدن آمد شیران سطبر بازوی قوی دست چون پیلان
مست سرگرم حملات جان بستان و مشغول استعمال سیف و سنان گردیدند بهر حمله گروهی از
القصید های بدام آورده را رام اندام هستی در خم کمند میکشیدند از خزانه عاطفت و مخزن همت نواب مستطاب الدوله
در عوض هر زنده که بچنگال شیران بیشه دلیری باسیری افتاده بود مبلغ پنجتومان در ازاء هر صیدی که در دست
کردن قراولان لشکر گشته و بنظر توکلان و وکلای این سرکار و خریداران این متاع گرم بازار میرسید پنجتومان
انعام و جایزه مرحمت میشد در اندک زمانی شکستی فاحش بر ارکان تاب و توان دشمنان افتاده نسایم
ظفر بر چهره رایت فتح آیت اهتزاز و همای نصرت بر مفارق دولت خواهان سایه انداز و عقاب
فیروزی در مطار سعادت بپرواز آمده چند نفر زنده اسیر و مقتولین از پیشگاه حضور گذشت که حساب آن
دشوار و شمار آن چون قدرت محاسبان هشیار بود و قلعه کیان بحصار بند قلعه و خوارج گریزگاه
جهازات شتافتند تتمة العصر و بقیة السیف از جنگ اجل و دام ذیل عربان خلاصی یافتند چون بها
هزبران بیشه شجاعت را در میدان و ضرب دست دلیران بهرام مهابت را در جولان مشاهده و ملاحظه نموده

خود را در جنگ شیران پلنگ خصال کمتر از آهو و خویشتن را در جنگ عقابان پولاد چنگال ضعیف تر
از تیهو دیده دانستند که در جنگ میدان با بهادران حریف افگن و در مضمار جولان با فارسان برق
عنان ردیف نمیتوانند شد غرابات سفاین پناه خود داری القوم خاین گشته شروع بتوپ اندازی
و آغاز فتنه سازی و از جانب معسکر قیامت اثر بفرمان نواب ظهیر الدوله نیز توپهای برق سای
که شرر ضیاد آتش بازی نمودند در هر شبانه که از طرف سفاین جبایین ابر آتشبار و سحاب شعله شرار کرم
باریدن ژاله گلوله و فشاندن باران شراره می شد یکهزار گلوله توپ بیکراف بجانب نهنگان دریا
مصاف روی آورد دلبرداری حفظ اللهی و نگهبانی فیوضات نامتناهی اثر از معسکر نصرت اثر دفع
منع میکرد و هر دفعه که از آن لجه گرش سیل بی پروای آتش بطرف دلاوران نهنگ وش و بهادران دریا کش
رخ مینهاد حضرت آفریدگار عباد از تفضلات خویش سد سدید بر رهگذر آن میفرستاد و بحکم توپ
سپهر کلاب توپچیان کیوان جناب توپهای پر بانگ کینه بر غرقاب و دامن آن پرشور گرداب کشیده از
زلزله فرمای آن نهنگان لجه بلا زلزله فگن بزورق آسمان و زلزله انداز از اندام سفینه گردون گردان گردیده
از آتشبازی توپچیان آتش دست آتشی سوخته میشد که شعله آن جز بسوختن خاشاک وجود مخالفان
از بالا نمی نشست و از گرم کاری هنروران مشعبد شعله افروخته میشد که اطفای آن جز برشحات خون
دشمنان صورت نمی بست تا مدت پنجماه القوم روسیاه در میان آب لطمه خور صدمات گلوله های
بزبان شعله ابواب آفت و قهر بروی ایشان از همه جهت بسته بود روزی بعرض دربار نواب اعتضاد الدوله رسید که
گاهی جماعت خوارج از سفاین خروج و بطریق سرعت خود را ببساتین خرما می اندازند و مذاق گرسنگی
دیده حنظل ناکامی را از شهد خرمای سرو قد شیرین میسازند دو فوج از افواج ضیغم نشان و دلیران هژبر
توان را مامور و مقرر فرمودند که فوجی در ساحل یمین و دسته در کنار یسار شط العرب در برابر جهازات آن گروه
تلخ مشرب از ممانعت خروج آنها را معذب داشته در هر جا که سرگرم آهنگ ساحل و لب رفت خرما باشند

میکردند در میانه القوم مردود مقصود حاصل و در عوض حلاوت خرما باشان دچار و از صدمات جان
فرسای بیکانهای آبدار هزار زهر مار بکام امیدشان ریخته خرمای سر و قد را حنظل مرارت و زحمت ریخته
گرد از ضیاد وجود شان برانگیخته چون بقیة السیف جماعت مزبور که از بحر شور ملاک رخت هستی بساحل
نجات آورده از صدمات دست دلیران خون آشام جان بردند روز بروز خود را سیاه و دست را از
دامن شاهدان مقصود کوتاه و خویشتن را در لطمه خور لجه هزار گونه اکراه دیدند یعنی که زورق مهر انور در
این دریای اخضر غریق گرداب باختر گردیده لنگر زورق فرار و راه دیار را و بار برده شدند بیان حرکت سپاه
بغداد با عانت اهل ام البلاد و شکست یافتن بامر خالق کون و فساد والی ولایت
دار السلام یعنی قلم مشکین رقم بدینگونه سپه آرای افواج الفاظ و معانی میکرد که در حالی که اعراب عمان
و خوارج بی سر و سامان هنوز در شط العرب لنگر انداز زورق توقف بودند و بحرکت مذبوح قطعها
حیات مینمودند سلیمان آقای حاکم بصره حقیقت اعانت آن گروه و عدت و کثرت القوم مشکور
معروض عمر پاشای والی بغداد گردانیده باشعار سخنان غیرت انگیز و القاء عبارات ورود آمیز محرک
سلسله جمعیت و منتظم عقد عصبیت او گردیده پاشای مشار الیه از اهالی بغداد و عساکر بلاد کردی
نا معدود و فوجی غیر محدود فراهم آورده از مخزن حکمت ضروریات ایشان تدارک کرده بامداد بصریان
و اعانت القوم پریشان ارسال داشت که شاید بهم دستی خوارج دست و پا و پای زده منشا کارگری
و مصدر ازاله ننگ و عاری توانند شد چون این خبر معروض رای نواب جوزار کاب گردید شیخ جمود
خزاعی که از مشایخ کبیر اعراب آن ولایت و مکان توقف و توطن عشیره او ما بین بغداد و بصره در ارا
ضی واقع است
حامی میباشد و القوم سعادت مند بر خلاف کل عشایر آن مرز و بوم و مخالف طریقه جمهور قبایل اعراب
در روم مذهب اثنا عشری و شرف ولای جناب حیدری و باین جهت جمیع طوایف و قبایل رتبه برتری داشته
و همیشه این قوم بحکم طالب از قوت ولایت غالب کل غالب بر قاطبه عشایر آن بلاد و بلاد لبنان باسلام

بصره و بغداد غلبه وارند و اکثر اوقات انهارا مورد انواع صدمات ساخته و بحال خود میگذاشتند شیخ حمود مذکور در اوایل محاصره بصره بقبض ادراک سعادت حضور عالی و دولت دریافت سده متعالی رسیده در سلک باریافتگان محافل عزوشان و نظم محرمان حریم کروبیان مکان منسلک و منظور گردید در انوقت تعهد اتمام کار و تباهی روزگار لشکر بغداد را نموده مستدعی تفویض این خدمت خواهشمند تفویض این سعادت گشت نواب سپهر رکاب حسب المسئول استدعای او را قبول و مشارالیه را بانواع عواطف شمول فرموده معدودی از یکه تازان میدان جانسپاری را معین مشارالیه و همراه او باستقبال لشکر غالب روانه نمودند شیخ حمود و انگروه معدود بعد از حرکت از حضور مسعود بتوابع حله ورود نموده چندانکه انتظار کشیدند و چشم در راه ورود عسکر داشتند از امدن لشکر منصور خبری و از آن گروه ضلالت پژوه اثری نشد شیخ حمود از ورود مایوس گردیده و ارزوی رفتن و ادراک فیض خدمت باسعادت و امر عزم او را کشیده باتفاق غازیان مامور بمرافقت او از حله انصراف و دریافت زمین بوس دربار عالیشان مطاف نمود بعد از مراجعت شیخ حمود و معدود لشکر مسعود از جانب شیخ سلطان و شیخ احمد برادر زاده مشارالیه که در حله توقف داشتند خبر رسید که لشکر بغداد با احتمال استعداد و نواحی حله را مقر ازدحام و مضرب خیام شیاطین احتشام ساخته رایت مفاسد و خیالات فاسده افراخته اند که شیخ زاده جوانمرد با نهنگان دریا کرد با انقوم بکثرت برور دهنگ جنگ و عزم نبرد نموده بدستیاری یاران قوی دست القصه در پای مردی مردان پابرجای آن گستاخ که هر یک در میدان دلاوری یکه تاز و هر یک در مضمار دلیری بی انباز بودند برادر هم شجاعت و اشهب بسالت برانگیخته و راه بر انجماعت مخذول العاقبه بسته و در اندک زمانی بکمک تیغ فولاد پیکر و مقراض خنجر عقد انتظام ایشان را از هم گسستند جمعی کثیر از انها از زهرجان فرسای آب شمشیر تلخ جرعه نوش شربت ناخوشگوار ممات و فوجی عظیم از شدت هراس و بیم شمشیر تیز چون الماس غریق لجه فرات و معدودی راه بدر برده از ساحل نجات گردیدند شکست بر قوایم استعداد و روز

وبقتل

و بقتل رسیدن جمعی انبوه از انقوم پریشان و هزیمت بقیة السیف ایشان بجانب دیار ضلال بجو عریضه شیخ احمد و شیخ سلطان بگوش محرمان حریم دولت و مقربان بساط جلالت رسیده و معروض رای ملک آرای و مفهوم ضمیر گیتی گشای نواب سپهر رکاب اعتضاد الدوله گردید و شیخ زادگان مذکور مورد لوازم انعام و احسان نواب منصور شدند

بیان ورود گیتی فروز و رسیدن نوروز فیروز و تشدد غلا در بصره بامر خالق عز و علا

ورود و بهجت نمود بهار روح پرور و دولت بساط سبزهای تر بر بساط غبرا و شکفتگی لالهای احمر در فضای دشت و در و برافراختن چراغ شقایق در محافل کوه و کمر و بارور شدن نوباوگان خاندان گلشن و اطفال شکوفه و ثمر و شکفتگی سوسن و عبهر از فیض هوای آذر و انتشار نسیم عنبر و هبوب ریاح معطر در اطراف بحر و بر و آراستگی قامت زیبا قامتان سرو صنوبر بحللهای اخضر و اعتلای اعلام شمشاد و عرعر بذروه انجم و اختر و فصول طراز چرخ مدور دارالشکر انجمن این سبع کشور یعنی مهر انور و قهرمان اقلیم خاور و باختر بامر خالق اکبر و قهرمان داور اکبر بام البلاد حمل در این سال فرخنده مآل در اواخر شهر محرم الحرام اتفاق افتاد در تنگنای چمن کار قلعه گیان دی و بهمن بپریشانی کشید و مدار محصورین برد و برودت زمهریر و سامانی انجا میدو در شهر بند باغ و گلزار از قحط گیاه آتش غلا بر روی چرخ مینا رسید ابواب شهر بند باغ و دریهای راغ که پناه عاقبت سپاه شباط بود بر روی سپهدار کامکار و لشکر نصرت اثر اثمار و ازهار گشاده و اسباب دولت فرمان فرمای فروردین از شش جهت آماده شد طاوس رنگین پر و بال علم زرین پرچم سپهسالار ربیع در فضای گلشن پرواز و آب رفته بجوی چمن باز آمد و در فضای بستان و عرصه گلستان نوبت دولت و خطبه سلطنت بنام نامی و القاب گرامی خدیو اردی بهشت بقهرمان اقلیم چمن بلند آوازه و عهد فرمانفرمائی و رسم حکمرانی شهریار بهار عالم مدار در ساحت گلشن و گلزار تازه شد قلعه نشینان حصار گلشن و باغ یعنی زغن و زاغ از بیم لشکر بیکران هزار و هجوم سپاه کینه

خواه ارنا رازما من و مسکن خویشتن بیرون رفتند در حالهٔ بر و بوم گلزار یعنی خاشاک و خار از هراس
سطوت برق بهار و در ظل حمایت گلهای آزاد و سایهٔ عاطفت نسرین و گلنار گریختند صنعت
گران هنرپرور و هنروران صنعت گر محفل عید و مجلس نوروز سعید و طراحی تازه و زینت و زیبی بی اندازه
آراسته سراپای سران سپاه و زینت اندوز انواع خلاع و خواسته شد و بفرمان نواب فیروز جنگ
شیران بیشهٔ نام و ننگ بسطوت شیر بصولت پلنگ باهتمام تمام در مراسم محاصره هنگ کار را
از پیشتر بر اهل قلعه تنگ کردند بمرتبه که چون توهم مرغی که از جانب شط العرب و بیشهای کنار او
در شکام خشیت آحاد و اهل الولایت که در شناوری برادر مهتر غوک و در شیرگیری شیر نهنگ غال خوک
می باشند قلیل از ذوقه بمحصورین توانستند رسانید هر شب از اول شام و آغاز بام خبر ایرانیان بهرام انتقام
و تفنگچیان کیوان احتشام بر کنار شط افتاده در مسافت چهار فرسنگ فوج بر دو کس پهلو
در پهلو نو بر نو نشسته راه عبور بر پیک پنهان کرد و فکر و خیال و طریق تزویر را جاسوس ره نورد طول
آمال بستند در شهر بصره از غلات و حبوبات اثری و در فضای قلعه از جنس ماکولات جز آوازه خبری
نماند آتش قحط چنان مشتعل گردید و شعلهٔ غلا چندان زبانه کشید که خرمن ذخایر را فروخت و نائره
جوع در کانون طباع اهل الولایت از فقرا و اغنیا بمرتبه سطوع گرفت که مزرع جانها را شرار او بسوخت
صغیر و کبیر از شدت توالی دایم پریشانی یکباره از دست رفته و پیر از شوق گرده نان آفتاب پرست
شدند که از اهل دل بیجان و خروش گرسنگان بآسمان رسید آتش مطبخها مرد و چراغ دودمانها افسرد
هستی خانه زینهار را رهزن تنگدستی بغارت بینوایان پریشان و پریشانان بی نوا از شدت غلا
و بیم توقف را موجب هلاک و رهزن جوع را در خونریزی بیباک دیده روز بروز دسته دسته بهنگ فرار روی
نیاز بدرگاه عاجز نواز نواب سپهدار گردون فراز آوردند بانواع تفقدات مفتخر و بزرگان آنها
باخذ انعام و خلعت و نخوان با تابان جیره و مزد مستظهر و در ظل عاطفت آن جناب که درماندگان را

مفرور اندگان را مقر بود از شور و شر دوران فتنه گر آسوده شدند شیخ ثوین ولد شیخ عبدالله شیخ و شیخ ثامر
برادرزادهٔ او که بجهت اعانت بصریان در بصره متوقف و محل استظهار آنها بودند عریضهٔ مبنی بر لوازم
عجز و انکسار و ذریعهٔ شعر بر مراسم تخشع و ضراعت مرسول خدمت باریافتگان حریم حضرت
فلک رفعت داشته مستدعی شدند که ایشان را از سد سدید مذکور و لشکرهای غازیان منصور
راه عبور داده و از کوه پای برجای معسکر ظفر مقرون طریق بر گشاده احدی مزاحم احوال
و متعرض اموال و عیال ایشان نگردند که برفاه حال بجانب مسکن و موطن خود استعجال نمایند نواب
استظهار الدوله بنحو معمول آنها معمول و بروفق خاطرخواه ایشان هنروران بیشهٔ کین و یلیکان در
کمین قدر سخن بلیغ فرمودند و از صدور جواب عرایض موجب اطمینان خاطر ایشان گردیده مشایخ
مزبور و فوجی کثیر از آحاد و جماعت مذکور با دو بان توکل و تشبث کشاده بناخدای اشفاق خاطر
مرحمت مظاهر و معلم اطفال ضمیر مقاطر عالی البحر الانقلاب و دریای اضطرار معسکر نصرت مآب
رخت هستی بساحل نجات کشیده راه نورد بوادی وطان خود گردیدند بنی خالد قبیله اند از قبایل
عرب با کثرت بسیار و عدت بیشمار از وادی قطیف تا نواحی بصره توقف دارند و بعلت قوت
عدت و غلبهٔ کثرت هر ساله ببساتین بصره شتافته از غارت خرما بهره میبافتند در این سال فرخنده
فال بخیر خواتیم احوال ابر بهمان خیال و بال را بخاطر در خصال منقص و داشتند و باشتران بسیار روی
یغماگری بتاراج بساتین خرما گذاشتند حقیقت این واقعه بعرض حجاب دربار فلک نواب سپه حسب الامر اعلی
فوجی از گردان دلیر و شیران بیل گیرهای بر رکاب آسوان صحرا نورد و غزالان هامون گرد نهاده در جلو
حریف افکنی عنان داده قبل از آنکه مطایای آمال القوم بجمال از جنس مقصود گران بار گردد و بار هستی از دوش
بختیان احباد جمعی کثیر برداشته از راه نوردان مراحل یغما گریز اخت جان بتاراج برده صحرا نورد
بیابان فنا و بادیه گرد فیافی دار البقا ساختند چون جماعت مزبور دیدند که در این سنه خلاف

سوالف که موافق و مخالف کام آرزو را از حلاوت خرمای بغارت برده و مذاق امید را از چاشنی
انتفاع برایگان آورده شیرین مینمودند نخل زیاد سر را اخر تلخکامی ثمری و از میوه نهال مقصود غیر از حسرت
اثری و دوحه بغا کبر را البغیر اثمره و نتیجه هلاک حاصل و بری غیر شیخ و خس انجماعت بوسیله ذرایع بالحاح
در مقام عجز و استکانت برآمده اظهار عبودیت و بندگی و ابراز فروتنی و سرافکندگی کرده عریضه مسکت
آمیز او مصحوب احدی از آحاد ابنای عشیره ارسال دربار فلک تمثال و انفاذ آستان سدره مثال
داشته موازی چهار هزار نفر شتر و بار شتری که عدد اشرفی کیل کرده بزبان عرض منیان تضرع ترجمان
آورده بود که چون قوت بندگان درین وادی غیر ذی زرع و بیابان منحصر در خرمای بصره بود
و عیال و اطفال این قوم بی سامان کام معیشت از این منافع برایگان آورده شیرین مینمودند
اکنون که سد سدید صولت بندگان از تحصیل خرمای رایگان بسته و سر پنجه شوکت ایشان دست
این جمع پریشان را از دامان شاهدان مقصود گسسته مستدعا آنکه بکارکنان سرکار وسعت مدار مقرر
شود که وجوه علی الضبط و شتران در عوض از خرما بارگیری و رخصت مراجعت ارزانی دارند نواب
جوزا رکاب در اشتمال عواطف بیکران و مورد عوارف مرحمت و احسان و از بذل انعام و
و خلاع فاخره فخر امثال و اقران فرموده وجوه مرسوله را مردود و اشتران را مرخص و ماذون فرمودند که
شتران خود را بدون مهمسای ثمن لبریز کنار متاع مقصود و گروهی از تفنگچیان بهرام صولت نیز بهمراهی آنها
تعیین و مقرر داشتند که در لب تین خرما مراقب احوال آنها بوده نگذارند که اهل معسکر با ایشان
آفتی وارد و دلیران دلاور با آنها مخالفتی رسد این معنی موجب نهایت امیدواری و باعث کمال صدق نگاری
آن طایفه گردیده روز بروز قوافل آنها بمعسکر نصرت اثر متردد و متحمل حمل انواع لحوم و دسوم و لبنیات
و امتعات و آلات ضروریات از دیاد رونق کار و موجب گرمی بازار شدند در هنگام محاصره نیز
سه دفعه دلیران دشمن کبر شیر افکن و دلاوران سنگین دل روئین تن بچپاول قبیله چند از آن

بهایم

بهایم وحشی مانند که در فیافی خودسری بادیه گرد و در وادی خودگردی صحرا نورد بوده گردن بطوق
انقیاد صاحبان تسلط ننهاده و قرار فرمان بری هیچ ذی شوکت را با خود نداده همواره در اطراف
صحاری مسیر سباع و بهم تک وحوش پیوسته در اکناف فیافی صید افکن بار و نخچیر و شکار انداز روباه
و خرگوش و در وقت عطش از زلال چشمه سراب جرعه نوش و در وقت پوشش از حریر نرم مغیلان
پرنیان پوش میباشند مامور گردیده و بیابانهای دراز و صحراهای پرنشیب و فراز در نوردیده تا بحوالی
بصره رسیده قبایل بسیار را تاخت و تاراز و عشایر بی شمار او را عاری از برگ و ساز و با غنایم
موفور و احمال و اغنام غیر محصور مراجعت بحضور فیض دستور سپهدار سطور نمودند **بیان**

افتتاح ابواب بصره بر روی مجاهدان بمقالید اهتمام نواب سپهر رکاب

مفتاح فتح الباب حصار قصه و داستان شهریار قلعه گشای گیتی ستان یعنی کلک خوش
زبان شیرین بیان بدینگونه گذارنده این داستان میگردد که چون محاصره حصار ام البلاد بصره
بطول انجامید و مدت توقف اردوی سپهر موقف در اطراف قلعه بیک سال کسری کشید کار بر اهالی
و پریشانی روزگار القوم پریشان بناتوانی رسید هر روزه گروهی انبوه سراسیمه وار با کمال عجز و اضطرار از قلعه بیرون
ریخته و استظهار عواطف نواب استظهار الدوله به پناه امان اندولت میگرفتند حاکم قرنه که عبدالرحمن
نام عم زاده سلیمان پاشا مقتول و او را جانشین عم نموده و جرات بعضی بروج را باهتمام او گذاشته بود ارسال
عرایض عجز و ناتوانی را شفیع ساخته طلب امان و نیاز مندی جبهه سائی آستان با عز و شان گردید از جانب
سعادت جوانب اعتضاد الدوله تعلیقجات مشعر بر لوازم اشفاق و عطاف و محتوی بر مراسم اکرام و
الطاف بافتخار و استظهار او شرف صدور یافت مشار الیه بعد از اطمینان از خرابی عفو و شفقت
و امان هر روز جمعی از کسان خود را بیرون فرستاده بالاخره خود نیز بعزت بساط بوسی محافل ارم مشاکل و فخر
زیارت عتبه سپهر مماثل فایض و از انواع انعام و اکرام مفتخر بین الاماثل شد شیخ فضل عمزاده شیخ عبدالقدس و رئیس

جماعت متفنج که تا آن هنگام در بصره مانده سلیمان آقا از شرار ایشان سوء ظن بهم رسانیده او را از
محل عشور که مکان توقف او بوده بوسط شهر برده مراقب احوالش میبود و نیز فرصت یافته
بامواری دو هزار نفر طایفه مشهوره بنجدی متوطن و توابع بصره که در آنوقت ابطال انهار آنجهة محافظت
بشهر بند بصره برده استظهار بصریان بوجود ایشان بود ظل کرم و سایه نعم نواب خاتم حشم شفقت
مشار الیه با جمهور آن گروه مورد انواع تلطف و تفقدات گردید جیب و کنار ایشان از بذل سیم و زر
سنگین بر و دوش شان از شفقت خلاع رنگین نگارین رنگین شد دیگر از شهر کسی که بمحافظت
قلعه تواند پرداخت و علم محارست حصار تواند افراخت باقی نمانده هر کسی که بحرکت مذبوحی قادر
بود رخت خود را از آن ورطه هایل بساحل کشید در مهاد امن و امان آرمید سلیمان آقا پریشان
و بکار خویش سرگردان و حیران مانده چاره جز توسل بحبل المتین مروت و تشبث بعروة الوثقای
رافت نواب سپهر رکاب استظهار الدوله ندیده در روز بیست و نهم شهر صفر المظفر شیخ درویش را که
کدخدای کل مدار علیه بصره بود با جمعی کدخدایان بجهة طلب امان و شفاعت عصیان و استدعای
عفو گناهان باستان عدالت بنیان فرستاده بهرگاه پیش حشم که قلعه دار حصار استوار
طارم چهارم بازوی زر دوم سردار فراز دروازه آفاق برون و روی بوسعتگاه این ربع مامون نهاد
سلیمان آقا با جمیع خواص یراق جنگ و اسباب نام و ننگ را از سر و بر ریخته و از اشک گلگون و سرشک
پرخون وسایط انگیخته دست اعتذار بدامن بیغمان آستان عالیشان در آویخته با کمال خجلت زدگی
و شرمندگی و بکمال انفعال و سرافکندگی ادراک ملازمت حضور موفور السرور نمود و زبان بلوازم اعتذار
و لب باسم استغفار گشوده توجهات گوناگون و نوازشات از حد افزون شامل حال و قرین حال
مشار الیه و سایر اعزه و اعیان و اشراف و ارکان آن ولایت گردیده صبح کامان روز دویم شهر ربیع
الاول که قلعه گشای این حصار فیروزه فام و شعله لشکر سپهدار انجم غلام بکمال عظمت و احتشام پای

برکاب

برکاب جواد سپهر نژاد نهاده بجانب شهر بند افق خاور عنان سعادت گشاده و نواحی آنرا کاه
بعزم دخول شهر پای برکاب دولت نهاده بجواد گردون خرام زرین ستام عنان سعادت داده وند
و نوای زرین نای و صدای رویین درای زلزله فرمای سپهر مینا رنگ و غلغله افکن سپاس و جنود سکان
چین و فرنگ گردید شهر بند بصره از وصول کوکبه انجم رشک بیت الصنم و فضای قلعه از ورود بهجت
نمود رایات زرین پرچم غیرت گلستان ارم شد معماران لطف و رافت و کار آزمایان مروت
و رحمت تعمیر شکستگیها و مداوای خستگیهای آن ملک وسیع الفضا و الملای آن دیار مسرت افزا که
بعلت طول زمان و انقلاب و تواتر صدمات و تهاجم لجه پر اضطراب اردوی نصرت انتساب
بالضروره راه یافته بود پرداخته بشربت لطف و احسان و داروی ترحمات بهبود گران درد دل ستم
رسیدگان را قرین صحت ساخته بذیل لطف و کرم غبار حوادث را از آیینه خاطر ملهوفین زدوده و مرهم
کاری سخا و نعم داغ دل داغ دیدگان را معالجه فرموده ابواب هزار گونه بذل و انعام و درهای صد
هزار قسم اکرام و احترام بر روی امیدواران گشوده مدت چهار ماه آن کشور بهجت پرور مقر کوکبه اختر
حشر و از انقضای آن مدت بفرمان خدیو سلیمان حشم و دارای اسکندر خدم علی محمد خان زند را که
در این سفر خیریت اثر همراه و استظهار لشکر و سپاه نواب ظهیر الدوله بحکومت بصره تعیین و
فوجی از شیران عرین و نهنگان دریای کین را مامور خدمت معظم الیه و لشکر ظفر پرور و باقی سپاه نصرت
اثر را متوجه صوب اوطان خود فرموده بعزم شرفیابی خدمت برادر سعادت گستر منزل بمنزل متوجه
دار الملک شیراز و سلیمان آقای حاکم بصره و ولد شیخ درویش جمعی از اعزه و اعیان بصره نیز در رکاب
سفر لازم ملازم و بشرف ادراک حضور شهریار گیتی مدار رسیده در موقف دولت و مقر سعادت
از ثواب فتن و نوایب زمن آسودگی دیدند بر آنچه راقم حروف از حقایق وقایع موصوف
و کیفیت تسخیر و تصرف آن ملک معروف در این صحیفه شریفه ضبط نموده از اغراقات منشیانه

و زواید شاعرانه و دروغ خالی از شوایب نقص و قصور است زیرا که آنچه تحریر پذیرفته از زبان صداقت
ترجمان سید رفیع مرتبه عالیشان جناب قدسی طینت فلاطون زمان حضرت حکمت
مرتبت ارسطوی دوران مؤسس مبانی افضال و احسان منتظم عقود جواهر نظم و نثر وزیر بی نظیر
عمده و عمدۀ دودمان سیادت نوباوۀ حدیقۀ شرافت میرزا محمد حسین فراهانی که بوزارت
نواب سپهر رکاب مباهی و در سفر و حضر بیت اثر همراهی و از جزویات و کلیات وقایعات آگاهی
و علم بر حقایق گذارشات کماهی داشته شنیده مسموع داشته بدون زیاده و نقصان این لآلی
منثور را برشتۀ انتظام کشیده بر متوطنان اساس فکر مستقیم و دانایان رموز تواریخ قدیم
مخفی و مستور نماند که تصرف و تسخیر قلعه بصره بعلت اتصال آن از یکطرف بحر پر خروش و لجه
رعد خروش و از جانب دیگر بجوار سرای خالی از آب و کثرت ازدحام قبایل و عشایر عرب
بیشمار فزون از حساب و عفونت و ردائت هوا و اشتعال نوایر جانگزا گرمای هبوب
ریاح سموم و سایر عیوب مکروه مذموم بهیچ سبیل بکسی میسر نگردیده فرماندهان روم و هند از زمان
انمرز و بوم که مالک جمیع الولایات بصره نیز حکمرانی مینمودند در هنگام ظهور طلعت محمود احمدی و زمان طلوع
کوکب مسعود مراتب شریف محمدی صلی الله علیه و آله الاطهار والائمة الابرار حضرت غالب
کل غالب و مطلوب کل طالب علی ابن ابوطالب صلوات الله و سلامه علیه و آله العزیز
الواهب الولایات را مطلع طلوع ماهچه رایت سعادت و محل سطوع نور هدایت و ولایت
و مشرق فتح و نصرت فرموده بقوت بازوی لافتی و مفتاح نیروی هل اتی و زور پنجه خیبر گشای
قفل نصرت از فتح ابواب الولایات گشودند دیگر تا این زمان میمنت اثر فتح الباب
آن کشور بجهة احدی منعقد و میسر نگردیده والحق وقوع این موهبت بچندین علت در نظر
بصیرت بسیار دشوار و حصول این سعادت بچندین جهة در چشم خلفا العباسیه و در از کار مینمود

بحکم

بحمد الله الملک الکریم الوهاب این فتح عظیم بر روی امنای دولت گشاده و بعنایت الله الرحمن الرحیم
این فوز عمیم بجهة ابنای این سلسله علیه آماده شد ان شاء الله الملک الجلیل ظل ظلیل این شهریار نامدار
بر مفارق اهل روزگار تا بان ابد پایدار و اینگونه فتوحات نامه را در زمان دولتشان بسیار باد

بیان مجادله و محاربه علی محمد خان با جماعت اعراب و شهادت یافتن آن جوان سعادتمند نامدار و چگونگی آن

خامه سحر نگار بدایع کار و قلم جواهر رقم گوهر بار بر بساط
ورق بدینگونه گهر ریزی و در فضای صفحه بدین روش مشک بیزی مینماید که چون بنحویکه مذکور و الطاف الهیه
مسطور شد نواب سپهر رکاب فلک الاحتجاب بعزم توجه جانب شیراز فرازنده اعلام فتح و فرجام
گردید حکومت بصره را حسب الامر خدیو فیروزمند علی محمد خان زند محول کردند و چنانچه خان معظم الیه
در ملک مذکور بنظم امور کارفرمای نزدیک و دور بود و تمشیت مهام و انتظام احوال خاص و عام قیام و اقدام
مینمود از آنجا جماعت اعراب بادیه قومی میباشند وحشی صفت و رمیده چون غزالان وحشی در وادی
بی آب و آبادی پروریده و در فیافی خودسری و خودرائی گردیده هرگز بار حکم و عنف نکشیده و تکلف
بهیچ گونه تکلیف نگردیده و اشکار و شکار و صید وحوش و مار روزگار گذرانیده با آب و علف ایلکان چون
رمنده آهوان چریده و هرگز از هیچ سمتی زهر تلخکامی نچشیده و از هیچ قسم سرانگشت افسوس بدندان
نگزیده یکی از معجزات کلیه حضرت خیر البشر همین بود که این جماعت نادان بهایم را بتکالیف
شاقه مکلف داشته و بار خمس و زکوة و صوم و صلوة بر دوش تحمل ایشان گذاشته و این وحشیان را
مقید دام و این بهایم وشان را بحکمت رام کرده بودند امور حکمرانی مهام جهانبانی شاهانه بزور
بازوی و محض قوت ایزدی نیست بلکه حسن تدبیر حکم عقل حکمت پذیر را در آن قوی مدخلیت

چه در طاس لغزنده افتاد مور   رهاننده را چاره باید نه زور

علی محمد خان که در آغاز ایام بهار سن و
شباب پیوسته جرعه کش اقداح و از کیفیت آتشین آب رز نامست و شهباز خراب و بیخبر از کار

کشائی راههای صواب بوده بنای کار و بهاس کردار محض تسعیف و ترک تالیف نهاده همواره
دستش بقبضه شمشیر و زبانش لال از حرف تدبیر بود و غافل از مضمون این مقال بر آر از شکری و آن شکری
بشمشیری یکی تا ده توان کشت اعراب منبع که هم بزور شمشیر و هم بقوت تدبیر نواب سپهر
رکاب اندک رام گردیده و بحوالی دام رسیده بودند در عهد حکومت بنابر عادت خویش
و رسم طبع وحشت اندیش و هم تشویش بهم رسانیده و نظر بر سمی که در میان ایشان متعارف بود
و باعث اطمینان خاطر است کلام الله مجید را نیز نزد علی محمد خان فرستاده بودند که وثیقه
امان در ظهر آن نگاشته و مختوم و ممهور داشته مرسول دارد نامه امان و حرز جان سازند بجهت اطمینان
خود بکاری که سزاوار باشد بپردازند کلام الله را علیمحمد خان حسب تمنای ایشان مختوم و مرسول و بجهت
مطمئن خاطر در سعتگاه بادیه بجا آمده باولی سعیش سرانجام پیشکش نبودند علی محمد خان مدبون با جمعی
فوجی از لشکر را مامور بپیمال ایشان نموده و در حکم تاخت و تاراج اسباب و اموال قبایل و اسیر نسوان
و رجال ایشان زبان بی اعتدالی کشوده جماعت مزبور از افتادای خان بیخبر و غافل از سبب آن
شور و شر چون آن حالت را مشاهده نمودند معدودی که حاضر بودند بکمیت دلیری سوار و جولانگر میدان
کارزار دو لشکر علی محمد خان را از حملات خصم افکنی مجاهدین مضمار ننگ و عار در غایت اضطرار
راه نورد بوادی فرار گرفتند وقوع این واقعه مهیج ماده صفرای مزاج خان و غیظ و غضب او را باعث
طغیان گردیده و آتش خشم در کانون طبعش شعله شکیب سوز بر کشید پس بنفس نفیس خویشتن مهیای
تعذیب و مستعد تخریب آن گروه انبوه گردید افواج لشکر را که حسب فرمان قضا جریان شهریار
زمان مامور بخدمت او بودند تدارک شایسته دیده خیام جلالت بقضای مامون کشیدند
و با سپاهی گران و لشکری بیکران بجانب بوادی و صحاری مسکن ایشان رفتند و پای بر کجاوه ارض
غزال بوی نهاده سنایخ و اعاظم آن طایفه چند اکه شفعا برانگیخته بدامن اعتذار و استغفار در آویختند

سودی و مرض بر بنی غرور پر زور خان معظم الیه را از روی این سخنان روی بهبودی حاصل
نگردید دیگر باره سادات قوم را با کلام الله مجید مختوم و ممهور مذکور مرسول و مهم سازی باج
و تحصیل خراج که ایشان را ناگوار تر از زهر در مزاج بود قبول کردند بر آنهم فایده مترتب و رای جناب
خان بتدبیر ایشان ملتفت نشده چون جماعت مزبور از رحمت خان مایوس گردیدند
بمیدان مخاصمت و مضمار مقاومت در آمده و بآن مهمانان نورسیده خویش بر آمده آغاز
استعمال سیف و سنان و لسیف و سنان مبادا انقطاع درع و خفتان کردند از آنجا که بجهت اصطبل
لشکر علی محمد خان آب صحاری و اراضی میدان دغا و رزمگاه اندخته صحرا را دریا ساخته بودند
لشکر بحبابات و آن سهمگین گرداب در میان گل و آب فرو مانده و آن آب آتش صولتان را فرو نشاندند
معدودی از لشکر خویشتن را جلیلطهای سرکاری که سیورسات و آذوقه حمل مینمودند در کنار شط حاضر
بودند رسانیده علی محمد خان خود نزدیک جلیلطها رسیده چون بسیاری از سپاه را در عرصه میدان
پای بست وحل و دستگیر القوم دغل و بوضعی مختل دید فرار را بر خود عار و بجا گذاشتن لشکر را در کیش
مردانگی ننگ روزگار خود شمرده و مراجعت و نهنگ وار در غریق لجه مخاصمت گردیدند ناگاه دست
قضا بساط زندگانی او را برچیده و سباب جوانی آنجوان دلیر را نوردید پس غلامی سیاه چون
بناگاه از قضای آن چون روزگار تیره و روز و سباب عمر و جوانی آنجوان که در دست داشت
چهره ساخت زخم قوی بر دوش آن نوجوان دلیر رسانید چنانکه بعد از دو ساعت درگذشت
و دست اجل زمام توسن زندگانیش را بجانب عدم کشید و مهدیخان برادرش نیز از دست
ساقی فنا همان باده پر خمار چشید بعضی از لشکر گرفتار و برخی مقتول و فوجی با عانت جلیلط
و گروهی از عرصه میدان با حالی بد خود را از آن مهلکه بیرون افکندند علی همت خان برادر
کوچک علیمحمد خان و محمد حسین خان بهبهانی بمحافظت بصره کمر بسته حقیقت واقعه را بواسطت

چاپاران مسرع بدرگاه سعادت مواقع معروض گردانید **بیان توجه نواب سپهر رکاب**
استظهار الدوله دیگر باره بجانب فیض جوانب ام البلاد و کیفیت آن
علم مشکین پرچم قلم بدایع رقم در فضای اوراق بدین سیاق شقهٔ بلاغت و پرچم حکایت
میکشاید که چون حقیقت اخبار شهادت علیمحمد خان و شکست یافتن لشکریان بعرض
بار یافتگان حریم کبریای فلک اساس رسید و کیفیت قضیه معلوم رای ملک آرا گردید دریای
سخط و غضب بجوش و بحر غیظ و خشم بخروش آمده خونخواهی علی محمد خان و بالمره تخریب
بنیان هستی اعراب بیابان مذکور ضمیر فیض تخمیر و پیشنهاد همت سخت گیر گشت دیگر باره
جناب استظهار الدوله را بقبول آن سفر مکلف داشتند و تمشیت آن مهم را بزور بازوی
مردافکن و قوت سرپنجهٔ دشمن شکن آنجناب واگذاشتند و بجهة همراهی موکب و دنباله داری
رکاب سعادت کوکب لشکری از حصر اوهام فزون و سپاهی زیاده از ریگ هامون ملاحظه
سان و تهیهٔ توپ و خنجر و سیف و سنان نموده در ساعتی میمون و زمانی همایون
که تقویم شناسان زیج خوان و اسطرلاب سنجان ریاضی دان از تقاویم نجوم و قوانین
علوم و آثار اختر و علامات خیر و شر استخراج کرده بتحقیق در آورده بودند خیام گردون احتشام
و قباب فلک احترام را بوسعتگاه صحرا و فضای دشت غبرا برپا و آسمان برپا کردند افواج
لشکر و طبقات حشم و خدم از فضای شهر بساحت دشت جلوه گر دیدند در خارج شیراز
جهانی تازه اساس چیدند که سه روز در بیرون شهر کنام شیران دلیران و قرارگاه پیلان
گسسته زنجیر گشته قباب خیام زرین طناب و ماهیچهٔ رایات سپهر جناب از اوج چرخ
دولاب و فراز ماه و آفتاب در گذشت چون تدارکات سپاه از کلی و جزوی دیده
اسباب و دستگاه از هر قسم مهیا گردیده شد از لشکرگاه اردوی کیهان پوی جنبش آن قلزم

خوارکان زمین متزلزل و اوضاع زمان متبدل گشت نایهای صور خروش بفغان
و دریای پرجوش بطوفان در آمد هر منزل از ازدحام لشکر قیامت اثر غوغای رستخیز برپا و در
هر مرحل از شور شیران دلاور شورش فزع اکبر هویدا میشد تا ساحت ام البلاد از طغیان
سیل افکن معسکر فیروزی مغز بحر طوفان و آن عرصهٔ وسعت آباد از تموج امواج انتهائی منتها
طوفان خیز لجهٔ بلا شد این شهریار فیروزی و خدیو کشور بهروزی که این کتاب مستطاب بنام
نامی اوست در آن خیریت اثر بمعنان پدر والاگهر بوده باستظهار و اعتضاد والد بزرگوار
عنان همراهی کشوده جماعت اعراب را از طنطنهٔ شوکت آن سپهدار والاجناب لرزه بر
بنیاد صبر و تاب افتاده در بیابان بی پایان از بیم آن سیل بی امان هر یک روی بغار کاهی
نهاده و پای بفضای بوادی گشاده تزلزل قوی بر کاخ وجود شان افتاده نواب سپهر
رکاب منتظم امور ولایت و ترفیه سپاه و رعیت پرداخته و اسباب تدمیر دشمنان را
تدارک شایسته ساخته در کار بودند که وحشت اثر قضیهٔ ناگزیر بعرض رسیده موجب شکست دلها
گشت **ذکر قصهٔ غم پرور از واقعهٔ محنت انباز ارتحال نواب غفران مآب از**
جهان فانی بدار باقی خامهٔ مشکین لباس سوگوار و قلم شبگون لب تعزیت دار
بتقریر این داستان بدینگونه زبان باه و فغان میکشاید که مدتی بود که مزاج اقدس
شهریار زمان از حد اعتدال منحرف و آفتاب ذات بابرکات از حدوث علل منخسف
گردیده وجود مسعود از عین الکمال آفت دیده ناخوشیهای متعاقب یکدیگر بمزاج وهاج
رسیده بود حکمای حذاقت منش و اطبای صاحب اندیشه چندانکه در معالجه اهتمام مینمودند
و حیلهای مجرب برای آن جناب مینمودند چاره کار و معالجهٔ آن آزار نمیشد لیکن ضعفی در مزاج
مستولی بود که گاه مریض صاحب بستر و گاهی اندک بهتر و بحرکت بیرون و درون قادر بودند

تا روز دوازدهم شهر صفر سال هزار یکصد و نود و سه قولنجی عارض و وجع روی باشتداد آورد
و معالجات اطبا بهیچ وجه مفید نیفتاد و درد شکم لحظه بلحظه روی در تزاید نهاد تا روز سیزدهم [illegible]
ناگزیر که برنا و پیر را از آن چاره و شاه و گدا را از آن کناره ممکن نیست روی داد و طایر روح او
از این کهن آشیان بجانب نزهت سرای جنان بال طیران گشاده و در خطهٔ شیراز از
سوگواری کوچک و بزرگ و نالهٔ نفیر تازی و ترک آشوب رستخیز ظهور نمود بلی
دوران اینجهان قائم نیست و این قضیه ناگزیر سرانجام زندگانیست خوش نشینان
سرای عاریت را این راه در پیش است و آیندگان از ملک عدم را ناچار رجوع
باصل وطن گاه پیش هیچکس نیست اینکه در دو پرده درو نوشد آنکس کیست که این خلعت
جان فرسا نپوشد   سرانجام هستی فنا نیست و بس   کسی کو نمیرد خدا نیست و بس
آنحضرت را سه پسر بود معین نواب ابو الفتح خان و اوسط محمد علی خان و کهتر ابراهیم خان
که هنوز راه بهمای عشر اول عمر و زندگانی و بکار بازی طفلان سزاوار کاری و در جانشین پدر
در شماری نبود در هنگام اشتداد مرض آنحضرت نواب ابو الفتح خان نظر علیخان و اولاد او
و سایر اولاد شیخعلی خان و ولیخان و طاهر خان و باقی اولاد محمد خان را معین خود نموده
و محمد علیخان با زکیخان ابواب استعانت گشوده پس از یکه قضیهٔ هایله وقوع یافت هر یک
از آن دو اختر برج سلطنت ممهدین خود را اخبار و حقیقت واقعه را بانها اشعار کردند
چون در ینوقت حرم محترم در ارک نبوده سرای دیگر قریب بارک حریم پرده گیان استار
جلالت بود و ولیخان و طاهر خان و سایر اولاد محمد خان داخل حصار ارک گردیدند که در وقت
ضرورت ابو الفتح خان را اعانت نمایند از آنجا که نظر علیخان مردی بود خداوند عقل فراخ
و صاحب صفات عاقلانه از آتش مراسم فتنه و فساد دور و خاطرش از مراتب آشوب و عناد

تاریخ دیگر
ای وای کریمخان مرد
۱۱۹۳

نفور

نفور و خروج از خانه و مکان خود را موجب اشتعال نوایر فتنه و فساد و مورث نهب
اموال و سفک دماء رجال و هتک نوامیس دیده پا بدامن خودداری کشیده زکیخان و جمعی
از ابطال ایلات که در هر مرتبه هزار نفر بودند بیش و کمی و بحوالی سرائی که بالفعل مکان توقف
پوشیده رویان حریم جلالت و نعش آنحضرت در آنجا بود ازدحام کرده غلامان خاصه سرکاری
و بزرگان عمله و غیره که نتیجه واقعه هایله مدرب حرم جمعیت و شنفند نظر بسطوت زکیخان
در تحت امر و نهی او در آمده و امر زکیخان قوی و حکم ان عمله و اسباب خسروی گشت چون
در سوابق زمان بعلت واقعه رفیعخان و جهات دیگر در میان زکیخان و برادران و اقربای
شیخعلی خان ابواب دوستی مسدود و اسباب موافقت مفقود بود نظر علیخان
چون کار را چنان و امر را دگرگون دید از جمعیت زکیخان و تصرف در حرم سرا مطلع
گردید غلامان عمله خود و سایر اولاد و اقربای شیخعلی خان که قریب بدو هزار نفر بودند در ارک
شیخعلی خان مستحفظ گردن و منسوبان ساخته و خویش با معدودی از بزرگان آن سلسله
روانه ارک نواب غفران مآب و با ولیخان و طاهر خان متفق و رایت موافقت افراخته
ابواب ارک را بر روی خود بسته با وجود آنکه غلامان و کسان خود را همراه نیاورده بودند
در آن حصار مختصر خالی از آذوقه نشستند و چون برگشته بختان دست خود را از گریبان
غلامان و متعلقان کشیدند چون زکیخان از ورود نظر با رک و تسدید دروب مطلع
گردید جمعیت خویش و غلامان سرکاری خاصه و جمهور چشم را که در در سرای حرم
محترم حاضر شده و محکوم حکم او گردیده بودند باطراف حصار ارک منتشر کرده حصار را امر بور
محاصره در آورده نظر علیخان و قلیل مردمان همراهان او السور بقصور ارک اعتصام نموده
محصور وار غنودند از دو جانب آغاز تفنگ و بنیاد جدال و جنگ گردیده کار بنزاع و [illegible]

قلعه انجا میدا گرچه حصار ارک در رفعت خلیف سماک و در متانت ردیف افلاک
بود ولیکن درستی آذوقه بجز از مقداری شکر که در انجا بوده دیگر چیزی میسر نشود وجود نداشت
مدت سه روز حضرات در ارک متحصن و بگوشت دو سه آهوی لجوی خانگی که در باغچه سرای
ارک میچریدند و القدر شکر که امکان داشت بسر برده از انجا که حضرات محصورین از ابطال
سلسله علیه زند در مضمار خصم افکنی و در میدان دشمن شکنی هریک شیر خصال و غضنفر مانند
بودند زکیخان صلاح و علاج روزکار خود را زیاده بر آن در توقف ایشان در ارک ندیده
بجهتی وسیله جو کردیده و یکی از پوشیده رویان جلباب عزت یعنی والده مرحوم محمد
رحیم خان خلف نواب غفران مآب را که در سال قبل از قضیه هایله پدر بزرگوار در سن
هیجده سالکی وفات یافته بود بمناسبت اینکه صبیه نظر علی خان مخطوبه اخوان مغفور
بود نزد نظر علیخان فرستاده قرار دادند که ایشان از ارک بیرون آمده و یکی پیمان نموده مجدد
نواب ابو الفتح خان که مهین فرزند نواب غفران مآب قیام و اقدام و جنابش را جالس
سریر سروری و متکی چهار بالش برتری نمایند نظر علی خان و سایر حصار نشینان که چنین صلحی را
طالب و الم جوع مزاجشان غالب کردیده از حصار بیرون رفتند و در خانه مرحوم محمد رحیم خان
که در جنب حرم محرم احداث بود توقف کرده زکیخان بمکان توقف ایشان شتافته و
ملاقات یکدیگر را دریافت نموده با آنچه قرار کرده عمل نمایند زکیخان جمعی از غلامان خود را فرستاده
که ایشان را در مجلس او حاضر سازند انقیاد نمایند صفحه هستی را از وجود ایشان بپردازند مأمورین
ارباب عنف در آمده دوش غیرت انها متحمل بار گران اینگونه خواری نگردیده کار بگیر و دار
رسید مأمورین اطراف سرای انهارا احاطه و زکیخان نیز جمعی دیگر را فرستاده کان سابق
اضافه کرده ریزریزان بیچاره کان را بگلوله تفنگ بر گرفتند نخستین سر نظر علیخان را نزد زکیخان در آورده

متعاقب و متوالی سرهای ایشان کوی چوگان شمشیر و شها هدف گلوله و تیر گشت نظر علیخان
دلاور و کلبعلی خان ولد اکبر شیخعلی خان و برادران ولیخان و طاهر خان و سایر اولاد محمد خان
خلاصه بیان پانزده شانزده نفر از اعیان زند در آن قضیه ناگزیر گرفتار آن کمند اجل پیوسته کردید
با آن زاری بهلاکت رسیدند وقوع این واقعه سه روز بعد از سنوح سانحه هایله بود و بنا بر آن شورش
و انقلاب هنوز جسد شریف آنجناب مدفون نکردیده بود در شب چهارم چون زمانه از
اطلس سیه فام شب لباس سوگواری در بر و جهان از غبار تیره فام خاکستر ماتم بر سر کرده بودند
زکیخان بتجهیز کفن و دفن پرداخته علی الصباح روز چهارم که سپهدار لشکر اختر و انجم بغربت
ابن نیلی طارم در آمد زکیخان و جمهور امرا و اعیان سیاه پوش و آنجنازه مغفرت اندازه را
زیب دوش کرده در وسط باغی که از بناهای آنحضرت و در جنب ارک واقع بود مدفون
نمودند زکیخان بر سپاهی و رعیت حکمران و در دار الملک شیراز نافذ الفرمان بنا بر صلاح
حال خویش حقیقت قضایا را بنواب سپهر رکاب اعلام و مستدعی مراجعت آن سپهدار
والامقام شد و در خطه شیراز بر اخذ اموال و اسباب مقتولین گشوده مبلغهای خطیر از نقود
و امتعه و نفایس و اسباب و اسلحه و دواب اکتساب نمود پس نواب ابو الفتح خان را
بجای پدر والاگهر نشانیده بعد از چند روز محمد علیخان را نیز سهیم او کردانیده بهر صورت جناب
ابو الفتح خان و هر دو برادران در امور فرمان دهی و حکمرانی بجز از نامی بی نشان و اسمی بی
مسمی داشتند **ذکر رجعت نواب سپهر رکاب از سفر بصره و چگونگی وقایع آن زمان
و قضایای آن اوان** چون خبر قضیه هایله جانگداز و آوازه واقعه غم فرا بر روی جهان
گشت رسید نواب سپهر رکاب از حقیقت سانحه مخبر و مطلع کردید زیاده بر آن توقف
در ولایت مخالف موافق صلاح و تسامح در میان آنهمه دشمن موجب فوز و فلاح نمی نمود

قطع نظر از آن دار الملک فارس و دار العلم شیراز بعضی امور کلیه پیشنهاد ضمیر منیر بود از امّ البلاد
بصره حرکت و محرک سلسله جمعیت گردیده عنان لشکر را بجانب شیراز کشیدند زکیخان از شنیدهٔ
ورود موکب نصرت نمود نواب سپهر رکاب نظر بصلاح وقت اظهار بشاشت کرده
چون اردوی فیروزی نمود بخارج شهر رسید زکیخان متوحش و متوقع و مترصد میبود که آنحضرت
داخل گردیده بلکه بهر قسم که تواند خواطر از اندیشه آنحضرت بپردازد و بهر طریق که ممکن او
گردد و کار خویشتن را بسازد نواب سپهر رکاب که معرفت بحال او داشتند از دخول
مضایقه نمودند این شهریار کامکار نامدار که بسعادت همسفر پدر والا گهر بودند وارد شهر
یعنی جعفر خان ابن صادق خان
در زکیخان خال خود را ملاقات و چون از نفس او بوی مصادقت و موافقت باطنی نشنیدند
به تدبیری بیرون شتافته پدر سعادت سیر را از حقیقت حال و علامات حال اخبار
فرمودند چون از قدوم بهجت لزوم نواب سپهر رکاب نا امید و مایوس گردید بسران لشکر
و سران عسکر پیغام داد که اگر از همراهی رکاب نواب والاجناب تقاعد نمایند و بیرون شهر
عنان عزیمت نگشایند کوچ و بنه و اطفال و نسوان ایشان در معرض تضییع و اسامی
انها از دفتر احیا در حیز توزیع خواهد بود چون زکیخان مردی بغایت سفاک و لیبا
لی آزرم و بی باک بود جماعت لشکر که زنان و اطفال و اسباب و اموال ایشان همگی در
بند شیراز بود از بیم انکه زکیخان مشار الیه مبادا فی الواقع بقول خویشتن عمل و اوضاع ابرار
مختل نماید و نسبت بکسان و متعلقان انها دست بی آزرمی گشاید دسته دسته روی
بشهر آورده در نزد متعلقان خود مکان کردند نواب سپهر رکاب بادی توقف خود را در
انحدود صلاح ندیده چون قبل از سفر بصره بامر نواب غفران مآب بجهة منظم مهام کرمان آن
ولایت را مشرف فرموده بودند مردم انولایت بغایت ارزومندی و خدمتگذاری

شایق سروری و سالاری آنحضرت میبودند عنان یکران سعادت را بجانب دار الامان معطوف
و محمد حسین خان سیستانی شرف ملازمت رکاب فلک فرسایی را دریافته زکیخان
جمعی را بتعاقب فرستاده آنحضرت سرکرده ایشان را مقتول و سایر شکسته و پریشان نزد زکیخان
مراجعت و مواکب نصرت کواکب نواب والاجناب بنحو مسطور وارد صوب مذکور شدند

ذکر فرستادن نواب ابو الفتح خان و زکیخان علیمراد خان را بجانب عراق

بر ناظران این کتاب مستطاب و خوانندگان صفحهٔ بلاغت انتساب محجوب و مخفی نماند که
علیمراد خان که هم اوده در فیض گستر تقریبات مذکور و مسطور گردیده ولد
خان و همشیرزاده زکیخان
زکیخان بود و والدهٔ او بعد از وفات والدش در سلک پردگیان پردهٔ جلباب جلالت
نواب سپهر رکاب قرار گرفته گوهر این جهانبان کشورستان یعنی محمد جعفر خان که فی الحقیقه
غرض اصلی تدوین این وقایع و مقصود کلی از جمع این بدایع و قلایع و ایام فرخنده آغاز ابدی
انجام دولت جهانبانی و اوان سعادت اقران شوکت و ملک ستانی اوست از آن صدف
صاحب شرف بوجود آمده با علیمراد خان برادر امی بودند در حالتیکه آن مستورهٔ استار
خدارت در سلک ازدواج نواب والاجناب منتظم گردید علیمراد خان مذکور طفلی بود که
در مهد تربیت و خانهٔ سعادت نواب معظم الیه پرورده و دوحه قامت او در سرابستان
دولت آنجناب روی به نشو آورده بود نواب غفران مآب وکیل رعایتی که بعلیمراد خان منظور
و ساعی در ارتقای مدارج او بودند بنابر رعایت خاطر برادر والا گهر بود و بالاخره آن حق
ناشناس چشم از حقوق نواب سپهر رکاب پوشیده و در امر تخریب دودمان بنیان عالیشان
ایشان کوشیده بنابر آن ناسپاسی و نظر بر آن حق ناشناسی از دولت و کامرانی و از عمر
و جوانی متمتع نگردیده رسید بانچه رسید چنانچه گذارش والعنایات لله العزیز المنان مفصل در این

صحیفه بلاغت زیب مرقوم و مسطور و موجب حیرت و عبرت نزدیک و دور خواهد
گشت مختصر کلام از آن ایام که اسم مسمی بنواب ابوالفتح خان قرار گرفته زکیخان در
قبض و بسط امور مبسوط الید و کارفرمای هر نیک و بد و مالک گردن کشان در صدد بود علی
مرادخان از خال خود مخوف و بمفارقت از او مشعوف گردیده چون بنا بر سخت گیری
زکیخان خال خویش و در خصوص رهائی خود از او مایوس بود وسایل و وسایط نزد نواب
ابوالفتح خان برانگیخت که او را از پی کاری از شیراز بجانب شهری و دیاری فرستد که لااقل
از زکیخان اندک دور و از اندیشه او آسوده بلکه چاره بحال خود نماید و خاطر را از هراس او
بتدبیری پردازد از آنجا که در دار السلطنه شورشی بهم رسیده و فتنه حادث گردیده بود مفصل
آنکه نواب غفران مآب در هنگام اشتداد امراض و ابتلای اعراض اولاد فتحعلی خان افشار را
از شیراز مرخص فرمودند که باصفهان رفته کوچ و بنه و کسان و متعلقان خود را که در اصفهان
متوقف بودند برگرفته روانه آذربایجان و متوجه اوطان خود گردند ایشان که بدار السلطنه
اصفهان رسیدند خبر وحشت اثر و قضیه هایله در رسید و منتشر گردید چون جمعی کثیر از افشار
که نواب غفران مآب از آذربایجان کوچانیده در اصفهان متوطن گردانیده بودند معین آنها
گشته بعضی از شیاطین بشر و عفریت صاحب شر اصفهانی عداوتی با حاجی آقا محمد حاکم
اصفهان داشتند که بر این دو نفر از اولاد فتحعلی خان اجتماع کرده و شهر و ضبط
اصفهان را باحسن وجهی و اسهل صورتی در نظر ایشان جلوه در آورده و وعده اعانت
بمال و رجال بایشان دادند آن ساده ضمیران احمق وحشی و ابله وار بیخبر از فتنه روزگار بوقلمون
باغوا فریفته و بمواعید ایشان شیفته گردیده و در دکان خودرائی و خودسری کالای فتنه گری
فرو چیده اتراک افشار و غیره را جمع آوری و بعضی الواط و اراذل اصفهان که نام کدخدائی

درسم

و در سم بابائی بر خویش اطلاق و خود را با رباب غوغا الحاق کرده بودند ایشان را یاوری
سر فتنه و فساد آوردند حاجی آقا محمد با معدودی بقلعه طبرک رفته حصاری و از بیم آن غوغا
متواری و متوجه خود داری گشته حقایق را معروض زکیخان گردانید رجاله مذکور و خون
گرفتگان مزبور از باده غرور سرمست و پر شور اطراف قلعه را محصور و بنیاد شر و شور
نمودند مدت یازده روز این هنگامه برپا و اصفهان معرض این غوغا بود اهل بلوک
ماربین اصفهان بموجب رسم ولایتی شبی در غایت ظهور و اعلان ازدحام عام کرده و
علانیه روی بشهر آورده حاجی ناجی را از فراز برج قلعه بپائین نموده بجانب بلوک ماربین
بردند و از سایر بلوکات جمعیتی کلی روی بنزد او آوردند چون زکیخان از حقیقت واقعه
اطلاع و آگاهی از کیفیت آن جسارت و روسیاهی یافت بسطام خان کارخانه
با معدودی از توابین بدار السلطنه فرستاده و قید اهل بغی و فساد فرمان داد بسطام خان
از راه شیراز و حاجی ناجی از بلوک ماربین باصفهان در آمد چون پسران فتحعلیخان و سایر
جماعت از قرب موکب بسطام خان مطلع شدند از خواب بیدار و از مستی
آن صهبای پرخمار هشیار گردیده لاعلاج و ناچار روی باستقبال آوردند بسطام خان
مزبور در حال ورود دو نفر ولدان فتحعلیخان و چند نفر نزدیکان و اقربای ایشان را که مجموع
یازده نفر بودند با دو سه تن از غوغا طلبان اصفهانی و بابایان الواط میدان را گرفته
مقید و مغلول نمود متعاقب پروانه قتل افشاریه از موقف فرمان وارد و در رسیدن پروانه
ولدان فتحعلیخان و سایر افشار اقربای ایشان را در میدان نقش جهان راه نورد جهان
جاویدان کردند نواب ابوالفتح خان وقایع اصفهان و شوریدگی آن خطه بهشت نشان
و اغتشاش سایر ملک عراق را دست آویز کرده مقدمه فرستادن علیمراد خان را بجانب

عراق بازکیخان در میان آورد زکیخان نخستین برین عزیمت انکار و بر انکار گری خود اصرار
نموده چون نواب ابو الفتحخان نیز بغایت مصر و رد قول گفتار زکیخان مضر بود باکراه نهضتی را
قبول و امر نواب ابو الفتح خانرا مقبول داشته ناچار علیمراد خان را لشکری مستعد و سپاهی کثیر العدد
داده روانه عراق و نظم و نسق آنجا را بمشار الیه محول و در معنی امر عالم را مختل نمود علیمراد خان وارد
اصفهان و از آنجا بجانب طهران شتافته در آنجا چندی توقف و تمکن یافت از آنجا که جمیع
کوچک و بزرگ و جمهور فرس و ترک در رعیت و سپاه و سفید و سیاه از خونخواری زکیخان بتنگ
آمده و از سروری و سالاری او بعلت سفاکی ناخورسند بودند علیمراد خان مزبور لشکری که
بهمراه داشت پیوسته از شداید اعمال زکیخان تخویف و قلوب ایشانرا بجانب خویشتن
تالیف و هموار این معامله را با وضیع و شریف مینمود و از آنجا که بنحو مسطور قلوب مردم از سالاری
زکیخان نفور بود با علیمراد خان اتفاق ورزیده حسب الواقع باو گرویدند و از بلدهٔ طهران متحرک
گردیده چون بدار المؤمنین قم رسید علیمراد خان در آستانهٔ مقدسهٔ معصومه فاطمه بنت امام
همام موسی ابن جعفر ع با سران لشکر عهد و پیمانرا بایمان موکد گردانیدند که با زکیخان در مقام خلاف
واگر ضرورت افتد با او مصاف در آیند و من حکام او را متابعت و جز خلافش را موافقت
نکنند پس از دار المؤمنین قم متحرک آن کثیر مردم گردیده در دار السلطنه اصفهان رافع اعلام بغی و
طغیان گردید **ذکر توجه زکیخان بجانب اصفهان از شیراز و اختتام روزگار آن**
دران زمان بر دانندهٔ رموز نهانی و عالمان اسرار نهانی قضایای آسمانی معلوم و مفهوم خواهد
بود که جهانرا خالقی است توانا و قادر و این کارخانه را صاحبی است جبار و قاهر و در عاشق
افعال خویش مصنوعاتش را در نظر الفتش عزت بیش از پیش است شاه و گدا که جملگی مخلوق او اند
در پیش صنعش برابر و حقیر و همه که جملگی مجعول اویند در نزد حکمتش بسر اگر بجهت مصلحت نظام

کل یکی از بندگان خویشتن و پروردگان دست احسان و منن را بر سایر بندگان رتبه برتری و بر خلق
زمان شرف سروری دهد چنانچه با بندگان حضرتش نهج مدارا و مواسا سلوک و بصورت فرقه بندگان
فلک قدرتش طریق لطف و الا سلوک و روز بروز اسباب سروری و نعمای برتری او بر دیده هموار
نورد اشفاق و الطاف ناظم کارگاه فعال لما یرید خواهد گردید و در حالتیکه بر خلاف این بیان و تغیر
این داستان عمل نماید و با جمهور این عباد و مخلوقات خالق کون و فساد راه جور و بیداد
بپاید بمنهاج بغی و عناد گراید غیرت قهاری و سخط جباری بزودی از تخت عزتش بخاک خواری
و از اوج شوکتش بحضیض خاکساری خواهد کشید اگرچه برادران جهان و کشور خدایان حکمرانی را
بجهة نظام عالم و اطمینان طبقات امم از تطرق و تطاول ارباب ظلم و ستم و لوازم سیاست
در کار و بسیاری از مفسدان جفاکار و اقسام ایذا و اضرار را سزاوار و لیکن بجهتی که بخونخواری و ستمکاری
عادت کرده و نفوس محترمه را بجرمی و بی‌جرمی بمعرض تضییع در آورده خشک و یا گناه و بیگناه را از انسان
و سوختن خشک و تر را با آتش خوی شعله ور یکسان دانند و خون بندگان خدا را که در نظر رحمت او
بغایت عزیزند کمترین باغی بریزند و بالی جرم و مجرم و مظلوم و ظالم بر نشیزند و از آه مظلومان دردمند
و یارب تلخکامان زهر گزند نپرهیزند جناب زکیخان ناهنجار رفتار با عباد الله درگاه میشد
و هیچ سیاهی و سفیدی را باو در جانی نبود و هیچ دنیایی هیچ گونه صفائی از او استشمام الحجة نبود
تا مکافات عمل او را دوام راه و انجام کارش ارباب بصیرت را موجب انتباه شد مفصل این مجمل آنکه
چون خبر طغیان علیمراد خان بر واقفان مواقف جلال زکیخان رسیده چگونگی ورود او باصفهان
بمحرمان حرم جلال در همان روز اطلاع از شهر شیراز بیرون خرامیده بخروش چارچیان از در
سرای دولت منادی صاحب صولت در کوچه و بازار و گوشه و کنار جار بر کشیدند که طبقات
حشم و طوایف خدم از عبد و مولا و بنده و آقا و پیر و برنا و پیاده و سواره و بیکاره و صاحب کار

هر کس که اسم مردی باو اطلاق شود بجز معدودی از اهل حرفت که وجود آنها از ضروریات است
در روز در ساعت بجائی و ما موالی که هستند از شهر بیرون و بسوی هامون شتابند که چنانچه
یک تن را آن در شهر یابند بمواخذه عظیمه سزاوار و مستوجب انواع ستم و اضرار باشند پس آنجناب
خود در کریاس دروازه قرار گرفته از هیبت صولت و نفاذ حکم بی مهلت اصناف مردم فوج
فوج دسته دسته بیرون شتافته و از شدت بیم و هراس فرصت خبر باد بازواج و اولاد نکرده و درت
وداع با اهل و اتباع خود نیافته عصر آن روز عرصه شیراز بهشت نشان چون عرصه میخانه در ماه مبارک
رمضان طوایف حشم که شانزده هفده سال وقات توقف نواب غفران مآب در خطه دلنواز شیراز
نام سفر شان از یاد و اسباب حرکتشان بر باد رفته بود در ساعت صدور فرمان لازم الاذعان
فرصت هیچ قسم تدارکی نیافته از ساحت شیراز بجانب بیابان شتافتند کمیاب نداشت و دیگری
بارکش بکمرانجدان نبود دیگری را مفرش بزرگان نامدار و مهتران صاحب اقتدار برخی پیاده و بعضی سواره
مرحله پیمای آن هنجار بودند بسیاری از مردم بزرگ مقدار با کفش و چاقچور راه می پیمودند اکبر خان دولو
اکبر خود را در شیراز گذاشته نواب ابوالفتحخان را برداشته بآن نهج که مذکور و بدان طریق که مسطور گردید
صحاری هنجار اصفهان را بپای تعجیل در نوردیدند و بر رسم مبری کس تعیین کردند که در زیر و بالا
دشت را در صحرا و طیر را در هوا مجال سبقت و فرصت حرکت بصوب دار السلطنه ندهند که علیمراد خان
از توجه آن سیل بی امان مخبر و آگاه واحدی و را باعث انتباه نشود چون منزل ایزد خواست
که پایان ملک پارس و آغاز کشور عراق است مقر احتشام و موقف ازدحام گردید بعرض قرب
بایندکان پیشگاه جلال رسیده که قدری از خزانه اصفهان را که حاکم آنجا ارسال شیراز گردانیده بایزد
خواست رسانیده علیمراد خان بورود دار السلطنه کس فرستاده آنرا مراجعت داده است مواخذه
اینکه اهل آن قریه مذکوره را القافله خود در بناور ده کسان علیمراد خان را از تصرف ممانعت نکرده اند

حکم

حکم بقتل و نهب آن بیچارگان ضعیف نموده کردی از ایشان بتازیانه و شمشیر راه سر حد فنا پیمودند
ولشکریان دست بر اسیر نسوان و اطفال و اولاد و عیال ایشان گشودند از آنجا که موافق مقال
از سطوت آن گنجان خایف و هراسان و دوست و دشمن از هیبت آن شیر کریبال الکن بیمناک
و ترسان بودند بجهة محافظت نفس خویشتن و حفظ مال و جان و فرزند و فنا و عدم او را
همواره انتهاز فرصت مینمودند و آنجناب را از شدت غرور و اعتماد بر قوت بازوی شیر زور
هرگز حارس و حافظ و نگهبان و مستحفظ نبود این بی احتیاطی و اینگونه نامحتاطی هم محض خطا و از کبایر
غلطها بود زیرا که سرداران حکمران را دشمن بداندیش بسیار و محافظت ایشان نفوس خویشتن را از شر
ارباب کین وفتن ضرور و در کار و تیقظ در این امور بغایت سزاوار است هر کسی بقدر حال باین احتیاط
مامور است خاصه کشور خدایان ملک آرا با این کشور خدا که آسایش عباد بنفوس نفیس ایشان منوط
و آرایش بلاد بوجود والا درجات تمام بوده است مختصر سخن آنکه چون انجام اندوز سپهدار
مهر جهان فروز در خون شفق غوطه ور و بجانب عدم آباد مغرب سر کردید و شام تیره سر بجا
هر جوانب این فضای اغبر فام نموده ظلام و در ساحت افق سعد ذابح خنجر خون ریز از
نیام برکشید خان علیخان نام مافی که در آن زمان بشرارت منسوب بود و از آسیب آنجناب
خایف و در قصد قتل او ممهدا باشرار سایر طوایف بود فرصت یافته بجانب خیمه گاه و خوابگاه
آنجناب که خالی از مانع و تهی از منازع بود شتافته در حالتیکه آن شیر بیشه مردانگی در خواب راحت
و بیخبر از فتنه دهر پرآفت بود بگلوله طپانچه قصد خود را بعمل آورده و در بستر آسودگی آنجناب را آسایش
گزین خلوتگاه فنا و آسوده دار القرار ملک بقا کرد پس از کارسازی خویش از آن معرض رخ برتافته
بطلب نواب ابوالفتح خان شتافته او را دریافته و حضرتش را بر مسند فرمان دهی تکیه داده آوازه
قضیه آنگنجان در میان آورده سران و سرکردگان عساکر جنگجو را از آن غوغا ممنوع و مردم

بخدمت نواب ابو الفتح خان و دعوت برجوع نمودند طبقات مردم و اصناف اهل اردوی
پرطلاطم فوج فوج بخدمت نواب ابو الفتح خان شتافته سعادت ملازمتش را دریافتند چون
زمانه لباس سوکواری یعنی جامهٔ مشکین شب را از بر بیرون کرده و سر در لشکر انجم و اختر بجبههٔ اطلس گون
چرخ خضرمهای برکاب شهاب افق در آورد نواب ابو الفتح خان صبحگاهان آن روز عزم عراق کرده
چون بعلت خزانه و سایر اموال و اسباب دولت و انتظام آنها توجه بصوب شیراز اوفق و ارجح بود
دولتخواهان رای ایشان را منقلب ساخته علم عزیمت بجانب دار العلم شیراز برافراختند بورود
شیراز اکبر خان را که بنحو مسطور سابق از جانب پدر متوجه ضبط آن بوم و بر بود از خلعت عاری
و جمیع ولایت و مجموع اثاثه دولت پادشاهان تعلق گرفت نواب سپهر رکاب نیز از جانب
کرمان عطف عنان سعادت بصوب شیراز و بخوشترین زمانی چون روح داخل کالبد
آنخطهٔ بهشت طراز و نواب ابو الفتح خان مقدم عم بزرگوار را باحترام و اعزاز تلقی نموده بملاقات
عم فایض گردید **بیان طغیان ذو الفقار خان افشار و سایر وقایع آن روزگار
بتقدیرات مدبر لیل و نهار** بنحوی که چون سابق مذکور شد علیمراد خان با مغایرت زکیخان وارد
اصفهان گردید در نهایت تشویش خاطر آرامید او را بهیچوجه خبری از حرکت زکیخان و توجه نمودن
او بصوب دار السلطنه اصفهان نبود در هنگام عصری که پایان روز بود خبر وحشت اثر نزول موکب
زکیخان بایزدخوست بطریق صحیح و راست در رسید موجب تشویش قلوب و دلهای مجموع بدسگالان فی
مغلوب گردید زیرا که با بهای همایون هم آورد گشتن نه کار مگس و راه بر سیل بنیاد فکن بستن بیرون قوه
خس است چون شام قیرفام عیان گردید و سپهر بوقلمون جلباب مشکین بر گرد انجمن عالم کشید
وشب عنبرین سبب بنصف رسید علیمراد خان از اندیشه ظهور آن صاعقهٔ بی امان بیدار و آغاز
تا پایان هنگام دیده آتش چون دیده ثوابت و سیار بود که یکی از دنباله داران موکب زکیخان وارد گردید

و خبر قضیهٔ ناگهان را که در یزدخواست بخواست ایزد وقوع یافته بود رسانید و در آن شب نور صبح
ساطع و آفتاب مسرت از مشرق خاطر علیمراد خان طالع و بشارت بهر جانب سایر و آن خبر سرور
بخش خاطر آن قوم ترسان خایف گشت علیمراد خان جهان را بکام و همای دولت را بدام خود دیده بساط
حکمرانی فرو چید اگرچه در ظاهر انقیاد با ابو الفتح خان مینمود ولیکن در باطن در تدبیر خودسری و خودرای
مینمود تا سرانجام بچند روز در بکام خود فیروز گردید چنانچه عنقریب کیفیت آن بعنایت الله الملک
السبحان رقم زد کلک نیکو بیان خواهد شد بعد از واقعه زکیخان بعلیمراد خان خبر رسید که
ذو الفقار خان افشار جمعیتی فراهم کرده و ملک گیلان را نیز بحیطهٔ ضبط در آورده عنان بصوب
همدان و توابع قلمرو گشوده آن نواحی را بکلی شوریده نموده تفصیل این اجمال آنکه در ایام حیات
نواب غفران مآب هدایت الله خان بیگلربیگی گیلانات سید لیس و سید میش نظرعلیخان شاهسون را
که در ولایت دار الارشاد اردبیل و همسایه گیلان است بعلت آثار عصیان نسبت بدولت
جاویدان گرفته در حبس داشت در آن اوان اهالی لشکر طوالش فتنه گر که با هدایت الله خان
در باطن منافق بودند و بظاهری شفقت نواب غفران مآب در خدمت مینمودند در آن وقت
فرصت یافته و بجزیره انزلی که محبس نظرعلیخان بود شتافته او را از قید رهانیده و بر خویشتن پیشوا
کردند و در لشکر جمعیت در مخالفت هدایت الله خان با یکدیگر بیعت نمودند هدایت الله خان
لشکری از سواره و پیاده آماده و قرا خان طالش را که نیز مدت مدید در حبس داشت اطلاق و لشکر را
باو داده بمقابله نظرعلیخان و طوالش فرستاد و قرا خان مزبور چون باهل غوغا نزدیک رسید شیرازه
سپاه بخت خود را از هم گسسته بمخالفین پیوسته از آنجا که جمهور اهل گیلان نیز دشمن هدایت الله
خان و در باطن بمشار الیه را قاصد جان بودند طاقت توقف در رشت نیاورده کوچ و بنه خود را
حمل سفاین و بدریا فرستاده و خود با معدودی بجانب عراق روی نهاده در آن حال

ذوالفقار خان بقزوین مستولی گردیده در آنجا آرمیده بودند هدایت الله خان را گرفته روانه
خمسه نمود ونظر علیخان شاهسون نیز چنان خلاصی از قید را غنیمت شمرده روی بار دبیل
وعزیمت بجانب طایفه واهل خود آورد وطوالش اهالی کرمان هریک در جای خود آسوده بر حسب
چند روزه رضامند وخورسند گردیده ذوالفقار خان چون گیلانرا بی صاحب یافت
یکدو نفر از روسای آن ولایت را بسم نیابت نهاده جمله ولایت مزبور را بتعلق گرفت چون
علیمراد خان از کیفیت احوال ذوالفقار خان باخبر وآگاه واز جمعیت آن سپاه ذولشکر گشته
باگروهی انبوه از دار السلطنه اصفهان حرکت وبجانب قلمرو واعلای لوای جلالت در توابع
شهراه نلاقی اندو سپاه وصفحه رایات عسکرین زیب بخش مهر وماه فراز خیمه وبارگاه باوج این
نیلگون خرگاه رسید بهادران طرفین ودلاوران جانبین روی بخونریزی یکدیگر نهاده بازو
بتفنگ وبا هم گشودند ذوالفقار خان خود باسیصد سوار جرار که از طوایف مختلفه را یکدیگر را برگزیده
بعلم موسوم گردانیده بود کوششهای قوی کرده لشکریان میمنه ومیسره علیمراد خان شکست یافته
بوادی هزیمت شتافتند علیمراد خان با سپاه قوی وگروهی گردان بابان که باعانت آمده
ودر تیب طرح توقف داشتند برجا ماند علیمراد خان از کنکر خویش وگردان از موقف خود حمله
آورده در آوردگاه پای ثبات افشردند در بوقت خداوردیخان که از اعوان یکدلی ذوالفقار خان
بوده بگلوله تفنگ از پای در آورده وامتداد روی بهزیمت نهادند ذوالفقار خان عنان از
میدان گردانیده که گریختگان دسته خداوردیخان را که تعجب گشسته رشته اتصال گسسته بودند
جمع آورده ودر حیز خود مدار دلشکرهای آن از آن عطف عنان بهم آمده پریشانی بر سلک نظم
ایشان راه یافته وهرکس عنان بر جانبی تافت ذوالفقار خان چندان کوشش نموده که
دفعه دیگر اندک نظمی بسلک سپاه دهد ممکن نشد لاعلاج پریشان وحیران با معدودی چند عنان

بسو

بسوی خمسه کشود با قلیل مردمی از اهل ولایت در قصبه زنجان متوقف بود علیمراد خان دو
سه روز روز شب در آنجا متوقف وبتالیف قلوب مخالف وموالف پرداخته کس باحضار هزیمت
گردگان سپاه خویش روانه ساخت واز آنجا باستعزم بصوب خمسه افراخت چون
بدو منزلی آنجا رسید هدایت الله خان با مردم زنجان ممهد گشته وبا ذوالفقار خان بنای
مخالفت پیشتر سر بشورش بر آوردند وبدر بسرای او هجوم کردند که او را دستگیر در نزد علیمراد خان
دست آویز عذر تقصیرات سازند ذوالفقار خان وحشت زده وحیران بکجانب سرای را
رخنه کرده واسبی بدست آورده با دو سه نفر معتمدان خویش راه فرار در پیش گرفتند چون بتوابع
خلخال رسید کسان محمد خان سعادوی خلخالی او را گرفته ولقید در آورده درحالیکه علیمراد خان
در زنجان فرمانده وحکمران بود بنظر او رسانیدند پس بامر علیمراد خان بقتل رسیده روز کارش
باختتام انجامید **ذکر داستان بی دخلی نواب ابوالفتح خان در امور جهانداری و
توجه آن نهال حدیقه دولت باصفهان** بر جرعه نوشان صهبای معانی وپیمانه کشان
باده نکته دانی پوشیده نماند که نواب ابوالفتح خان جوانی بود میگسار ودنیا ومفتون کیفیت
صهبا وشیفته نشاء ساغر ومینائی بود که از کیفیت صبوح هوش ربائی خود ومست واز تسلط
اقداح عقل از مارفته از دست نباشد چنانکه پیوسته از بیدر بزرگوار بجرم مستی صدمات عظیمه میخورد
وهمواره از والد ماجد نا مدار یکمرتبه می پرستی رنجهای پر دو اکثر اوقات شرابش چوب بید بود وکنده گک
باده اش طعن برادر در ایام حکمرانی وهنگام جهانبانی که محلی بود کس او را از ساغر کشی علام وسرخوشی
صبح وشام ممنوع نمود شخصی که درد دل از مستی وکام جان از می پرستی میداد لمحه ساغر راح ریحانی
واقداح عقیق رغوانی را تهی نهاد سروران حکمران وصاحب کشوران جهانبانان که خلق
جهان را شایند ومتاع ناموس وکالای جان بندگان خالق انس وجان را پاسبان نشانان

چون جفت گرگان قوی چنگال گله را میربایند و پاسبان که برگ هشیاری کفت دزدان بچنگال
بتاراج خانه و کالای کاشانه دست غارت میگشایند کشور خدایان مسند آرا و فرمانفرمایان ملک
خدا باید بیدار و هشیار و از احوال زیردستان خبردار باشند باده کشی اهل جهان از اخطاءات
خاصه کسی را که جهان پادشاهست کیفیت باده چه بیهوشی آرد مستی او چونکه فراموشیست
میکشی از شاه بود ناپسند زانکه نشاید شه هوشمند صاحب کشور نشود باده خوار خوش نبود شعله فراموش کار
البته کسی که زمانی هوشیار و دمی خالی از خمار نیست اعتماد را نشاید و دوستی و دشمنی او بکار نیاید و از آن
نوع بدمستی و از اینگونه می پرستی ظلمها در کار و فسادها در روزگار پدید آید بالجمله چون در ایام شهریاری ش
در روز آنحضرت بآن روش بپایان میرسید چند که عم بزرگوار از این حرکات ناهنجار منع میفرمود
ممنوع نمیگردید و مظنه بود که عنقریب خللی در دولت پدید آید و فتنه از کمین زمانه کمین گشاید که چاره
آن میسور و علاج آن مقدور نباشد و قطع نظر از این که جوان کم تجربه خورد سال بسعایت بعضی از اراذل
و غمز بعضی از بیخردان سفله خصال در قضیه عم بزرگوار میبود بعلت سستی رای و شراب فتنه زای احباب
مطمئن خاطر نمیتوانست بود نواب سپهر رکاب صلاح کار دولت و سعادت اهل مملکت و صلاح
سکان جاعل عزت و دولت را در آن دیدند که جنابش چندی دخل امور جهانداری و ناظم
کارگاه شهریاری ننموده در خلوت سرای زاویه استراحت غنوده صرف جرعه شراب تسنیم
تماشا ننموده بلکه بتوفیق جبری ترک ساغر کشی او را عادت و فقد شراب الحباب را باعث سعادت
کرده و در هوشیاری در امور عقلی اندک تفکر نموده از نیک و بد زمانه آگاه و از حالات امور جهانبانی
شود علی الصباح که شهریار عالم آرای خورشید از افق مشرق طالع گردید و جهانبان کشور شب یعنی
ماه عنبرین سلب را در خلوت انزوای مغرب نشاینده نواب سپهر رکاب در قرب سرای ارک
از کیوان عز و شان پیاده گردید نواب جهانبانی را با برادرانش بدرون سرا آورده بتراضی دل

مابه عنف محکوم توطن و توقف گردانیده پس اسباب معیشت ایشانرا از هر باب بغیر از روحانی
شراب بجز از باده ناب مهیا نموده و خود به تمشیت مهام و انتظام امور طبقات
انام بازوی اقتدار گشودند و این شهریار والا تبار بتفضلات حضرت جبار زمان دولت
همایونش تا زمان ابد پایدار باد و بخواهش عم بزرگوار بجهت تمشیت مهم عراق متوجه دار السلطنه
اصفهان و خاک پای توتیا آسایش چون سرمه صفاهانی نور بخش دیده اهل آن خطه بهشت
نشان گردیده قاطبه انام و جمهور خاص و عام یکچندی در پناه سهی سرو ظلش از حرارت آفتاب
تموز جهان سوز حوادث نوائب که در آن اوان انقلاب وقوع و شیوع داشت باستراحت
آرمیدند چون علیمردان خان بازدحام تمام که در آن قضیه در رکوبش اجتماع نموده بودند از عمال خمسه
و قصبه زنجان متوجه دار السلطنه اصفهان گردید نزدیک بسیدآباد آنجا که علامات عصیان در
ناصیه احوالش ظهور تمام داشت و غرور جبلی طبع بربری جور او برعایت عطوفت پدر و برادر نمیگذاشت و در آنجا
میمنت مآب این جهانبان کشورستان و دو دوحه حدیقه شوکت و شان در آن اوان جمعی
چندان نبود صلاح در توجه جانب شیراز دیده اما باقرخان اصفهانی را که علیمردان خان لقب خانی
و حکومت اصفهان بوی داده بود مأمور بملازمت موکب سعادت کوکب فرموده عنان جلالت
بصوب دلنواز شیراز گشودند چون اقتضای مطالب از جمیع این کتاب و علت تحریر این صحیفه
مستطاب مبنی بر وقایع دولت این خدیو کامیابست و سایر وقایع بجهت انتظام این
مدعا بالتبع نگاشته میشود و در ایراد آنها بسط کلی ضرورت ندارد بسبیل ایجاز بتحریر معظمات
واقعات اکتفا نمود انشاء الله در این نزدیکی قلم زبان بیان با قصی مطالب خود رسیده و بنگارش
وقایع بدایع اوان این دولت جاوید مدت فایض گردیده و باظهار مفصل احوال خواهد پرداخت
و جمیع وقایع کلی و جزوی را بزبان فرخنده بیان متعرض خواهد شد و علم فصاحت در میدان

حکایت خواهد افراخت ذکر پریشانی اساس دولت علیمرادخان در دار السلطنه
اصفهان بتقدیر خالق انس و جان و چگونگی آن زمان سعادت نشان ابرش

خوشخرام قلم و ادهم تیزگام کلک بلاغت رقم در نظر کیفیت و کم در فضای بهجت فزای این دفتر محترم بدین
روش تیزگام و سبک قدم میگردد که چون علیمرادخان وارد اصفهان و طراز بند شوکت و شان گردید
و بگچند بتحمیلات زیاده از حد اعتدال و مطالبهٔ اخذ مال و منال و حوالهٔ کلیه برسم نویسی ازراز
و نقال اهل آن خطهٔ مینو مثال بدر بار صعب احتمال کشید از امتعه و نقود غیر معدوده و ساختن لشکر نامحدود
و تدارک افواج جنود نمود بعد از بگچند توقف صیدمرادخان زند عمزادهٔ خود را لشکری انبوه داد و
بجانب فارس فرستاد و محمد طاهر خان خاله‌زادهٔ خود را که مامور کوه گیلویه و آن حدود بود باعانت
صیدمرادخان فرمود که تا بهرجا و هر مکان که بجهة ایشان میسر و امکان داشته باشد عنان جلادت
کشایند سرداران سپاه فیروزی از حدود قمر تا بمنزل کوشک زر که نخستین سرحد فارس است بطی طریق جلادت
راه پیموده در آن سرزمین سنگری متین بسته باستحکام تمام نشستند نواب سپهر رکاب حسنخان دلیر
خود را با لشکری پرشکوه بمقابلهٔ آن گروه و علینقیخان پسر دیگر را که بدار العباد یزد فرستاده در آنجا
اقامت داشت نیز مقرر فرمودند که بحسن خان پیوسته سر راه بر سرداران علیمرادخان بسته
بمجادله قیام نمایند حسب الفرمان قضا تمکین آن دو برادر بایکدیگر طریق و در میان کوشک زر و توابع
آن سرزمین تلاقی نمودند دریای پرکین در مقابل آن کوه متین اتفاق افتاده دلیران دو جانب غازی
و دلاوران مقابل و محاذی از دو سو در جنگ بر آمدند بازار خنجر و شمشیر گرم و تیغ و تیر در خونریزی بی آزرم
و در آن دار و گیر شکست بر لشکر علیمرادخان و هزیمت بر آن سپاه گران افتاده سر بصحرای هزیمت
و بجانب اصفهان روی عزیمت نهادند علیمرادخان را از ظهور این امر ناملایم دریای سخط
و غضب متلاطم و سپاه غیظ و خشم او در عرصهٔ طبیعت متهاجم و نبرد دلیران در کنار میدان را

عازم و متوجه صوب فارس جازم شد پس با طنطنهٔ تمام و دبدبهٔ مالا کلام مرزبان فلک تمکین جواد
گردون خرام نشسته و سپاه سپهر دستگاه در دنبال رایات سیل روان جدول سیل گشته
روی بباغ سعادت آباد آورده و در آن عمارت مینو منزلت منزل کرده جزایرچیان لشکر
که در مرتبه هفت هشت هزار بودند از اهالی توابع عراق و با یکدیگر اتفاق و با علیمرادخان ترک
وفا و نفاق کرده فتیلها را سوزان و بهانات اتفاقی بسرای اماکن و اوطان خود وارکیان
روی آوردند یعنی بسیار سران سپاه و عسکر سرایت کرده هر دسته با همان تیز رو سوار و راه پیمای
همان هنجار و هر یک متوجه شهر و دیار خود گشتند علیمرادخان از این معامله حیران گردید و نیز
با معدودی از غلامان و بقایای سپاهیان عنان بجانب قلمرو همت همدان گردانید چون
این واقعه تفرقهٔ جنود علیمرادخان اشتهار یافت حسنخان مراجعت بشیراز و نهضت بدیر گوار
سرافراز و علینقیخان بجانب دار السلطنه شتافت و در آن خطهٔ غیرت بخش خلد و جنت اساس
عیش و عشرت فرو چیده و در محفل طرب بساط لهو و لعب گسترده بند و از کار علیمرادخان بکلی
غافل گردید بمجرد ورود اصفهان علیمرادخان را که بجز معدودی سپاه او را همراه بود نبود و اگر
تعاقب او نمی نمودند البته براه منصوره و یکباره قلع مواد آنهمه شر و شور که بالاخره بار و ظهور میکرد و کار
بجائی نمیرسید که خود و پدر والا گهر و برادران و دولت آنچنان از شیران ناسپاس حق ناشناس
بزوال رسد و سرانجام آن قیل و قال کشید مختصر سخن علیمرادخان بگچند در بلدهٔ همدان نشستن و
تالیف قلوب دوست و دشمن کرده و بعد از اندک خودسازی دیگر باره آغاز گردنکشی و دوری
بجانب دار السلطنه اصفهان و رای بیچاره کار علینقیخان آورد علینقیخان نیز بعد از اطلاع
بر کیفیت جمعیت و توجه او با جمعیتی که داشت برای نهضت باستقبال علیمرادخان شتافت
و چون دو دسته منزل بپای جلادت در نوردیده اند و کوه خارا که در دریای پرپهنا با هم تلاقی کرد

کار بخونریزی و ام‌الستیز و آویز انجامید و در اندک زمانی خونها ریخته و سرها بفتراک آویخته و عنانها
تکاوران گسیخته و گردهای بلا در میدان وغا انگیخته خاکها بر فرقها بیخته لشکر علینقیخان از صفحه
میدان گریخته شد علینقیخان با حالی پریشان عازم شیراز و علیمرادخان مجدداً با جلال و اعزاز
متوجه اصفهان و در خطه بهشت نشان برگردون کشان و حکمران شد **ذکر حرکت موکب
علیمرادخان از دار السلطنه اصفهان بجانب شیراز جنت طراز** خامه عنبرین
شمامه و کلک بلاغت ختامه در تقریر این داستان باین شیوه رطب اللسان میگردد که چون
لشکرهای عراق از ایلات و خزایری و غنیم انبوهی بعلیمرادخان پیوسته و از خدمتگذاری در عهد
ثبات قدم بستند مشار الیه از آن ازدحام کلاه گوشه غرور باوج چرخ نیلی فام رسانیده طمع التسخیر
والتصرف الکای فارس او را شیفته گردانید نخستین مرادخان زند هزاره را که مردی دلیر و جوانی صاحب
تدبیر بود بمحل آباده که در وسط مسافت میانه اصفهان و شیراز واقع است فرستاده گروهی از
لشکریان موکب را بمتابعت و مرافقت مشار الیه فرمان داد خود نیز با گروهی انبوه که دشت و کوه
از هجومشان بستوه بود از اصفهان اعلای اعلام شوکت و شان و متوجه صوب چهار محال
و در چمن گندمان نصب خیام فلک تمثال نموده چون مرادخان مزبور معروض آن سپهدار
پرغرور گردانیده بود که نواب سپهر رکاب تقیخان ولد خود را با لشکری آراسته مشحون بانواع
تجمل و خواسته بصوب آباده فرستاده علیمرادخان اکبرخان ولد زکیخان را که در آن اوان که از شیراز
بطریق فرار استخلاص و بملازمت او اختصاص یافته بود باعانت مرادخان مامور
بآباده نموده چون اکبرخان بمحل مزبور رسید تقیخان از لشکر مرادخان شکست یافته بظهر
شیراز عنان تافته بود اکبرخان در آباده توقف نکرده بتعجیل تمام روی بجانب شیراز آورد و
در حقیقت حرکت خود را بعلیمرادخان نیز از عقب محرک لشکری فولادی مغفر آهنی سلاح و از

اندیشه

اندیشه انجام کار با هزار تاب و تب بصوب شیراز عنان گشای ادهم و اشهب و بمنزل
خسرو شیرین را بجهته مقر کوکبه عز و تمکین منتخب نموده در منزل مذکور خبر رسید که اکبرخان تا
بلوک ابرج و قریه شهرک روی تهور آورده و نواب کامیاب سپهر جناب حسن خان پسر دیگر را با لشکر گران
دستپاچه بکیران از شهر شیراز بیرون و شورش افکن کوه و هامون کردند علیمرادخان از اندیشه
آنکه اکبرخان طاقت مصادمت آن سپاه گران نیاورد و در بسیط آن نورد آن صیاد دیو را از خسرو
و شیرین مرحله پیمای آن راه دور و دراز و در بلوک بیضا شش فرسنگی شیراز در برابر اردوی حسنخان
رافع الویه و اعلام و کوس اساس انبوهی مختتم گردید حسن خان بمحض ظهور طلیعه علیمرادخان
منهزم گردیده سلک جمعیتش از یکدیگر پاشید راه مراجعت پیمود بنور دیده مخفی نماند که نواب
سپهر رکاب جمعی از اولاد ذکور بودند این سهی سرو حدیقه دولت و نور حدقه جلالت اکبر
اولاد آنجناب و ابروی آن دودمان سعادت انتساب و مهد علیا والده مکرمه ایشان
همشیره قدسیه جناب زکیخان است سه پسر دیگر از یکمادر و والده ایشان از اهالی قیر که ناحیه ایست
در گرمسیرات فارس اکبر آن سه نفر تقیخان و اوسط علی نقیخان و اصغر حسنخان بغایت
ناخلف و ناسزاوار آن شرف که اخلاف نواب سپهر رکاب باشند دولت آنحضرت بعلت
نااهل بودن و ناخلفی آن سه برادر باد و نام نیکو که سالهای دراز اندوخته بودند زمانه را از یاد
رفت ایشان را خاطر لولی بود رفتارش بهنجار الواط و اراذل متصف بناخوشترین صفات
و خصال و آن سه برادر مصدقه ذو الجلال لبته بنجال این گلبن سرابوستان شهریاری و خسروی
و تازه گلستان صوری و معنوی در ایام حیات عم نامدار بزرگوار از نااهل بودن و ناسزائی
و بیهوده کاری و هرزه درائی آن سه برادر از دولت بهره و نعمت و الد نام آور قطع طمع کرده
نظر فرموده در سرای دیگر بدولت و سعادت در ظل حمایت عم عالیمقدار آسوده بودند

چندانکه پدر والاگهر وسایط برانگیختند از غایت آزردگی خاطر فیض مظاهر و نهایت کدورت
باطن و مظاهر نفاق و آنحضرت بدولت پدر نامور دیده لقا نگشودند تا در آن زمان که علیمراد خان
در الکای نزول نمود آنحضرت از آزردگی خاطر خطیر و کید علیمراد خان صاحب تزویر با وجود پیوسته
عهد موافقت با برادران می بستند چنانکه مفصل آن در این عنوان رقم تدبیر و نگاشته
قلم فصاحت صریر و نقض عهد علیمراد خان حیرت بخش عاقلان بصیر خواهد شد

بیان اتفاق قهرمان کشورستان با علیمراد خان و سایر وقایع آن زمان

بلبل خوش آشیان لسان خامه و طوطی شیرین زبان کلک عنبرین شمامه در سرابوستان ورق
و شکرستان این مبارک نسق و سبق بدین ترانه که زننده فسانه میکرد که چون نجوم مسطور
در فضای بخوشش هوای ملوک بیضا حسنخان روی گردان شد رایات علیمراد خان
بطریق قرین الشرف شیراز در اهتزاز و طایر شوقش در هوای تصرف آن ملک بلند پرواز آمده وارد
خارج شهر و در مقدم قریه موسوم بگلشن بکفرسنگی قلعه بار نزول گشاده بنای توقف نهاده و سنگری
متین که در معنی قلعه بود حصین بسته به تشویش خاطر و تزلزل باطن نشسته زیرا که قلعه بود شیراز
نه چنان حصاریست که باستظهار بال طایران فلک پرواز و بهم خیال که فراز حصانه آسمان
بسترین آشیان ایشان است بر شرفات آن توان رسید و بسلم فکر و اندیشه که اوج گردون
نخستین پله آنست فراز خاکریزش را نتواند پیمود از صدمه تیشه حفاران خندقش پشت سمک
ناسور و از شعله آتش حارسان برجش چراغ سماک بی نور غرفاتش با فلک زحل ردیف
و شرفاتش با چرخ اطلس الیف بسیاری لشکر و افزونی حشم و حشر در درون قلعه زیاده از آن که
عارض ادراک را شمار آن مقدور و محاسب عقل و ادراک را حصر آن میسر تواند تواند بود بعد از
نزول لشکر کشن هر روز فوجی از شیران جنگجو و پلنگان تندخو از درون شهر چون شیران آجام

ودلیلکان

و پلنگان کنام بیرون تاخته و بطرفة العین لشکر بیرونی را فوجی کثیر چون نخجیر بخاک و خون
انداخته مراجعت مینمودند روز دیگر بر همین طریق راه پیموده دست بکار و پای برفتار صباد و دبور
میکوشیدند چون در آن اوان این جهانبان اقلیم گیر کشورستان بخواهش پدر بزرگوار بجهة
انتظام کوه گیلویه در بلده بهبهان آرایش بخش مسند شوکت و شان بودند و گروهی انبوه سپاه
پلنگ جنگ اینک در خدمت آنحضرت اقتباس انوار سعادت مینمودند علیمراد خان
از شبیخون این شاهباز همایون مطلع و مامور نبود لاجرم دکان افسونگری باز و فسون ساحری
آغاز و بنیاد حیله وری از طبع فسون ساز نموده و راه کید و مکر را در فضای رسایل بقدم قلم تحریر پیموده
پیموده بمجدت این لوحه کتاب کمال و فهرست دفتر اجلال شرحی نگاشت و در طی آن معروض
داشت که این نیازمندان داور ارجمند هر دو فرزند یک مادر و از جانب مادر با هم برادر و خیر خواه
و نیک اندیش یکدیگریم عاقبتش اینکه آنحضرت برادران دیگر میباشند ناسازکار و ناخوش اطوار ضد او
خصایل ناپسندیده و صاحب شمایل نکوهیده آنحضرت از سوء صفات ایشان از پدر والاگهر دامن
کشیده و از خباثت ذات خجسته امان از دولت والد مامور بکلک انزجار و بمقراض انقطاع پیوند
ارتصاد بریده با بجمله از ایشان منزجر بلکی آزرده خاطر اند اگر بهمت بلند نیازمند سازکار و به نحو
برادری برفتار آیند و در اجرای امری که در پیش است برادر خویش را مددکاری و این محب خیر اندیش را
یاری نمایند بعد از حصول فیروزی بمقصود بعنایت الله الملک المعبود کشور فارس و ملک عراق
که در حقیقت آن نور دیده آفاق هر دو را وارث باستحقاق میباشند در میان ما دو برادر
باشتراک و گواه بر این موضعه یزدان پاک و شاهد بر این معامله خالق عناصر و افلاک باشد
که از آن دو مملکت هر یک را که آنحضرت اختیار نمایند بخاصه سرکار خویش پردازند و آن دیگر را
باین برادر صداقت کیش واگذارند پدر والاگهر که این ذره احقر پرورده و تربیت یافته دست مرحمت

اوست مشخص که بجز مطاع و منقاد نخواهد بود و بهیچ وجه لوازم تبجیل و تعظیم و مراسم توقیر و تکریم
ایشان که بر این بندگان واجب عینی است فرو گذاری نخواهیم نمود برادران در تحت حکم و
و فرمان آنحضرت خواهند بود که بهر طریق که خواهند ایشان را بدارند و بنحوی که صلاح دانند با ایشان
بسر آرند این نیازمندان را با برادران آنحضرت بهیچ وجه کاری و با اخلاف نواب سپهر رکاب
هیچگونه شماری نیست چون رسل و رسایل علیمرادخان متوالی رسید و افسونگری آن جادو زبان
بتواتر انجامید و باین شروط مواثیق مضبوط و عهد و پیمان غلاظ مربوط از جانب او صادر گردید بنابر
جهات مذکوره سابق حضرت جهانبان بمرافقت و ملاقات او رضا داده و با انواع لشکر
و طبقات حشم و حشر و اسباب دولت و اثاثه عظمت بجانب اردوی او عنان سعادت
گشادند و مبلغهای خطیر از نقود و نفایس برسم یادبود و طریق راه آورد در نزد او بر طبق مردی
و انسانیت نهادند آن دوست شیاد مکار و آن برادر پر فن فسونکار غایت بشاشت و نهایت
مسرت از ملاقات آن دوحه ریاض فیاض دولت ابراز و اظهار کرده شرایط ساحری و بهتان
افسونگری که او را ضرور در کار بود بظهور آورد بر عقلای زمان و خردمندان خورده دان مخفی و مستور
نیست که التفات این مهر منیر سپهر سروری و اتفاق این ماه تابان آسمان برتری در چنین
وقتی علیمرادخان را چه قدر موجب ازدیاد قدرت و آن ناحق شناس پریشان حواس را در چنان
هنگام چه مایه باعث اعتلای پایه و منزلت گردیده و باین تقریب منتهای آمال که میسر آن
در نظر عاقلان بغایت دشوار مینمود بآسانی رسید بالاخره از راه حق ناشناسی حقوق آنحضرت را
از خاطر برده و جبهه غدر و خلاف عهد را پیش آورده سزای عمل او را بکنار و حق بحقدار رسید

ذکر تسلط علیمرادخان بشهر بند شیراز و وقایع آن ایام

فاتح ابواب تواریخ و سیر یعنی کلک معنی پرور افسانه پرداز این خبر میکرد که چون توقف علیمرادخان

درخارج قلعه و سنگر گشتن بطول انجامید و زمان انصار و برا و نزدیک بیکسال کشید و در آن
مدت روزی نبود که دلیران قلعه دار و بهادران جنگی آن حصار از قلعه پای دلاوری بیرون
و قدوم مردانگی بر عرصه گاه صحرا و هامون نگذارند و بهر حمله جمعی کثیر از سپاه بیرونی را طعمه تیغ بیدریغ
نسازند علی نقیخان که قبل از وقوع آن واقعه بفرمان نواب جوزا رکاب مهر الاحباب بجانب
کرمان شتافته بود در آن ایام مراجعت و شبانگاهان با جمعی همراهان خود را بدرون قلعه
رسانید بهر تقدیر نواب بلند سریر در مدت ده فلک اعلا اوج کیوان اراضی اطراف شهر از خون جوان
و پیر غیرت انگیز رشک غدیر و از شرار توپ و تفنگ خرمن سپهر مینا رنگ پر نور و از تراکم دود
و تهاجم غبار خورشید جهان سوز و مهر عالم افروز بی نور و تسلط علیمرادخان بلکه استیلای قیصر
و خاقان بآن حصار فلک شان در نظر خردمندان از بابت محالات و از مقوله خوارق
عادات مینمود زیرا که نه سکان حصار بقوت و نه لشکر خونخوار قلعه داری قوت بودند در ختم یکسال
کار اختر مقیم و بال شد جماعت باطلان و مانی درون حصار و چاکران نواب گیتی مدار علیمرادخان
در جزو سازگار و او را بدست و درون قلعه استوار خرم و خورسند و امیدوار گردانید
سحرگاهان که قلعه گشای فالق الاصباح برق حجر بر فرق سفیده صبح صادق را بر فراز دروازهای افق
مشرق بر پای کرد طوایف مذکوره که دروازه ها را متصرف بودند بگمان ایشان از طرف نواب
سپهر رکاب منصرف گردیده و آوازهای بلند بدعوت اکبرخان که در آن حوالی پیشوای سنگری
بود گشودند اکبرخان از استماع آوازه بسرعت بی اندازه خویشتن را بدروازه رسانید و دری مشهور
بدروازه باغ شاه را بحیطه ضبط در آورد علینقیخان بمجرد اطلاع با معدودی غلامان بر آن قوم
تاخته قریب بآن که دروازه را استرداد و ساخته مجددا استحکام دهد که خبر رسید که از دروازه شاه
داعی الله نیز فوجی دخول نموده آن دروازه را نیز گشودند علینقیخان از پیش رفت کار مایوس و از بیم

چرخ ستیزه کار قرین افسوس گشته متوجه درون ارک و بام بدر و الا که در دروب البسته با نظار
حکم قضا نشسته تقیخان که در خانه و سرای خود بود با طمینان قربت قدیمه بدروازه نزد اکبرخان
رفته آنمردود بدست خود تیغی بر آن جوان بیچاره فرود آورده و اورا شهید کرده نواب
سپهر رکاب بقاعده روزگار و طریقه این مردم حق گذار بظنه بهیچگونه سوء رفتار بعلیمرادخان
نداشته از در مصالحه در آمدند و مشار الیه نیز آنحضرت را بایمان و پیمان موکد مطمئن کرده و از ارک
بیرون آمد در باغی که جنب ارک از احداث نواب غفران مآب و مدفون آنجناب بود نزول
فرمودند در ساعت اکبرخان بامر علیمرادخان از قفای ایشان در آمده و دیده دریده را از بکلی
حقوق و نعمت چندین ساله آنحضرت پوشیده جهان بین آن نور دیده جهان را بکلک
بی شرمی و نشتر بی آزرمی کور و چراغ بینائی آن چشم را که پیوسته پرتو التفات بحال آن کافر نعمتان
انداخته بود بی نور نمودند و با علینقی خان سر راه همین معامله پرداختند حسن خان در ایام حصاربندی
باجل طبیعی در گذشته از جفاهای آن بیوفا خلاص گشته بود نواب سپهر رکاب بعد از دو روز برین
سراچه غم آباد و این تنگنای پر فساد دست بیزاری فشانده همای همایون روح پر فتوح از این
تنگ قفس و این خرابه پر خار و خس مانند در السنه مذکور شد که از حمیت طبع غیرتناک نیشتری بر رگ
خود را هلاک و آن جان پاک بواسطه از این تیره مغاک بسوی نزهت سرای افلاک بال پرواز
کشوده و در فضای قدس توطن نمود و علینقی خان نیز بعد از تضییع چشم بخنجر جفا بسوی دیار فنا راه پیما
و دو برادر دیگر را معیوب بی چشمی مبتلا ساخته علیمرادخان را از خلاف عهد و میثاق که با این خدیو
آفاق نموده و حق ناشناسی نعمتی که در تمام عمر او از خوان مکرمت و سفره عاطفت این دودمان
عالیشان باو رسیده بود بزودی جزای عمل گرفتار خسران بوار و در بند وخامت سرانجام روزگار
کردید و این بدنامی تا روز قیامت او را حاصل و ذکر صفت ناستوده اش تا قیام ساعت اهل عالم

نقل

نقل محفل شد بعد از این واقعات از اکبرخان نیز نامطمئن گردیده روزی در خلوت بغفلت
او را گرفته جهان بین او را نیز از بینائی عاطل و پس از گیر و دار آن صید زبون را کشته تیغ ستم بسمل نمود
و دست جفا کاری بر اهل شیراز گشوده بیست هزار تومان نقد از بیچاره و بینوا ناتوان و توانا اخذ
کرده آنمردم فقیر بیجرم و تقصیر را بقید انواع شکنجه بتعذیب در آورده بعد از آن کافر نعمتی که شیوه دیرین
و پیشه آئین آن بیحیای بیدین بود ظهور دیگر کرده از شعله خرمن سوز خوی عربده جوی خویش
تجلی در آورده نور حدقه بینائی جهانبانی ابوالفتح خان و دو برادر آن مرغ خراب آشیان ابراهیم
بلای محنت گرفتار و بدردی بی بصری خاطر آزرده اظهار ابرار گونه آزار کرده کوچ و بنه خود را و پردگیان حرم
عزت نشان این جهانبانان اقلیم ستان و کسان و متعلقان جمیع اعزه و اعیان الکای فارس
و خانواری خوانین و سرکردگان و قاطبه ایلات و ذکور و اناث و خدم و حشم و جمیع اثاثه
دولت نواب غفران مآب که در مدت امتداد آن دولت در شیراز جمع آمده بود برداشته
روی بدار السلطنه اصفهان گذاشته صید مرادخان عمزاده خود را که در حرکت بصوب فارس
حکومت دار السلطنه داده بود طلب کرده حکومت شیراز و ضبط و نسق آن ملک خلد انبار بقبضه
تصرف او در آورد

بیان بقیه احوال علیمرادخان بعد از نزول او بدار السلطنه اصفهان

بر واقفان رموز دانائی و دانایان مواقف عبارت آرائی پوشیده نماند
که علیمرادخان بعد از ورود اصفهان و نزول بآن ملک غیرت خلد و جنان بساط میگساری
و سفره باده خواری گسترده و در جرعه نوشی و شیوه پیمانه کشی را از حد متعارف فزون کرده
قاعده تازه را نو اساس و کیفیت شراب نشئه بحدی نقل حواس بود که از بادیه خوارش از رطل
و پیمانه بخم و خمخانه رسیده غذای روزش راح ریحانی و طعام شبش عقیق رمانی گردید
از غایت صاف لوح صاف و درد در نظرش یکی و دریا در چشمش اندک مینمود و مکرر او را محفل

وایوان چون سبوی باده بدوش دیگران از بارگاه عزت ارتشای بیهوش میبردند
مردمانی که مشاغل عظیمه سلطنت برای ورای ایشان تمشیت پذیرد و مهام کلیه مملکت
بید قدرت انها صورت گیر بود بجهة دوام اقتدار و تشویش سلب اختیار خود او را
بشراب مدام تحریص مستی صبح و شام تحضیض مینمودند که دخل و تصرفشان در کلیه امور
بی مانع و مداخل باشد و منافع بی مشارکت صاحب دولت باینها واقع شود تا از افراط
شراب و تفریط خورد و خواب آن مینوا بامراض مهلکه مبتلا و بسبب خودپرستی آن بندگان صدر
نشین ایوان فنا گشت چنانکه مفصل آن نگاشته کلک درفشان و زبان زود خامه شیرین
زبان خواهد شد مختصر سخن بعد از آنکه علیمراد خان با دوست و دشمن بکام خاطر خویشتن عمل
نمود از این جهانبان دشمن شکن بغایت مخوف و پیوسته تفتیش بحراست آنحضرت مصروف
بود روز بروز اندیشه اش در تزاید و اطمینان از ضمیر وحشت پذیرش متباعد مینمود این بحر مواج کینه
نکین خاطران سست مزاج سیصد چهارصد نفر غلامان خاصه خود را اخراج و معدودی
علاحده متکفل از رفع احتیاج فرمودند انهم موجب آرایش و باعث آسایش او نگردیده همچنان
مشوش و ضمیرش از اندیشه پر آتش بود بمرتبه که یکی از نجبای شیراز که در لباس درویشی و از عقاید
صافی ضمیر با صغیر و کبیر در نیک اندیشی و در نظر همتش شاه را با گدا خویش و برسم منادمت در صحبت
این خدیو کشور سعادت بسر میبرد بمحض آنکه با اهل فارس بسبب اشتراک موطن تردد میکرد و با این و آن
روزی بمصاحبت بسر میبرد از اندیشه اینکه مبادا ارتباط انها را با آن حضرت باعث و بآن
علت فتنه حادث شود و هلاک او را باعث گردد او را خواهی نخواهی بمسافرت بتکلیف
و از توقف اصفهان تخویف و بضرورت روانه نمودند چون استیلای اندیشه بخاطر توهم پیشش
بسرحد افراط رسید و پیش نهاد ضمیر صلاح اندیش گردید که آنحضرت را بسفری مامور و از قرب ایالت

واخلاص کمینان دودمان عالیدرجات دور سازند لهذا فوجی از لشکر را که معتمد میدانستند
مامور بملازمت موکب سعادت کوکب نموده این خدیو کشور جلال را مکلف بسفر کردستان
اردلان و تنظیم الفرصه وسیع البنیان ساختند در ساعتی میمون و زمانی بمبارکی مشحون فرمان
سطبر بازوی قوی پشت و خیابان محکم پنجه درشت انگشت خیمهای سپهر مثال و سراپردهای
فلک تمثال بفضای هامون برپای کردند و ملازمان موکب در رکاب سعادت انتساب روی
توجه بصوب مقصود آوردند چون یکمدت اراضی سنندج مقر اردوی ملک مخرج شد یکباره ضمیر علیمراد خان
بهراس و خاطر صلاح اندیشش بوسواس افتاده و دوری آنحضرت بر دل سودا منزلشان بار اندیشه نهاد
و خواهشمند مراجعت موکب مسعود گردیدند چون دار السلطنه اصفهان از نور شمع حضور آن
خورشید گیتی فروز فروغ دولت و در دست سعادت گرفت و گنجینه ساحت آن ولایات از مقدم
سعادت توام گلزار ارم پذیرفت مرة بعد اخری وحشت بر خاطرشان غالب و مسافرت آنحضرت
مجددا طالب و مواکب ظفر کواکب دیگر باره راه نورد آنجانب گشت مجملا نگاهبانی حفظ الهی
و سرداری لطف حافظ ماه تا ماهی آنحضرت را از شر آن شاه کشور بدخواهی محافظت فرمود و از فیض
فضل خویش این خدیو معدلت کیش را زیب بخش مسند جهانبانی و زینت افزای چار بالش کشورستانی
نمود **ذکر احوال آقا محمد خان قاجار و چگونگی استیلای او بالکای مازندران و چگونگی آن**
دارای دار الملک صحیفه ورق یعنی کلک گوهر سلک چگونگی این حکایت را باشرف عبارات تقریر آباد
این دفتر فرخنده سیر سازی میگرداند که آقا محمد خان قاجار ولد اکبر محمد حسن خان و سه چهار نفر برادران
او در دار العلم شیراز سعادت طراز شرف اندوز خدمت نواب غفران مآب بوده بلوازم خدمت اقدام
مینمود در روزی که قضیه هایله آنجناب وقوع یافت و روح پرفتوح آن امیدگاه درویش و گدا متوجه
گلگشت بود چون خبر وحشت اثر را مسموع داشت خلاصی را از آن ورطه غنیمت پنداشت

در ایالت غربت بجانب دیار استراباد و مازندران که موطن اصلی ایشان است برافراشت
و بسرعت برق خاطف و تعجیل ریح عاصف طی مراحل و مواقف نموده چون بمحل دامن
ری رسید بعضی کرادمه الوار که بامر نواب مغفرت انتساب در آنجا توقف و توطن داشتند بموعید
ملک و مال و نوید جاه و جلال با خود برداشته روی بمازندران کذاشت مردم مازندران و اهل
الفرصه بهشت نشان که در آن اوان واقعه هایله را شنیده بی صاحب کردیده بودند سروری
آقا محمد خان را قبول و مهدیخان ولد محمد خان داود سوادکوهی حاکم آنجا با جمهور و برایا خوانین
بخدمتش مشغول نمودند مشار الیه در آن ولایت بقدر حال استعدادی بهم رسانیده استراباد و سمنان
دامغان را که نیز در جوار آن ملک و دیار است مضبوط کردانید علیمرادخان امیرکونه خان افشار را
که در رکاب سعادت انتساب این خدیو کامیاب از شیراز باصفهان آمده در حال مراجعت
آنحضرت از راه خباثت جبلت و فساد طینت ترک ملازمت رکاب سعادت نموده طریقه
خدمت علیمرادخان را پیموده چون مشار الیه مردی بود بشرارت معروف و بفساد حال موصوف
علیمرادخان بتصور اینکه او را بکاری مشغول سازد که بلکه صفحه هستی را از غبار وجودش پردازد نام
سرداری مازندران و حرب با آقا محمد خان باو نهاده و بعضی لشکرهای ری و قزوین را بمتابعت او
فرمان داده روانه نمود مومی الیه بتوابع ری و قزوین شتافته و قلیل جمعیتی را تار و پود بهم بافته
عطف عنان بجانب مازندران نمود تا نواحی آمل راه جلادت پیموده در آنجا او را با آقا محمد خان
تلاقی و شکست بر مشار الیه افتاده یکنفر ولدش که جوانی نیکو و پسری خوب بود در آن قضیه روی
بعالم بقا نهاده امیرکونه خان شکسته و پریشان وارد قزوین و چندی کوشه نشین و بالاخره
در حالتیکه در اصفهان بطریقی که بیان قلم شیرین زبان جزایر بیان موجب پریشانی دولت علیمرادخان
شدند فرصت یکروه و شرارت ضمیر الظهور آورده قلیل پیاده و سواره از افشاران طارم طایفه خود را

جمع

جمع آوری و روی طمع بجانب کیلان آوردند هدایت الله خان در هنکامیکه بعلت
خراج اهل ولایت بغایت ممقوت بود مشار الیه را استقبال و در چهار فرسنکی رشت انصار
هدایت الله خان در جنکل و آن ناحیه پرچیل مشار الیه را محیط کردیده دستکیرش کردند و بافتح
و بهجی ببلده رشت آوردند بعد از اندک زمانی بیمار و بمرض کرفتار کشته با اجل موعود بانید و دای جان
فرسود در کذشت آقا محمد خان که نوبت از مازندران پای بیرون نهاده و بسوی ری عنان کشاده محمد
طاهر خان خالهزاده علیمرادخان که مامور بتوقف طهران بود محصور و کاری از پیش نبرده یکدفعه
از طهران در کذشته در نواحی همدان باشاه مرادخان زند و مرادخان زند هزاره که بحکم علیمرادخان
سردار در آنجا برایت افراز عرصه اقتدار بودند او را تلاقی افتاده سرداران مزبور را شکست داده
پای رجعت بسوی ولایت خود کشاده مختصر کلام بعد از معاودت علیمرادخان از سفر فارس
چون مدت دو سال در ولایت اصفهان محفل آرای ایوان جلالت کشته ماهیچه جلالت اقبالش
از اوج مهر و ماه در کذشت و صاحب دیوان قضا طغرای غرای کشور خدائی را بنام او نوشت
لشکرش از مور و ملخ افزون و سپاهش از ریک هامون و هوس دارائی و هوای کیتی کشائی خاطرش را
مکنون شد نخستین بفکر کار و خیال دیار آقا محمد خان افتاده و شیخ ویس خان ولد اکبرش را که طفلی بود در
وادی زندکانی مرحله نورد اواسط عشر ثانی مرتبه سرداری و سپهسالاری داده محمد ظاهر خان را
با وجود قواد و رؤس افراد که زیاده از هشت هزار سپاهی با استعداد بود و سلب و سلاح جملکی از آهن
و فولاد و مامور بهمراهی او و روان لشکر آتش خوی جنکجوی بسوی مازندران چون خیل شیران کرم پوی
شدند علیمرادخان بنفس خویش بر تجهیه انتظار سپاه مزبور در لشت کرمی لشکر مذکور با دبدبه خاقانی
و کوکبه فغفوری و لشکری جمله پیل توان شیرزور از دار السلطنه اصفهان رافع رایات عز و سرطوق
لوایش زیب خسار مهر و ماه دهور کردید و چون ببلده طهران مازندران را در جوار و آنحظه مینو نکار در امرا

اقرب بارست بلده مذکوره را بجهة مطلبی که در نظر داشت واحتشار در انجا نصب خیام ثبات
وقرار نمود القصه شیخ ویس خان وان لشکرگران با وضعهای انچنان بنواحی مازندران رسید آقا محمد خان
چون اهل مازندران را بجانب معاندین همگران ومردمان انسرزمین خلد ابین را بدولت علیه و خان
خواهان دیدند صلاح خویش را در جنگ وصرفه خود را در درنگ عنان بجانب استراباد پیچید
شیخ ویسخان خالی از مخل ودغابت مطمئن خاطر وقوی دل وارد بلده ساری واکابر واعیان
کوهسار ودریا کنار مازندران را بنوازش طریق خدمتگذاری کرد اینداز انجا که سپهدار لشکر طفلی خورد
سال وبی وقوف از قواعد محافظت ملک ومال بود جنود عسکر آغاز ترک وتاز ودست استیلا
بر عرض ومال سکان آن کشور بهشت نشان دراز کردند اما اهالی انولایت از کرده خویش نادم ودردل
دیگر باره بعبودیت آقا محمد خان عازم شدند ودران اوقات مرتضی قلیخان ومصطفی قلیخان برادران
آقا محمد خان ترک موافقت برادر کرده رخ بجانب شیخ ویس خان مراتب را بعرض پدر رسانید
بموجب ارقام مطاعه مقرر شد که مشار الیه خود در ساری متوقف وناحیه داران موقف وافواج لشکر وسپاه
با محمد طاهر خان همراه بجانب استراباد وسمت ناحیه با استعداد روی کرده وآن ولایت را بحیطه تسخیر
وتصرف در آورده واستیصال آقا محمد خان خاطرخواه ودولتخواه برادران را بعمل آورده شیخ ویس خان
بحسب فرمان عمل نموده محمد طاهر خان با جمعی کثیر وفوجی از شیران دلیر ودلاوران خصم بند عدو گیر بطرف
مقصود روی جلادت آورده منزل بمرحله طریق مقصود را بپای عزم وطی کرده وچون بجر رسید در استحکام
جر وتعیین پیله وسنگر که دران براو واجب بود تهاون ورزیده وازو خامت عاقبت وسوء خاتمه
آن تهاون وتعلل غافل گردید بدانکه جر مزبور حفریست بطریق خندق بسیار عمیق وآن راهیست
بجهة معبر دقیق سلطان جنت مکان شاه عباس صفوی بجهة سد راه ترکمان وانسداد طریق سلوک
وعبور آن طوایف درازان حفره مذکوره را حفر کرده یکجانب آنرا بکوه متصل ویکطرف را تا بدریا آورده

برسم

برسم زمین مازندران وفراز العرصه بهشت نشان اکنون از اطراف درختان قوی رسته
واشجار سطبر بهم پیوسته واغصان متصله بیکدیگر پیوسته از هیچ مکان آن در چهار فرسنگی طول
بهیچوجه عبور مقدور وبجز همان یک راه باریک مزبور میسور نیست الغرض محمد طاهر خان از جر گذشته
صحرا نورد طریق استراباد گشته ودر خارج شهر بار نزول گشوده وخیام رفیع وسراپرده های منیع را
زیب بخش رخسار مهر وپرده پوش روی سپهر نموده یکی از اهل مازندران بدولتخواهی آقا محمد خان
بر بخش خاطری که از بدرفتاری ومیزبان آزاری مهمان نورسیده بهم رسانیده بودند با جمعی از تفنگچیان
معبر دقیق وطریق مضیق جر را گرفته فرو بستن راه ذخیره وآذوقه را که هر روزه از مازندران حمل استراباد
می شد بر بستند بان سبب آذوقه در اردوی محمد طاهر خان نایاب وقحط فجیع حادث گردید ترکمان
ویموت که با استراباد همسایه ودر چنین بازارها مردم انولایت را نیکوترین همسایه اند از جوف
بیشه وجنگل واطراف جبال ووحل که جملگی اراضی آن محال بان مشتمل است هجوم نموده بنیاد ترکتاز
ودر نواحی اردو در غارتگری باز ودرهای چاره را بر روی محمد طاهر خان فراز کرده چون لشکر قوی
از شدت تنگی بکلی ضعیف گردید وبجهة امور مذکوره بغایت پریشانی رسید روزی آقا محمد خان با فوجی
از انصار واعوان از استراباد روی به بیرون نهاده وحمله قوی بان قوم پریشان ضعیف آوردند
لشکریان را پای ثبات وسکون از جای وقوت وتوان از دست وپای رفته تفرقه بر جمعیت
انها راه یافت وهرکس سرگردان وحیران بسوئی شتافت ترکمانیه بر آن قوم شراره گسیخته ریخته
قاجاریه نیز با لشکر گریخته در آویخته جمعی کثیر اسیر ترکمان وبعضی برهنه وعریان وبرخی مجروح وپریشان
شدند محمد طاهر خان با قلیلی از عظمای وسرای سپاه بقید اسیر در آمده محمد طاهر خان بامر آقا محمد خان
دخول ودو نفر خالوزاده که در شیراز بامر علیمراد خان بخون ایشان نشانده بود عرضه تیغ گشته بشمشیر
درگذشت چون شیخ ویسخان فوجی از جنود نزد خود از جهة استحفاظ ونگهبانی جر وتعیین آن تنگ

معبر بآن بوم و بر فرستاده بود خبر قضیهٔ مذکوره در سرحد بآنها رسیده موجب توحش و تفرقهٔ کلی
ایشان نیز گردیده مراجعت بصوب ساری و دو هم کلی بر ضمیر شیخ ویس خان ساری گشته از آنجا
که مشار الیه را زیاده عدلی همراه و چندانی لشکر و سپاه نمانده بود از ساری حرکت و عنان بجانب
هزیمت کشیده بود و در طهران شرف پای بوس پدر حاصل نمود علیمرادخان گروهی از لشکر را بار
دیگر بسرکردگی رستم خان زند که از اقارب او بود نامزد سفر مازندران و بجلیه دوستان روانهٔ آن
کشور فتحت مبان ساخت سپاه مامور موکب او برخی در عرض راه فرار و بعضی راه نورد مسکن
و دیار و تتمه بنواحی مازندران رسیده و ایشان نیز شکستی فاحش دیده متفرق گردیدند از فوجهای
شکست دیدهٔ مازندران هر کس از گران سری ترکمان و سخت گیری سباع سیرتان صحرا و بیابان
و دره زنی طبریان مازندران جان بیرون کرده تخته پارهٔ وجود خویش را در چهار موجهٔ حدثان
از آن ورطهٔ هایله بیرون خت کناره و ساحل آورده بود علیمرادخان انتهار رخص با وطان نموده
یکدو سه نفر اعاظم خوانین ایلات را بجرم حرکت و اذن شیخ ویسخان از قلعهٔ ساری در سر
نمودن بآن خواری بقتل رسانیده سردار سپاه ملک عدم گردانیده بود از آن حال اکثر ایلات
متوحش و رمیده چون آهوان رم دیده بکوه و بیابان پراکنده گردیده بی رخصت مدار السلطنه
اصفهان که خانوار ایشان در آن ملک چون روضهٔ رضوان و در آن خطه چون گلزار جنان
بود روی آوردند باقرخان سکانی که نام او سابق نگاشته کلک جوهر سلک گردید که علیمرادخان
بعد از تصرف شیراز مجدداً اقامت او را از خلعت حکومت طراز داده بود دروازهای شهر را
بر روی آنجماعت بسته آن بیچارگان برهنه و عریان و دردمند و خسته در آن هنگام که فصل زمستان
و برودت هوا خصم جان و کسوت سفید پرند برف بر دوش کوه و بیابان بود در کوه و صحرا
در شغب و بالافقر و بینوایی گشتند در خلال آن احوال مرض استسقا بر علیمرادخان استیلا

و نزجش مدد بروی صعب تیلا یافته ناخوشی قوی بر طبیعت او و قالب شد و آنانکه قبض و بسط
مهام دولت و بست و گشاد کارگاه جلالت فرید کفایت ایشان میبود کار او در پیمودن
باده و شراب از حد و طاقت زیاده بر آن مرتبه رسانیده بمرض جان گزا ایش مبتلا گردانیده
بودند بجهة اینکه خلایق را از صعوبت و شدت این جانکاه مرض آگاهی کلی حاصل نشود در زنجها
ریخته و شعبدها بر انگیخته لباسهای پنبه دار و پوششهای ناسزاوار او را پوشانیده بهزار تدبیر
بر مسند جلال تکیه در میکردند که نفخ ریح استسقا توهم آن مرض جان فرسا بر ایستادگان
حواشی محفل فلک اعتلا و دولتخواهان از موجب پریشانی نگردد و لی مستقیم حقیقی چگونه سست
پیمانان را برای نقض عهد گرفتار عقوبت نسازد و چسان حق ناشناسان را بجرم ناسپاسی
در صعب ترین بلا در وی تلخی مکافات نیندازد علیمرادخان که بطمع دولت و آرزوی هم آغوشی
شاهد بدیع الجمال سلطنت و بدنامی و بدعهدی و ذلت سبز را لی بر خود بسته بآن رفتار
ناهنجار گذرانیده بود از نهال نوخیزی عمر و جوانی بری چیده از دوحهٔ نوبرس زندگانی ثمری و میوه از آغاز
کار و بدایت مقصود حصول با دل امیدوار بهزاران ناکامی و نامرادی بر دو درخت هستی با خوشترین
حالی از سرای عاریت بیرون برد و حق عز و علا حق را بحقدار رسانید بانکه بدریافت آن مزار
بود چنانکه چگونگی انجام و کیفیت اختتام کار او زبان خامهٔ حق گو میشود **بیان میمنت ترجمان**
طلوع آفتاب جهانداری وجود مسعود نور افزای جهان کامکاری از مشرق سپهر
باری و بروز رای عرصه پیرای ذات معدلت صفات این غرهٔ ناصیهٔ نامداری
دارای دار الملک فیروز و داور اقلیم تواریخ و سیر یعنی کلک بلاغت گستر و خامهٔ معنی پرور بدینگونه نگارنده
این همایون خبر حیز میکرود که بر روشن دلان چراغ نکته دانی و پرتو اندازان شموع نکات و معانی
پوشیده و مستور نیست که هر کار برا بحکم کار فرمای کن فکان وقتی مقرر است و حصول هر مقصودی را

بار مهر بر کارخانهٔ وجود و فرمان فرمایندهٔ اقلیم غیب و شهود زمانی در پردهٔ تقدیر مقرر است در هنگامی
که نواب غفران مآب وکیل سده برگزیدهٔ رب جلیل چشم از تماشای این ملک فراخ بسته و همای همایون
روح پرفتوحش از قفس این کهنه کاخ و آشیان این پوسیده شاخ و تنگنای این دیولاخ رسته تاکنون
که مدت هشت عام تمام گذشته انواع فتنه و فتور در این ملک پرشور ظهور نموده و اقسام آلام بر
درون پرخون بال و جنان سکان و قطان کشور ایران گشوده الطاف آفریدگار جهان عز اسمه
خالق کون و مکان وجود ذیجود این جهاندار کشورستان را در کنف حمایت و ظل عاطفت از
تطرق فتن و تطاول حوادث زمن بمحض فضل خویشتن محافظت و محارست فرموده اند که در این
ایام که هنگام ظهور اشفاق خالق عباد است نسبت باهالی این شوریده بلاد که در این مدت مابتداد
او اقصی غایت ظلم و بیداد دیده و منتهای مراتب جور از ارباب جور و فساد کشیده اند این نوربخش محفل
سلطنت و زیب فرمای چهار بالش دولت ظلمت زدای شبستان احوال سیاه روزان و ستم
آرای قصور مقصور ممالک ایران گردیده زخم ناسور جراحت رسیدگان تیغ جفا را از مرهم مرحمت
خاطر مرحمت کیش قرین بهبود و خسران زیان دیدگان بازار دهر غدار را از خزانهٔ رأفت ضمیر عدالت
اندیش مبدل بسود فرمایند فالحمد لله تعالی که منتظران این عظمای سعادت باحسن وجهی بکام
خواطر رسیدند و منت خدا را که امیدواران این کبری موهبت باشرف نحوی بمنتهای مقصود فایض
گردیدند مفصل این مجمل و مطول این مختصر آنکه در آن اوان سعادت نشان که آغاز نضارت بهار
عالم آرای دولت و اول خضرت باغ دلگشای مملکت و ابتدای نسایم الطاف جناب احدیت بود
که حدایق احوال سپاه و رعیت این خدیو کشور عدل و انصاف و این قهرمان اشفاق و جهان الطاف
در حالتیکه عرصهٔ پرای ساحت کردستان و کالبد سنندج را بمنزلهٔ روان بودند شبی در خلوت سعادت
و حریم کاخ و امن فراخ دولت بر بستر تکیه فرموده و نفس مقدسشان بنفوس قدسیه تقرب نموده

درعالم خواب هاتف غیبی و البشر لاریبی بصورت بشر این مهین خلف هفت پدر و بهین
نتیجهٔ چهار مادر را بنظر آمده ایشان را محافظت و بزبان الهام بیان آورد که انا جعلناک خلیفة
فی الارض فاحکم بین الناس بالحق بالجمله آنحضرت را واهمه پیرامون خاطر نگردیده و این
قهرمان هفت اقلیم صورت بیم را هرگز در آئینهٔ خاطر ندیده از هیبت آن خطاب مدهوش
از خواب بیدار و دهشتی قوی بر ضمیر این دوحهٔ باغ استیلا یافته با وجود شهامت اشتباه تا دیدگاه حیرت
این خواب و دهشت این خطاب و از غایت این حیرت و دهشت در اضطراب بودند
چه مبارک سحری بود چه فرخنده شبی   آن شب قدر که این تازه براتم دادند   بر عقلای
زمان و خردمندان خرده دان تعبیر این خجسته خطاب و تاویل این همایون خواب محجوب
و مستور و ابراد آن ضرورت و آثار آن بعنایت الله العزیز المنان تا این زمان که مدت
از آن گذشته ظهور کلی کرده انشاء الله تعالی غرهٔ ناصیهٔ خلافت جمیع معمورهٔ ارض اخلیفه و حکم فرمودن
بحق در میان جمهور فرق اوراد وظیفه و ابراز این آیهٔ شریفه خواهد شد بالجمله چون بلدهٔ طهران
علیمرادخان را محل نزول کوکبهٔ عز و شان شد و مملکت کردستان نیز بقوت شمشیر کشورگیر این
خدیو دولت جوان پیر تدبیر و انتظام کلی بهم رسانیده بود این حضرت را بطهران دعوت نموده
در غایت اندیشه و تشویش که این دفعه بیش از پیش خاطر را فرسوده بود و بعد از ملاقات با این غرهٔ ناصیهٔ
دولت لازمهٔ مبالغه در رعایت قواعد اخوت و ملاحظهٔ روابط مودت بعمل آورده مقرر شد
که اردوی نصرت جوی آنحضرت علیحده نزول نموده مستعد حرکت و مهیای نهضت بجانب نواحی خمسه
گردند از آنجا که علی خان افشار ابرلوی خمسه که علیمرادخان بعد از واقعهٔ ذوالفقار خان او را حکومت
خمسه داده و بدست خود ابواب فتنه را در آن حدود گشاده بود مردی شریر و خداوند ضمیر شرارت
پذیر در آن حین از خمسه کناره گیر و در کمین فساد و منتظر بغی و عناد بود قطع نظر از آن علیمرادخان

از جانب آذربایجان نیز اطمینان خاطر نداشت و در خمسه که انجام عراق و آغاز آذربایجان است
هر کسی در گوشه رایت شرارت می افراشت لهذا این ناظم کشور دولت و اقبال و قهرمان اقلیم جاه
و جلال خواهشمند گردید که بجانب خمسه نهضت فرموده و نظم الملک بازوی باز وی کشورکشائی
گشوده از جانب آذربایجان نیز با خبر و در آن حدود مانع بنیاد شور و شر باشند و غرض دیگرش
آنکه آنحضرت مدتی مدید در یک مملکت توقف و با مردم آن ولایت تالف ندارند که مردم از
شرایط معدلت و قواعد نصفت و محامد عدل و صفات و مکارم ذات آن مسند آرای
ایوان جود و کرم اطلاعی حاصل نموده دل بی اختیار در راه خدمتش پای خدمت گذاری گشوده و بیکبارگی
از دست فتنه دور روزگار دامن فراهم کشند بناگاه دامن گیرش گیرند بر تقدیر این دلیر کشورگیر بر
حسب المدام او رافع رایت دولت و اقبال و لوای خمسه در زنجان عطف عنان شوکت و جلال
فرمودند اندام صحرا و کوه از تصادم سم ستوران پلنگ خوی عراب پوی خسته اجزای سهل و جبل
از صدمت تردد سواران رزم آور جنگجوی علاقه ارتباط گسسته توابع خمسه از نزول آن شهریار
جهانبان باغ جنان را ردیف و روضه رضوان را خلیف شد ارباب فتنه هر یک از بیم آتش
قهر فتنه سوز آن خدیو فیروزمند در گوشه سر بگریبان خمول کشیدند و علیخان حاکم خمسه و
اصحاب فساد از اندیشه غضب قیامت لهب قهرمان ملک عجم و عرب در زاویه ناکامی پای در
دامن گمنامی پیچیدند و علیخان لور و موکب مسعود با تخذ و قدم فرار بصوب آذربایجان
گشوده و از حسن رای ملک آرای آنحضرت مملکت را برواج و داد سپاه و رعیت را و التقای
معدلت چاره و علاج فرمودند بر دانایان قواعد غیرت و حمیت مستور نیست که هر کس متحلی
بحلیه انصاف و بشیوه حمیده مروت اعتراف داشته باشد یقین دارم که زیاده بر آنچه
حضرت جهانبان گیتی ستان در قضیه علیمراد خان صبوری فرمودند و در مشاهده حرکات

ناصواب

ناصواب او نسبت باین دودمان عالیجناب واقع شد تحمل نمودند حد بشر و قوه احدی نبود
و در آن اوان سعادت اقتران آنحضرت را طاقت طاق و مزوجه صبوری و شکیبائی مستحق
ابطال گردیده خون خواهی شهیدان والاشان را عازم و تخریب دولت علیمراد خان را
جازم و سرادقات گردون درجات را از قصبه زنجان بجانب صحرا و بیابان کشیدند
اسرافیل منشان کرناهای نواز ارنابهای تندر خروش صدا آواز بناهای زمین و ارکان سپهر برین را
بتزلزل آوردند چون فضای خارج قصبه مذکور مضرب خیام انجم احتشام و جلوه گاه اعلام فلک
مقام شد مکنون خاطر خطیر و منظور نظر فیض ناظر گشت که از جانب بلده همدان و توابع قلمرو و عمال
و امصار عراق و از آن راه محرک سپاه منصور و عازم صوب اصفهان و دارالسلطنه مانوس
اساس شوکت و متوجه تدارک لشکر بیکران و تهیه سپاه ظفر توان گردیدند با آنکه جهان از هنگام دم
سردی و لشکر برودت هوا در بردن طاقت و توان پیر و برنا دلربای مردی میبود بقدم تصمیم قیام
سلسله جنبانی لشکر فلک احتشام فرمودند ظهور اینواقعه که علیمراد خان پیوسته از اندیشه آن تلخکام
و همواره از انتظار آن باده مرارتش بجام بود متزلزل بنیاد صبر و قرار باعث تبدل گونه سکون و قرارش
گردید چون این قضیه را در انقلاب اوضاع خویش از واهبات کبری و مسامحات عظمی میدانست
بتهیه چاره کار و تدبیر امر نا استمرار از طهران حرکت و بتعجیل برق و باد بجانب اصفهان عزیمت
نمود که فوجی لشکر را علیمراد خان ملازم رکاب نصرت پرور ساخته بود همگی از هواخواهان دولت
و جان سپاران حضرت او در شیوه اخلاص مندی در غایت غلو بودند ارقام متواتر خطاب
به سرکردگان قلمرو ملک میثاق گردید که ترک ملازمت خدیو کشور مروت و فتوت نموده هر یک
بمواطن و مساکن خویشتن روی نمایند و از معسکر آنحضرت متفرق گشته پای صحراپیمای بسوی دیار
خود گشایند چون از فرار یکه ذکر یافت جمیع آن لشکر از معتمدین علیمراد خان و قطع نظر از آن

مردم را از مشارالیه وهمی زیاده از حد و هراسی فزون از قیاس در دل و سر رشته آب و گل بود لابد از حصول
احکام اوامر نزد جهانبانان اقلیم ستان هزیمت و بجانب اوطان خود عزیمت مینمودند تا بجهت
که از آن لشکر یکمن از معسکر نصرت اثر باقی نمانده و تفرقه انها بهیچوجه تزلزلی در ارکان وقار و سکون
این شهریار گیتی مدار بهم نرسانید تا موکب ظفر کوکب بلده همدان رسیده اهل آن ولایت نیز از غایت
هراس از خدمت و اوکری اساس و امن در کشیده تقاعد ورزیدند پس رایات ظفر طراز با جلال
و اعزاز میل بجانب گروز نموده و فراریان ناحیه گروز که حسب الامر علیمرادخان از مامورین دفعه
ثانیه مازندران و در عرض راه از اردوی رستم خان فرار و راه نورد طریق وطن و دیار گردیده بودند
بظل رایات فتح آیات استظلال نموده از دنباله داران موکب نصرت نشان گردیدند محمدخان
نام گروزی که از جانب علیمرادخان بحکومت آن ولایت قیام داشت در حصار مخالفت نشسته [illegible]
و ابواب قلعه خویش را بر روی بهادران نصرت کیش بسته بیک حمله کوه فرسای دلیران قلعه گشای
حصار مذکور مفتوح و از اموال مشارالیه که برحسب فرمان بحیطه ضبط در آمد از اخذ حقه و رسد فی الجمله
فتوحی روی داد علیمرادخان را از این خبر وحشت اثر مهره امید لشش در افتاده وارد کاشان
که در انجا نیز اقامت نکرده روی باصفهان آورد که شاید این جهانبانان ملک گیر کشورستان را
از دخول اصفهان مانع آمده چاره بحال قریب الزوال خویش اندیشد در منزل قهرود کاشان
غذای نامناسب بکار برده چندان چیز فزون از حد طاقت طبیعت خورد که مرض روی باشتداد
و طبیعت میل بفساد آورد و همچنان با تخت روان قطع مسافت میکرد تا ورود مورچه خورت ۱۱۹۹
بسرحد اشراف بموت رسید امنای دولت تخت روان را بسرعت بجانب اصفهان
میکشیدند تا قریب دروازه شهر و در محاذات باغ فوشخانه بار رحیل از این کهن کاشانه بربست
باقرخان خراسکانی که پرورده نعمت و ترقی کرده تربیت او بود در حال حیات علیمرادخان

دروازه شهر را بسته و در راه ممانعت نشسته تفنگهای متواتر بجانب تخت روان ولی نعمت
خود انداختند و او را در خارج شهر چندان معطل ساخت که روح از شهر بند روی بیرون تاخت
بالاخره فوجی تفنگچی با ولد خود بیرون فرستاد اهالی حرم و صندوقخانه و خزانه و اسباب دولت
و آلات جلالت را بدرون شهر آورده در عمارت شاهی ساکن کردند چون چندان اموال و اسباب
او را بحیطه اکتساب در آورد که حصر آن بر وهم محال اندیش دشوار بود بطمع شاهی و سودای فرماندهی افتاد و
آن شغل خطیر را کفیل و از کاشانه که در اصفهان داشت بعمارت شاهی نقل و تحویل نمود جماعت
ایلات را که در بیرون شهر بنحوی که مذکور و مسطور شد سر کرده گان در آن سرمای زمستان بودند بار دخول
داده دکان سروری گشاد و شروع ببذل درم و دینار و بخشش حریر و زر تار کرده هنگامه پدید آورد
جهانبانان کشورستان که بی خبر از واقعه وفات علیمرادخان با معدودی از خاصان و غلامان
متوکل بحضرت قادر مستعان در نهایت استظهار و غایت استعجال راه پیمای طریق شوکت
و اجلال بودند که خود را باردوی علیمرادخان رسانیده و کار را بکام دولتخواهان نمود
و امر او را انجام دهند در حالتیکه هوا الغایت سرد گردیده و برفی عظیم باریده صبحگاهی در غایت برودت
موکب ظفر کوکب روی دولت براه آورده بودند که فوجی از سواران زند و جمعی از اعیان
آن فرقه سعادتمند در آن حال ارتحال علیمرادخان روی اخلاص مندی بجانب مملکتستان
نهاده و پای ارادت بسوی این شرف و دامان جلیل الشان گشاده بودند خود را در هشت
فرسنگی شهر موکب نصرت پیکر رسانیده قضیه علیمرادخان را با واقعه طغیان باقرخان خراسکانی
معروض پایه عرش مبانی گردانیده موکب نصرت کوکب بعد از اطلاع بر این مطلب تعجیل فزود
و در جائی نیاسوده در نیم فرسنگی شهر اصفهان شادروان عز و شان را او اسمعیل خان ولد شجاع الدین
خان برادرزاده محمدخان زند که بعد از وفات علیمرادخان زنبورکخانه و نقاره خانه بعضی

از اسباب را متفرق و فوجی عساکر را جمع آوری نموده منتظر موکب مسعود می بود و اردوی
نصرت نمود و سر فتحنامه بر آستانه معدلت مدار سود باقرخان را این گمان نبود که حضرت
باین سرعت از آنجانب اصفهان آیند و باقلیل غلامان و خاصان که در موکب سعادت
نشان حاضر بودند روی جنگجوی باردوی علیمرادخان که غلغله از کثرت کواکب مشتری
و با شوکت قیصر و خاقان خویشی داشت آورند باقرخان از اطلاع بر قضیه ورود موکب مسعود
ارکان صبر و قرارش متزلزل و سکون و ثباتش باضطراب و انقلاب مبدل و متوجه عرض لشکر
گردید و ایلات و غیره که بنحو مسطور سابق بعد از شکست مازندران بر اطراف کوه و بیابان متفرق
و متلاشی گردیده اکثری بتقریب آنکه خانواری تنها در دار السلطنه اصفهان توقف داشت
باصفهان رسیده بودند و بطمع حطام پیرامون او را گرفته مشار الیه نیز آغاز عرض لشکر و بنیاد تدارک
عسکر کرده دو روز بملاحظه سان روز را بپایان آورده روز دیگر اعیان ایلات بعد از اخذ قلیل
سودی و حصول شرب الیهودی بایکدیگر قرار دادند که او را گرفته بموقف حضور خدیو منصور رسانند
باقرخان از غایت بیعقلی و قول جمعی کاذب بر خاطر غالب گردیده توقع داشت که با وجود
ظهور صبح اقبال و طلوع آفتاب بیزوال ذات معدلت خصال خدیو دوران با نوال از رفق جاه
و جلال مردم رضا بمتابعت باقرخان و پیروی امر و نهی ایشان توانند شد حوالی ظهر روز جمعه
اوایل شهر ربیع الثانی مطابق هزار و صد و نود و هشت هجری اعیان ایلات عزیمت تخریب
ارکان دولت بنیاد و کر و فر باقرخان را جزم کرده در حالتیکه در کشیک خانه های در دولت
خانه شاهی دار السلطنه اصفهان متوجه سان لشکر بود این معنی را دریافت کرده روی فرار به
دولتخانه شاهی آورده افراد سپاهی و آحاد فرق در بعمارات مبارکات را گرفته مشار الیه
اول خود را ببرجی که در گوشه دولتخانه واقع بود کشیده چون دید که آن مکان دام گرفتاری

او خواهد گردید لاعلاج خود را بر بام رسانیده باعانت کمند و تفنگ ریسمان و طناب چون آدم
خویشتن را بنا بی کشیده و با پسر و برادران پیاده و گریخته بقریه خرسکان که موطن اصلی ایشان است
رفته و نیم شبان با سبان تیز رفتار برنشسته با بیست سوار منسوبان و متعلقان راه لور و کوه و بیابان
و با عقاید فاسد خود از آن حادثه مبرم رست روز دیگر اعیان و ارکان ایلات باستقبال
مرکب با سعادت خدیو آفتاب رایت شتافته در خارج شهر بسعادت خدمت شرف
پای بوس دریافته هنگام صبح روز شنبه که مهر انور خسرو خاور بعزم تسخیر دار السلطنه افق جوانب
خوش خرام فلک حامل برنشسته داور منصور و شهریار سکندر غرور با شهب تیز گام سعادت
برآمده و فیض قدوم بهجت لزوم بدرون شهر بخشیده گلشن سرای دلگشای آن خطه وسیع الفضا
از اهتزاز نسایم فیض لوازم موکب جهان گشا خضرت و نضارت گرفت و فضای روح فزای
آن بلده جهان پیرا از هبوب ریاح راحت بخش کوکبه گیتی آرا خرمی و طراوت پذیرفته
گلهای فرح و شادمانی که از سموم حوادث زمانی پژمردگی دیده بود در سرابوستان احوال
وضیع و شریف بشکفت و دیده های محنت کشیده رمد دیده از توتیای گرد راه آن حضرت روشن
و خراب آباد اصفهان از اهتزاز باد صبای مقدم مسرت توام غیرت گلزار و گلشن شد روز دیگر
در ملوک روی داشت هشت فرسنگی اصفهان در قریه موسوم بقلعه عبد الله جلوداران سرکار
دیوان که آنجا متوطن و مسکن داشتند باقرخان و پسر و برادرزادگان و کسان او را که همراه بودند
گرفته بدربار گردون وقار آوردند حکم مقدس و فرمان اقدس بحبس و قید مصادره او صادر گردیده
مبلغی کلی از نقد و جنس اموال او داخل امنای دیوان عدالت ارکان گشت تتمه احوال او در موقع
خود خواهد نگاشت رسیدن بهار عالم افروز سال فرخنده فال مطابق هزار و
صد و نود و هشت هجری دیگر باره ز فیض باد بهار بصد رنگ شد گونه خاک خار

زمین کرده دامن پر از لعل ناب   هوا بر چمن ریخت لؤلؤ خوشاب   جهان کهن پیر شد نوجوان
زمین گشت از لاله بازار غوان   بهار عالم افروز نوروز فیروز عرصه بسیط غبرا از نمونه
فردوس اعلی ساخته سپهدار بهار از سرو و چنار رایات اقتدار بر چرخ دوار افراخت سلطان
فروردین قامت نوباوگان چمن را خلاع رنگین اوراق و ازهار بیاراست و نوای مسرت
فزای هزار آواز دلنواز طایران گلزار از فراز سرو جویبار برخاست صدای گیتی گشای ربیع و بعلت
مشغله سپاه بهمن در عرصه چمن و ساحت گلشن مسافرت گزیده بود بار دیگر مضرب خیام فیروزی
بدار السلطنه گلستان و ممالک باغ و بوستان استیلا یافت و سرداردی از سپاه فرخنده پی
آذر و فیسان روی گردان شده بگوشه غربت شتافت قلعه محکم اساس گلشن که محل قرار
و مکان ثبات و قرار روستابان ثلوج و امطار گردیده بود مفتوح سپاه کینه خواه اردی
بهشت و ساحت جهان فضای خشیجان از یمن معدلت و فرط مروت قهرمان بهار
غیرت خلد و رشک بهشت گشت از قدوم بهجت لزوم فروردین فضای یمن دیگر باره
بنجمرت و نصرت قرین و بهمن قبض قوت روح بخش نامیه عرصه گلستان ساحت بستان
جلوه گاه نوجوانان ریاحین و حجله سرای تازه عروسان سمن و نسرین شد محفل نوروزی در عمارات
مبارکات اصفهان زینت خلد برین و زیب نگارخانه چین یافته خالی از اغراقات منشیانه
و بیرون از تعارفات اهل قصه و فسانه چندان خلعت زربافت سیم دوز و اثواب نگارین
زینت اندوز از صنادیق کرم و مخازن نعم بسران سپاه و مقربان درگاه و رؤسای ولایت و عظمای
مملکت شفقت و عنایت گشت که در عصر هیچیک از سلاطین اورنگ نشین و کشورخدایان معموره
زمین مثل این بگوش راویان اخبار سلف نرسیده و مسموع احدی نگردیده بود احدی از وضیع و شریف
که معروف برگزیده حضرت رب الرئوف و یا معلوم امنای دولت سعادت مألوف شد باقی

نماند که بر دوش افتخارش از فروغ خلاع زرین نوربخش ماه و هور نگردیده باشد سبحان الله
العزیز القدیر و حسبنا الله العلی الکبیر **بیان مجادله و محاربه سپاه نصرت همراه با**
آقا محمد خان قاجار و هزیمت لشکر منصور برای عقده گشای ارباب دانش و بینش
پوشیده نماند که چون بعد از شکست محمد طاهر خان از استراباد و هزیمت شیخ ویسخان
از ساری مازندران آقا محمد خان را استعداد و استظهار افزود و خبر حرکت علیمرادخان از
بلده طهران و متعاقب قضیه وفات او معروض آقا محمد خان گردید و بگوش وی رسید که باقر
خان خراسکانی اموال و اسباب و خزاین و دفاین و جواهر علیمرادخان را آنچه همراه داشت
و هرچه در دار السلطنه اصفهان مکنوز بود بتصرف آورده در ایوان عالیشان تالار طویله مسند
جلالت افکنده دعوی خودسری و هوس سروری مینماید اینمعنی بر خاطر آقا محمد خان گران و این
حکایت موجب حیرت و تعجب بیکران گردیده از ورود موکب مسعود این شهریار کشور
و وجود بدار السلطنه اصفهان هنوز خبری بمازندران نرسیده و مسموع ایشان نگردیده از الکاء
مازندران حرکت بصوب بلده طهران نهضت و مردم را بنجد مشکذاری خود دعوت کرد مردم
طهران سر بدایره اطاعت در نیاورده و کارکنان دولت ایشان نیز خود را مقید بتسخیر طهران
نکرده عازم حرکت بصوب قم علیخان حاکم خمسه و جماعت قراگوزلو و کردهای و افلاج ساوه
معسکر ایشان پیوسته نطاق خدمت بمیان بستند عبدالرزاق خان حاکم کاشان این
معنی را عرضه داشت سده معلی و معروض چاکران دربار والا نموده در عرایض مرسوله زبان
بعرض عدم استعداد و قلت اعوان و انصار آقا محمد خان گشوده حقیقت اتفاق جماعت
خمسه و کردهای و قراگوزلو خلج را که زیاده بر سه چهار هزار نفر بودند اشعار نموده چون خان
مشار الیه بطهران اظهار اطلاع کلی با وجود غایت بیخبری کرده بود حضرت ظل الله

فلک دستگاه بعرض واعتماد ومساهله در امر احتیاط فرموده قلع مواد فساد آقا محمد خان را
جزوی شمرده چون آغاز طلوع نیر حکمرانی و بدو ظهور کشورگیری و ملکستانی بوده اول بتقدیم
و تمشیت مهام و نجفخان زند را بجهة تمشیت این کار روانه صوب طهران کرده نجف خان
مشار الیه چون بدار المؤمنین قم رسید و در آن بلده بهشت مانند متوقف گردید حقیقت
قلت سپاه او معلوم آقا محمد خان بجانب قم عطف عنان و خارج دار المؤمنین را
جلوه گاه ادهم سبک جولان نموده اگرچه جماعت سپاه که در موکب منصور حضرت
ظل الله همراه نجف خان مامور گردید چندان عدتی نداشتند که با لشکر آقا محمد خان مقابله
توانند ولیکن خان مزبور هم در خودداری و ایستادگی اندک تقصیر کرده تهاون ورزیده
بود موکب آقا محمد خان در خارج قم که مشار الیه خود را از شهر بیرون و راه تعجیل در نوردیده در توابع
جوشقان جلوکشیده متوقف گردیده خدیو فیروزمند عبد العلی خان زند و فوجی از بهادران غضنفر
مانند را باعانت و امداد نجف خان روانه فرموده مامورین چون بنواحی قم رسیده مشخص شد
که نجف خان مزبور هزیمت و بصوب جوشقان عزیمت کرده چون عدت لشکر عبد العلیخان
نیز چندانی نبود که به تنهائی مقاومت تواند کرد صلاح در مراجعت دیده لیکن فوجی
کثیر از سپاه آقا محمد خان که چرخچی و قراول بودند بعبد العلیخان برخورده دلیران عرصه وغا
حمله مردانه برده جمعی را اسیر و گروهی را عرصه شمشیر و مراجعت بکاشان کردند بعد از آنکه این
اخبار بعرض رای مهر آثار و کثرت عدت آقا محمد خان معلوم ضمیر خورشید شعاع شد باشجاع
احمد خان ولد آزاد خان افغان را بسرداری تعیین و سپاهی با ابهت و آئین تدارک فرموده
از اسب و بارگش و سلاح و یراق و نقود و امتعه خورشید شعاع از هر گونه و هر قسم عنایت و از
سواران ایلات و پیادگان جزایری و تفنگچی لشکری با عدت و شوکت در غایت زیب و زینت

الطف

روانه صوب کاشان فرمودند که سردار مزبور در مقابله آقا محمد خان در قم و کاشان در
هر جا و هر مکان بهر قسم که صلاح داند و مناسب وقت باشد عمل نماید سردار مزبور بکاشان
رفته متعاقب نیز فوج فوج لشکر بفرمان داور سکندر فر با حمد خان مذکور ملحق گردیده باو
رسیدند آقا محمد خان نیز از قم حرکت و بتانی و همواری تا محل سنسن که دار المؤمنین کاشان
شش فرسنگ مسافت دارد آمده در آنجا در سنگری متین که بسته بود توقف و در روزی
که از محل مزبور حرکت و متوجه قریه نصر آباد سه فرسنگی کاشان بود احمد خان آن روز را هنگام فرصت
تصور کرده با سواره و پیاده و جمعیت خود متوجه نصرآباد و در سه فرسنگی راه سوار و پیاده
که آینده از حس و حرکت انداخت مظنه مشار الیه این بود که در چنین وقتی که لشکر آقا محمد خان
در سر کوچ و مرحله نورد و راه پیمای مسافت منزلگاه میباشند و بنه و اغروق همراه دارند و نظم
سپاه ایشان مضبوط و سلسله لشکر بیکدیگر مربوط نیست بلکه مقصود خویش را حاصل و نصرت
باحوال خود شامل نماید در نظر عقل و بصیرت حزم و بعید مینماید که آقا محمد خان در چنین موضعی که بحریف
نزدیک رسیده و لشکرش فاصله او با سپاه مخالف قریب گردیده با نهایت عزم و خودداری و فطانت
تفطن و هشیاری خالی از توطن احتیاط سپاهیانه پای براه نهاده باشد در نصرت آباد و تلاقی اندو دریای
پرشور روی داده دلیران جانبین بازوی مردانگی گشودند بعد از اندک گیرودار شکست بر سپاه
احمد خان افتاده روی بوادی هزیمت نهاد این خبر در اصفهان معروض خدیو معدلت پرور
گردید شکسته لشکر بدار السلطنه اصفهان رسید و از هنگام هدم قصر عمر و زند کافی علیمراد خان
تا آنزمان که خبر ورود آقا محمد خان بطهران رسید حضرت ظل الله کشورپناه را با وجود ابتداء کار
و آغاز روزگار و صد هزار گونه شغل ترتیب لشکر و تعیین عساکر الام گردید زیاده بر بیست روز
فاصله نشد و فرصت بدست نیامد که آنحضرت از جزو و کل امور احمال لشکر و طوایف عسکر تنقیح

که بر صاحبان دولت واجب و لازم است حاصل فرمایند و نیک و بد هر فرقه را بدیده بصیرت
ملاحظه نمایند و تفرّس کنند که کدام طایفه اعتماد را شاید و کدام فرقه محل اطمینان میتوانند بود
اگر ارباب خرد و اصحاب عقول ممیز نیک و بد انصاف دهند در مبادی کاری چنین و غفله
نیز غور رسی شان امور دولت هنوز نظم کلی بهم نرسیده و قواعد مملکت تمام استحکام نگردیده تدارک
چنان لشکری با عدم فرصت و تهیه چنان عسکری بچندان عجالت بدون قدرت
هر صاحب شوکت نبود القصه چون قضیه شکست احمد خان واقع گردید و خلاصه لشکر همان
بود که با آن سفر رفته شکسته و پریشان و متفرق باطراف کوه و بیابان شده بودند و سپاه
دیگر مهیا نبود که بتدارک آن واقعه قیام توانند فرمود و کوچ خانواری اعیان فارس و نزدیکان
و متعلقان آن ملازمان حضرت کسری اساس و سایر ناس و ایلات و غیره که علیمراد خان
بنحو مسطور سابق از شیراز کوچانیده در اصفهان متوقف گردانیده بود چون دار السلطنه اصفهان
قلعه و حصاری نداشت و بعلت وسعت شهر و بسیاری طول و عرض آن ولایت ضبط آن
ممکن و میسر نیست همگی آن کوچ و بنه و فرزند لشکر و سپاه بی پناه و بآن جهت دست صاحبان
کوچ از دامن شکیب و قرار ثبات و فرار کوتاه و چنین حالی توقف حضرت ظل اللهی در اصفهان
بغایت دشوار و مورث مفاسد بسیار بود و آقا محمد خان از کاشان که تا دار السلطنه اصفهان
سی فرسنگ بیش نیست بقدم تعجیل راه نورد و خودداری در چنین هنگامی که قدرت مردان
مرد نبود حضرت ظل الله گیتی پناه در ظرف یکروز در مرتبه هزار راس قاطران سرکاری را با اعاظم
فارس و نزدیکان در بار سنده اساس و ابنای سلسله علیه زندیه و سران سپاه سعادتمند تقسیم و عزیمت
توجه بصوب فارس را تصمیم و خانواری و کوچ فارسیان و غلامان و نزدیکان درگاه فلک مبنا را
مأمور فرمودند که در همان روز از خانها و مکانهای خود که در محلات شهر متفرق بود حرکت و رفته

در جولاه مشهور بجلفای ارامنه و صوب چهار باغ جمعیت و صبح روز بعد در خارج شهر برکاب
سعادت انتساب ملحق و در ظل لوای فلک سای روانه جانب مقصد گردیدند چون علیمراد خان
بعد از تسخیر و تصرف شیراز صیدمراد عمزاده خود را بیگلربگی فارس و در خطه دلنواز شیراز متوقف نموده
بود و در آن مدت و العلم شیراز بتصرف مشار الیه و در انجا رایت اقتدار افراشته قلعه متین
و حصن حصین چنان را در تصرف داشت و برادر خود را با لشکری از توابع خویش بیرون فرستاده
بازوی خودداری گشاده تا آن زمان سر بر خط طاعت خدیو کشور معدلت ننهاده بود بنحوی که تا
آن شب تا سحرگاه حضرت ظل الله در عمارت شاهی دار السلطنه اصفهان و خانواری مسطوره
در جولاه و غیره توقف نموده جماعت اتراک افشار استاجلو و شیروانی و غیره و طایفه اکراد خراسان
و بعضی حرام نمکان سواره و پیاده و جمعی کثیر در اطراف دولتخانه و کوچها بقصد فتنه انگیزی متردد
و آن شب تا سحرگاه بمفسده جوئی بی سر و چون میدانستند که در خدمت خدیو جهان فرصت از
غلامان و خاصان جمعیتی هست و همگی جهة حمل و نقل خانه و کوچ خود در جولاه میباشند بطمع اسباب
دولت افتاده انتظار میبردند حوالی صبح بفرمان افتاب دولت و اقبال یغمی و ار معدلت خصال
احمال و اثقال صندوقخانه و غیره از بیوتات و اثاثه حرم محترم را بار استران کوه توان و در مرتبه
بالضمه آسته متحمل رو در نور و در موکب ظفر پرور از عمارات مبارکات قدم بیرون نهاده باقرخان را
که تا آن زمان محبوس بود با وجود آنکه بر رای مهر ضیای حضرت ظل الله مشخص بود که وجود اینها موجب
فتنه و فساد و هستی ایشان مستعقب بغض و عناد است و خیال خام که در دماغ آن نادان تیره سرانجام
راه یافته عاقبت نیم و جو هیچ که در دل آن مسکین بی تمکین جای گرفته خیال است و وهم او را
از راه مروت جبلی و فتوت ذاتی محل ترحم فرموده مرخص نمودند و از غلامان خاصه مستحفظ بر ایشان
گماشتند که از جماعت ایلات و همراهان موکب قرین السعاده که اکثر اشهار اباو کمال عداوت

بود در آن ظلمت شب زیانی بوجودش نرسد و مقرر شد که مستحفظین نور باقرخان را بمسجد جامع
جدید عباسی رسانیده و از دست برد معاندین مامون گردانیده مراجعت نمایند القصه بعد از
خروج موکب مسعود از درب عمارات شاهی از جماعت اتراک و اکراد کماهی بنحو مسطور در طلب شر و
شور بودند از عقب و جوانب آغاز تفنگ اندازی و بنیاد قلعه سازی کردند و از هر جانب رو بجی
طمع باموال و اسباب محمول آوردند بعضی غلامهای علیمرادخان که بعد از هدم بنیاد دولت و زندگانی
نخل مسعود آن تازه سرو جویبار وجود استظلال نموده از فرط فتوت اتخذ لوکشور مروت مصون
و مامون غنوده بودند نیز با ارباب غوغا در آمیخته از هر جانب فتنه می انگیختند در موکب عرش نشان غلامان از
دو جان سپاران بجز معدودی از بسیاری مختصری نمانده مع هذا هجوم ارباب شور و غوغا و بی آزرمی
آن حرامزادگان بیحیا که مجموع اینها سالهای دراز پرورده نعمت و تربیت یافته لطف و عنایات آن
حضرت و عم بزرگوار و پدر نامدار او بودند بهیچوجه سبب تفرقه خاطر و تغییر باطن و ظاهر آن تازه نهال نو
بوستان معالی و مفاخر نگردیده از کوچه بندهای شهر زیاده بر دو هزار سوار و جمعی کثیر پیاده از آن قوم
نابکار و بی شرمان غدار سر راه را گرفته آنحضرت بحملات کوه فرسا آن بندهای سد را در هم شکسته
و جمعی را بضرب گلوله طبانچه خسته با بنهایت تأنی و وقار از شهر خروج و خانواری اعیان فارس و بار
غلامان و خاصان دربار سدره اساس نیز در موقف فوشنیزه و در خارج شهر بموکب سعادت پیوسته
آن گروه ناکس بیحیا در فضای صحرا نیز حملات متواتر کرده و تفنگچیان فارسی که حسب الامر آن
امیدگاه تازی و پارسی مستحفظ خانواری بودند لیکن تفنگ کار را بر آنها تنگ و آن دونان
ناکس را عاجز از ثبات و درنگ کرده القصه آنحضرت با شیران عرین و موکب با سعادت قرین سلامت
روی براه مقصود آوردند لیکن قاطرچیان سرکاری که حامل انهد نفایس و امتعه بودند از راه طمع کاری
در کوچهای شهر و تنگنای شوارع محلات بدفعات قدم سست و کار را با اهل فتنه درست کرده

درنهانی

درنهانی تنگ قاطر از امی کشیدند و در یغمای اموال و اسباب آن کافر نعمتان بی کتاب
شرکت و بسیاری از آن نفایس را که زبان خامه از اظهار قدر و مقدار آن عاجز است بغارت
بردند جمعی که بنحو مسطور من حسب الامر صید مرادخان در موکب برادر از شهر شیراز بیرون و در آن
حوالی و ناحیه مأمون بودند و دولتخواهی حضرت ظل الله مملکت پناه از نژاد و متفرق و باستظلال
رایات گردون ملاحق مستظهر و مستوثق و در عرض راه بموکب فلک و شکاه پیوسته کمر خدمتگذاری
بستند چون دو منزلی شیراز مقر الویه ظفر طراز و آن فضای بهجت پیرا رغم پرواز موقف اجلال و اعزاز
شد صید مرادخان صلاح کار و شرف روزگار خود را در تشبث بحبل المتین دولت ابد قرین دیده
رخت عافیت بسایه نخل برومندی و پناه بر وجه سعادت پیوند ذات ارجمند ضد بو خصم گیر
عدو بند کشیده موکب همایون و کوکب ظفر مقرون را باستقلال وارد کرده پیشکشهای لائقه از
پیش گاه عرض گذرانید قهرمان اقلیم شوکت و شان مشار الیه را مورد انواع الطاف و احسان فرموده
خطه دلپذیر شیراز محل نزول اعلام فتح طراز و آشیان همای همایون فلک پرواز یعنی الویه نصرت
انباز گشت صغیر و کبیر اثاث مظلم شکسته احوال از اقتباس انوار شمع بیدود وجود مسعود روشن تر
از روز و برنا و پیر اشام تیره آمال از طلوع آفتاب عالم آرای ذات مرحمت صفات غیرت
افزای صبح نور روز شد آواز ساز بهجت باوج سپهر محبت اندوز رسید **در بیان حرکت
حضرت ظل الله بجانب الکای فارس و تسخیر دار الملک شیراز** از قراریکه
قبل نگاشته قلم عنبرین رقم شد حضرت ظل الله از دار السلطنه اصفهان حرکت و باقرخان
خراسکان ترحم فرموده او را مرخص و داخل مسجد عباسی نمودند از آن نیمشب تا هنگام صبح مشار الیه
باز آغاز احضار تفنگچی و اعیان شهر نمود ارک شیرینی و ضروریات موکب آقا محمد خان کرده
پسر خود را با جمعی از رؤسای شهر باستقبال روانه نمود علی الصباح روز دیگر که آفتاب انور

طلوع دخل دارالسلطنه و در عمارات شاهی نزول اجلال و لشکر و حشم را بسمت عمارات تقسیم کرده
بعضی را در میدان جلوخانه مشهور بنقش جهان و برخی را در درون سراهای شاهی و سموت مختلفه
جایگاه اد را و در سمت چهل ستون و انگورستان جعفرقلیخان و علیقلیخان برادران او متمکن
شدند باقرخان را حکومت دارالسلطنه داده لیکن چون از شرانگیزی و آرزومندی ولیبروری
درزی غافل نبود مشارالیه را مرخص نمود که از دولتخانهای شاهی قدم بیرون و پای بخارج عمارات
همیون نگذارد مشارالیه در سمت مشهور به بهشت آیین در حایطی شب و روز متوقف و بلوازم حکومت
و موافقت و داد و ستد را واقف نبود و آقا محمدخان مدت دو ماه در اصفهان توقف و مشغول
باخذ مالیات شش ماهه و چهار پنج هزار تومان پیشکش و بجز آن از جانب او زیادتی باعلی و ادانی
واقع شد خانواری قشقائیه و بعضی ایلات اتراک که در اصفهان متوقف بودند با خانه و کوچ
ایلات زند هزاره باقر باقی و بعضی جهاد دولی را که مانده بودند کوچ و بنه ایشان را روانه مازندران
و جماعت باقی در عرض راه بوادی براه نهاده عنان بجانب کرمانشاهان که وطن اصلی ایشان بود
کشیدند بعضی از ایلات نیز در روز قبل از ورود آقا محمدخان در حرکت آمده راه اوطان قدیم را
پیش و سر خویش گرفته بکناری رفتند از جزایرچیان عراقی در مرتبه دوازده هزار کس و دسته بدسته از
اوطان خود بهم پیوسته و با جماعت بختیاری عهد موافقت بسته و در مخالفت آقا محمدخان
بایکدیگر همداستان و جملگی هم پیمان گردیدند در محل کل بایکان جمعیت و انتهاز فرصت
مینمودند احمدخان ولد آزادخان که بنحو مسطور در کاشان شکست یافته روی از معرکه آقا محمدخان
بر تافته از خجلت شرمساری بعتبه بوسی حضرت اقدس ظل اللهی مشرف نگردید در کنارها میگردید
در انحال رفته با جزایرچیان بختیاری های مجتمعه اتفاق و با آقا محمدخان اظهار نفاق مینمودند
آقا محمدخان و رفع سواد فساد جماعت مزبور را اهم دانسته در شهر شعبان المعظم السال از اصفهان 1198

اعلای لوای جلال بصوب چمن قمشه حرکت نموده جماعت متفقه مزبوره نیز از موقف خود
پیشتر آمده بازار گیر و دار گرم و چرخ جفاجو در فتنه سازی بی آزرم شد جماعت جزایری الحق پایدار
و آتشباری صعب و سپاه آقا محمدخان نیز سعی کوششهای سخت کرده از جانبین داد مردانگی دادند
بالاخره نسایم ظفر بر پرچم رایت آقا محمدخان وزیده جماعت مزبوره مغلوب و منهزم گردیدند و آقا
محمدخان نظر بظهور هلال ماه مبارک رمضان در چمن قمشه توقف بلوازم احتشام قیام و در آن
حال اخبار صحیحه صریحه متواتره بمشارالیه رسید که موکب ظفر طراز خدیو جهان با جلال و اعزاز
از خطه با طراز شیراز حرکت فرموده با شوکت اسکندری و دبدبه قیصری آهنگ دارالسلطنه
و عزم تدمیر دشمنان دولت ابدبنیان نموده آقا محمدخان باقرخان خراسکانی حاکم اصفهان را
بچمن مزبور طلب داشته و ایالت آن نواحی را که عبارت از جرقویه قمشه و چهار محال و نطنز و
اردستان و قهپایه است بمشارالیه واگذار داشته او نیز از راه فضولی که داشت متقبل محافظت
اصفهان و مرخص گردیده مراجعت و موکب آقا محمدخان از قمشه حرکت و متوجه صوب توابع قلمرو شد
در دارالسلطنه اصفهان در جنب محله گبران از سوابق زمان قلعه‌ای مانده بود مشهور بطبرک که بانی
آن سلطان ملکشاه سلجوقی بود و فرهاد بیک غلام سلطان محمد صفوی از آن مرمت
نموده قلعه بود خاکریزش با فلاک ردیف و خندقش با سماک الیف کیوان بلند خاک نشین دامانش
و فلک ثوابت غرفه نشین دیوارش کوه الوند سنگ پشت و همین کوه دماوند اقلین پایه فروز
منظرش قلعه مذکور از جمله قلاع مشاهیر خاصه ایران و از نوادر حصول اقلیم جهان بود باقرخان مزبور
بعد از مراجعت از موکب آقا محمدخان در روز ورود بدارالسلطنه اصفهان شروع بسرانجام اسباب
قلعه‌گیری و خودداری آذوقه و ذخیره بسیار از هر جنس و هر نوع که ضروری آن بجمله ارباب لشکر در آید
از هر جا بقلعه مزبور آورده و دوازده عراده توپ را که در میدان نقش جهان بر جا مانده بود بر فراز

بروج قلعه کشیده و تدارک آن دیده از هر قسم ضروریات ماکول و ملبوس و اسباب و دواب
و گوسفند و مرغ و غیره چندان جمع آورده که محاسب اوهام را حساب و شمار آن ممکن و میسر
نبود

بیان انصراف موکب مسعود از خطه شیراز جنت طراز بجانب اصفهان وکیفیت آن

رایت بلندآیت خامه در فضای اغبر دراین شگرف نامه بدین صفت شقه
بلاغت میگشاید و باین شیوه جلوه عبارت مینماید که اطرافکیه سابق قلم و کلک صدق مطابق
گشت موکب نصرت کوکب بفرخی و فرخندگی چون روان داخل کالبد شیراز شد
و در روز ورود شروع بکار و آغاز سرانجام اسباب کارزار و اهتمام باجتماع لشکر ظفر شعار فرموده
و در بذل درم و دینار چون باران بهار و ابر آزار دست افراط گشوده و در مراسم بخشش و شیوه
داد و دهش قاعده نهادند که نام کرمهای معن حاتم از جهان و اسم سخا از دودمان برمکیان
و دود از نهاد بحر و کان برخواست اعیان و اعاظم فارس نیز کمر خدمتگذاری بسته و بجان و جنان
بموکب ظفر همعنان پیوسته هریک تفنگچیان ولایت خود را دسته دسته بپیشگاه حضور
ساطع النور رسانیده از سان عارضان لشکر گذرانیدند مخفی و مستور نماند که تفنگچیان
ولایت فارس و گرمسیری در شیوه آتش بازی و پیشه قدراندازی مشهور و معروف و در
فن باعلی مراتب بردستی موصوف و در لوازم پایداری در میدان جنگ باقصی غایت
ثبات و درنگ باهر و اینهای گوی مردی ربای از میدان الوف میباشند در مدت
چهل روز زیاده بر بیست هزار نفر از تفنگچیان شراره بار و سواره شمشیرزن نیزه گذار در رکاب
ظفر مدار حاضر گردیده بظل رایات فتح آیات اجتماع ورزیدند پس در اول ماه مبارک رمضان
موکب فلک شان از خطه پر طراز دروازه شیراز و عقابان رایات فلک انباز در فضای
ظفر در پرواز شدند راکضان برق جولان بر زین بادپایان نشسته و فارسان سبک عنان

از غلبه و ازدحام راه بر گردش چرخ فیروزه فام بستند بسیط زمین از جوشش سواران آهن
پوش متزلزل و گونه گردون از ارتفاع غبار از خضرت بصفرت مبدل گردید و فغان چاووشان
موکب منصور بگوش ماه و ماهی و مهر و نوای کرنای و خروش رویین درای باوج اعلای سپهر رسید بنا
بر رعایت ماه مبارک خیام و قیام مراسم صوم و صلوات رایات ظفر آیات در یک
فرسنگی شهر متوقف و در اواخر ماه مبارک اعلام نصرت طراز در اهتزاز و همایون الویه سعادت
انباز در اوج ظفر پرواز آمده متوجه صوب اصفهان و الفتح و فیروزی همعنان چون بقشه
نزول اجلال و قباب خیام زرین طناب با اوج کیوان زده آفتاب فرمودند باقرخان از بیم
آن سیل بی پایان و وحشت طوفان آن بحر بیکران خود را القلعه طبرک رسانیده بحصار استوار را
پناه و امان خود گردانید موکب جاه و جلال و از دوستی شهر تمثال در روز دوازدهم شهر شوال وارد
دار السلطنه بدولت و سعادت در باغ سعادت آباد نزول و ملهوفی این خطه بهشت قرین را
بلوازم عواطف خاطر اراف آیین مشمول فرمودند و در روز ورود موکب نصرت کوکب دو لاوران
پولادی سلب و تفنگچیان بهرامی لقب بفرمان حضرت ظل الله گیتی پناه اطراف اربعه قلعه را
فرو گرفتند و بکمر داگرد آن حصن حصین محیط گشتند آن حصار را نقطه پرکار نمودند قلعه طبرک
مرحصاری بود که طایر شیر پرو هم بر فراز خاک ریزش صعود تواند و همای همایون خیال بر کنگره
شیرازه آن بال پرواز تواند گشود بحکم خدیو کشور اقبال دو عراده توپ جهان آشوب اساس
نهاده گرد از بنیان قلعه و نهاد قلعگیان بر می انگیختند خالی از اغراق در این اعصار وجود
چنان ثعبانان آتشبار اتفاق نیفتاده واحدی مثل حبه انهار الشان نداده از صدمات
گلوله و آواز رعد انباز زلزله در میان قلعه و ولوله در ارکان شهر افتاد از بیرون و درون
قلعه تنگهای گرم رو گلوله توپ و تفنگ در تردد آمد و در مدت سه ماه گسری آن رسخیر

ممدود لبساط آن حادثه ممهد و باقرخان با وجود آنکه از اعانت آقا محمد خان که بقیه
احوالش بعد نگاشته خواهد شد مایوس بود در مراسم خودداری باقصی الغایه اجتهاد نمود
دو سه دفعه خواهشمند نامه امان گردید حضرت ظل اللهی بنا بر مروت ذات و محامد صفات
و اتمام حجت او را بایمان پیمان موثق و مستوثق فرموده باز آن نادان را دست اجل گریبان
گیر بآن همه عفو و امان منع پذیر نگردیده تا در شب بیست و یکم شهر محرم الحرام هزار و دویست ۱۲۰۰ ۱۲۰۰
که لشکر انجم و خیل نجمه تسخیر قلعه محکم اساس سپهر اخضر بر شرفات این حصار مدور برآمده فوجی از
بهادران لشکر فتح پرور که در کمین فرصت بودند برجی از بروج قلعه محکم صعود و عروج و پی در پی
تا آغاز طلوع صبح صادق جمعی دیگر از سپاه نصرت پناه با ایشان لاحق گشته القصه قلعه تسخیر
و باقرخان را دستگیر و در حالیکه اردوی جهاندار نوبهار عزم حرکت بجانب قلمرو و انتظام مهام تجدد
در انوشیروان نمیمز سنگی شهر اصفهان نزول عز و شان داشت باقرخان از حضور فیض گنجور رسانیده
بحکم اقدس روانه محکم بنای عدم گردانیده نقود و اموال او بسرکار دیوان عدالت ارکان تعلق
گرفت و پسر اکبر و پسر اوسط او را آقا محمد خان همراه برده و ولد اصغر او با خانه و کوچ مشار الیه برادر
و برادرانش حسب الامر روانه دار العلم شیراز و در آنجا اقامت نمودند کیفیت بقیه احوال
آقا محمد خان آنکه بعد از تسلط و استیلای بر جماعت جزایری و بختیاری از قراریکه سابق
نگاشته کلک بلاغت مسلک شد که بمعاندت اجتماع نموده بودند و متفرق گردیدن آنها کوچ
آقا محمد خان متوجه صوب توابع عراق و جانب قلمرو و جعفرقلیخان برادر خود را با لشکری
مستعد بچپاول جماعت ما فی نحو مسطور بمازندران و در عرض راه طریق راه منحرف نموده
عنان توجه بجانب کرمانشاهان و اوطان خود کشوده بودند و بعضی از ایلات متمردین
احمدوند روانه توابع کرمانشاهان گردیده جماعت مزبور اتفاق کرده بر لشکر آقا محمد خان غلبه

آورده شکسته مراجعت کردند از مردان عراق و جزایری عراق و جماعت اتراک
وغیره و مختلفه لشکر کثیر در اردوی آقا محمد خان جمعیت کرده روی بدربار او آورده بودند در
حالتیکه توابع شیراز محل نزول سپاه و مضرب سرادقات و خرگاه مشار الیه بود خبر ورود موکب
مسعود برگزیده حضرت معبود باردوی آقا محمد خان رسیده یکی از سرکردگان قراگوزلو که با
هزار سوار باعانت باقرخان در اصفهان فرو گذاشته بود فرار در رسیده در حال انقلاب
در لشکرگاه حادث گردید فشونهای عراق و لشکر مجتمعه روی بتفرقه نهاده هر کس بر اسب خود سوار
و اکثر شرفیاب عتبه بوسی دربار عرش وقار و برخی عنان گشای شهر و دیار شدند علیخان
خمسه نیز با جمعیت خود متوجه صوب خمسه و آقا محمد خان چون کار را چنان و حوال را
پریشان دید با همان جمعیت خود که از مازندران همراه آورده بود و چندان کثرتی نداشتند
روی آوردن بطهران و شروع بحفر خندق پیرامون قلعه طهران کرده در بلده مزبور توقف نمود
خانواری ایلات که بطریق مسطور متفرق گردیده روی بکرمانشاهان و سایر
اوطان خود آورده بودند با خانه و کوچ و اموال و اثقال روی عجز
بدرگاه فلک تمثال آورده دست تشبث دیگر باره بحبل
المتین دولت ابد قرین که امیدگاه خلق عالم و بلاد
عرب و عجم است محکم کرده حسب الفرمان قضا
جریان روانه الکای فارس و هر طایفه
در موضعی که تخته نشین اینها مقرر شد
مسکن و سواران
ایشان در سلک ملازمان موکب منصور منتظم گشتند

بیان اختتام دولت زندیه من کلام زبدة المنشیان میرزا علیرضای منشی رحمه الله

بسم الله الرحمن الرحیم

طوطی شیرین زبان قلم فصاحت رقم و بلبل بلیغ البیان خامه بلاغت شیم
در قلم و صفحه و ورق بدین نسق نغمه سرا میگردد که حضرت سکندر شان بعد از ورود
بدار السلطنه اصفهان اسمعیل خان برادرزاده محمد خان زند را با فوجی از بهادران
شهاب رمح مجره کمند بجهة انتظام مهام عراق مامور بجانب قلمرو علیشکر روانه آن بوم و بر
فرمودند مشار الیه در ورود بقصبه بروجرد دست یغما و تاراج بمال و اموال هر غنی و محتاج
که بعلت اغتشاش مسالک از جمیع ممالک در آید بار جمع کرده بودند گشاده و از قلب
مردم آزاری و خونخوار برادر بازار الولات رواج داد ابواب جور و اعتساف بر چهره احوال
اهالی آن سامان باز نموده معادل دویست هزار تومان نقد و جنس بجبر و عنف بخود تملک
و تصرف در آورد و بنای سست بنیاد فتنه و فساد آغاز نهاد و لوای خودسری در استبداد
بر افراخت و ببذل درم و دینار جمعی از اشرار نابکار و فتنه جویان غدار را با خویش متفق ساخت
و در اندک سر طوق عظمتش سر بعیوق کشید و ادای کوس بجبر و خروشش در فلک آبنوس و چرخ سندروس
پیچید در هنگامیکه بمفتاح رماح مجاهدین فتاح موکب نصرت کوکب باب قلعه طبرک قرین
افتتاح و از تفضلات فالق الاصباح امور دار السلطنه مزبور بر وفق مرام دارای کسری غلام
و صورت انتظام و درجه انجام یافته بود مراتب عصیان و طغیان آن خذلان نشان
با نهای منهیان بسمع محرمان آستان گردون مکان و العرض حجاب بارگاه سپهر بنیان
رسید و بصراحت انجامید حضرت گیتی پناهی چون از حقیقت امر آگاهی یافتند قلع مواد استعداد این

راه پیشنهاد خاطر مرحمت گستر و تخریب بنای سست بنیاد استعدادش مکنون ضمیر
معدلت پرور ساختند با وجود آنکه در آن دوران سورت سرما و شدت سردی هوا
بمرتبه بود که شهسوار خیال را در اسبه مرور و عبور بر آن صفحات میسور باز بلند پرواز وهم
و اندیشه را با همه تیزپری طیران بر آن مسالک مقدور نبود آنحضرت که برد و حرق در نظر
همتشان یکی و طی مراحل غرب و شرق در زیر سم سمند باد مانند عزمشان اندکی مینمود
متوکلا علی المعبود سپاه نصرت نمود را بتدارک یساق عراق مامور و مقرر فرمودند که پیشخانه
کشان معسکر همایون پیشخانه مبارکه را بجانب انوشیروان برده قباب خرگاه را با قرص
آفتاب و ماه برابر نمایند فراشان با احتشام و خیابان چابکدست کیوان مقام خیام گردون
نظام را در منزل مزبور همشان ماه و مهر ساختند علی الصباح چهاردهم شهر صفر المظفر که سلطان ۱۲۰۰
اقلیم خاور و شهریار ممالک باختر یعنی مهر انور بر سمند تیزگام چرخ اخضر و خنگ خوشخرام فلک
مدور بر آمد حضرت جهان شاهی پای دولت بر رکاب اشقر گیتی گشای نهاده با شوکت
خاقان و فغفور مهر گسپاه نصرت مغطور کرده و معجبه رایات فتح آیات را چون مهر بر سپهر
اخضر رسانیدند لوای شیدراوای نای زرین موکب جلالت قرین در فلک سندروس پیچید و نغره
رویین کوس پرده درگوش سکان روم و روس گردید خروش آفرین خروش خم هفت جوش بسمع
قطان چین رسید فارسیان میدان جنگ و رایضان مضمار نام و ننگ بر زین رعنا غزالان
شبرنگ نشستند و ارا بهاجم و خاقان و قصاعد کرده و غبار راه آمد و شد بر جبل ملایک بسته از ازدحام
دلاوران ضیغم شکار غضنفر جنگ و غلبه افواج هاله سپر شهاب خنگ عرصه دشت و در و دشت
کوه و کمر را بکلی تنگ کردند لشکری سیل موج بحر شکوه ثابت و پایدار چون کوه همه بهرام
طبع و کیوان جوش فولاد برگ و آهن پوش القصه بدین نهج قطع منازل و طی مراحل مینمود

چون اسمعیل خان از اکمان نبود بخاطرش انیه طلب سوخ نمینمود که نظر بشدت سرما و سردی هوا
و انبوهی برف در طرق و شوارع انظار حضرت سکندر شان از حرکت از اصفهان و نهضت
از آنملک بهشت نشان میسور و ضد آفاق را توجه بجانب عراق مقدور کرد و با طمینان خاطر
بقبض و بسط امور آن بوم و بر اشتغال داشت در خلال انحال بمشار الیه خبر رسید که موکب ظفر
طراز مانند سیل خانه بر انداز بنشیب و فراز راه آن ناحیه را قاطع و عما قریب مهچه علم میمنت توام
دار احتشام از افق ساحت بروجرد طالع خواهد گردید آن صحرانورد وادی بی سروسامانی را از
سماع خبر وحشت مبانی مهره خاطر در ششدر حیرانی افتاده تاب لطمات افواج بحر امواج
سپاه نصرت امتزاج در قوه خود ندیده ارکان صبر و قرارش جلی متزلزل و کوه طاقت
و توانش بغایت متبدل گردیده چاره کار و بهبود روزگار خویش را در آن دید که یکنفر از
معاودین خویش را بشتر و سپاه خذلان اندیش که با جیوش بحر خروش جلادت کیش کر و فری
نموده بلکه خود فرصتی یافته تخته پاره وجود را از تلاطم دریای ذخار و تموج بحر خونخوار اعادی
انجم شمار بر کنار کشد غافل از اینکه چون اقبال با دبار آن شد و سعادت بنحوست عوض
گشت نهال اینگونه تدبیرات را در جویبار روزگار ثمری و در دوحه این قسم تدبیر نجات را اصلا در
ریاض دهر بار و بری نخواهد بود بهر صورت بنابر آن خیالات فاسد قربان خان نامی را
مقدمة الجیش لشکر خذلان طیش نمود موما الیه با جمعی موفور لشکر منصور را در استقبال و در
صحرای سیلاخور لوای جدال و قتال را با قراولان اردوی گردون مثال اشتعال داده دکرة
اول و حمله نخست کمند دلیران آرش کمان بهمن دوال و سر پنجه شیران پلنگ صولت شیر
چنگال گرفتار و بحکم خسرو معدلت شعار گردنش بوسه گاه لب شمشیر ابدار گردید از ظهور این امر
اسماعیل خان از کشتی صبر و ثبات در گرداب اضطراب افتاد بر سبیل استعجال بکبران عزیمت

بجانب بلده همدان عنان داد و حضرت کسری شان خارج قصبه بروجرد را
مخیم خیام سپهر نشان ساختند اهالی عراق از صغیر و کبیر برنا و پیر در کمال اشتیاق بدربار
فلک مدار شهریار آفاق اجتماع نمودند آنگه دستار استکبار ردبست اعراض و انکار
بر سر نهاده در گشایش ابواب فتنه و فساد و افتتاح دروب جور و بیداد با آن
بدکیش سراپا نفاق اتفاق ورزیده بودند دست سیاست آنحضرت تاج زندگانی از
تارک شان ربود و اشخاصیکه بطوع و اختیار بی اکراه و اجبار در تمنی بندگی این دولت
جاوید مدت را در گوش امید گوشوار و با اشرار غدار و مفسدین نابکار اتصال و الحاق
نجسته بودند گردنشان را با طواق اعتاق مزین و قامتشان را بحلیه اشفاق مهر شرق
مطرز ساختند **بیان فرار اسماعیل خان بجانب همدان و رفتن حضرت جهانبانی ببلده
مزبوره و مجادله خسرو خان** بنحویکه سابق نگاشته کلک درر سلک گردید اسماعیلخان از زخم
تیغ بیدریغ حضرت ولی النعم با صد گونه ذلت و خواری بجانب الکای بلده همدان
فراری شد در آن اوان محمد حسین خان قراگوزلو از جانب وکلای سرکار آقا محمد خان
در آن ولایت حاکم و حکمران بود و درب قلعه را بر روی آن مردود مسدود و اسباب
قلعه داری و ادوات ضروریه مردم حصاریه الی قدر امکان موجود و در نهایت استظهار
چشم براه وصول طلیعه لشکر ظفر نمود چون چند روز ضرور بود دشمن کید از عدد و ستور بجهة
تعمیر شکستگی و مرمت خستگی اهل بروجرد در قصبه مزبور توقف و با نزدیک و دور بنیاد تلطف
نهاده محرک سپاه جلادت دستگاه و شقه گشای رایات نصرت همراه نگردیدند
اسماعیل خان فرصت یافته کار را بر محصورین تنگ و دست قلعه گیان را از دامن ثبات
و درنگ کوتاه نموده بالاخره قلعه را متصرف و عنان توسن همت را بسوی فیافی جا

بی انصافی منعطف ساخته است بنهب مال و سفک دماء انسان و رجال و هتک
نوامیس قلعگیان پریشان حال و زار و بعادت دیرینه سر انگشت عناد و کینه ابواب انواع
ستم بر چهره عجزه و مساکین باز و شیمه ذمیمه ضعیف آزاری و خصلت رزینه خونخواری را آغاز نمود محمد حسین خان
چون دست چاره اش از ذیل خودداری گسیخت بجانب قلعه مصلی که احکم قلاع آن ولا بود و از کثرت
ارتفاع ملاقی ثریا و از کمال استعلا ملاحق چرخ مینا و صورت حصول تملیکش بغلبه در نظر بینا
از جمله محالات و مقوله خوارق عادات است گریخت عاقبت فیما بین ایشان مبانی مؤاخات
و اتفاق و اساس مرافقت و وفاق بعمود عهود و دستوانه میثاق مشید و مسلک یمین از
جانبین بدرر ثمین کلام رب المشرقین منتظم گردیده مشار الیه در قلعه را گشاده شمشیر مخالفت
در غلاف نهاده چون مقدمات مزبور معروض رای چاکران دربار معدلت پرور و پریشانی
اهل همدان مسموع سمع خدیو فریدون سیر گردید آتش قهر جهانسوزش زبانه کشید و شعله
نوایر غضبش بذروه چرخ پیر و کره اثیر رسید قلع ماده ظلم و بیداد و امثالهما خاطر مهر مظاهر فرموده قرار
دادند که تا خاک وجود آن زمره را از صدمه سم بادپایان عربی و شراره آتشبار زیراب سیوف
هندی و ریاح مغربی منطفی نسازند عنان آرام باز کشیده مامور و بکار پرداز نشوند بنا علی هذا افواج
غضنفر نژاد اعلای اعلام منصور و بهادران پیل توان شیر زور رزم پرور غرور را بحرکت مامور فرمودند کوکب
جلالت بنیان مرحله پیمای طریق همدان و صیوان همایون مبارزان زمین فرسا بوادی درملک
مقصود خاطر معدلت نشان کشیده تا قصبه نهاوند پیمای سمند عزیمت پیمودند چون قصبه مزبور
خیول منصور را جولانگاه توسن عزم و ساحت آن ولایت مخیم خیام گردون نظم دلاوران رستم
نبرد اسفندیار رزم گردید با عیان لشکر و سران عسکر اسمعیل خان خبر رسید و از توجه حضرت جم مرتبت
مخبر و مستخبر گردیده از مؤاخذات خدیو دوست نواز اندیشه مند و از تلاطم بحر ذخار سخط شهریار دشمن

که از عدو بند با خورسند گشته شد نخست در شبی محمد حسین خان قراگوزلو بر همزدن بنیاد
عهد و میثاق و مخرب اساس مرافقت و اتفاق گردیده با سایر خوانین طایفه خویش طریق
خلاف پیش گرفته روی از متابعتش بر تافتند و بجانب اوطان و مساکن خود شتافتند بعد از
وقوع مقدمه مزبور جمهور خود مخیده بجمعیت و اتفاق چه از ایلات و چه از اهل عراق در نهایت
اشتیاق روی نیاز بدربار گردون رواق آوردند و در سلک مستظلان ظلال رایت فتح
آیت منسلک و از خزانه سخا و نعم آن سرور اهل کرم و ناسخ کرمهای معن و حاتم عطایای آمال برکید
گران بار و جیب و کنار امیدشان از زرفشانی دست همت آنحضرت نمونه جنات التجری تحتها
الانهار گردید اسمعیل خان چون آثار انکسار و علامات ادبار از ناصیه احوال خود ملاحظه و اوضاع
چرخ را دگرگون و قصر اجلال و اقبال را سرنگون مشاهده نمود و لوای قدرا که بقوت بازوی اشرار
قدار فلک سحر و استکبار فراشته بود بر خاک انکسار نگونسار و نقوش توهمات لاطایل بر لوح
خاطر نگاشته بود از عرق حیرت و سرشک حسرت محو گشته دید جریده روسای زمین فرسای فضای
فرار و مرحله پیمای بادیه ادبار بجانب کردستان با بختی تیره تر از آبنوس چهره مانند سندروس روان گردید
بمصداق الغریق یتشبث بکل حشیش دست توسل بدامان محمد حسین خان حاکم آن ولایت زده
در زاویه گمنامی بدامن متواری کشید حضرت گیتی مرتبت در قصبه نهاوند سلسله جنبان سپاه
جلادت پیوند و بجانب بلده همدان عنان گشای سمند پری پیکر دیو مانند گشتند چون
خارج بلده مزبور خیول منصور را محل نزول و قباب بارگاه فلک دستگاه بذروه مهر و ماه موصول شد
عرایض ضراعت آمیز و ذرایع عجز از خسرو خان بیگلربیگی کردستان بنظر ایستادگان آستان گردون
مکان رسید مشعر بر اینکه چون این اخلاصمند از جمله چاکران قدیم دولت ابد پیوند و نمک پرورده آن
سلسله جلیله سعادتمند میباشد استدعا چنان دارد که خدیو سلیمان شان عزیمت ولایت کردستان

نمایند واین موزنا توانرا با پامال اقدام اسپان کوه مانند نفرمایند ولد اکبر خود را با پیشکش و مالیات
دوساله کردستان و هر قدر سوار که در سرکار ضرور در کار باشد روانه دربار معدلت مدار و بعد
نیز طریق مصادقت را پیوسته بعدم مخالصت شعار خواهد نمود حضرت سکندر حشمت مسئول
او را در معرض قبول موصول و مامولش را مقرون بحصول نفرموده ارقام قضا انتظام و احکام قدر نظام
بسرافرازی مشار الیه نگاشته اقلام زیبا خرام منشیان عطارد احترام کردید که هر گاه آن عالیجاه مراسم
بندگی را متکفل و شرایط حق گذاری را متقبل و پا از سر حد سر افکندگی فرون و قدم از جاده بندگی بیرون
نخواهد نهاد و نطاق خدمتگذاری و فرمان برداری را از میان نخواهد گشاد باید بزودی محرم کعبه
حضور و بتقبیل عتبه مرحمت دستور و بتلثیم بساط معدلت مغفور مجبور و مسرور شود و الا ساحت
کردستان سپاه پیل توان انجم ازدحام و جنود نصرت نمود را جولانگاه اسپان سپهر خرام خواهد کرد و آنچه
در پرده غیب مستور است بظهور خواهد رسید مشار الیه چون سهام مامول را بر هدف قبول خواطر
معدلت شمول موصول و آب آنگونه نیز نجار امسکن آتش غضب قیامت لهب ندید از دیده بصیرت
خاک انزلات را بر باد حوادث داده دید لاجرم باجتماع لشکر و احضار عسکر پرداخته از علیجان خمسه
و خوانین قراگوزلو و کرروس از مجنده الصفه و حوالی و حواشی خود استمداد جسته و چهره شاهد
حق شناسی را باب کافر نعمتی و نمک ناشناسی شسته در اندک زمانی سپاهی انبوه پلنگ کرفت
و لشکری دریا شکوه ضیغم مصاف که عارضان اوهام محاسبان افهام از تعدادش شمشیر خامه
در غلاف و از حد و حصرش بعجز و قصور خویشتن اعتراف داشتند عرض داد و روی بمقابله و مجادله
سپاه جلادت همراه نهاد حضرت گیتی پناهی چون از دلیری او آگاهی یافتند بنه همیون را
در خارج بلده همدان گذاشته بجانب میدان حرب شتافتند در یکفرسنگی شهر تلاقی آن
دو دریای تیغ و خنجر و تقارب آن دو بحر بیهنا در اتفاق افتاد دلیلان پرخاشجوی طرفین

و شیر دلان شرر خوی جانبین دست باستعمال سیف و سنان و بازو باجرای
بلارک جان ستان گشادند علمداران کیوان مشکین الویه را امر کت تازه جوان
دشت وغا گشودند و کوسهای رویین و کورکهای آهنین بسوک بیباقدان نازنین چهرا
غزای شیون و فغان آغاز نمودند پلنگان پرخاشجو یعنی بهادران دو لشکر زخم رویین
دخنجر ریختند خون یکدیگر دلیر و شیران اژدر در از خون خواری سیر نمیکردند شهباز تیر پران
نشیمن کمان دوتر در هوای میدان بصید تذروان روان با طیر و غزالان صحرای چرخ
اخضر اغنی مهر انور از صلابت شیران آدمی چهر در پرده غبار و دخان مستتر گردید برق تیغ یمانی
خرمن سوز زندگانی برنا و پیر و سهام شهاب نظر قاصد ارواح مامور و امیر و میاه حسام با
انتقام بر مجاری رویین دلاوران بهادر جاری و خناجر جناجر بهادران کاری آمد القصه
در آن دشت سرا هنگامه قیامت و فتنه رستاخیز برپا و در آن دشت فضا هنجار آثار
فزع هویدا و علامات شور و نشور مشاهد دیدهای بینا کردید لیس هیاکل مردان مبارز
و اشخاص دلیران جنگ آور محارب که در آن صحرای پر بلا رخ بنقاب تراب و جلباب
تیره مغاک نهفتند   بیارید چندان ز خون ز تیغ   که باران ببارد لیالی ز میغ
شد آکنده پشته بالا و پست   بتاراج جان مرگ بگشاد دست
همه تن چو پرویزن از زخم تیر   همه رخ زرانده برنگ زریر   یکی خورده بر فرق گرز گران
یکی خسته از خنجر جان ستان   از انضمام دخان توپها صاعقه بار و تراکم گرد و غبار روز روشن
چون شب تیره و تار و از شرار ریزی تفنگ عرصه میدان جنگ مزاج کره نار گرفت
ز گرد سواران فضای جهان   چنان شد که پیدا نبود آسمان   آخر الامر چرخ شعله پرور
بی آرزوی آغاز و سپهر دون نواز دریای بی شرمی را باز نموده لشکر فتح و نصرت بساط

احوال سپاه مخالف از مهب شبیب مرسل الریاح در اهتزاز آمد چون ملازمان رکاب
جلالت تاثیر اغلب اهل گرمسیر پرورده امکنه محرق الهوا و خوگرده بحرارت و سمیت گرما و درآن
روز صورت سرما و شدت برودت هوا از حد اعتدال بیرون و از قوه توانائی ایشان
افزون بود بهر جهة انجمع پریشانی را حرارت غریزی در صمیم قلب مانند نطفه در مشیمه منعقد و آب
در عین چشم چون قطره در جوف صدف منجمد گردیده پای ثبات و قرار ایشان از دست رفته
سلک جمعیتشان گسسته گشته بی سر وادی هزیمت و فوجی از ترکیه نیز در پیش ستیز و آویز ترک
محاربه نموده روی از جنگ برتافته بجانب بیت و شمن شتافتند حضرت جهان پناهی
چون لشکر را متفرق و سفینه وجود مقدس را در آن دریای پر انقلاب و آن سهمگین گرداب
مستغرق دیدند با قلیلی از خواص که در موکب خاص شرف اختصاص داشتند خود در میان توپخانه
مبارکه شدند توپچیان شراره فشان با توپهای رعد فغان بام رمیلان بنیاد آتش ریزی
نموده فضای میدان و عرصه هامون را بکیفیت آتش متبدل و آتش هستی سوز حیات افروز
ملتهب و مشتعل و وجود جمعی از آن طایفه غدار هدف گلوله توپ جهان آشوب آتش بار و از معرکه
کارزار فی الدرک الاسفل من النار واصل و فوجی بسیار از صواعق نایره بلا که خرمن سوز وجود شیخ
و شاب و گلوله توپ بنیاد کن آباد و خراب میبود بجانب بافتند هنگام شام که توپچیان قضا
دست در گلوله مهر را در دهان توپ افق انداختند و پرده از ظلام پرده فیروزه فام ظلمت را از پیش چشم
اولوالابصار کشیدند و خسرو خاور تنها با جم سپاه انجم از میدان این نیلی طارم روی بر تافته
عازم دارالسلطنه باختر گردید حضرت جهان پناهی زیاده بر آن مکث و درنگ را در میدان
جنگ مغایر ضوابط عقل و فرهنگ دیده عنان تاب توسن رزم و جانب دارالسلطنه را اقدام
فرخنده مقدم رشک بهار عالم افروز فرمودند و مانند روح در کالبد آن ولایت غنودند شکسته سپاه

فوج

فوج فوج و دسته دسته بدرگاه فلک دستگاه مجتمع شدند حضرت کسری معدلت در آن
مملکت فسیح المساحه تدارک اسباب حرب و تهیه آلات طعن و ضرب از شمشیر و خنجر
و نیزه و سپر و درع و جوشن و مغفر و تفنگ های ثعبان مثال دوزخ شرر و اسبان دیو هیکل پری
منظر پرداخته و ابواب خزاین احسان را بمفاتیح جود و کرم و مقالید سخاوت و نعم و بذل درم و دینار
جیب و کنار فواد و چشم و دراس خدم را غیرت باغ ارم و رشک بیت الصنم ساختند **بیان مراجعت خدیو جهان باصفهان و مجادله با محمد حسینخان و اسمعیلخان و فرار حاجی علیقلیخان بفارس** علم همت برچم قلم در میدان صفحه شقه گشای این مطلب
میگردد که در هنگامیکه خدیو آفاق عرصه طراز ساحت عراق بودند محمد حسین خان عرب
و اسمعیل عرب عامری که در خندق توطن دارند ساحت اصفهان را خالی از نخل و تهی از
وجود شیران سطبر بازوی قوی دل آهن گسل یعنی بهادران هژبر کین پلنگ دل
دیده شرحی بامیر محمد خان طبسی نگاشته خامه حق ناشناسی نمودند مشعر براینکه اکثر و کلای آن
سرکار راه این ساحات را بپای بی رضا نفکنی بیمایند این جانبان نیز جمعیتی در آن صفحه
فراهم و بجانب دارالسلطنه اصفهان عازم گردید آن مملکت را تصرف و مبلغ بیست هزار
تومان نقد و جنس و کلای سرکار را بی تکلف تسلیم خواهیم نمود آن ساده لوح خام طمع
بقدر چهار صد نفر سوار بسرکردگی یکنفر از اقوام خویش بمظاهرت آن فتنه انگیزان بدکیش
روانه و ایشان نیز قریب به سه چهار هزار نفر تفنگچی از نایین و قهپایه و اردستان و نطنز مهیا
و آماده ساختند روی بجانب دارالسلطنه مزبوره نهادند و در بین راه خبر نکبت جنود
مسعود و ورود موکب سعادت نمود بآن حدود مسموع آن دو مردود نابکار
گردیده آتش عزمشان تیز تر و باین خیال خام و فکر بد انجام که سهای بی ضیای وجود

تا بود خود را در برابر انوار آفتاب جهان تاب معدلت مآب جلوه گر سازند و صعوه
لاغر خویش را با شهباز بلند پرواز همت آن داور گردون فراز هم پرواز نمایند در مسارعت
و استعجال هم گام شمال و دبور و الصوب دار السلطنه مزبور اعلای سمهای اعلام
نخوت و غرور نمودند مراتب عصیان آن طاغیان بعرض محرمان آستان
گردون مکان رسید و مفروع سموع قرب یافتگان بارگاه ملایک پاسبان گردید با
اینکه هنوز غازیان فیروز از کوفتگی راه پرخطر و صدمات جانکاه سفر بیرون نیامده بودند و بسیاری
از جنود مسعود تا آن هنگام بار راحت در دار الامان کنف مرحمت آن برگزیده حضرت
معبود نگشوده بودند حضرت جهان پناهی قلیلی از غازیان مجتمعه را با ابوالجمع عبدالله خان
که بشرف اخوت آنجناب مشرف بود فرمودند و حاجی علیقلی خان کازرونی را با ما بقی
تعیین و مامور بقلع و قمع آن جمع پریشان فرمودند در بلوک بران تلاقی فریقین و التقای
عسکرین اتفاق افتاد غبار کین و دار و شعله نوایر کارزار از طبقات این نه رواق در گذشت بهادران
شیرگیر با آب شمشیر برق نظیر نقش حیات بسیاری از آن قوم را از صفحه هستی شستند و جمعی از آن فرقه
با بکار طعمه ثعبان سنان و لقمه ضرغام حسام خونخوار گشته طریق سفر آخرت را جستند عاقبت
الطائفه بی عاقبت بلی آزرم منهدم و گروهی از آن بخت برگشتگان بقید اسار منتظم گردیدند
از آنجمله چهار صد نفر سوار امیر محمد خان بالکلیه قلعه مختصر را پناه خود ساخته بلوازم قلعه داری
پرداختند لشکر فتح اثر چون هاله در اطراف قمر و مانند اوراق پیرامون شجر جوانب اربعه قلعه را
تنگ فرو گرفتند آنجماعت چون خود را غریق بحار فنا و حریق نار عنا دیدند از در امان و طریق
استیمان در آمده از قلعه بیرون و روی امید باستان مروت نمون آوردند حضرت
گیتی ستان بنا بر رحمت جبلی بنهار الامان و برفتن بصوب شیراز فرمان دادند بعد از آن

امر همایون شرف نفاذ یافت که حاجی علیقلیخان با جنود ابوالجمع عبدالله خان در خارج
شهر نصب خیام اقامت نماید حاجی مزبور حسب الامر خدیو منصور در حریم رود خانه مبارکه
زاینده رود بار توقف گشود عاقبت بوسوسه شیطان نفس بد فرجام و تحریکات خیالات
فاسده خام هوای مخالفت خسرو دارا غلام را در سر گرفته بعضی از تفنگچیان فارسی
و غازیان کازرونی را که بعلت امتداد مدت مسافرت به تنگ آمده بودند با خود متفق
و سر از ربقه مطاوعت و گردن از طوق متابعت پیچیده پای از حد بندگی و قدم از دایره
سر فلک که بیرون کشید هنگام شام که سواد ظلام و سیاهی لیل قیرفام کحل دیده اولوالابصار
گردید با متفقین و معاونین خود راه نورد صوب فارس و مرحله پیمای آنملک فردوس اساس شد
سحرگاهان که دست تقدیر حی قدیر پرده نیلگون ظلمت را از چهره شاهد صبیح الوجه
جهان گشا و خسرو خاوری از خلوتخانه باختر قدم بر تخت زبرجدی فلک نهاده دهقان
قضای کل جعفری صد برگ آفتاب را در طبق لاجوردی افق شرقی عرض داد حضرت گیتی پناهی
از خلوتخانه خاص بدیوانخانه گردون مناص جلوس فرمودند محرمان کریاس بهرام اساس حرکت
دوشینه حاجی ناسپاس را بعرض خدیو حق شناس رسانیدند نایره غضب قیامت لهب قهاری
ملتهب و جمرات خشم و سخط جباری مشتعل گردیده بمنشیان عطارد نشان مقرر شد
که احکام مطاعه بجمیع حکام و ضابطان ولایت فارس نگاشته کلک قدر اساس گردد که از طرف
راه عبور آنمردود را مسدود نگذارند که بصوب مقصود عنان عزیمت گشاید حکام مزبور طریق امتثال
فرمان واجب الاذعان خدیو بیهمال را پیموده سد شوارع و معابر را نمودند چون همراهان و معاونان
زورق وجود خود را گرفتار چهار موجه فتور و فتن و بجهات غریق گرداب بلا و محن دیدند از
همراهیش کناره گزیدند و منهاج غدر و طریق نقض عهد سپرده هر یک راه نورد دیار خویش و حاجی

مزبور با دل ریش و خاطر پرتشویش بجانب قصبهٔ کازرون شد

ذکر سال فرخنده فال یونت ئیل خجسته تحویل مطابق سنه هزار و دویست هجری

باز چون رخسار خوبان گشت طرف بوستان باز چون گیسوی دلبر شد هوا عنبرفشان یوم دوشنبه شهر جمادی الاولی سنه ۱۲۰۰ نوروز فیروز مبارکی و فرخندگی دررسید خسرو خاور و شهریار دار الملک حمل بپای تخت سلطان باختر آمد یعنی مهر انور از دار السلطنهٔ حوت بعلت ترکتازی یپالی سپاه دی بجانب دار الملک حمل که پای تخت سلطان نافذ الفرمان ربیع و محکمهٔ محکمه سپاه لاله و یاسمن است خرامید مسندنشین صاحب تمکین فروردین با لشکرگران از ازهار و ریاحین و جنود و سعود کلهای عنبرین از شرف ورود بهجت نمود و از آن فصل بوستان چمن بار رشک فردوس برین و غیرت نگارخانهٔ چین فرمود غوغا طلبان زمستان و فساد پیشگان مهرگان که در مخالفت سلطان اردی بهشت باتفاق کیشان ثلوج و امطار اتفاق و با بهمن نژادان برف و باران عهد و میثاق داشتند بامر قهرمان بهار و فرمان سلطان نسیم ازار در باغچه قلعهٔ گمنامی و زاویهٔ ناکامی مقید و محبوس گردیدند و دیدهٔ گل نرگس را که از نوباوه گان خاندان بهمن و پیوسته منظور و مفطور نظرش تهریب بنای گلزار و گلشن و علی مطلبش تفریق شیرازهٔ اوراق یاسمین و نسترن بود فراشان قوای نامیه بحکم خدیو بهار از گزلک دسته برگ از لباس بینائی عور و مهجور ساختند خیامان قوی بازوی قوهٔ مولده سرادقات نگار و خیام گلناری سلطان کلزار الفضای هامون کشیدند و فرش ملون لاله و سنبل را در عرصهٔ دشت و در ساحت کوه و کمر گستردند و قهرمان ربیع بعزم تمشیت کوه کیلویه باغ و انتظام گرمسیرات صحرا و راغ برآب تیزگام نسیم ازاری و جواد خوشخرام باد بهاری برآمد ساحت هامون از جوش شقایق گلگون

و عرصهٔ ارض اغبر از هجوم شکوفهای صحرا همرنگ چرخ بوقلمون گردید مجلس نوروزی در عمارات مبارکات شاهی در دار السلطنهٔ اصفهان از نگاربندی صنایع کاران پیشه ور و طراحی چابکدستان صنعتگر زیب و زینت گرفت و دوش خاصان درگاه و جیب و کنار سران سپاه از بوارق خلاع زرتار و الواب بوته دار غیرت بخش بهار در رشک افزای باغ و گلزار شد قبل از این نگاشتهٔ خامهٔ صدق شمامه گردید که جناب آقا محمد خان از بلدهٔ همدان روانهٔ طهران و پیوسته در کمین وقت و منتظر فرصت میبودند در این اوان که نحو قصه پردازی قلم خجسته رقم امور شوکت و مهام سلطنت مشوش و طرهٔ عروس مملکت مانند زلف و گیسوی خوبان قمر طلعت پریشان گردید جناب ایشان را هنگام فرصت دررسید لشکری جرار و سپاهی تیغ زن خنجرگذار عرض دیده از بلدهٔ طهران خلد نشان بسلسله جنبان سپاه پیل توان و رافع رایات عز و شان و الی محال گروس را از صدمهٔ سم ستوران قوایم درشت و ضربهٔ اقدام میمونان کوه توان پشت لیست خستند و چشم براه قتال با شیران پلنگ خصال نشستند مراتب مسطور و تموج اندریای پرشور بعرض خدیو معدلت دستور رسید آنحضرت بعلت وقوع بعضی از قضایای که در آن اوان حادث و در حقیقت و دل تنگی بود بجای آزرده خاطر میبودند صلاح را در جنگ و فلاح را در درنگ ندیده الویهٔ گردون مماس را بجانب الکای دلگشای فارس شقه گشای و شبدیز سبک خیز خسرو دیرا ایران سامان گرم عنان فرمودند و ساحت آن کشور را ورود فرخنده نمود رشک گلشن و دیدهٔ دولتخواهان را انوار آفتاب عنایتش روشن گردید امنای دولت آقا محمد خان چون اصفهان را از محل خالی یافتند بجانب دار السلطنه شتافتند و چند یوم در آنجا توقف نمودند و جعفر قلیخان را با جمعی از سپاه جلادت کیش خویش نماندن دار السلطنهٔ مزبور مأمور و خود بجانب ولایات

عراق روانه گردیدند بیان توجه آقا محمد خان بجانب عراق و مجادله خسرو خان و شکست او و مامور شدن علیقلی خان بسرداری عراق و کشته شدن هدایت الله خان والی گیلان

باغبان قلم ممنت رقم و دهقان کلک موافقت
توام گلزار صفحه را بدین نهج آرایش مینماید و بدست خامه صنعت طراز فسانه پرداز پرده از
رخسار عروس بیان صبیح الوجه بدعا میگشاید که بنحویکه سابق تحریر یافت اسماعیلخان از زمره صمصام
خون آشام شیر شکاران آجام دلیری و صدمه چنگ و چنگال پلنگان کنام جهانگیری روی
برتافت و بسوی الکای کردستان شتافت و در زوایای آن ولایت به زاویه نشین در ظل حمایت
محمد حسین خان حاکم آنجا راحت گزین شد تا اینکه خسرو خان اردلانی بطریق قصه پردازی قلم
صدق مبانی محرک سلسله فتن و فتور و بانی اساس شر و شور گردید از صاحبان اختیار ولایات
نزدیک و دور استمداد خواست از آنجمله اسمعیلخان را نیز بطفیل محمد حسین خان در مضیف آن ستیز
داو نیز دعوت نموده بر سر خان الغوغا صلا داد و مشار الیه پا بطفیلی بر خویش نهاده باتفاق محمد حسین خان
قدم بآن طرف انجمن کش و بعد از آنکه خدیو آفاق کوکب اقبال را قرین احتراق یافتند و روی از سفر
عراق برتافتند و بجانب دار السلطنه اصفهان شتافتند خسرو خان و علیخان مشار الیه را
مخل امور دولت و وجودش را مضر استعداد و شوکت خود دیده صلاح کار را در این دیدند
که قامتش را از لباس جلادت عاری و زاویه نشین گوشه مذلت و خواری سازند بنا بر این
بایکدیگر ممهد و متفق او را دستگیر و در مکانی محبوس و بعد از دو روز روانه الکای
کردستان ساختند علیخان نیز بعد از چند یوم اساس عهد و پیمان را برچیده بساط نقض ایمان
گسترید و مراجعت بصوب خمسه محل ایالت خود نمود خسرو خان پی نزاع منازع
و تعرض معارض قبض و بسط امور آن صفحه پرداخت و دست تعدی از آستین دراز

و ابواب جور و بیداد بر روی ساکن و سایر و مجاور و مسافر باز و شعله نوایر اغتشاش
با کره اثیر در زده چرخ پیر و مساز گردید سوء رفتار ناهنجار او بعرض وکلای دولت آقا محمد خان
رسید تکسیر شان و تمهید اساس شوکتش پیش نهاد خاطر و از دار السلطنه اصفهان محرک
لشکر انجم حشر و بجانب بلده همدان بطریق استعجال پی سپر گردیدند خسرو خان بمحض
استماع قوه ناسکه سکون از دست رفته سر خود گرفته پای عزیمت بجانب اردلان گشاده در
ورود بالکای مزبور اسمعیل خان را که گرفتار مقید و محبوس میبود بکردستان طلب داشته
بعد از تمهید عهد و پیمان تدارک جزوی باو داده مطلق العنانش ساخت مشار الیه ورود موکب
جلالت نمود آقا محمد خان در قصبه بروجرد و محال سیلاخور جمعیتی وافر فراهم و طریق مقابله اولیای
دولت آقا محمد خان عازم گردید جناب آقا محمد خان چون سیل خانه بر انداز شیب و فراز راه را
پیموده خود را بسر او رسانیدند مشار الیه خود را در جنگ میدان با آنجناب حریف و در مطار
نبرد با رایضان جهان نورد ردیف ندیده رو از معرکه رزم برتافت و شیرازه جمعیتش از هم
ریخته هر یک بجانب وطن و مساکن خود شتافتند وکلای آن سرکار نظر اصلاح وقت
با خسرو خان از در معارضه و بیکار در نیامده نوی سرکار را ضمیمه ولایات متصرف یافته مشار الیه
و بقلیل سنگی اکتفا چون تخلیه دار الملک گیلان را از ید تصرف هدایت الله خان والی
آنجا منظور نظر همتشان میبود تدمیر او را اندکور خاطر جلادت مظاهر ساخته از قصبه بروجرد
شقه گشای الویه اقبال گردیدند نظر باینکه علیخان حاکم سودای مخالفت اندولت را در
دماغ نخوت جا داده آخر الامر اندک سرکشی مینمود بتنبیه و گوشمال او در روی بجانب خمسه آورده
و ورود آن صوب هوائی که در دماغ او گرفته بود بگرز البرز نظیر تدبیر منقمع و بنیان اساس
مخالفتش را بآب شمشیر تدمیر منقلع و در چمن گوران دشت بعزم یورش رشت نزول

اجلال نمودند بعد از ورود بچمن مزبور معروض رای او ساختند که اسمعیل خان مجددا
جمعیتی موفور و سپاهی نامحصور جمع ساخته در عرصة الولایت لوای فتن و فتور و الویه شر
وشور برافراخته است جناب آقا محمد خان باستماع این خبر علیقلیخان را با فوجی کثیر از بهادران
دلیر و توپهای قلعه گیر و خمپاره های رعد نظیر بدفع ماده استعداد او مشار الیه و انهدام بنیان
قلعه جات سمت عراق مامور و علیخان حاکم خمسه را نیز در موکبش روان ساختند جناب
علیقلی خان وقتی آن ساحت را محل نزول خیول جلادت شمول نمودند که خسروخان دست
سبقت گشوده طریق نقض عهد را با اسماعیل خان بپای استعجال پیموده در محال سربند موکبش را
استقبال و بنوایر خداع و مکیدت خرمن سور قیل و قال مشار الیه و مراجعت بصوب اردلان نموده
بود پس جناب سردار بنحو مقرر بضرب توپ قلعه کوب و خمپارهای دوزخ شرر جهان آشوب
تخریب و انهدام قلاع متین و حصون حصین آن سرزمین پرداخته و جمیع اعزه و اعیان اصفهرا
که دم از دولتخواهی سلسلهٔ علیه زند میزدند قرین هزار گونه مذلت و خواری و در گوشه گمنامی و زاویهٔ ناکامی
منزوی و متواری ساخته اسمعیلخان کرة دیگر اجتماع سپاه و لشکر نموده ابواب جنگ و جدال با سردار مزبور
گشاده امری از پیش نبرده طریق لرستان را پیمود چون هنگام زمستان و اوان برودت جهان
گردید و سپهدار نسیم آزار از تمشیت مهام گلزار و گلشن و انتظام امور باغ و چمن عنان عزیمت معطوف
نمود سردار مزبور دست از ترکتازی کشیده پی مراجعت بلدهٔ طهران گشودند وقایعی که درین
سال بهشت مثال روی داد از آنجمله مقتول شدن هدایت الله خان والی گیلان
و تفصیل این مجمل آنست که جناب آقا محمد خان از چمن گوران دشت فوجی را بهمراهی
مصطفی خان دولو بر سر رشت فرستادند مدتی مدید نوایر جدال و قتال فیمابین مصطفی خان دولو و والی
مزبور اشتعال داشت روزی در جزیرهٔ انزلی هنگامه جنگ گرم بود که خان مزبور بهدف گلوله

یکنفر

یکنفر از غلامان خود گردیده پای عزیمت بجانب صحرای عدم گشود

در بیان حرکت حضرت ظل اللهی از دار الملک شیراز بجانب الکای کوه گیلویه

نسیم عنبر
شمیم خامه در گلگشت نامه برین نهج غنچه گشای مطلب میگردد که بنحویکه سابق نگاشته
قلم میمنت تقریر میگردید حضرت جهان پناهی ساحت شیراز فردوس طراز را مطلع مهچهٔ رایات
فتح آیات فرمودند نخست صرصر قهر قهرمانی را بر کندن ریشهٔ شجرهٔ خبیثه و بنیان اساس
رذیله حاجی علیقلی خان گماشته ارقام قضا طراز قدر نظیر مشعر بر عفو تقصیر افتخار مشار الیه فرد قلم
بلاغت سمت پریشان گردیده او را بحضور معدلت دستور طلب داشتند عبد الرزاق خان
حاکم دار المؤمنین کاشانرا که در آنوقت شرف اندوز روستا ملایک مطاف خاقانی و مستظل
ظلال کاخ سپهر اتصاف قاآنی بوده به آوردن او مامور فرمودند حاجی مزبور چون ابواب چاره را
از پیش جهت بسته و دست امید را از همه طرف گسسته و راه نجات را مسدود و بجز درب
آستان این برگزیده حضرت معبود که ملجاء مقبول و مردود است پناهی و گریزگاهی ندید روی
امید بدرگاه فلک دستگاه آورده و بتقبیل سده سنیه و تقبیل آستان زکیه حضرت فریدون مرتبت
مشرف و آن حضرت نیز رقم احسن العفو عند القدرة بر صحیفه جرایم او کشیدند و از تلطفات خسروانه
آنچه لایق شان و درخور احسان این دارای زمان بود درباره مشار الیه مبذول داشتند و در حقیقت
تخم در شوره زار کاشتند از آنجا که آتش شرارت ذاتیش بباد بی انصافی انگیخته و خاک وجودش
باب کافر نعمتی سرشته و آمیخته بود مجددا دیگر باره در مقابله آنهمه نعمت کفران ورزیده صورت
بعضی خیالات فاسده در ضمیر کاسدش مصور و غراب فتنه و زاغ فساد در شاخسار دماغش بیضه
نهاده خار عصیان و مغیلان از خاطر قاصدش سر برزد و بزرگان گفته اند که نفس خبیث و ذات
لئیم پروردن و از سفله دون و بد گوهر زبون چشم وفا داشتن سررشته کار خود گم کردن است

ومتعاقب مژگان سخره سما صفی است در خاک ریختن بر روی گوهر دریغ نیست با ناکسان دریغ
بود لطف و مردی کم از دشت چین باغبان صبا بر دو تخم خاری بباغ حنا بنگاه کی
رذیبای چین بیخته بر و مشک و عنبر برآمیخته زمین را نمایند در وقت کار لب شاخ آتون
ختائی شیار نگاری سنبل فروشان چین مه از خرمن حسن او خوشه چین بدستی
که افشانده خوی از جبین بیفشاندان تخم را بر زمین که آبیاری تتبان ختن
زگیسو بیابند مشکین رسن به بندند بر دلو غنچه طناب زچاه زنخدان برارند آب
زگلزار رخسار آبش دهند که هم آب و هم آفتابش دهند کنندش ز هر سوی خدمتگری
مه و مهر با زهره و مشتری دهندش ز هر سوی نشو و نما شمال و جنوب و دبور و صبا نماید
چه هنگام برد ظهور شود سر بر خرمن ارزان نشور شود جامه را عیب پوشش چاک سر آرد
برون از گریبان خاک کند خارلیش گل بناچار چار نهالش برون آورد خار خار
از و بهای گلشن جزامان فگار دل و دست گلچین از و داغدار ولا تا توانی درین خاکدان
امید نکوئی مدار از بدان بهر جهت سودای دماغش جوش گرفت و جالش مهار از عقل و هوش
برداشته دیگر بار علم مخالفت آنحضرت را برافراشته چشم از حقوق آنجناب پوشیده با جمعی
کیش شیوه را مپیش گرفته پیمانه پیمان نوشیده ممهد گردیده بودند که بیخ نهال امید دولت خداداد را
بباد بی شرمی و صرصر بی آزرمی در آورند مراتب کنکاش آن فرقه ضلالان تلاش با نهای منهیان
بعرض رای جهان آرا او شعله آتش قهر قهرمانی بذروه چرخ والا رسیده امر بگرفتن او فرمودند باز
نظر بتشمشان مرحمت فانی و رافت فطری از خون او در گذشته در برجی از بروج ارک مقید
و شیخو سبحان و صید مراد خان دلیران علیمراد خان را نیز بکوف البحر و بهمنجی حاجی در بند فرمودند

ذکر ابتدای زمستان و حرکت موکب عز و شان بجانب کوه کیلویه

چون هنگام دی در رسید و فراش نامیه فروش منقوش رنگارنگ لاله و گل و خیام ملون
یاسمن و سنبل را از فضای دشت و در و ساحت کوه و کمر نوردید غنچه چکاوک و لحن هزار
و صوت بلبل و نغمه ساز در صحن چمن و عرصه گلزار در گلو پیچید خیابان شتا سرادق کرباسی
برف را در ساحت هامون کشیدند حضرت گیتی پناهی بسباق الکای کوه کیلویه و انتظام
الولایات را وجهه همت والانهمت فرمودند در ساعتی مسعود و طالعی محمود اعلام ظفر فرجام را
بجانب الکای مزبور شقه گشا و رایات نصرت آیات را فلک فرسا ساختند شاهین
شوکت ان شکار تسخیر آن مملکت از دنبال طایران مبارک بال الویه ظفر فرجام نصرت اشتمال
جناح اقبال گشودند والی قصبه کازرون را باقدام رعنا غزالان مشکین کاکل عنبرین ذوایب
نمودند چون طایفه هیمن پیوسته با آب عصیان تخم نافرمانی بر خاک قلوب خود میکاشتند
و با آتش طغیان خرمن خدمتگذاری را سوخته بباد ناخدمتی میدادند آنحضرت خان فیروزمند محمد خان
زند را که قامتش بتشریف اخوت جنابش منظور بود بمرتبه سرداری جیوش دریا خروش
سفر ترویشیه آن طایفه مامور و مقرر فرمودند سردار مزبور شمشیر جلادت از غلاف کشیده بر آن
فرقه پیچیده از گلبن خاطر هر یک که استشمام رایحه اخلاص مینمودند بآبیاری رافت و مهربانی تخمیر
نهال احوالش میپرداختند و از نخل ضمیر هر مردی آثار ثمر خدمتگذاری و خلوصیت مشاهده مینمودند
از تیشه مناسب هر یک بار هستی آنرا در هم میتراشیدند مختصر کلام جماعت مزبور را شیه کامل نموده بحضور
سعادت دستور شرفیابی حاصل ساخت خدیو آفاق مدت سه ماه در قصبه کازرون قشلاق
فرموده از انجا روانه قصبه بهبهان گردیدند در ورود القصبه مزبور دور و نزدیک از ترک و تاجیک
روی نیاز بآستان سپهر طراز آوردند از تعمیر مبانی عدلش عرصه الولایات معمور و از پرتو آفتاب
جهان تاب مروتش ساحت آن مملکت پر نور و باران سیاستش نوایر فتن و فتور را منطفی و منصرم

بآتش خس و خار شر و شور را از گلستان آن مرز و بوم بالکلیه پرداخت چون شیخ غضبان
بنی کعب پیوسته در مصطبهٔ مخالفت ساغر نافرمانی میکشید و گونهٔ شاهد بندگی را بناخن
بغی و عصیان میخراشید حضرت جهان پناهی محمد خان و عبدالله خان را با فوجی از دلاوران
منصور از دو طرف بتاخت و تاراج کهیل مشار الیه و چپاول اعراب بنی کعب مأمور فرمودند
مأمورین حسب المقرر بر آن طایفه چپاول انداخته گوسفند و مادیان بسیار بدست آورده
بپایهٔ سریر خلافت مصیر خاقانی مراجعت نمودند و بعضی از طوایف بختیاری نیز از طریق فرمانبری
و مسلک خدمتگذاری بیرون رفته بشوامخ جبال رفیعه و شواهق قلاع منیعه و انسداد مسالک خدمتگذاری
بیرون مضیعه مستظهر گردیده سر بگردنکشی بر آورده بودند بسر پنجهٔ شهامت شیران رزم نبرد و چنگال
جلاوت پلنگان کوه نبرد گوشمال کاملی یافته حلقهٔ اطاعت در گوش کشیدند **وقایع سال فرخنده**
فال قوی ئیل خیریت دلیل مطابق سنه هزار و دویست و یک هجری و کیفیت آن
یوم چهارشنبه غرهٔ شهر جمادی الآخر موسم بهار و فصل شکفتگی شکوفه و ازهار در رسید و شاطر
قوهٔ نامیه گردن و گوش عروسان گلزار و برو دوش شاهدان شاخسار را بر نورهای زهرا
و حلهای خضر آرایش نمود عروس زیبا روی مهر خاوری و شاهد صبیح الوجه کاخ نیلوفری از حجله
سرای مشتری قدم بر تخت فیروز بخت بمبری حمل نهاده و دهقان نسیم آزار با برام
مولده دیگر با دست صنعت آثار زینت گری رخسار دلارای بنات و بنین گلشن
و گلزار برگشت و نوباوگان غنچه و ازهار از شیمهٔ شاخسار تولد نمود از دست قابلهٔ قوت
نامیه لباس نشو و نما پوشیدند و طفلان رضیع بوستان و شیرخوارگان گلستان
از لبستان مضغهٔ سحاب بنات شیر هستی نوشیدند خیام صنع قادر یکتا خیمههای والای
گلهای بهار برابر فراز کوه و صحرا بر کشیده فراش قضا فروش زمرد گون سبزه و سوسن را بر فوق

بسیط غبرا گستر یعنی خسرواردی بهشت با افواج گلهای آذاری بعزم دار العباده چمن شهر آب
گردون خرام و ابرش صرصر گام باد بهاری عنان داده قلعهٔ محکم بنیان طاغیان زمستان
حصین مشید ارکان خاصیان مهرگان بیک حمله سپاه فروردین و یورش جنود لاله و نسرین
بتصرف قهرمان ربیع در آمد دگر ره مقدم نوروز فیروز شبستان جهان را کرد چون باغ
زمان را آسیب دی گردید آزاد بگیتی از سر نو تازگی داد جشن عید با بخت سعید در ظاهر
قصبهٔ بهبهان اتفاق افتاد پنج یوم بعد از عید این وارث تخت فریدون و جمشید
بجانب دار الملک شیراز جنت طراز روانه گردیدند چون نقیخان حاکم یزد بنحویکه مورخ
تاریخ قبل ازین شمهٔ از احوال خدعت اشتمال او را ضبط فرموده اند درین اوان نیز بنای
حیلت نهاده دوگان زرق و شید گشاده بعادت دیرین و راه و رسم مشئین بجناب
دولت ابد قرین در مقام مکر و عذر ایستاده بود حضرت کسری معدلت تکسیر شان و انهدام
دولت او را مکنون ضمیر انور و قرارداد خاطر مرحمت پرور فرموده باحضار سپهر انجم دستگاه
فرمان دادند و خود بفرخی و فیروزی خارج دار الملک را مضرب سرادقات سپهر مثال
و بجهة رسیدن ابطال رجال و مجنده هنر خصال روزی چند در انجا توقف فرمودند تا اینکه
از اطراف و جوانب عساکر نصرت مآثر متعاطف و متواتر بموکب گردون مواکب حاضر گردیدند
رایات جلال پس از اجتماع جنود جلالت اشتمال بفیروزی و اقبال بجانب دار العباده یزد و فلک فرسا
و میمون بهادران سعادت نمون بسوی خطهٔ مذکور مرحله پیما شدند چون محال
ابرقوه مخیم خیام فلک شکوه و عرصهٔ الویات مطرح اشعهٔ انوار ماهچهٔ رایت نصرت پژوه گردید خدیو
ارجمند محمد خان زند را با فوجی از دلاوران فیروزمند بشیر و جیوش بحر خروش روانهٔ دار العباده
یزد نمودند مشار الیه حسب المقرر وارد ظاهر یزد و اطراف شهر را مرکز وار در میان گرفته سپاهی

متین استوار و سنگرهای رزین پایدار اساس نهاده آرمیدند لفی خان چون غازیان
جنگجو و بهادران پلنگ خو را در امر محاصره رصاد و ساعی دید خود را با کوچ و بنه بنابرین قلعه
کشید و از امیر محمد خان طبسی مستدعی اعانت و استمداد گردید حضرت کسری معدلت نیز بعد از
چند روز بنه فیروز را در ابرقوه گذارده الویه جلال بمعاونت محمد خان شقه میمنت گشودند
بعد از ورود بآن حدود طریق چاره را ازینجهت بر روی لفیخان مسدود و راه آمد و شد
بالمره مفقود فرمودند چون در نواحی یزد محل زراعت و مکان فلاحت ندارد و آذوقه
آنولایت از سمت فارس و کرمان و اصفهان نقل میشود و در اطراف شهر القدر گاه گیاه نیروید
حضرت جهان پناهی مقرر فرمودند که سیورسات غازیان از سامان فارس حمل و نقل اردوی
گردون مماثل گردد و ظالطان و کلانتر نوآبات و ابرقوه حسب الامر خدیو سکندر شکوه سیورسات
مقرر القدر ممکان باردوی معلی برسانید لیکن کفاف نمینمود بآن جهت آذوقه در معسکر والا
نقصان گرفت بتخصیص فقدان علیق الدواب بجائی رسید که ستوران بینوا کاه را جز در
انبار کاهکشان مشاهده نمینمودند و چارپایان بی دست و پا بوی جو را جز از خرمن سنبله نمیشنودند
بآن علت اهل اردو را کار بجان رسید در خلال اینحال امیر محمد خان نیز بمعاونت یزدیان
وارد قلعه گردید خدیو معدلت پرور جیوش پرخاشجر را از اطراف اربعه قلعه بیورش مامور ساختند از
آنجانب امیر محمد خان دل بر شت و اهل حصار با تفنگچیان آتشبار هنگامه رزم را گرم نموده بازوی
جلادت گشودند بهر جهت گردان طرفین بیاد حملهای متواتر و ضرب گلولهای شهاب مانند
پی در پی آتش حرب و پیکار تیز کردند بهادران جانبین از فغان شیون و آواز کرنای و فریاد رویین
درامی نمودار روز رستاخیز را آشکار ساختند سفیر گلوله تیر آتش جهت پیغام مرگ بگوش برنا و پیر رسانید
سنان زبان طعن بسوی مردان لشکر شکن دراز میگردانید در بین اشتغال نوایر کردار محمد خان

ولد نصیر خان لاری که حسب الامر آن زیبنده مسند جهانداری مامور بحراست سپه
دسکر بود عمدا مرکز خود را خالی ساخته با تفنگچیان لاری بجانب لار فراری شدند
سپاه جلادت پناه فراوان رو سیاه را حمل بر شکست دارای اسکندر حشمت نموده
و انمعنی علاوه تنگی آذوقه و فقدان و فقر گردیده بیکبار روی از میدان گیر و دار بر تافته
سلک آن جمعیت و سپاه پریشانی یافته هر یک رخ بجانبی نهادند خدیو ارجمند وقتی
خبردار گردیدند که احدی از سپاهیان بجز معدودی از غلامان خاصه در موکب جلال
در رکاب سعادت منوال باقی نمانده بود لیس لا علاج عنان گشای سمند صبا رفتار و بجانب
دار الملک راه نورد لوادی و فقار شدند **بیان محاربه میر محمد خان با جعفر قلیخان**
قاجار در بیابان من اعمال دار السلطنه اصفهان و وقایع آن هزار دستان
خوش بیان گلستان حکایت و طوطی شیرین زبان شکرستان روایت بدین گونه
آغاز قصه پردازی و بدین شیوه بنیاد فسانه سازی میسازد که امیر محمد خان از شکست
لشکر پرخاشجر اسباب شوکت و اثاثه دولت درست گردید و در آن فتح عظیم ابواب
کامرانی بر رویش مفتوح و صیت جلالتش در اطراف و اقطار منتشر گردید و از وقوع
اتفاق بغایت مقتدر و کلاه گوشه عظمتش بذروه سپهر رسید باغوای بعضی هنگامه
طلبان حوالی و حواشی اصفهان و تحریک اسمعیل خان عرب عامری که پیوسته با سرهای
پر غرور جبهه فرسای زانوی ناکامی و زمین سای جبین بی سرانجامی و همیشه عزلت گزین
زوایای خمول و از غایت پریشانی از جای خود گشتن ملول و چنین هنگامه را طلبکار و متاع
فتنه را در بلواز سورش بجان خریدار میباشند بفکر تسخیر دار السلطنه اصفهان و تصرف آنخطه
بهشت بنیان افتاده فی الحال نخورش سودائی گشاده و با هزار نفر سوار و پیاده الی گوکر

برآمان سه فرسنگی شهر الیقدم مسارعت پیموده در آنوقت جعفرقلیخان قاجار از جانب
جناب آقا محمد خان والی و صاحب اختیار دار السلطنه مزبور بود معه هشت هزار نفر سواره
ابواجمعی خود را برداشته در بلوک مزبور هنگامه آرای معرکه نبرد گردیده یکدفعه آن دو لشکر در مقابل یکدیگر
بباد حملهای متواتر شعله افروز آتش شور و شر بودند نزدیک بآن رسید که سلک جمعیت سپاه قاجار
پریشان گردد که اسمعیل خان بعادت قدیم و خوی خلق وخیم از صراط مستقیم عهد و پیمان انحراف
و تجاوز ورزیده روی از میدان مرافقت خان مزبور برتافت اینمعنی باعث شکستگی دل و آزردگی
خاطر مشار الیه گردیده جمعیت خویش را برداشته روانه یزد شد **ذکر مامور شدن نواب جهانبانی**
از جانب حضرت جهانستان بجانب خطه لار و فتح اندیار چون خطه شیراز
رایت گردون طراز مضرب خیام گردون احتشام ازمخیم شد شهریار نامدار بامداد فرزند بهین
و قرة العین کهترین لطفعلیخان را مامور بصفحه لار فرمودند نواب جهانبانی بر حسب فرموده خاقانی مرکز
لشکر جلادت مبانی گردیده نره شیران خصم فکن خطه لار را مقر اردوی مسکن گردانید اهل لار منفذ
در برابر آن سیل بی زنهار و مصادمت آن بحر خونخوار را افزون از قدر و مقدار خود دیدند پا
بدامن قلعه داری کشیدند و در حصین عافیت جوانی آرمیدند نواب جهانبان پناه و خدیو فلک
دستگاه هر دسته را برابر دروازه معین و هر فرقه را در محاذات رکنی مشخص جا داده بلوازم
محاصره اشتغال و راه عبور و طریق مرور بر جاسوسان صبا و دبور مجال نماند مامورین معسکر
ظفر پرور بنحو مقرر اطراف شهربند و محیط القلعه گردون مانند و سنگرهای متین استوار و سیبه های رفیع
پایه اساس نهاده بنوعی از لوازم محاصره بازوی مجاهده گشاده بودند که پیک پنهان گرد اندیشه را
از هیچ طرف راه دخول مقدور و جلادت شیم جاسوس جهان نورد فکر را از هیچ مدخل ممر و مرور میسور
مختصر کلام بعرض دارای جم غلام رسیده محمد خان و عبد الله خان ولدان نصیر خان قبل از کل

مواکب مسعود قلعه لار را بدرود و محمد علیخان نامی از اقوام خود سپرده بجهة جمع آوری سپاه
و لشکر روی بجانب دشت و نهاده اند چون چند یوم از نزول معسکر نصرت شمول گذشت
هر دو برادر از دو جانب با سپاه بیکران روی بمعسکر همیون و اردوی سپهر نمون نهادند
نواب جهانبانی فوجی را باستقبال محمد خان و دسته را بمقابله عبد الله خان مامور فرمودند
مامورین بنحو مقرر سر راه بر آن دو برادر گرفته هر دو را منکوب و مخذول و مراجعت باردوی
خیول نمودند محمد علیخان چون کار صاحبان قلعه را چنان دید از در فرمانبری در آمده روی
نیاز باستان سپهر طراز آورده مقالید قلعه را بخدام عظام والا مقام سپرد و نواب جهانبانی
با فتح و کامرانی مراجعت بارض فیض مبانی و از عتبه بوسی والا گهر قرین شادمانی گردیدند

سال فرخنده فال پیچی ییل خیریت دلیل مطابق سنه هزار و دویست و دو هجری

باد شبگیری نسیم آورد باز از جویبار | ابر آزار علم بفراخت باز از کوهسار
شد معطر خاک دشت از باد کافور بار
شد مرصع کوه و دشت از ابر مروارید بار | قمریان چون مقربان گشتند بر سرو بلند
بلبلان چون مطربان گشتند بر شاخ چنار
روی خاک از نرگس و سوسن چو مشک تبتی | روی باغ از لاله و نسرین چو نقش قندهار
فرشهای عبقری افکنده شد در بوستان
جامهای ششتری گسترده شد در کوهسار

روز پنجشنبه یازدهم شهر جمادی الاخر ایام دی را بساط انبساط برچیده شد
سلطان خاوری از دار الملک حوت بعزم تسخیر دار السلطنه حمل بر شهب تیز گام گردون خنگ
خوش خرام سپهر نیلوفری عنان داد و فراشان صبا فروش بلوان قهرمان گل و خیام ملمع شکوفه و سنبل را
بفضای کوه و هامون گستردند قلعه نشینان برف و باران که از جانب سپهدار مهرگان مامور
بمحافظت شهربند گلستان و محارست حصارین باغ و بوستان بودند در برابر حملات
کوه فرسای دلاوران باد بهاری تاب مقاومت نیاورده بجانب زوایای تواری متواری گردیدند
سپه سالار اسفندار بمحض استماع آوازه وصول کوکبه سلطان بهار و سیلابی لشکر آزار قلعه نشینان بلوچ

وامطار پای تخت گلزار را خالی نموده بی سپر وادی هزیمت گردید سعادت آباد چمن که چندی
محل نشیمن غارت گران شباط و بهمن بود از نزول دارای اردی بهشت رشک افزای هشت
بهشت و ساحت گلشن از قدوم مسرت لزوم تازه و زمان سوری و سمن و نازک
نهالان ارغوان و نسترن نمود از چمن هشتم آسمان و کناره جویبار و طرف گلزار از ورود فرخنده
نمود لیلی وشان شور انگیز و شیرین صوتان شکر انگیز گلهای عنبرین نسرین و یاسمن غیرت فرمای
باغ جنان شد زیبا قدان اشجار با حلّهای سبز زمرد رنگ بوته دار و اثواب ملمع زرتار قدم
بعرصه گلزار کشادند رعنا قامتان جویبار از شکوفه از تاجهای گوهر نگار بر سر مانند معشوقان
طناز و مشابه دلبران سراپا ناز دلربائی آغاز نهاده از اشارات چشمان فتنه انگیز از خشم نظر
باران خون ریز و سنبل تر مانند زلف دلفریب خوبان بنفشه موی جعد مشکین مشتاقان
عنبرین گیسو عطر بیز و هوای باغ و فضای صحرا در اغ لسان طبله عطار عبیر آمیز گردید تازه جوانان
عرعر و شمشاد و سرو قدان صنوبر و آزاد در طرف جویبار ساحت گلزار قد بدلبری و دل ربائی
برافراختند مرغان گلستان و طایران بوستان از نغمهای هوش ربا غلغله در صحن چمن
و ولوله در جان تماشائیان گلشن درانداختند ارض غبرا و ساحت صحرا از بهار ازهار زبرجد چون قبه
سپهر خضرا و عرصه برین طاق مینا پر کوکب و فضای دشت و در از هجوم نجوم گلهای از رشک چرخ
کوکب شد مجلس نوروزی در دار الملک شیراز انعقاد پذیرفت چهل روز بعد از نوروز فیروز
آقا محمد خان بخار هوس و هوای تسخیر ولایت فارس در کانون دماغ متراکم و لشکر افکار باطل و بنای
خیالات بیحاصل مرکوز خاطرش متهاجم گردیده با لشکری انبوه و عسکری دریا شکوه از بلده طهران
حرکت و بجانب چمن کندمان نهضت نمودند در ورود بچمن مزبور چپاول ایلات قشقائی
و غیره را که در چمن خسرو شیرین مرتع داشتند نصب العین ضمیر ساختند و بنه را در چمن مزبور

نهاده

نهاده سوار سپاه را بر دشته تاخت بر سر آنها بردند وقتی بمقصد رسیدند که ایلات
مزبور از حرکت و عزم خیالش مطلع گردیده و اغنام و سپاه مال و کوچ و عیال خود را
بشوامخ جبال و شواهق قلال کشیده در طریق مبارزت آرمیده بودند آنجناب چون
وصال شاهد آرزو را مستور و عروس حصول مامول را در برقع دیدند توسن عزم را عنان داری
سر نخچه خرم از آن طمع منع نموده بجانب کوشک زرد از محرک لشکر بر خاطر گردیده کس
با حضار بنه و پیاده سپاه روانه چمن کندمان ساختند و علم توقف در محال مزبور افراخته چون
مدت یکماه کشید سپاه غلا بر معسکر جلادت پناه زور آور و آتش تنگی در اردوی سپهر
دستگاه شعله ور گردیده نزدیک بآن رسید که جمعی کثیر از غنی و فقیر از شدت جوع باصل خویش
رجوع نمایند و بجائی انجامید که شیرازه آن جمعیت از صرصر قحط و تنگی پریشان و گسیخته و کنگره
قصر شوکت از تند باد گرسنگی ریخته گردد عاقبت باغوای بعضی از فتنه انگیزان و راه نمائی بعضی از
فساد پیشگان از محال مزبور محرک لشکر و سلسله جنبان حشم و حشر در مشهد ام النبی با توقف گشودند
القصه اخبار گران وقایع در دار الملک شیراز معروض رای خورشید لوامع گردید سران
لشکر و کماة کشور از برنا و پیر و مامور و امیر بدربار فلک نظیر مجتمع و استدعا نمودند که خدیو با فرهنگ
آنها ماذون بجنگ و رخصت ستیز و آهنگ فرمایند از آنجا که بر ضمیر الهام تخمیر که آئینه جهان نمای
عافیت اندیش است صورت این مطلب عکس پذیر گردیده بود که چند روز اندک خودداری نمایند
بلکه خصم جری شده قدم پیشتر نهاده در ظاهر شهر از دشت خرم عنان گیری او فرمایند و با تمام
کارش پردازند باین جهة شیران آجام دلیری را قلاده رخصت از گردن نگشودند اذن مقاتله
و مجادله ندادند جناب آقا محمد خان چند یوم در مشهد النبی توقف و با دور و نزدیک اظهار تلطف
نموده لیکن بهیچوجه غنچه از شاخسار آمالش بنسیم اینگونه تدابیر شکفت بناچار سینه را از خار خار آن ریشه

بجاروب آن نا امیدی رفت و مراجعت بصوب اصفهان را اهم و انصراف بجانب
عراق را الزم داشته عطف عنان بجانب دار السلطنه مزبور نمودند و چندروز در باغ
سعادت آباد نزول اجلال و جناب علیقلیخان با فوجی از غازیان جلادت نشان
در دار السلطنه گذاشته خود راه نورد صوب طهران شدند وقایعی که در آن اوان واقع شد
گرفتاری اسمعیل خان عرب است تبیین این مقال آنکه اسمعیلخان بنحوی که سابق خوشخرام
خامه در شاهراه ذکر احوال او راه نورد طریق تحریر گردید در عراق چندین دفعه جمعیتی فراهم
و محاربه با اولیای دولت قاجار اعازم و هر دفعه بجهات چند سلسله جمعیتش گسیخته
و بنیان قصر استعدادش رخنه مند بجائی رسید که دل و جانش از سروری سر باز و قامت را
بلباس فقیری آراسته شیوه گنجه بدیشی و با چندتن درویش وارد صفهان و در گوشه مدت
چنجاه پنهان میبود تا اینکه آقا محمد خان از سفر فارس مراجعت باصفهان نمود شخصی که از امور
مشار الیه اطلاع داشت پرده از چهره آن راز مخفی گشوده آشکار نمود جناب آقا محمد خان
جمعی را بگرفتن او مامور ساخت مامورین اطراف خانه که مسکن او بود فرو گرفته مشار الیه
خود را از آن خانه بیرون انداخته علم توجه بجانب خارج شهر برافراخت تعاقب کردگان
هر چند کوشش نمودند و بپای طلب جمیع قراء و مزارع حوالی و حواشی شهر را پیمودند النصیبه از دام
رسته و آن نخجیر بند گسسته را بدست نیاوردند بعد از آنکه جناب آقا محمد خان روانه طهران
گردید مشار الیه را دست قضا گریبان گیر گردید و او را بجانب شهر کشید و در کمال بی پروائی
خویشتن را بمیان قلعه طبرک انداخته در خرابهای قلعه مزبور خزید و شخصی نزد علیقلی خان
فرستاده مستدعی عفو تقصیرات ماضیه شد چون شنوع مزبور چنین خاطر نشان نمود که او در حبال
کندمان میباشد بنابر آن جناب علیقلیخان با فرستاده او مبنی بر عفو تقصیر اظهر کلام الله مجید را

بکان

بخاتم عهد و پیمان موکد بایمان مختوم و مصحوب یکنفر از غلامان خود فرستاده مشار الیه
روانه نزد او ساختند مشار الیه نیز بعد از زیارت کلام ملک علام بدون مضایقه رو به
حضور سردار عالی تبار و از جانب الجناب آنچه لازمه محبت و مهربانی بود نسبت باو بعمل
آمد مراتب مذکور را الجناب آقا محمد خان معروض داشت آقا محمد خان در حال او را بحضور
طلب فرمودند علیقلیخان حسب الامر برادر مشار الیه را با تدارک نمایان روانه طهران
نمودند در ورود به بلده مزبور دیده اش از کزلک سوء اعمال از نور بینائی مهجور و قامتش از
لباس روشنائی عور گردید

در بیان حرکت موکب ظفر شعار بعزم اصفهان و هزیمت علیقلی خان قاجار بجانب کاشان

چون کیفیت مراجعت آقا محمد خان
از مشهد ام النبی بجانب الکای عراق بعرض حجاب بارگاه گردون رواق خدیو آفاق رسید و صید
بدام آمده را از بند جسته دیدند چنگال عقاب نهیش را در صید طیور و تیز و پیش خانه کشان اردوی
نصرت ستیز را امر و مقرر کردند که بارگاه سپهر دستگاه و سرادق آسمان جاه را در خارج دار الملک
پرده پوش رخسار مهر و ماه سازند روز دیگر شاهباز زرین بال الویه جلال بطریق استعجال از
دنبال مرغ از دام جسته در پرواز و سر طوق اعلام ظفر فرجام با قبه افلاک دمساز گردید جناب
علیقلی خان از حرکت آن سیل سرکش و استعجال اندریای آتش مخبر و موازی یکهزار نفر سواره و پیاده
بجهت محافظت قلعه تعیین و روانه و خود از عمارات مبارکات شاهی باغ سعادت
آباد نزول اجلال نمود حضرت گیتی پناهی در ورود بقریه سفرجان قدری سوار بسرکردگی محمد خان زند
بر سر قلعه قمشه مامور فرمودند از آنطرف غازیان از حصارهای جلادت بیرون نهادند لوای
مجادله گشادند عاقبت خاشاک وجود آن لشکر تاب لطمات آن بحر بیهنا در و تلاطم آن دریای
تیغ و خنجر را نیاورده شیرازه جمعیتشان کلی اوراق و بسیاری از ایشان از آتش افشانی برق شمشیر

دلاوران عدو گیر قرین احتراق و بقیة السیف گرفتار کمند بهادران فیروزی اتفاق گردیدند
مختصر کلام از یکهزار سوار و پیاده بجز سه چهار نفر که زورق وجودشان از آن گرداب بلا
نجات حاصل نموده بجانب دار السلطنه واصل شدند تمامی تقیید اسار گردیدند این شمع انجمن
عدالت توامین ایشان را پروانه آزادی و سران و سرکردگان انها را مامور بدار الملک شیراز
فرمودند جناب علیقلی خان چون احوال را بدان منوال مشاهده نمود و تطاول چرخ را بکام
خویش در معارضه دیدند و از جانب برادر نیز ماذون بمجاربه نبودند لاعلاج و ناچار مرحله پیمای
طریق دار المؤمنین کاشان گردیدند و دو یوم بعد از حرکت سردار حضرت معدلت مدار در
طالع فرخ سعادت باغ سعادت آباد را از قدوم فیض بنیاد نمونه ارم ذات العماد التی لم یخلق مثلها
فی البلاد ساخت سایه عاطفت و ظل مرحمت بر سر ستمدیدگان الولایات انداختند فرش عدل
غبار ملال از ساحت خاطرهای پریشان پرداخت و سکندر پایه رعیتش سکنه آن مرز و بوم
از شر یاجوج فتن بسد سدید مروت ایمن ساخت چون این اخبار وحشت آثار در بلده
طهران مسموع سمع امنای دولت و وکلای حضرت آقا محمد خان گردید از تندباد خبر مزبور
نخل خاطرشان بر یکدیگر لرزید و مرغ دل ایشان از وقوع این حادثه در سینه طپیدن گرفت
و بدون تامل با لشکری جرار و سپاهی خونخوار خنجر گذار عزیمت دار السلطنه اصفهان را تصمیم خاطر
نمودند چون مقدمات حرکت و نهضت جناب آقا محمد خان مقروع سمع والا گردید
سرکردگان سپاه و خاصان درگاه را در مجلس شوری طلب داشتند و پرده از روی شاهد
مطلب بر می داشتند و در خصوص جنگ و پیکار از آن فساد اندیشان مصلحت خواستند
آنان صلاح را در جنگ و فلاح را در درنگ ندیدند حضرت حشمت رتبت چون از گلستان
پرخار خاطرشان رنگ و بوی صدق و صفا و از گلشن ضمیرشان جز خس و خار نقض عهد و وفا

ملاحظه

ملاحظه نفرمودند پس بناچار از دار السلطنه مزبور اعلای الویه شوکت و اقتدار بجانب
دار الملک شیراز مراجعت فرمودند و وکلای جناب آقا محمد خان چون خانه را خالی از
محل و تهی از بهادران قوی دل و کام خویشتن را حاصل دیدند توسن ترکتازی را بسوی شهر
عنان کش ساختند و چند یوم در دار السلطنه توقف نموده بجانب طهران و
دار الملک خویش لوای عظمت برافراختند **در بیان مامور شدن نواب
جهانبانی بجانب بندر علویه و وفات خاقان مغفور و جلوس صید مراد خان در فارس**
اول فصل نشاط که فراشان قضا و قدر بساط انبساط سبزه تر و فروش لعل رنگ
لاله احمر را از ساحت چمن و عرصه باغ و گلشن برچیدند ناظمان قوای نامیه دست از شغل و عمل
خویش کشیدند و فساد جویان زمستان و اراذل مستان مهرگان از زوایای خمول پای
جلادت بیرون نهاده دست تاراج بمال و اموال اردی بهشت و گلستان گشادند سلطان
گل تنگ صدمه صرصر بهمن از تخت زمردی گلشن و بساط زبرجدی چمن بر بستر خاک و فرش
تیره مغاک در افتاده شیرازه جمعیت سنبل چون طره دلارای دلشاقان عنبرین کاکل که
از اهتزاز باد صبا پریشان گردد از تندباد خزانی پریشانی گرفته از یکدیگر گسیخته سپهدار ربیع که
بامرام مولده و فرمان سلطان نافذ الفرمان قوه نامیه مامور بانتظام مهام سواحلیان
کنار جویبار بود از وصول آوازه قهرمان دی تاب مقاومت نیاورده بجانب بندرگاه نامی
گریخت افغان قمری و هزار و فریاد چکاوک و سار بنام شهریار آواز تعزیت برای گلزار بزده
سپهر غدار چید ابر بهمن برالسوک نازک نهالان سوری و سمن و تازه جوانان صنوبر و نارون
اشک حسرت از دیده بر دامن کوه و کمر بچکید زاغ ترانه سنج باغ و بوم شوم نغمه پرداز صحرا
و راغ گردید بلکه پر زخنجر الماس و جوشن است طرف چمن که بود پر از حله و حلی

بستان شد از حریف خزف آنچنان خزف کش طارکلبنی کند وزاغ بلبلی
بهرجهت خدیو سعادتمند بعد از ورود بآن ارض جنت پیوند فرزند ارجمند وقرة العین فیروزمند
لطفعلیخان زند را که در آن اوان انوار جهانگیری از صورت حالش ظاهر وهویدا وآثار دلاوری
از ناصیه احوالش آشکار وپیدا وآتش شمشیر عالمگیرش شراره افکن خرمن هستی دشمنان وآب
حسام بانتقامش مسکن نوایر بغی وطغیان تندباد پاو پیچیش برگریز اشجار اهل عدو ابر خاک
مذلت بر نخجی وپرویزن قهر وسطوتش خاک مسکنت بر مفارق معاندان بختی نهال سرافرازش که
از چمن جلادت سر کشیده بمیوهای گوناگون بزل وکرم بارور ودوحه حدیقه طرازش که در بهار
بستان قلادت پروریده باثمار سخا وسماحت مثمر لعل وگوهر در نظر همتش با خاشاک برابر وسیم وزر
باجود کف دریا دلش هم وزن کفی خاکستر ودر درخشنده در پیش فواد جوادش همسنگ صدف
ویاقوت ارزنده در چشم سخایش هم بهای خزف ولعل فروزنده در عطای شاملش سنگ
کف است   آنکه بیرون برد تیغش چین ز رخسار سپهر   وانکه درهم شکند تیرش خم ز ابروی کمان
خوانده تیغش بر خلایق خطبه فتح وظفر   داده عدلش در ممالک مژده امن وامان   ملک نادیده
چو او لشکرکش وکشورگشا   دهر نازاده چو او فرمانده وگیتی ستان   بر در ایوان قدرش چون قمر صد پرده دار
بر سر بام جلالش چون زحل صد پاسبان   با فوجی از بهادران جنگجو وشیر دلان هژبر خو باستظهار بدر
علو مامور فرمودند آنجناب نیز از ارتکاب مسافرت واختیار رنج وزحمت نموده حسب الامر پدر
والا گهر از دار الفضل شیراز محرک لشکر ظفر طراز گردیدند بعد از حرکت نواب جهانبانی ناخوشی
مهلکی بر مزاج آنحضرت ساری وعارضه ضعفی بر ذات همایون طاری گردید تکیه بر بستر
بیماری نمودند حکمای صداقت پیشه واطبای فلاطون اندیشه مشغول معالجه ومداوا گردیدند
بهیچوجه از معالجات ایشان وجود مقدس را سودی واز مداوای ایشان مزاج اقدس را بهبودی

حاصل نمیشد روز بروز ضعف قوی ونقاهت بر ذات مبارک مستولی میشد تا اینکه
در شبی صید مراد خان زند وحاجی علیقلیخان که بحکم خدیو جمشید نشان در برجی از بروج ارک
محبوس بودند بر سر آنحضرت ریخته سلسله حیات آن یکتا گوهر صدف مکرمت وجود واحسان
بتیغ ظلم وبیداد از هم گسیختند زاغ سیاه پوش قلم در ماتم سرای صفحه بدین گونه در تبیین این واقعه
هایله نوحه گری میکند که دارای سکندر حشمت بعد از معاودت از سفر کوه گیلویه صید مراد خان
وچهار نفر برادران او را با ابراهیم خان ولد اسمعیلخان زند بعلت بعضی تقصیرات معاندت
پیوند امر بحبس وبند فرموده در برجی از بروج ارک که در آن هنگام حرم سرای آنحضرت بود
هم سلسله حاجی علیقلی خان که قبل از این کیفیت حبس مشار الیه نگاشته خامه تاریخ نگار گردید نموده
تا اینکه سوء مزاج معدلت امتزاج بطول انجامید با بهانهای غلام بچه از غلامان در حرم محترم
از ضعف مزاج آنحضرت قوی دل وبدستیاری غلام بچه مزبور از پای خویش بند گسل کردیده
شاه مراد خان وجهانگیر خان برادران صید مراد خان وابراهیم خان در وقت طلوع
آفتاب که هنگام غروب ماه جهانتاب آن شهریار معدلت مآب بود خود را اندرون
محوطه ارک انداخته با شمشیرهای آخته بپای بی شرمی بخوابگاه آنحضرت تاختند شهریار تاجدار وقتی
از آن جسارت خبردار واز نشاء باده بیخودی وضعف هشیار گردیدند که آنجماعت
سراپا نفاق باتفاق نزدیک اوطاق آن یگانه آفاق رسیدند حضرت فریدون شعار
با وجود استیلای لشکر ضعف وانکسار بر دار الملک وجود مبارکش از فرط غیرت از بستر ناتوانی
حرکت وروبجانب آن قوم بی آبرو نهادند شاه مراد خان پای جلادت پیش گذاشته
بضرب دست آنحضرت صورتش مجروح وجهانگیر خان نیز از شدت سطوتش مثل لرزه بر
یکطرف مانند قالب بیروح افتاد ابراهیمخان اگرچه طفلی بود خورد سال وهنوز بمرتبه مردی نرسیده

بود و از اینگونه حرکت از قوه او دور بنمود نهایت از آنجا که کلک تقدیر حی قدیر منشور زندگانی
آنحضرت را بطغرای کل شی هالک کطی السجل للکتب در هم پیچیده بود از عقب سر آنحضرت
در آمده بچوب جاروب با تمام کارش پرداخته سر مبارکش را از تن جدا ساخت در آنجا که
دست قضا سر بریده مهر را از کنگره ارک افق بمیدان لاجوردی سپهر انداخت سر آن سرور را
از بالای جدار قلعه بزیر انداختند و مشهود دیده اولو الابصار نمودند و از زور بازوی جور و طغیان
کلبعلی جمعیت خاطر مردم نامراد را بتیشه بیداد از بیخ برکندند و بجهه درست نمودن اسباب
دولت خویش شیشه دل هر غنی و درویش را بسنگ جفا در هم شکستند و بدست تعدی
گونه احوال ضعفای پریشان حال را بناخن ستم خستند شبان عدلی را که گرگ و میش از
هیبتش در یک آبخور آب خوردی بچوب دستی بیداد از پای در انداختند و دست امنی را
که شیر و آهو از سطوتش در یک مرتع چریدی از سر اهل زمان کوتاه ساختند و از جفای تندباد
خزانی که از نهال حدیقه خسروانی را که چمن روزگار با آب مروت پرورش یافته بود از پای
درانداخت و فریاد از ستم صرصر بیداد عالم فانی که برگ اندوه ریاض خاقانی را که در گلشن
رافت نشو و نما پذیرفته بود بر خاک هلاکت افشاند افسوس که آن نخل برومند دولت
باره کل من علیها فان بگل درافتاده آه از گردش چرخ غدار و تاثیر کواکب سیار که شیرازه
دولتی چنان را بباد بیمروتی برداد حیف و صد حیف که ساقی قضا در مصطبه جهان بهار
زهر کل نفس ذائقة الموت غمزندگانش ریخت و شرنگ جان گزای مرگ را بشهد کامرانی
آمیخت مختصر کلام صید مراد خان قلعه قوی بنیان و حصن مشید ارکان شیراز
بالاستقلال جالس سریر دولت گردیده لوای فرماندهی در آن خطه فردوس طراز برافراخت و
وجود درم را در دارالضرب کم عیاری بنام خود سکه زر ساخت و باطمینان خاطر اکثر

شان

شان نواب امیرزاده اعظم پرداخت نظر باینکه ملازمان رکاب آنجناب اکثر خانه شهری
بیوتند صید مراد خان شرحی بتمامی سرکردگان و سرخیلان ایلات و غیره مشعر بر وعده و وعید
و محتوی بر آزار و تهدید قلمی نمود که چنانچه دور گرد بساط خدمتگذاری امیرزاده اعظم نگردیده
روانه صوب شیراز نشوند خانه و مال و عیال و اطفال بکلی در معرض تلف خواهد بود و آن جماعت
ضلالت آیات آن مضل گمراه مورث طغیان القوم ضلالت همراه شده یک طغشان
انجمن خیال خام بآتش نمک نشناسی در غلیان آمده و در سراپرده جلال و طراف سرادقات
اجلال را در میان گرفته وقتی آنجناب مخبر از حرکت ایشان مستحضر گردید که خود را نقطه وار
مرکز آن دایره خونخوار و محیط آن سیل بی زنهار دیدند پس آنجناب از تدبیر با میرزای وزیر خود را
با صطبل خاصه رسانیده هر یک اسبی برون کشیده جریده وار از زورق وجود را از این
گرداب نجات داده روی به بندر ابوشهر نهادند چون آن طائفه عذر پیشه کلبعلی جمعیت
آن شاهزاده والاتبار را به تیشه بیداد از بیخ برکندند و اوراق شوکتش را بصرصر آزرمی باد
دادند جمیع بنه و اثاثه دولت را غارت نموده فوج فوج رو بدارالملک شیراز نهادند

ذکر سال فرخنده فال تخاقوی ئیل فرخنده دلیل مطابق سنه ۱۲۰۳

بهار جان فزا آمد جهان شد خرم و زیبا   بباغ و راغ گستردند فرش حله و دیبا
همه اطراف صحرا گشت پر یاقوت و پر بسد   همه اکناف بستان گشت پر مرجان و پر مینا
هوا شد تیره و گریان بسان دیده وامق   زمین شد تازه و خندان بسان چهره عذرا

روز جمعه بیست و دویم شهر جمادی الآخره ۱۲۰۳ موسم دی را زمان کامرانی و ایام زندگانی طی شد ۱۲۰۳
و فصل نشاط را بساط انبساط در نوردیدند و اول سبز چمن و آغاز شکفتن لاله و یاسمن
گردید خسرو منوچهر مهر پای سعادت بر رکاب اشقر سبک سیر سپهر نهاده از بندرگاه

حوت بجانب دار الملک حمل عنان داد شهر بند گلشن و دار الفضل چمن که چندی
نشیمن تیره رویان زاغ و زغن و قرارگاه جغد و بوم بیگانه و وحشی و سفله طبعان اسفندار
و بهمن بود از قدوم فرخنده لزوم نوباوه سلطان فریدون فر فروردین و از ورود مسعود
قهرمان سلیمان آیین از قدوم فرخنده لزوم نوباوه سلطان نگین اردی بهشت رشک
بهشت عنبرین گردید فراشان چابکدست قضا و قدر تخت جمشیدی گلبنی را
از خار و خس افسردگان مهرگان پرداختند و خیامان صنع قادر یکتا بارگاه گلزار در
کنار جویبار برافراختند علمداران قوت نامیه علم کاویانی سنبل را در عرصه میدان گلستان
شقه گشا ساختند کوس کیقبادی رعد بهاری و سنج کیومرث برق آزاری از کوه بختیان
کوهسار در خروشیدن آمد و لاله های احمر در ساحت ارض اغبر چون خون سیاوش جوشیدن
گرفت سپاهیان جویبار که هر یک خود را هم آورد سام سوار میدانستند و سرو برا بدرع
و مغفر فولادی برف و یخ آراسته بودند از آتش افروزی برق بهاری بجای خویش آب شدند
اسفندیار گل نرگس را که چشم از حقوق بهمن آزار پوشیده در ساحت گلزار و عرصه مرغزار با بهمن
نژادان خس و خار قد بشورش برافراخته بود بیک اشاره ابروی زال چرخ و سرپنجه دلاوران
آرش کمان قضا و قدر به تدبیر لهراسبی لاله سکائی و خنجر طهمورثی سوسن حدقه دیدش
از حدیقه برآوردند یاجوج سیرتان برف و باران که بعلت اختلال اوضاع زمان روی
تسخیر بجانب دار الملک باغ و چمن آورده بودند رخنه گر سد سکندری گلشن نگردیده مراجعت
باوطان و مساکن خود نمودند ز اعتدال هوا وزد و در چرخ اثیر چو عهد شاه جهان گشت عالم پیر
چهل و نه بعد از نوروز فیروز شاه سیاوش هوش خان منوچهر چهر خسرو هوشنگ هنگ دادور
دارا نشان کیو فر برزین کسری کاووس کوس بهمن دستان خود سام تهمتن توان نریم فر و زره

قارن ارش خدنگ نوذر هوشنگ جنگ ارش قارن کمان شاه فریدون حشم
امیر سکندر حشم داور دارا خدم کسری کشورستان بتسخیر دار الملک شیراز فردوس طراز را
پیشنهاد خاطر فیض بنیان فرموده در آنوقت شیخ ناصر عرب ابو مهیری حاکم بندر ابوشهر
ندای یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة را لبیک سمعنا و اطعنا گفته بمفاد کل
شیء هالک طریق سفر آخرت را سالک گردید حضرت جهانبانی هفت و نه بعد از وفات
جناب شیخ مذکور بتدارک اسباب حرب و تهیه آلات طعن و ضرب پرداخته جناب
شیخ نصر و امیر علیخان حیات داودی حاکم بندر ریگ را با فوجی از دریاکشان قلزم آشام
اعراب بنادر و سواحل و گروهی از شرزه شیران دشتستانی زنگنه جمع آوری بجانب ظاهر بندر
ابوشهر متصرف و محال مزبور را مخیم خیام خورشید قباب و مضرب سرادقات مجره طناب
فرمودند خبر عزم امیرزاده اسفندیار رزم چون مسموع صید مرادخان گردید فوجی از بهادران
هوشنگ جنگ نریمان هنگ را بسرکردگی شاه مرادخان زند مامور بمقابله خدیو فیروزمند
گردانید سردار مزبور مانند صید که بجانب صیاد رود و الی حدود دالکی ده فرسنگی بندر ابوشهر را
بقدوم اکراه بپیموده در هنگامیکه منزل خوشاب جولانگاه شهب گیتی نورد و سمند عالم گرد
غازیان نصرت مآب بود ورود با مسعود سردار پریشان روزگار بحدود دالکی بعرض محرمان حضور
سعادت دستور رسید بمحض استماع این خبر محرک سپاه نصرت پرور گردیدند درین راه جمعی سوار دو
خواه از اردوی آن غداران بکار شرفیاب حضور معدلت آثار رو بعرض رسانیدند که صبح همان روز
ابلاغ نصرت آیات ابوالجمعی و بالهام خداوند یگانه و سروش بخت فرزانه و ارشاد تدبیر
عاقلانه با فضلعلی خان و نقد علیخان ولدان مرحوم نظر علیخان زند سردار مزبور را گرفته در بندگی
الخسرو فیروزمند میباشند نواب جهانبانی بمحض استماع خبر بهجت مبانی بر استعجال و اهل غار افزوده شام

انروز منزل مزبور را که صیدگاه اقصید مدام افتاده بود از قدوم فیروز رنگ و زیور روز و غیرت
بخش بهار عالم فروز و ساحت هستی را از لوث وجود سردار مزبور که صیدی خجسته بود پاک
و دست آنحضرت او را از چارسوی دارائی و سروری بجانب تیره مغاک خار او خاک
کشید و جمیع اثاثه شکوهش واصل کارگذاران دولت ابدبنیان گردید و از آنجا بعزم دارالملک شیراز
علم میمنت پرچم ظفر طراز در اهتزاز و شاهین شهامتش بجانب خطه ارم تمثال بازپرواز گشود
بعد از ورود موکب مسعود بقصبه کازرون چاپاری از جانب جناب میرزا محمد حسین وزیر
اعظم و اعاظم و اعیان شیراز وارد معسکر سپهر انباز گردیده بعرض رسانیدند که تمامی اهالی
بهم پیوسته و با یکدیگر عقد موافقت بسته شیشه دولت و مینای شوکت صید مراد خان را بسنگ
دولتخواهی اید دولت شکسته او را با اتباعش در حصار مبارکه ارگ محصور و راه عبور و مرور را
بر روی او مسدود و چشم در راه وصول طلیعه لشکر ظفر شعار شهنشاه غنوده اند حقیقت این مقال آنکه
که در وقتی که صید مراد خان شاه مراد خان را مامور بجنگ این شاهسوار میدان نام و ننگ
نمود ایلات مامور سفر با ایلات حضری لسبع و اهتمام و صوابجوئی نواب میرزا محمد حسین
بعهد و پیمان بسته قرار داد نموده بودند که ایشان شاه مراد خان را گرفته ایشان را مخبر و تنها
نیز با صید مراد خان در آویخته او را دستگیر نمایند بعد از آنکه ایلات سفری بمقتضی معهود مات
سردار مزبور را لباس سروری عور ساخته و فراش عزشان ساحت زندگانی او را از شکوه فتها
کامرانی پرداخت چاپاری نزد معهدین خویش فرستاده ایشان را از وقوع واقعه مزبور مطلع ساختند
القوم وفا کیش وفا بعهد خویش و در میدان درب ارگ باندختن تفنگ هنگامه را گرم نمود
صید مراد خان چون چاره را مسدود و دید دروازه ارگ را بر روی خویش بسته در کنج مذلت
نشست اخلاص کیشان مراتب مزبور را معروض رای عالم آرای نواب جهانبانی ساختند

مختصر کلام دارای اسکندر غلام در همان شب با لشکر قیامت لعب و سپاه آهنین سلب
چون راه نوردان ثوابت و سیار روانه آن دیار سعادت یار گردیده در یک شبانه روز
مسافت آن راه را پیموده خود را بدان خطه بهجت انگیز رسانیده لشکر سیل شتاب
کوه درنگ و جان بازان میدان نام و ننگ با مرخدیو با فرهنگ اطراف ارگ را فرو
گرفته باندختن توپ و تفنگ کار را بر آن گروه سخت سخت نمودند صواعق بلا بر خرمن
هستی القوم چیره آتش افروز و بضرب گلوله جان سوز بعد از دو روز خاک ثبات و قرار را
بباد بیقراری داده شد و آن قلعه گردون مثال مسخر شیران بیشه جدال و صید مراد خان
با اعوان و انصار گرفتار کمند اژدها مانند دلاوران پلنگ خصال گردیده باشاره سرانگشت
کلک خون ریز چشم جهان بینش عبرة للناظرین و سزای اعمال را بچشم خود معاینه و دید نقشی
که بقلم قضا از لوح روزگار نگاشته و سرنوشتی که حضرت خلاق خیر و شر و قسام نفع و ضرر
بجبهه او مقرر داشته بود صورت پذیرفت روز که گر زد رقم دیو براورنگ جم
بر سر خیل وحشم شد ز قضا حکمران شاه سلیمان نگین راند بر او رخش کین گرد بنجاکش
قرین داد بر کش قران از فلک کینه ور یکدو سه روزی اگر ملتزم لعنت گشت عمر را امکان
خسرو وحید نژاد راند بر او بیجا باد توسن دلدل نهاد دلدل آتش عنان جست چو با
او با ستیز بست ره پس از گریز زاتش شمشیر تیز دود برآورد از آن القصه این برگزیده جناب
کردگار بر سریر دولت موروثی بر جای والد بزرگوارش شد و با براهیم مراحم جراحات
ستمدیدگان را التیام بخشید و با مومیائی دلجوئی درستی بخش دلهای شکسته ستمرسیدگان دریای
اشفاق سموم هموم از غروق خسته عمدیدگان بیرون نمودند ابر مطیر دست گهر نظیر و
قلزم مواج طبع فیض تاثیرش فرع بر ریزش سیم و زر بخشش دُر و گوهر و تقسیم شمشیر و خنجر مجبور

وسویت اسبان کوه پیکر و بذل استران فیل منظر و انعام ظرایف دیگر از نفایس بحر و بر
کرده تبدیل کف دریاپاش گوهرفشان و تبدیر دست قطره بار نیسان سان کردار عمان و بحر
و وود از ارکان کان برآوردند و در میدان کرم گوی از معن و حاتم ربوده و در قوانین
هم قواعد آل برمک را احیا فرموده احدی از آشنا و بیگانه از موائد گوناگون خان ابغاش محروم
ندیدند و فردی از عاقل و دیوانه از فواید از صد افزون جود لاکلامش مرارت نچشید
از آبیاری سحاب اشفاقش ساحت آن مملکت رشک فردوس برین و از نگارنده دست
الطافش آباد و خراب و صحرا و سراب آن کشور سعادت انبساط غیرت نگارستان چین
گشت و مفارق افتخار ارباب اقتدار و تارک اصحاب افتخار اندیار از ذروه سپهر دوار
برگذشت رای ملک آرای و ضمیر معدلت پیرا متوجه تنظیم امور مملکت و بسط بساط عدالت و انتظام
مهام سپاهی و رعیت و انجام اسباب دولت گردیده قاطبه متوطنین و سکان جمهور اعزه و اعیان
و جمیع وضیع و شریف الغرض عرصه بهشت نشان در کمال آرام امان در ظل رفت امنای دولت
و مقربان حضرت آرمیدند الغرض آن شهریار پس آن کارزار با کف گوهرنثار با لب گهرفشان
کرد بجای پدر جای بصد زیب و فر   شاد ز خون او پسر روح پدر در جنان   جان عدو کاسته
کاین پدر خواسته مملکت آراسته کرد جهان را جوان   نوبت نوشیروان کوفت بدولت
که باد   نوبت او تا ابد دولت او جاودان   رسم عدالت چه کرد ثنده بتاریخ او
گفت صبا کو بود ثانی نوشیروان ذکر و بیان مجادله سپاه نصرت شعار
آقا محمد خان و سایر وقایع آن زمان بحکم خداوند جهان همای فرخنده فال خامه
میمنت اشتمال در فضای صفحه بدین منوال بال گشا میکرد که چون امنای دولت
آقا محمد خان از کیفیت جلوس صید مراد خان بر وساده فرماندهی الکای فارس مخبر و مطلع

گردید

گردیدند پلنگ عزمشان چنگال خونریزی تیز و بهوای اصطیاد الصید لاغر نام او در حرکت
و خیز در آمده مرحله پیمای طریق دار الملک شیراز شدند در چمن خسرو شیرین کیفیت
استیلای این خسرو جم تمکین بسمعشان رسید از حنظل خبر مز و بغایت تلخکام و از ساغر
دل اهل خون آشام گردیدند چون انصراف عنان عزمشان مغایر رویه دولت داری
و مخالف ضوابط سروری و سالاری بود لاجرم راه نورد صوب مقصود و در محل بیضا بار
توقف گشودند مقدمات ورود موکب جلال آقا محمد خان با آن حدود بعرض این گزیده
حضرت معبود رسید باستماع آن خبر باجتماع سپاه و عسکر پرداختند و متوکلا علی الله در
دو فرسنگی شهر لوای حرب و جدال و الویه ضرب و قتال برافراختند دلاوران طرفین و مبارزان
جانبین آتش گیر و دار بباد شمشیر و صرصر خنجر و تیر شعله ور ساختند و آب حسام بهادران
باشتعال عسکرین نام بسیاری از جوانان مبارز را از صفحه روزگار محو ساخت و موج تیغ جان
ستان بردلان خاشاک وجود جمعی را از قلزم هستی برکنار انداخت و بقوه سرپنجه مردانگی نخل
بلند حیات یکدیگر را از ریشه برمیکندند و بزور بازوی خصم فکنی سر و بر و تنه هم را بر روی خاک
هلاک میافکندند لب خرمن زندگانی دلاوران که از آتش جان سوز هلاک برق افروز
محروق و اجزای وجودشان از صدمه گرز مغفر کوب مدقوق شد کره زمین از تصادم سم مرکبان
معرکه قتال بمرتبه تزلزل یافت که شیر فلک را رعشه بر اعضا افتاده روی از میدان سپهر خضرا
بر تافت بسا طایر جان و مرغ روان که از قفس کالبدهای مردان مرد در آن دشت تیره و بیوی
آشیان افلاک بال پرواز گشودند و از محنت سرای عالم فانی رو بجانب امن جهان
جاودان نهادند   قیامت گشت از بانگ صور برخاست   ز بانگ صور هر سو شور برخاست
ز گرد آفاق پر شد از سپه میغ   در آن تازنده پیکان برق زن تیغ   دلیران دل بمردن برنهادند

بخون یکدگر بازو گشادند   ز خون شد خاک رشک لعل رخشان
فضای دشت شد کان بدخشان   چنان گرد از زمین برشد بر افلاک
چنان برخوست از جا مرکز خاک   که ثور و حوت در آن کینه خواهی
زمین را شد بجای گاو و ماهی

عاقبت نهال اقبال آقا محمد خان در گلشن ظفر بارور و نخل آمالش در جویبار فتح و نصرت مثمر گردیده محمد خان عموی این جهانبان کشور معدلت گستری که پیوسته هوس سروری در لباس مخالفت آنحضرت را در بر داشت و چنین می پنداشت که هرگاه شکست بارکان شوکت این جناب افتد اساس دولت او درست خواهد شد از میدان بر تافته بجانب الوس یمنی که از اطراف مادر قرابتی با ایشان داشت شتافت حضرت کسری شان چون انجام مورد خیال او دیدند عنان توسن زرین لگام را منصرف و خود را بقلعه شیراز کشیدند هر که آهوسی است دایم کاین شیر بیشه پردلی با وجود خورد سالی که هنوز سن شریف از عشر ثانی تجاوز ننموده بعد از وفات پدر والا گهر کاری کردند که نخل آوازه رستم و اسفندیار بر خاک گمنامی در افتاد و نام کیخسرو و افراسیاب از صفحه روزگار محو شد زیرا که بنحوی که خامه وقایع نگار بذکر آن پرداخت حضرتش یکه و تنها جریده و سپاهی از بندر علو روی بجانب بندر ابوشهر نهاده و از آنجا در کمال دلیری و همت عزم را بسوی دار الملک شیراز عنان گشادند و شیرازه شوکت صید مراد خان را از آتش شمشیر برق نظیر نموده خاکستر ساخته بباد بر دادند و یکماه پیش نبود که جالس سریر دولت موروثی گردیده بودند و هنوز بمیدان نظر امتیاز دوست از دشمن ننموده که جناب آقا محمد خان که در حقیقت سلطان خطه و بجاهی و پادشاه ملک تمیز بود آگاه است با استعداد تمام وارد آنحدود و ابواب جنگ و جدال را بدست غرور گشودند مختصر کلام حضرت ملایک خدام بعد از واقعه شکست مراجعت بشهر نمودند از روی تیقظ و بیداری

دها

و کمال حزم و هشیاری شروع بتدارک ادوات قلعه داری فرموده زیاده بر یکصد عراده توپ جهان آشوب که در آن خطه مرغوب موجود بود باوج بروج کشیدند تفنگچیان آتش ریز و جزایرچیان شعله انگیز بفرمان آن خسرو بهمن ستیز در عرض باره و خاکریز آرمیدند وکلای دولت آقا محمد خان وارد خارج دار الملک و صحاری اطراف و اراضی اکناف شهر را نظر دوربین در آورده موضعی موسوم بکوشن را بجهة توقف اردوی خویش معین و سنگری متین و غوغائی حصین اساس نهاده آرمیدند حضرت جهانبانی نیز اطراف و جوانب قلعه را بپیلان کوهسار مردی و دلیری و شیران آجام جهانگیری سویت و قسمت فرموده هر دسته را بموضع فرستادند مامورین با دلهای خالی از شوایب بیم و هوس بلوازم کشیک و پاس قیام مینمودند هر روزه گروهی انبوه از مبارزان با شکوه از قلعه پای جلادت بیرون نهاده و در مضمار مردانگی بازوی حریف افکنی میگشودند توپچیان شراره فشان با توپهای برق عنان بنیاد آتش انگیزی و آغاز اخگر پاشی و شراره ریزی مینمودند عاقبت کار بر لشکر بیرونی تنگ و نام را برایشان ننگ و انتظار نفره را از ثبات و درنگ ساخته القصه آذوقه شان نقصان گرفت و ذخیره شان فقدان پذیرفت تا اوان مواکب جلالش بدو ماه بالا کشید دیده آرزویشان روی شاهد مطلب ندید و دست آمالشان بدامن آن امر خطیر نرسید چون مقصودشان بحصول نپیوست و کمند عزمشان از تسخیر القلعه کوتاه گشت و کعبتین مرادشان بر نقش آنی غاز و دری بر چهره خاطرشان باز نشد مراجعت بطهران نمودند

ذکر سال فرخنده فال ایت ییل خجسته تحویل سنه ۱۲۰۴

بهشت گشت ز اردی بهشت فروردین   ز لطف روی هوا و ز سبزه روی زمین
زمین ز سبزه تر چون صحیفه گردون   چمن ز شاخ سمن چون طویله پروین

ندیم و مطرب مستان ز بلبل و قمری — بساط لهو بستان ز نرگس و نسرین
براغ آهو و سبزه چو عاشق و معشوق — بباغ بلبل و گلبن چو خسرو و شیرین
سر ریز سبز چمن شد شکوفه را بستر — کنار برگ سمن شد بنفشه را بالین

یوم چهارشنبه شهر رجب المرجب محفل مینو مثال حمل از فر ورود شهریار اقلیم خاور و مربع نشین
ارکیه سپهر خضرا یعنی مهر انور زیب و زینت نو و رونق بزم کیخسرو گرفت گلهای آزاری
و سبزهای طرب چهره دلبری از تتق خفا و جلباب اختفا آشکار ساختند فراشان باد بهاری
خیمه ابر اثیر الفضای هامون برافراخت مشاطگان صنع حضرت قادر ذو المنن رخسار
زیبای نوعروسان چمن و چهره دلارای شاهدان گلشن یعنی سوری و سمن را بغازه صنعت
و گلگونه قدرت بیاراستند صباغ بهار را با برام مولده کردن و گوش پری رخان گلزار را
و دوش خوبرویان جویبار را بزیورهای شکوفه و ازهار زینت فرمود و صباغ ربیع قامت
نازک نهالان عذرا عذار و رعنا قدان شیرین خسار صنوبر و سرو آزاد را بحله سبز رنگ دلارا
و ثبات زمرد فام خضر آرایش نمود در عشرت خانه گلشن اقداح راح ریحانی و کاس صهبای
ارغوانی شقایق و لاله از دست ساقیان مشکین کلاله نامیه بدور افتاد و خنیاگران بلبل
و هزار و مغنیان چکاوک دمساز در محافل گلزار نغمات دلکش شورانگیز دلهای عشاق جگر
سوز و نوای مسرت اندوز رونق بازار باربد و نکیسا را شکستند سپه کشان روی بهشت بعزم
تسخیر دار الامان گلشن و تصرف مملکت چمن برابرش گردون خرام نسیم بهاری عنان
داد علم داران قوای نامیه اعلام میمنت فرجام نرگس و سنبل را در عرصه کوه و کمر شقه گشا و کوس
زن ابر بهاری بر پشت اقبال جبال غریو کوس رعد آوازرا بنام نامی خدیو فروردین بلند آوا
و زنبورکچیان سحاب خورواری در موکب شهریار ربیع از کوهه بختیان کوهسار باندختن

زنبورک برق پنبه در گوش سکان ممالک غرب و شرق کردند بزم نوروزی در عمارات
مبارکات شیراز انعقاد یافته جیب و کنار سران سپاه و خاصان درگاه آسمان
جاه از گلهای پنجاره درم و دینار چون جیب و دامن تماشائیان گلزار گران بار و سبز
اعتبارشان مانند باغ ریاحین و اشجار زیب اندوز ثیاب مشجر نوته‌دار گردید
چون مدت دو ماه از نوروز فیروز گذشت بعرض خدیو جم مرتبت رسید که موکب
جلال جناب آقا محمد خان وارد چمن گنبدمان و عزیمت تووه بجانب الکای فارس را
تصمیم خاطر ساخته‌اند حضرت سکندر حشمت سفر عراق را پیشنهاد خاطر و استقبال
موکب او را قرار داد خاطر انور فرمود با حضار عساکر نصرت مآثر و اجتماع جنود فیروزی
ذخایر فرمان دادند و امر قضا نمون بعهده کارگذاران دولت ابد مقرون بعز نفاذ
مشحون شد که خیام همایون و سراپردهای سپهر نمون نزه الفضای هامون برپا و همدوش چرخ
والا نمایند و خود بدولت و اقبال در ساعتی قرین سعادت و طالعی خالی از شوایب
نحوست بظاهر شهر نقل مکان فرمودند در اندک زمانی سرخیلان و سرکردگان سپاه
بجمعیت و اتفاق در کمال آراستگی اسباب و انتظام یراق باستان سپهر رواق خدیو آفاق
جمع گردیدند در آن وقت که خارج شهر مطار عقابان زرین بال و پر اعلام ظفر پرور
و آشیان همای فرخنده سیر رایات نصرت اثر بود بعرض رسید که مواکب جلال آقا محمد خان
از چمن گنبدمان بجانب دار الملک طهران نهضت و بسوی مقر دولت رجعت نموده
آنحضرت را غنچه تسخیر مملکت کرمان از شاخسار خاطر شریف سفر عراق را مبدل به یساق
کرمان فرموده عنان شهب عزیمت را بدان جانب معطوف داشتند در هنگامیکه
موکب عظمت مشرف بر حرکت بود رضا قلیخان قاجار برادر جناب آقا محمد خان

از دولت برادر روگردان و دست توسل بدامان مرحمت و سرپنجه تشبث بذیل
مروت و حمیت این داور دارا شوکت زده روی امید کاه که پناه عرب و عجم
و ملی ترک و دیلم است نهاده در سفر مزبور بشرف همراهی موکب منصور مباهی گشت القصه
چون نواحی کرمان معسکر کواکب حشر را مقر و حوالی آن کشور روح پرور مضرب خیام
غازیان جلادت اثر و محل نزول خیول دارای جم جاکر گردید اعزه و اعیان قراء و امصار
کلانتران و کدخدایان اطراف و اقطار آنملک جنت آثار از غایت اشتیاق با کمال غبار سم
سمند گردون مانند از هر طرف و هر سوی از خانه و کوی بیرون شتافته و فیض زیارت آستان
سعادت بنیان دریافته بیرون بر نای بنده آسای بار روی نیاز جبهه سای ساحت عبودیت
و بندگی و ماشی طریق خدمت و سرافکندگی گردیده همگی مورد عنایت دارای خورشید رایت
شدند لیکن اهل قلعه کرمان بسبب بعضی خیالات فاسده باطل و اندیشهای لاطایل ابواب
شهر را مانند درهای بخت و سعادت بر روی خود بسته تکیه بر دیوار حصار نهاده باعلان
کلمه عصیان مبادرت جستند نواب جهانبانی سپاه نصرت مبانی را بمحاصره قلعگیان مامور
و راه عبور و مرور را برروی حصاریان مسدود فرمودند اهالی کرمان چون غازیان نصرت
همعنان را در امر محاصره و سر معابر ساعی دیدند شیخ الاسلام و قاضی شهر را برکاب نواب فیروزی مآب
فرستاده استدعا نمودند که چنانچه حضرت سکندر حشمت ترک مخاصمت و رفع منازعت
فرمایند و طریق مروت و مرحمت را که شیوه حمیده این سلسله علیه معدلت خصلت است نسبت
باین بیچارگان عذر خواه درشتی فقیرلی گناه بمایه مبلغ بیست هزار تومان برسم پیشکش نقداً
حضور مرحمت پرور من بعد اولیای دولت ابد مدت را بنده و چاکر و امنای سرکار را
از دل و جان فرمان بر خواهیم بود ضد بو منصور از غایت غرور لشکریان ایشان التفات ننموده

و مسئول

و مسئول انها را بسمع قبول نشنوده فرمودند تا میرزا ابوالحسن بیگلربیگی و عیال و کدخدایان
شهر قدم فرسای بیدای اعتذار نگردند و طریق آستان مروت بنیان را بپای استغفار نپیمایند
شیران قلعه گیر و پلنگان هژبر نظیر را از امر محاصره ممنوع و غبار فتنه و آشوب را مرتفع نخواهیم فرمود
بهر جهت چون ایام محاصره بطول انجامید هنگام زمستان و اوان تراوش برف و باران در رسید
و شدت سرما و برودت هوا بجایی کشید که چنانچه لحاف سنجابی خاکستر از دوش اخگر افتادی
از تاب سرما و برودت هوای کشنده مانند انگشت سیاه گشتی و اگر شراری از شعله جدایی نمودی
در دم دانه ژاله گردیدی آتش از بیم سرما در درون حصار سنگ و آهن متواری و پنجه خورشید
عالم سوز از شدت شتا چون ید مفلوج از حرکت عاری شد شب و روز از آسمان
آرد از پرویزن میریخت سطح زمین تخته از عاج شد روی هوا که حلاج شد بهر جهت نه مرغ هوا
در آن سرزمین یارای پریدن و نه وحش صحرا را مجال آرمیدن و توانائی چریدن بود چون سیورسات
غازیان از سمت الکای فارس حمل و نقل اردوی گردون اساس میگردید در آنوقت بعلت انبوهی
برف و باران در طرق و شوارع دیگر سیورسات ممکن حمل نبود بآن جهة آذوقه اهل اردوی روی
بنقصان نهاد و بنابر آن حضرت کسری شان مراجعت بصوب شیراز را بر توقف محدود
رجحان دادند و فوجی از بهادران پلنگ شیر زاد باتفاق امیر سیف الدین خان ولد محمد حسنخان
سیستانی در قلعه نرمشیر نهادند و عنان یکران عزیمت را بسوی دار الملک کشادند سوانحی
که در آن سال بتقدیر قادر ذوالجلال سانح گردید از آنجمله کشته شدن جعفرقلیخان قاجار است
توضیح این مقال آنست که قبل از آنکه اولیای دولت آقا محمد خان را دست تصرف بدامان
مملکت عراق برسد سمنان را بجناب علیقلیخان و بسطام را بجعفرقلیخان برادران خویش
بطریق اقطاع واگذارده مشار الیهما نیز هر یک ولایت متعلقه خود را با من نموده کوچ و بنه و خوانوارے

عمارات خود را در آنجا سکنی داده چون سفری اتفاق افتادی با دشمنی بجانب ایشان
عنان موکب داوری گشادی هر یک از مقر خویش حرکت و در موکب برادر اکبر حاضر میگردیدند
و با یکدیگر در کمال صداقت طریق اخوت و رسم مروت و فتوت مسلوک میداشتند
تا اینکه بدستیاری و مددکاری برادران ساحت دلگشای عراق ضمیمه متصرفات او گردید
جناب علیقلیخان را سرداری عراق و جعفرقلیخان را ایالت اصفهان دادند جعفرقلیخان مدت
دو سال لوای حکمرانی و فرمان روائی دار السلطنه مزبور برافراشت بعد از آنکه اساس دولت
جناب آقامحمدخان استحکام پذیرفت و گل مرادش در شاخسار حصول آمال و امانی شکفت
جعفرقلیخان را از ایالت اصفهان و امارت آن خطه بهشت نشان معزول و انواع بی اعتنائی
نسبت بمشار الیه معمول داشتند و از آنرو شی بخاطر رسیده خویشتن را بقصبه بسطام کشید و در آن
سال از همراهی موکب برادر تقاعد ورزید این معنی را حوصله سلطنت و غرور دولت برنتافته
در اوقاتی که در چمن کندمان بودند علیقلیخان را مامور بلرستان فیلی و تمشیت مهام خورستان
خواسته و خود بجانب مقر دولت شتافتند و در آنجا به تدبیرات و مواعید چند جعفرقلیخان را
بطهران آوردند و در شبی نهال وجودش را بتیشه غرور و دیده غیرت از پای در انداخته و بعد بیچاره
کار جناب علیقلی خان پرداخته او را بحضور طلب داشت و در هنگامیکه محال جایدر من توابع
لرستان مضرب خیام جلالت نیابتش بود از وقوع واقعه برادر مستحضر گردیدند از آنجا که خان
معظم الیه خداوند عقل و فرهنگ و در هیچگاه از گلشن خاطرش نهال مخالفت برادر سر نزده و از
گلبن ضمیرش غنچه نفاق شکفته نبود بی مضایقه با وجود استعداد و کلی رخ بجانب دار الملک طهران
نمود بعد از ورود بآن حدود دیدن برادر فیمابین عهد چند و سوگند موکد گردیده روانه الکای
سمنان شدند **در بیان سال میمنت اشتمال تنکوزئیل مطابق سنه هزار و دویست و پنج هجری**

درعشر

در عشر وسط شهر رجب المرجب خورشید عالم سوز و قهرمان این کاخ جهان فروز از
ملاک حدی فلک کباب نمودن سمک بمجنب سرای حمل ضرامید و نوروز غم اندوز
چون شب فراق و شام هجران عاشقان مشتاق در رسید و هنگام خروش و خروش طایران
بوستان و ناله و فغان مرغان بی نوای گلستان گردید چگونه بهاری که از شکوفه و ازهارش
رنگ بوی بی وفائی پیدا و چه نوروزی که از گلشن رعنائش شیوه دو روئی هویدا بید
نفاقش را خنجر برگ خلاف بکندن چشم نرگس تیز و نرگسش مانند چشم فتان خوبروئی فتنه انگیز سبوی
غنچه اش مملو باده پر خمار ناشادی و پیاله اش لبریز شراب خونگوار نامرادی بنفشه اش را جامه کبود
سوگواری در بر و بنفشش را دشنه برهنه بر چشمی در کم گوش زد زبان تلخگوئی بازرون دل سوختگان
بازوی چنارش را دست تطاول بتاراج اسباب تجمل نوباوه گان خاندان بستان دراز گیسوی
سنبلش مانند اوضاع اهل زمانه پریشان و نغمه بلبلش چون فریاد بوم شوم کاهنده دل و جان
سرو گردن فرازش چون بالابلندان پرچم دل بعاشق کشی و لاله و نسیمش مانند صرصر عناد و بنیاد کن
اساس هستی برنا و پیر و هوایش نمونه از درکات بئس المصیر نهالش را بجز از میوه گمشودگی ثمری
و شجرش را سوای ناکامی بار و بری و در زیر هر گل برگش هزار خار حسرت نهفته و بر روی هر برگ سبزش
صد بار و بری در زیر هر گلبرگش خنجری خفته صباحش چون شام هجران سیاه و مساش مانند صبح ناامیدی
جان کاه بهارش گل ناآشنائی گلشن را رنگ و بوی بیوفائی نسیمش ناسخ آئین یاری هوایش
خصم جان دوستداری از چشم چشمه سحابش بعوض قطرات باران خون میچکید و از پستان دایه
ابر آزاری و مرضعه سحاب بهارش طفلان رضیع گلستان و شیرخوارگان خاندان
بستان بجای شیر نیسان جز خونابه الم نمی مکیدند بلبل بهوا چون ماتمیان سوخته دل روز و شب
در فغان و شیون و چکاوک بی برگ و نوا مانند نوحه گران تعزیت سرای ماتم هم آواز زاغ و زغن

گویا که کلکش از مستورات عالم غیب خبر داشت که یک روز پیش بخنده شادمانی شکفت
و همانا بلبل از ظهور حوادث زمانه غدار مطلع بوده که بقانون کامرانی و می سرود نگفت
درین بهار گلی بر مراد کس نشکفت بهای‌ها می نشستند تا بهار دگر نواب جهانبانی
در عمارات فیض مبانی بسط بساط کامرانی نموده قفل از در گنجینه کرم و بند از ابواب مخازن
سخا و نعم بدست احسان گشود جیب و کنار خاصان درگاه را از نقود کامل عیار عید غیرت گلزار
نعیم بر ودوش سران سپاه را از بوارق خلعتهای فاخر رشک گلزار ابراهیم فرمودند بعد از انقضای
جشن نوروزی جهانبان کشور فیروزی بفکر یساق عراق و تقلیع مواد فتنه جویان سراپا
نفاق افتاده به تهیه اسباب سفر و سرانجام سراپرده و چادر و تدارک گرز و مغفر و تیغ و خنجر و جماع
سپاه و لشکر پرداختند **در بیان اعراض مرتضی قلیخان و مصطفی قلیخان از جناب**
آقا محمد خان و توجه بشیخ ویسخان و مراجعت ایشان ثانیا بلبل خوش بیان
قلم بدایع نگار در گلزار اوراق بدین گونه نغمه سرا میگردد که مرتضی قلیخان و مصطفی قلیخان برا
برادران جناب آقا محمد خان در هنگامیکه الکای مازندران مضرب خیام شیخ ویسخان میبود
از سوء رفتار برادر به تنگ آمده از دار المؤمنین استراباد بجانب اردوی شیخ ویس خان عزیمت
و آهنگ نموده دست توسل بذیل دولت علیمراد خان زدند وکلای آن دولت مقدم ایشانرا
گرامی و خاطرشانرا از انواع نوازشات قرین شادکامی ساختند تا اینکه بنحو قصه پردازی قلم
اعجاز رقم مورخ تاریخ پر لشکر شیخ ویسخان شکست افتاده از بلده ساری بجانب دار الملک
طهران که در آن هنگام دار السلطنه مدبر بود عنان ادهم عزیمت گشاده مشار الیهما نیز متعاقب
شیخ ویسخان روی باردوی علیمراد خان نهادند بعد از آنکه علیمراد خان را دست اجل
گریبان گیر و قضای مستعجل او را از بلده طهران باصفهان کشید آن دو برادر عازم گیلان

و مصطفی قلیخان بعد از چندی حسب الصلاح برادر روی نیاز بدولت جناب آقا محمد خان
آورده ابواب مسکنت و ضراعت و دست عجز و مسکنت را بمقالید اظهار عبودیت و بندگی
و مفاتیح ابراز فروتنی و سرافکندگی گشوده با عتقاد و خویش در ظل حمایت برادر جفا اندیش غنود
عاقبت نهال تعرض در جویبار خاطر برادر ثمری و دوحه تخضع و تخشع در سرابوستان دل
جور مایلش بار و بری نداده دیده آتش از شرر ستم آن جفاجوی جهان بینش از گزلک عناد آن
تند خوی بی نور از وصال شاهد موزون بینائی مهجور گردید مرتضی قلیخان چون برادر بی مهر را
در عین ناخوشی قاصد جان و در ظاهر و باطن از خود بدگمان دید خویشتن را بکنف حمایت
و حفظ هدایت الله خان والی گیلان کشید و در ساحت آن کشور با اطمینان آرمید
بعد آنکه دست قضای مستعجل باستره اجل نقش وجود هدایت الله خان را از صفحه هستی سترد
و تند باد فنا اوراق دفتر زندگانیش را بسوی نزهت سرای عدم برد دار الملک رشت و حوالی
و حواشی آن ملک مینو سرشت ضمیمه ولایات محروسه جناب آقا محمد خان گردید مرتضی قلیخان
خود را بمیان طوالش انداخته علم مخالفت را در آن ولایت برافراخت و هر ساله جمعی را با خویش
متفق و خرمن زندگانی رشتیان مینوا از شعله خانمان سوز نهب و غارت محترق و منهدم
آقا محمد خان هر حاکمی که با لشکر و سپاه بآن ولایت میفرستاد متفق میساخت و کلای آن سرکار
درین سال تفریق شیرازه جمعیت و فساد و تحریق اوراق خودسری و استبداد او را کنون ضمیر
خویش ولیکن از جانب این جهانبان معدلت کیش خاطرشان در تشویش میبود و از طرف
دارای جم اساس پیوسته در هراس و ضمیرشان در وسواس و دمی بآرام دل در هیچ محضر و مجلس
و محفلی نمی غنوده بنابر آن بابا خان برادرزاده خود را با فوجی از دلاوران رستم قتال و بهادران
سطبر بازوی قوی چنگال و اسباب جاه و جلال بامور محافظت و محارست دار السلطنه و خود از

ازدار الملک طهران رافع رایات عز و شان چمن کوران دشت را بعظیم خیام جلالت
بنیان ساختند و چهار پنج یوم در چمن مزبور بجهة اجتماع لشکر و فراهم آمدن حشم و حشر لشکر
انگلی توقف کردیدند چون اهالی ساوله با مرتضی قلیخان در باطن بسازکار و جناب را ازجان
و دل حزیدار و باین جهة در آن سرکار تنبیه و تادیب سزاوار و شایسته نزار کونه ایذا و آزار
بودند وکلای آن دولت کوشمال آنجماعت را مرکوز خاطر و بعلت ضیق معابر و تنگی راه بردن
سوار معتذر بود سواره سپاه و بنه و اسباب ذوی جلالت و شکاه در موکب جناب
علیقلیخان از طریق خمسه روانه دارالارشاد اردبیل و تفنکچیان مازندرانی را که در کوه کردی
و جنگل بوزدی بی بدیل میباشند برداشته شوامخ و معابر مشحون بدرخت و جنگل و شوارع
بر جلاب و وحل را بپای عاجل پیموده انهار اشبیه کامل نموده از راه طارم روانه خلخال و باردوی
جناب علیقلیخان الحاق و اتصال یافتند **دربیان تسخیر نمودن آقا محمد خان**
ولایات این جانب رود ارس را و مراجعت بطهران علم میمنت پرچم در فضای
آذربایجان صفحه اوراق بدین سیاق شقه کشا میکردد که ایل شقاقی از جمله احشام مشهور
آذربایجان و نشیمن ایشان در سراب و کرمرود من توابع دارالسلطنه تبریز و بعد از وفات
خاقان علیین مکان وکیل تعیین اوان طوق فرمان برداری حدی از ارباب شوکت
و استیلا از بر کردن نهاده و اکثر اوقات اذیت و اضرار انطائفه بمتردین آندیار میرسید
درینوقت صادقخان شقاقی سرکرده انها نیز بدار السلطنه تبریز استیلا یافته خداداد خان
ولد نجفقلیخان دنبلی بیکلربیکی آنولایت را مقتول و انواع ظلم و بیداد و صنوف جور و
عناد دربارهٔ اهالی آنجا معمول میداشت و تمکی بیکلربیکیان حکام ولایات آذربایجان که در
در ظاهر صاحب اثاث ملوکانه و خداوند دستگاه خسروانه بودند از بیدادش بجان و از فتنه

وفسادش بابان آمده از آنجا که رفع اذیت و اضرار برینیا آمدند در آن هنگام وکلای دولت
آقا محمد خان چنگال شاهین همت را باستیصال مشار الیه تیز و توسن عزیمت را بجانب الوس او
سبکخیز ساختند صادقخان چون از ورود موکب جلال آقا محمد خان بنواحی طارم و خلخال
اطلاع حاصل و انجا بر انتجزیب بنیان جلال و هدم اثاث قیل و قال خود بکلی یال و از اهالی تبریز
بنابر سوء رفتار خود و بغاث متوحش و متزلزل بود ازدار السلطنه مزبور با جمعیتی که داشت
روی عزیمت بجانب سراب نهاد و جناب آقا محمد خان با نهادن نهیان از ورود مشار الیه بمحل
مزبور مطلع کردیدند با سواره سپاه پانزده فرسنگ راه در یکشب و روز پیموده وقتی بمقصد
رسیدند که آنجا بمه از تلاطم آن بحر بهناور منحبر و با خانوار خود بولایات آذربایجان منتشر کردیده بودند
پس آنجناب قلعه سراب را موج سراب و نقش بر آب ساخته و از آنجا روانه دارالارشاد اردبیل
و چند یوم توقف و بجانب طوالش نقل و تحویل و منزلی موسوم بدربیغ مضرب خیام غازیان
فولاد خنجر الماس تیغ کردیده بکرد زبعد از ورود بآن حدود تمامی تفنکچیان عراقی و مازندران لشکر کرد که
جانمحمد خان دولو قاجار یوخاری باش بر شبیه طوالش مامور و دوازده یوم در منزل مزبور
متوقف لیکن بامورین باشاهد فتح متوالف نکردیده بی نتیج مرام مراجعت باردوی احتشام
نمودند در خلال این حال عرایض متواتر از مصطفی قلیخان ولد کاظم خان قراجه داغی رسید
مشعر برانیکه هرگاه موکب والا مرحله پیمای صوب قراجه داغ و اعلام جلادت انتما بجانب
این دیار فلک سا کردد این دولت خواه مستعد است که فتح ممالک آذربایجان باسهل وجه میسر
و عروس این مملکت اولیای دولت را به نیکوترین صورتی در بر آید امنای آن سرکار چون
مینای وجود امرای آن کشور را از صهبای پر خمار نفاق لبریز و جمله کی را بایکدیگر در مقام ستیز و آویز دیدند
شمشیر جلادت را بافتتاح ابواب مملکت تبریز و بجانب محال قراجه داغ تکاور انگیز و از راه اهر مشکین

غریو کوس عزیمت را بسوی چمن اشکنبر بجهة ستیز بذروه سپهر هفتمین رسانیدند چون چمن مزبور
اردوی جلادت را مقر و خیام عظمت را مخیم گردید ارقام متعدده باحضار بیگلربیگیان و حکام
ولایات آذربایجان قلمی و یکی را بحضور احضار نمودند امرای این طرف رودارس با آن طریق فرمانبری
گردیدند از آنجمله حسینقلیخان دنبلی ولد احمدخان حاکم خوی و سلماس و کلبعلیخان حاکم نخجوان
و قاسمخان برادر محمدقلیخان افشار بیگلربیگی ارومی و احمدخان مراغه و عظما و رؤسا و اعیان
دارالسلطنه تبریز در چمن مزبور وارد حضور شده و خدمتش را طوعا و کرها مایل و بارها بمواد ایصال خراج و منال
و باج را حامل گردیدند چون محمدقلیخان بیگلربیگی ارومی را وکلای سرکار احضار و مشارالیه برادر را
بعوض خویش روانه معسکر جلادت کیش ساخته بود بنابر آن قاسمخان را که با برادر مشهور در طریق عصیان
میبود بیگلربیگی ارومی و یکی از رؤسای قاجار را بجهة استقلال مشارالیه و استیصال محمدقلیخان با دو هزار
سوار همراه نمودند محمدقلیخان مقاومت در برابر سپاه قاجار را بعلت نفاق ایل افشار از قوه
خود ندیده خویش را بقلعه که راس الحد خاک ارومی و طایفه بلباس و هکاری و ساوجبلاغ مکری است
کشید بعد از چند یوم بی آنکه از جانب اعادی زوری و در امر خود قصوری و فتوری مشاهده نماید
سپر مخالفت را برکناری انداخته روی مطاوعت با اردوی کیوان شکوه نهاد و مختصر کلام وکلای
دولت با احتشام تبریز را بعلاوه خوی و سلماس بحسینقلیخان دنبلی واگذاشتند و مهام کوچک
و بزرگ و تاجیک و ترک چه مخالف و چه موالف را بقدر امکان انتظام داده بنابر صلاح وقت
بولایت ماوراءالنهر رودارس پرداخته در اول میزان قانون حرکت و نهضت را ساز و لوای
منصور را باوج فلک و نوای نای عزیمت را بگوش ملک و مساز و شقه‌های زرتار اعلام همایون
از اهتزاز باد صبا مانند عشاق پرسوز و گداز ناله صدای شورانگیز آغاز و خروش کوس روئین پرده
گوش ساکنین صفاهان و شیراز و نعره کورکه آهنین زلزله افکن بنیان طاقت و توان متوطنین نیشابور

وکزاز

وکزاز گروه از راه راست اعنی بیگاه خمسه عراق روانه دارالملک طهران شدند

در بیان سانحه غمفزای محنت پیرای و سایر وقایعیکه در آن زمان حادث گردید

اول فصل خزان و آغاز برگ ریزان و هنگام دم سردی هوا و تهاجم سرما و اوان برودت
کوه و صحرا و رسیدن بهمن سیرتان زاغ و زغن که از جانب شهریار ربیع مستحفظ قلعه
گلشن و مامور بحراست نوباوگان خاندان چمن بودند عهد سلطان گل و پیمانه پیمان
قهرمان سنبل را شکستند و ابواب حصن حصین بوستان و دروب قلعه متین گلستان را
بر روی عندلیبان کهن آشیان ببستند در صحن چمن اندام پر زخار سوری و سمن و در ساحت
گلزار قامت نیاقدان شقایق و گلنار را که پروردگان سلطان نامیه بودند در خون
کشیدند و بساط انبساط جلالت لشکر آرای گلهای باغ و ورقهای رنگارنگ لالههای
دشت و راغ را از تند باد خزانی از یکدیگر گسیخت تا بجا شعله خوی حصاربند گلستان با سپهدار
زمستان همداستان گردید آشیان بلبل بی نوا را از اوج شاخسار گلزار بدست فنا بر زمی
فرو ریخت لشکر بلا پا و سر شباط دست تطاول به اسباب تجمل لاله و گل و ورقهای
تمول نرگس و سنبل دراز و یغماگران ثلوج و امطار اثاثه شوکت شهریار فریدون فر فروردین را تاراج
و عرصه گلستان و فضای باغ و بستان را برگی محتاج ساختند بنفشه بسوک نازک نهالان
بوستان لباس کبود سوگواری در بر و گلبنی کلاه شکوفه از سر بینداخت لاله را داغ حسرت
در دل ماند و سرو را پای حسرت در گل بوم شوم و جغد مشئوم در آشیان مرغان بوستان
نغمه سرا و زاغ و زغن در عرصه گلشن چمن پیدا گشتند   هر روز بادمی برد از بوستان گلی
مجروح میکند دل مسکین بلبلی   در آمد باد غارتگر بتاراج   گلستان را ببرگی کرد محتاج
ز بسکه خیل خزان در چمن همی تازد   بماند چهره نهان یار از غبار بر سوئی که چمن را بهار بافته بود

نه رنگ ماند نه بوی و نه پود ماند نه تار   القصه نواب جهانبانی بیساق عراق را عازم و سفر
اصفهان را جازم گردیدند و دار الملک شیراز شقه گشای الویه ظفر طراز و بادبدبه خاقانی
و دستگاه سلیمانی الی محال سمیرم را بپای تکاوران مشکین کاکل عنبرین دم و اقدام همونان
خیزران قلم آهنین جسم پیمودند و در محال مزبور قبه بارگاه را با قرص آفتاب و ماه برابر نمودند و چهره علم را
چون مهر سپهر خضر سودند در آن وقت بابا خان در چمن کندمان نصب خیام اقامت افراشت
بمحض استماع اعلام نهضت رایات بآن جانب قصبه قمشه برافراشت حضرت جهانبانی دو یوم در منزل
مزبور توقف و مکنون ضمیر خیر اندیش آن بود که فردای آن روز حرکت فرموده روانه قمشه گردند
هنگام شام که زمانه لباس سوگواری در بر و فلک کلاه خورشید از سر انداخت و اشک انجم بر دامن
این نیلی طارم ریخت سپاه اختران سراپرده سپهر مدور از گلوله شهاب پر شرر بنیاد آتش بازی
و شراره ریزی و تیراندازی نهادند جماعت وخیم العاقبه فارسی و شیرازی و طائفه شومیه نانکلی و ممسنی
در آن شب تار چشم از حقوق دیرینه و نعمتهای پیشینه آن خسرو جم اقتدار پوشیده چون هاله دفعه
در اطراف ماه دور سراپرده و خرگاه را محیط و بانداختن تفنگ و رمی سهام جان سوز گلوله حرب
و آهنگ و بسیط خاک و بساط تیره مغاک را از اشتغال نوایر جنگ همگون گنبد و همرنگ اطلس
گلنار فرنگ ساختند عرصه جهان مظلم از شعله افروزی شهاب جرثاب گلوله آتش فشان مانند روز
روشن و فضای دشت و در و ساحت ارض غبرا از هجوم لاله های احمر از شراره و شرر رنگ گلزار
و گلشن گردید ابر آتشبار دود دخان بنیاد باریدن ژاله بلا و آغاز تراوش قطرات امطار غبار ربع
ثبات امیر و وزیر گشته رکن قرار را بر باد فنا نهاد نواب جهانبانی هر چند جهد فرمودند که با آب تدبیر آتش
دم شمشیر سکن نوایر فتنه و فتور و منطفی شعله شر و شور و خرمن سوز اشرار شرارت اندوز مفید نیفتاد از
آنجا که این شب هار جرم ظلام عقده از رشته انعقاد آن گیرودار شوالت نگشاد و بالاخره جمعی کثیر

دوچار

و فوجی غفیر با تیغهای تیز و خنجرهای خونریز رو بسوی مشرق بجانب سراپرده خسرو اسفندیار
نبرد رستم ستیز نهادند حضرت کسری معدلت چون اوضاع را دگرگون و بخت را
واژگون و آن قوم ملعون را پی تشنه خون خود دیدند پای جلادت در رکاب اشقر عزیمت
نهاده سفینه وجود مسعود را بناوبانی حفظ معبود از آن دریای پر آتش بساحل نجات
کشیدند اهل اردو در تشبث و تاراج مال و اموال یکدیگر را تاراج و دست نهب و غارت باسباب
هر غنی و محتاج گشاده بعضی سوار و بعضی پیاده تخته پاره وجود خویش را از آن قلزم مواج بر کنار
رسانیده هر یک بطرفی و جانبی روی نهادند و عنان عزیمت بسوی مامنی گشادند و جمعی
در خارج اردو عنان کش رخش هزیمت گردیده غلامان درگاه و دستان آسمان جاه و بعضی
از سرکردگان سپاه که درین واقعه بی گناه بودند مانند پروانه پیرامن آن شمع انجمن خسروانه
جمع و روی عزیمت بجانب دار الملک شیراز نهادند بر آگاه دلان عالم صورت واضح و بر خرده
گیران جهان معنی لایح خواهد بود که شغل خطیر سلطنت و فرمان روائی و منصب جلیل خسروی
و دارائی بمفاد تؤتی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء بمشیت خالق ارض و سما
موقوف است نه بسرپنجه سعی مخلوق امری که تعلق خالق جزو کل بوقوع آن قرار گرفت بموجب
بحکم ما یرید از پرده خفا و جلباب اختفا ظهور و بموجب اذا اراد الله شیئا هیا اسبابه اسباب آن
بدستیاری کارکنان قضا منوط است و رفع مقدر تقدیر حق توانا نمیتوانند نمود اما اهل اجتهاد و ارباب تجربت
اهتمام بشر کرده از رشته خیر و شر و عقده از سلک نفع و ضر نمیتوانند گشود العبد یدبر و الله یقدر
وقوع این واقعه و سنوح این سانحه را بر خردی سال و کم تجربگی آن برتر بهال محمول نباید داشت
زیرا که تا چرخ جفاکار بر حسب تقدیر کردگار بر مدار گردش میبود قانون مملکتداری و رعیت
پروریش بر این جمیع سلاطین صاحب تمکین و وزرای صائب فکر و اصحاب رای راسخ تدبیر مدبران

وارشاعت گفتار و صداقت کردار محسود حکمای یونان زمین و ارباب فیض شامل افکار صایبش
کوه ارشته روز و شب متیون است کشود و از سهم سهام قهرش نسر طایر را پیوسته در آشیان چرخ
رسانیده و دل پر دود از بیم سنان جان ستانش سماک رامح را در جولانگاه گردون گردنده
برکف سر تسلیم از هیبت شیر علمش شیر سپهر در هراس و از صولت شمشیر جهان گیرش و لمعان ماه شانش
در وسواس شرفات قصر جلالش بر غرفات فلک مشرف و کنگره کاخ عظمتش با کنگره چرخ متالف
حاتم و معن را در پیش گدایان در گشش دست دریوزه گران استانش سر نیاز و فتنی که چرخ کینه جوی
بیدادی آغاز و سپهر سفله خو قانون مخالفت ساز نماید از مشتی خاک چه بر می آید عنان اختیار مملکت
که پای تخت دولت و مقر جلالت است باندک غفلتی بدست حرامزاده لولی حسب یهودی نسبی
میدهند که ولی نعمت خود را بگونه رفتار نماید بیان علت این حادثه کبری و سنوح این سانحه
عظمی است که حاجی ابراهیم خان نام شیرازی ولد حاجی هاشم یهودی الاصل جدید الاسلام که از عهد
دولت خاقان گیتی ستان وکیل درمیان امثال و اقران حقیقت دو لیل و مشغول با کاری محله از محلات
حیدری خانه شیراز و در ایام تسلط نواب غفران مآب بیگلربیگی نظر العهد و بعضی خدمات جزوی
کدخدائی کل حیدریخانه باو تعلق یافت و باین جهة بر سایر امثال و اقران تفوق بهم رسانید
بعد از آنکه علیمرادخان زند بنحویکه مورخ تاریخ چگونگی او را بدون ساخته و بذکر آن پرداخته اند
قلعه شیراز را مسخر و دست شوکتش بنیاد کن معموره آن بوم و بر گردید بعضی اشرار آن کور و فسلو
پیشگان از صلاح بی خبر را که وجود نابودشان مفسد ملک و دیار خوبست و دور مرز و بوم شان
شور انگیز روزگار بود بخروج از قلعه شیراز فرمان داد از آنجمله حاجی یهودی طینت بملاحظه و طبیعت را
نظر بشرارت ذاتی و خباثت جبلی که در آب و گلش مخمر بود هم سلک سایر مهرجین با کوچ و خانه
و برادران روانه اش دار السلطنه اصفهان نمود و در مدت حیات علیمرادخان چون زنان

سال خورده

سال خورده بعادت دیرینه رسوم ایام پیشینه را پیشه ساخته و چادر عصمت را از سر
علم بی عفتی را بر فراز بام خانه آن مرز و بوم بر افراخته شد و غریو کوس بی ناموسی را بفلک
آبنوسی و آوازه طلب عصمتی را بذروه سند روس و خروش بغدبی حیائی را بمسامع ساکنان
روم و روس رسانیده در خانه آن دیوث بر روی قاصی و دانی و الواط شراب خور
میدانی گشاده و صلای عام و ندای شرب مدام با شاهدان ماه سیمای گل اندام در داده بر آن
وسیله محتاج مشارالیه مهیا و آماده میساختند بازار فتوح بکثرت مشتری رواج و اوره بدان
رفع ما یحتاج شد دیگر از اوصاف حمیده سلسله علیه آن است که بعد از آنکه امنای دولت
آقا محمدخان قلعه شیراز را تصرف نمودند همشیره زاده حاجی که بقول ایشان باکره بود از خانه
آنمرز و بوم مفقود بعد از ده یوم او را در خانه جانمحمدخان قاجار پیدا نمودند مشخص گردید که بخانه
مشارالیه رفته چنان نموده بود که من دختری بی پدر و مادرم و بغایت محتاج شوهر مشارالیه
او را بعقد منقطعه در آورده متصرف گردید چون وکلای سرکار آقا محمدخان از کیفیت آن
امر مطلع شدند او را گرفته بدست حاجی مزبور سپردند حاجی بیچاره از وقوع الواقعه بکلی پریشان دل
و از سنوح آن سانحه بغایت متزلزل و از اندیشه ننگ و ناموس بفکر پردگیان عصمت مانوس حرم
سرای جلال و ماه رویان حریم عظمت و اقبال افتاده و ابواب مصلحت و مشورت با صلاح اندیشان
قدیم بدست عزت و همت گشاده از ایشان صلاح جو گردید و بزبان دور بشی لآلی این کلمات
غیرت انگیز برشته بیان کشیدند که الحمدلله این مقدسه با حسن وجهی گذشت و ننگ آن دامن گیر
نگشت و کار من برسوائی و بدنامی نکشید باید چاره اندیشید و در محافظت سایر پوشیده رویان و قصر
عز و شان کوشید که مبادا امری عظیمی حادث شود و رسوائی این سلسله جلیله را باعث گردد
صلاح اندیشان مصلحت اندیشیدند که در مدت توقف اردو که اندک ننگ و عاری ضرورت باید

همگی را در بند نمود و خود را از بند بدنامی و قید رسوائی گشود حاجی صاحب ناموس حسب الصلاح منهای
دولتخواهان پریچهرگان سروقد و صنوبر قامتان گلنار خود را و عرصهٔ بندخانه را از مقدم شان
رشک حجلهٔ عروس و رندان قدح پیمای را از وصال آن دلبران ماه سیما مایوس نمود لیلی
وشان که هر یک هزار مجنون در بند جعد مشکین بود یعنی سلسلهٔ جفا شان بر پا بستند کلبعد از آن
که هر روز در جعیتی با چو منی چمان و از غایت جود و کرم کاماده هر پیر و جوان و دست گیر
هر فقیر و ناتوان بودند در کنج زندان ستم نشانیدند ساقیهای سیمین و ساعدهای بلورین را
که پیوسته طراز دوش و دوشاخ کردن شاهدبازان جرعه بودی از زنجیر گران جور و ستم
خستند بلبلان گلستان آرای که هر روز در طرف شاخی آشیانی تازه ساختند و در آن آشیانه
طرح آشنائی با گلرخی انداختند بال و پر شان را از سنگ بیوفائی در شکستند القصه شوق
اوصاف این طایفهٔ معدلت اتصاف القدر ارتقا دارد که سیمرغ قوی بال فکر و خیال بر زد اظهار شعار
اندکی از هزار تواند پرید و باد دیده و هم تیزپای قلهٔ قاف توضیح و تبیین ان را هنوز یقین تواند دید
شاهین ناطقه بجناح افکار صادقه و بقوت شهپر اشغال در هوای مقال عشری از اعشار آن بی
وبال و زبان قلم در تقریر اندکی از بسیار آن ابکم و لال است هر چند طایران آفاق گردد اولم
از فضای بیان آن بال پرواز میگشایند در مطار مختصری از مطول آن نمیتوانند رسید پای کمیت قلم
و قدم اوقدم خامهٔ صدق رقم در مرحله ای از مراحل آن بغایت لنگ سنوح این نه رواق چنانچه
صفحهٔ اوراق گردد بجهة تحریر آن بکلی لنگ است گر سیاهی شب از ظلمت فزا در دوات
آسمان زیر فضا یک ورق کاغذ شود این نه طبق ور بفزائی بر آن چندین ورق حاصل
روح نباتی بیش و کم صرف گردد یک قلم اندر قلم ور پی تحریر باز و چرخ پیر چون عطارد
جمله انجم دبیر کی توانند از هزار انش یکی در همه عمری نوشتی بی شکی

مختصر

مختصر کلام چون منشی دیوان قضا و طغرا کش یفعل الله ما یشاء برلیغ بلیغ جهانداری
و توقیع رفیع کشورگیری و گیتی گشائی علیمراد خان را که بمرتبهٔ تؤتی الملک من تشاء و تعز
من تشاء موشح بود برقم شرح الملک ممن تشاء و تذل من تشاء مرقوم نمود و تیر اقبالش قرین خسوف
و ماه جلالش در محاق فنا و در کوکب کاخ عظمتش ارتندباد اجل افتراق یافت و آفتاب جهانتاب
خاقان مغفور از افق دولت طالع و انوار عاطفتش بر عرصهٔ صفهان لامع گردید حاجی مزبور را
در سلک ملازمان رکاب منسلک فرمودند بعد از شکست احمد خان افغان آنحضرت حرکت
خالوار فارسی و شیرازی را دار السلطنه مزبور گردیده دار الملک شیراز را مطلع مهچه رایات ظفر طراز
ساختند چون جناب میرزا محمد کلانتر سابق الکائی فارس نواده مرحوم میرزا اسید شریف علامه
که فی الحقیقه مزبور بکمالات صوری و معنوی آراسته و قامت قابلیتش بحلیه گران بهای مردی
و مردمی پیراسته مشارالیه نیز حسب الامر علیمراد خان با خانه و کوچ مامور بتوقف اصفهان و در سلک
مستوفیان دیوان او منسلک میبود در هنگام حرکت موکب همیون بعلت کثرت عیال
و اطفال ارتحال از صفهان را در قوه خود ندیده رفتن بجانب وطن مالوف را از خوف و عنان
او هم عزم را از همراهی موکب جلال معطوف نمود چون حاجی مزبور در ایام دولت خاقان
گیتی ستان من جملهٔ مهتران میرزا محمد مشارالیه و سررشته از داد و ستد ولایت فارس بهم رسانیده بود
بنا بر آن خاقان گیتی ستان شغل خطیر کلانتری الکائی و لکشای فارس و منصب جلیل شهرداری
الملک فردوس اساس و تمشیت جمهور ناس را بآن لسان مدبر کیش که قابلیت کلانتری خانه
خویش را نداشت رجوع و مواد استعداد دولت و تمشیت شوکت غلبه زند را ابلهک غفلتی مقلوع
فرمودند نواب جهانبانی بعد از وفات میر والا گهر نظر باصلاح وقت شغل مزبور را الحاکان
با دو واگذاشتند و در آن اوان نیز نواب میرزا محمد حسین وزیر دیوان اعلی که عمدهٔ عمده

سرادق دولت و رکن رکین کاخ شوکت بود محرم بیت الله الحرام و زیارت عتبات
عرش درجات ائمه انام علیهم السلام کردیدند حاجی مزبور را در غیاب نواب معظم الیه اقتدار
کلی بهم رسیده رتق و فتق امور رعیت و سپاهی در قبضه اختیار او قرار یافت و در هنگامی که رایات
منصور بجانب دار السلطنه اصفهان شقه کشا و اعلام میمنت مفطور بعزم پیکار بابا خان
قاجار فلک فرسا شد محافظت قلعه شیراز و محارست پردگیان حریم عظمت و اعزاز را
بآن مردود شقاوت انباز محول بل امور ملک و دولت را یکباره محول فرمودند حاجی مزبور
از غرور دولت بکفران نعمت اقدام نموده آنچه مذکور میشود این است که آن یهودی زاده
نمک بحرام مدتی قبل از حرکت و نهضت این برگزیده ملک علام شجره خبیثه نفاق و اصول
شقاق را بر مغیلان زار خاطر کاشته و بوساوس شیطانی طباع جمعی از فارسیان خذلان
تلاش و سفله طبعان اجامره و اوباش و بی باکان اراذل منش قلاش را از طریق صدق و صواب
تحریف و قلوبشان را بجانب حق ناشناسی و نمک بحرامی تالیف و ممهد کردیده بود که دست
تصرف این شهریار رستم حریف را از دامان قلعه شیراز کوتاه و شیرازه دولت چهل ساله زند را
پریشان و تباه ساخته لوای خودرائی در عرصه آن مملکت برافراخته من بعد قلاده خدمت
و فرمان بری و طوق مطاوعت و خدمتگذاری هیچیک از فرماندهان با تمکین و خسروان
صاحب تاج و نگین مملکت آذربایجان زمین را بر گردن بنهند چون این امر خطیر با وجود
بودن این امیر کشورگیر صاحب تدبیر در آن ملک بهشت نظیر صورت پذیر و وقوع آن خیال فزون
از حوصله آن قوم جهالت منش رذالت خصال بود آن حرکت را موقوف به نهضت خسرو نوشیروان
معدلت بجانب دیگر داشتند تا آنکه آن یکتاز معرکه پر دلی حاجی روباه صفت لاابالی را در دار
الملک شیراز والی آن شهر و کنام آن کشور را از وجود شیران آجام دلیری و پلنگان کوهسار شهر گیری

خالی

خالی ساختند و علم شهامت و جلالت را بجانب الکای عراق افراختند حاجی مردود
شرارت باطن را اظهار و یکنفر از خوانین زند را که از جانب خدیو سعادتمند مامور بکوتوالی
شیراز بود بتدبیر او را دستگیر و صیت مخالفت و کافر نعمتی را کوشزد دور و نزدیک و ترک
و تاجیک کردانید دروازهای شهر را خاکریز و با نهای فضای چالاک سبک خیز هم دستان
خویش و هم عهدان بدکیش خود را که در موکب همایون بودند مطلع ساخت محمدین نیز مقتضی
عهد و پیوند بر همزن اساس دولت و قالع مواد استعداد شوکت خسرو تیمور طالع
کردیدند خلاصه کلام حضرت والا مقام در مدت دو سه یوم خود را بخارج شهر رسانیده از بدو
و مکر آن جماعت مطلع کردیدند چون مردم شهر باب مخالفت گشاده و در بر موافقت بسته
و در طریق معاندت نشسته و در پس دیوار مخاصمت ایستاده بودند و حصانت قلعه شیراز
و استحکام آن حصار کردون طراز را احتیاج بتعریف و تصنیف نیست که کنگره حصارش در عقول و حواس
مماس محدب فلک ذات البروج و طایران اوهام و متخیله را براوج برج آن یارای عروج
و دست هیچگونه تدبیر برای تسخیر آن حصن حصین که قرین کره اثیر است نمیرسد و نخواهد رسید
پس آنحضرت لاعلاج در مسجد بردی بکفرسنگی شهر لب نهر چادر نزول و جماعت فارسی و راه روش
طریق نامتناهی از طریق غیر معمول آمده داخل شهر شدند حاجی ناسپاس و اتمرد و دفناس روح را
بکشیکچیان فارس در قفای برج وسواس لئیم و بیهوده و در نهایت بیم و هراس بلوازم کشیک و
پاس قیام نمودند **در بیان مراجعت نواب جهانبانی بخارج دار الملک شیراز و رفتن
بجانب تندر ریگ تاپید و حید مشیر بیگ** خامه قصه نگار از نسایم عبارات فصاحت پرده
گشای اظهار مدعا میکند که جمیع خوانین و سرخیلان این جلیل زند و سایر ایلات که در آن شب
باطراف و جهات پراکنده و منتشر و پیچانیده در دشت و در راه نورد کوه و کمر کردیده از موکب جلالت

نمود که مقصد و مقصود هر مقبول و مردود است قعود نموده بودند دسته دسته در خارج
شیراز بحضور معدلت طراز سرافراز و قانون قلعه‌گیری را ساز و الواب جابجا را بر روی قلعگیان
فراز ساختند حاجی شیطان خیال چون کار را بر وفق آمال مزید و دلاوران بهادر را
در امر محاصره ساعی و جاهد دید حیله و مکر برانگیخته و طرح شعبدهٔ تازه ریخته در ضمن لسبران سپاه شرحی
مشعر بر آزار و تهدید بسیار نگاشته خامهٔ حیلت نگار ساخت که کوچ و بنه همگی در قلعهٔ شیراز
و الواب هر گونه تصرف در انتها بر روی ما بازست هر گاه از موافقت و همراهی آن دو حضرا
بوستان خسروی کناره نجویند و طریق مخالفت را بپای رضاجویی نپویند نسوان و عیال همگی
در معرض تلف و من بعد خوابیدن انگشت افسوس و تأسف فایده نخواهد داد و چنانچه ترک صحابت
نموده روی بشهر آورند لازمهٔ محبت و مهربانی بهر یک معمول و وصال شاهدان آرزو و کام
هر فردی را با حسن وجهی بحصول موصول خواهد شد آن ساده لوحان بیمایه نادان و حمق فرسان
فرومایه از خوف ایذای متعلقان و آزار منسوبان و اندیشهٔ تاسف مغبون توقف از خدمت
آنحضرت تخلف و به تسویلات آن مردود فریفته و بخبط و خیال مواعید دروغ شیفته گردیده روی
بشهر نهادند حضرت جم مرتبت چون شیشهٔ جمعیت را از سنگ باد قضا و قدر شکسته و الواب جابجا را
از شش جهت بسته و عدو را در پهلوی نشسته دیدند توقف در آنحدود را بدون صلاح مغایر
فوز و فلاح دانسته زمام سمند تیزگام عزم را بآنجانب نباد مصروف و عنان توجه را بسوی دشتستان
معطوف و در هر مرحله پیمائی با ریح عاصف و در طی مراحل با برق مالوف و از اعوان و انصار در رکاب
سعادت آثارش بجز محمد خان عم و زال خان خشتی که در طریق حق شناسی ثابت قدم و در زبده
و سوابق خدمت و اخلاص خویش را بلواحق اختصاص مؤکد ساخته احدی باقی نمانده بود
حاجی مردود فوجی از مبارزان بتعاقب آنحضرت از شهر بیرون فرستاده امر بغارتگری نمود

حضرت معدلت مدار با آن دو سه سوار اندک کر و فری فرموده جمعیت آن قوم را
پریشان نمودند القصه نواب جوزار کاب از خود قطع خورد و خواب فرموده بتوسل خالق
جزو کل و بیامن الطاف هادی خیر السبل در کمتر فرصت خود را بدامان کوهی که فلک شکوهی که در
استحکام و سختی چون عهد عاشق و دل معشوق و در استعلا و ارتفاع همسان عیوق و در دو فرسخی
کازرون و خشت واقع است رسانیده جماعت کازرونی از عبور خدیو منصور مستحضر گردیده
قریب بنجاه نفر تفنگچی و سوار مجتمع و در عقب آنحضرت آوازهٔ گیر و دار را مرتفع ساختند و بازوی
آتش فشانی و شراره ریزی گشودند شهریار کشور ظفر با آن قوم از راه تسخیر حمله ور و در آن دریای
آتش شناور گردیده با آب شمشیر منطفی نواب شرر و خرو باد حمله‌های چند و هر نهال وجود جمعی را
بر خاک هلاک انداختند بنهایت شجاعت و در میدان خودداری پای تهور فشرده دست از زدن
تفنگ و استعمال آلات جنگ نمیکشیدند مفرترین چاره جویی آن شاه بی سپاه در آن دشت
جانکاه مات و متحیر در آن فیل بیکر نیز از کر و فر متواتر از رفتار باز مانده پیاده رخ بجانب کوه نهادند
و جنگ گریز مانند پلنگان کوه گرد و شیران بیشه نورد بر شوامخ آن کوه صعود و شرفات آن
راه پرخطر و قلعه‌های تجبل رحجر را بپای سعی پیمودند در خلال اشتعال تفنگچیان خشتی بامداد آنحضرت
رسیده مظفر و منصور روانه خشت و ساحت آن ملک نیکو سرشت را از قدوم فرخنده لزوم رشک
بهشت و از آنجا روی عزیمت بسوی بندر ریگ نهادند میر علیخان حیات داود حاکم بندر مزبور
بشرف پای بوس رسیده سر افتخار باوج سپهر سندروس سود و در نهایت اخلاص مراسم مهمانداری
قیام و اقدام نمود بیان محاربهٔ نواب جهانبانی با لشکر شیراز جنت طراز و سایر وقایع
غمخوار و انتقام ملک کارساز سمند سعادت پوی قلم در دشتستان صفحه بدین نهج گرم جولان
و بلارک بر آن خامه در میدان ورق بدین نسق سرفشان میگردد که حاجی بیدادگر که چون

مدار سپهر ستم شعار و گردش چرخ جفاکار را انجام و سیر نجوم سیار و کواکب خون خوار را
بر وفق مرام و توسن بخت و دولت را آرام خود دیده تیغ بی آزرمی از نیام بی شرمی و شمشیر عاجز
کشی را از غلاف بی انصافی بر کشیده هر یک از خاصان و غلامان دولت علیه زند را بجرم حق
شناسی در معرض مصادره و اخذ سیم و زر بلکه جان و سر در آورده محصلان شدید العمل بجهة وصول
و ایصال اسباب و اموال انها بر گماشت و آن هم التفات نموده لوای بیمان عمل را بر فراز خانهای اعیان
زند بر فراشت و حقوق نمک شناسی اشخاصی که خود و برادرانش مدت چهل سال پرورش یافته سلسله
نان و پسران و دخترانش پروردگان آب اینان بودند منظور نداشت و مبلغهای کلی نقد بابت
متنوعه و سارقات مختلفه از اسب و یراق و آلات لباق و اسباب طمطراق آنچه در ظاهر و پنهان و
و آشکار و نهان داشتند ضبط و کسانیکه تن به پرنیان و حریر باکراه میپوشیدند بپلاسی محتاج
ساخت و آنانیکه بر بستر اطلس و کمخاب باز تکیه میفرمودند بجائی رسید که بوریا و حصیر از خواب میدیدند
بسی خانمان ها که از صرصر بیدادش یکباره ویران و لباس دودمانها که از تند باد عنادش با زمین یکسان
شد سموم خشم شرر من افروز پیر و جوان و آتش قهرش خانمان سوز بیچارگان ناتوان گردید آتشی
افروخت که چرخ جفا پیشه را با همه بی سعادت از شعله اش دل بسوخت و آنقدر خون ناحق بتیغ جفا
بر زمین بی مروتی ریخت که بهرام خون آشام خود گرفته بر زوایای فلک گریخت خلاصه کلام از
خزاین و دفاین و اراین و جواهر آلات و ظروف و اوانی سیم و زر و امتعه و اقمشه و اسب و اسلحه از
مال خاصه شاهی و سایر سلسله زند و غلامان و قورچیان خدیو سعادت مسند القدر در خور آنکه بنا
آن یهودی زاده بی کتاب در آمد که محاسبان اوهام از حساب آن بعجز و تقصیر اعتراف نموده جمعی
از الواط بی پا و سر بی سر و همان بی پدر و مادر که در عرصه مردی کمتر از والی و از خفرشان خر کار جلالی بر میاید
جمع و سردار ایشان امربیع و مغفر و بتیغ و خنجر آراسته هر یک با پیال و کوپال هم آورد اسفندیار و پور زال

رخنه

ساخته اسباب جلالت و تجبر و بساط بسالت و تکبر فرو چیده و بعضی از ایلات که محل اطمینان
نبودند وجود شان را در شهر مخل امور خود میدانست بعد از ضبط مال و تاراج اموال با زن
و فرزند از قلعه بیرون و بجانب صحرا و هامون سر داد و کوچ و بنه اعیان و کدخدایان بلوک
فارس را کوچانیده و بشهر آورده و در خانهای ایلات اخراجی سکنی داد و بعد از فراغ از اخراج او همان
دشمن و دوست مانند کرم پیوست از ولایت افتاد و بی تنازع و منازع بر مسند فرمان دهی ممالک
فارس قرار گرفت چون حل و عقد امور جمهور ناس را در قبضه اختیار و اقتدار خود دید بجواری
دو سه هزار نفر سواره و پیاده از ابطال رجال لشکر کردی رضا قلیخان شاهسون بجنگ شهریار
لشکر شکن نامزد نمود در آنوقت نوشته شیخ نصر حاکم بندر ابوشهر رسید مشعر بر ورود وارث مملکت
کیقباد و جمشید به بندر ریک و خواهشمند کومک گردیده بود از آنجا که شیخ نصر مزبور با امیر علیخان در مقام
ستیز و آویز ایستاده و از ورود حضرت جهانبانی به بندر ریک بعلت قرب مکان زورق خاطرش
لطمه خور چهار موجه حیرانی و تخته پاره وجودش گرفتار امواج بی سر و سامانی میبود بنابر آن سه چهار
هزار نفر تدارک دیده در انتظار کومک شیراز آرمید و از آنجانب بنحوی که مرقوم گردید حاجی مزبور
رضا قلیخان را با تدارک نامحصور روانه دشتستان و خان مذکور نیز از دار الملک شیراز لوای نهضت
و اعزاز را بجانب مقصود بر افراخته الی قریه برازجان من توابع دشتستان بپای سرعت پیموده
در آنجا توسن عزمش لنگ و زیاده بر آن بمیدان جنگ گستاخی و آهنگ نمود شیخ نصر ورود او را
بالتجد و وفور عظیم دانسته با جمعیت خویش بکمر خذلان کیش ملحق و با آن گروه متفق گردید شهریار ملک حشم
وقتی از ورود آن قوم بکیف و کم آگاهی یافتند که زیاده بر دو سه نفر سوار نداشتند در آنوقت سلطان
علیخان زند هزاره با هفتاد نفر از طایفه خود از شیراز فرار و بشرفیاب حضور معدلت شعار گردیدند
مختصر کلام حضرت کسری غلام از آنجا که فتح و نصرت را موقوف بتمثیت خنابی کرده و کار و تائید داور

داد ارمید النشد نه بکثرت اعوان و انصار معاندین و خویشتن را که بقلب متصف
بکثرت معاندین عارف بودند دل جویی فرمودند امیر علیخان نیز با قلیل جمعیت خود
مستظل ظلال رایت گردید حضرت جمشید وقار با سواران اندک و امید بسیار پای جلادت در میدان
رزم و پیکار نهاده دست مبارزت گشادند نخستین بار شهریار عدو بند رخش جهان پیمای دیو
مانند را بمیدان برانگیخته بضرب سنان جان ستان خون جمعی از آنقوم خذلان نشان را
با خاک معرکه بیامیختند آن هفتاد و نفر سوار فراهی و ارونباله دار آن شهریار منوچهر قهر اکرده
داد مردی و مردانگی دادند و هر حمله گروهی از آنقوم دغا را در میدان دغا میانداختند و هر یورشی
ترکیب کاخ هستی بسیاری را از صدمه عمود خارا شکن متفرق و ابصر تیغ سید بریغ رونق وجود
جمعی را بگرد آن فنا متفرق میساختند متاع جانهای ارتهاجم مشتری کاسد و کالبدهای مردان مرد را
دشت نبرد فاسد گردید در آن هنگام دولت و پنجاه سوار عبد الملکی و تهور و مردانگی و دلیری
و فرزانگی از سایر ایلات برتری داشتند و هر فردی از آنها در میدان بسالت پلنگی و در دریای
جلادت نهنگی بودند بدولت بخت روی امید بآستان این وارث تاج و تخت نهاده بعد ما
پیش را شفیع گناهان خویش ساخته زبان بکلمه اعتذار و استغفار گشودند نواب سپهر رکاب که مرحمت
و عاجز نوازی مجبول ذات همایون شان میباشد انهار انوار شمات شاهان مشمول و از تقصیرات
گذشته شان گذشته در سلک مستظلان علم میمنت پرچم منسلک فرمودند القصه بیاری جناب کبریا
مصداق کریمه کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله شکار و لطائفه غدار سینه روزگار را
از دم صمصام خون آشام دلیران ظفر شعار با همه عدت بی سرداری نهزمت و فرار و نجات
دیار ادبار را شتافتند

ذکر خبر شدن حاجی از شکست لشکر شیراز و موصل شدن او بدولت آقا محمد خان

چون سپاه شکسته بحاجی مردود پیوست و از کماهی احوال سپاهی دست برد نواب سلیمان

شان آگاهی یافت دیو غرور و پندار که در کشور دماغش را یافته بود بجانب قاف فروتنی را
و استغفار شتافت و عنان تمالک و تماسک را از دست داده بود و سپاه وحشت و لشکر خوف
و دهشت روی بشهر بند ضمیرش نهاد و یکبار بر صفحه ضمیر خاطر فاترش این صورت نقش هیبت که
حضرت کسری نشان با وجود فتور و قصوری چنان که بر بنیان جلالت و ارکان کاخ عظمت ایشان
راه یافت نتوانند نگر و در الکای فارس درنگ نمایند چه جای آنکه مقلاد و شمشیر غیاد و مفتاح باج
فتاح ابواب ستیز و جنگ را گشایند چون در هنگامیکه آن نمک نشناس با اعیان فارس طرح
الفت و استیناس انداخته علم بغی و طغیان میافراختند عهد و پیمان را بشرایط چند مشید ساخته
بودند که همگی با یکدیگر در استحکام اساس مصادقت و مخالفت کوشند و از جام موافقت
صهبای فرح فزای موالفت نوشند و دیده از استرضای خاطر نپوشند و هیچ ذی شوکتی را در الکای
مرز و بوم دست تسلط ندهند و زمام اختیار الولایت را به قبضه اقتدار احدی از فرماندهان اورنگ
نشین ننهند بدین جهة نقض عهد و پیمان و میثاق و انقطاع رشته بیان وفا و وفاق و در ظاهر با جماعت
فارسی و متعهدین عاصی و در الملکه اساسی که چیده بود مخل میشد چنانچه برضای ایشان قدم بر راه اطاعت
و انقیاد احدی از صاحبان دولت مینهاد موجب مفاسد عظیمه و مورث شقوق و نقوش معاندین خذلان
قرین میشود بنابر آن سرکردگان عصیان تلاش و یاران دنو و اوباش را بمجلس کنکاش طلب داشته
پرده از رخسار مافی الضمیر خویش برداشته زبان عذر بیان حلیت پرور باین مطلب ترنم ساخت
که در وقتی که ما نقش این امر خطیر را از قلم تزویر بر لوح خاطر نگاشتیم و کوس عصیان و طغیان را بلند
آوازه و علم خلافت را باوج نفاق افراشتیم مظنون خاطر همگی این بود که نواب جهانبان ارکمند اجل
گرفتار را بجانب روم و هند عنان کشی فرا خواهد شد نظر بآنکه جمهور فارسی در اظهار کلمه عصیان
با هم و دستان و اساس مخالفت بهم پیمان پیوند گمان نمیرفت و بخاطر نمیرسید که آنحضرت در سلاسل

از ولایات دقیقه‌ای باید این خودداری توانند کشید خیال ما نتیجه‌ای بر عکس بخشید و در صورتیکه
با قلیل جمعیت شش هزار سوار نامدار که ماهر یک ثانی رستم و اسفندیار میباشیم معلوم
و منکوب سازد چگونه دیگر او در جنگ و جدال میتوانیم آمد امروز غیر از آقا محمد خان کسی که در برابر
لطمات قلزم مواج آن وارث تخت و تاج زیست نماید کیست و با راجز اینکه دست توسل
بذیل معاضدت و مظاهرت آقا محمد خان زده طریق مطاوعت را با امنای دولتش پوییم
و در هدم مبانی کاخ استعداد آنحضرت که چون قضای مبرم و اجل حتم بعض ارواح ما خواهد
رسید از ایشان استمداد جوییم چاره نیست حاجی مزبور مرکوز خاطر این و مکنون ضمیر آن خبیث
بود که در ظاهر با امنای دولت آقا محمد خان سازش و اثاثه سلطنت و مستوران ستر
عظمت و برادران صغیر نواب ثریا منزلت و جواهر آلات قیمتی را بوکلای آن سرکار داده
متقبل باج و متعهد ایصال قلیل خراجی شده بلی تعرض مشارکت احدی متکفل امور سروری
و متصدی امور برتری الکای فارس گردد بهر جهت بعد از گفت و شنود قلب زر اندود سخنان
آن مردود محک ضمیر بعضی از جماعت تمام عیار در دار الضرب قبول ایشان سکه پذیر شد و در تشیید
ارکان موافقت و تمهید اساس موالفت اولیای دولت قاجار با حاجی شقاوت آثار همداستان
گردیدند آن مردود غدار عریضه رقم زد خامه حیلت نگار ساخت مشعر بر اینکه این دولتخواه و جمیع
اعیان فارس شاهراه اطاعت و انقیاد مستقیم و نسبت با اولیای دولت قویم دور از مخالفت و عناد
شاهانه سپرده و از خاطر بر این قرار داده‌ایم و دل بر این مطلب نهاده که مدت العمر جز راه اطاعت
و خدمتگذاری آن دولت نسپریم و از مقتضای رای جهان آرا سر مویی تجاوز ننماییم و بعد از این شرط
جان سپاری را بجای آوریم این دولتخواه و همگی اعیان این سامان که موسم سراسر گرم
و دولت مسلسل زند گردیده‌ایم با استظهار اولیای آن سرکار بوده و الا از این گذشت خارج حیز

نظر باین سزاوار آنست که مراحم خسروانه از سر جرایم گذشته ما بگذرد و از اهالی این
ولایت کوچ نخواهند فرمود و وکلای سرکار وسعت مدار هر ساله بوصول قلیل خراجی اکتفا
نمایند و یکنفر از سرکردگان موکب جلال را با فوجی از جنود جلادت اشتمال بمظاهرت و معاونت
این ولایت گسیل و چند نفر از امنای درگاه عز و جاه را وکیل فرمایند که آمده و این بنده اخلاص
آیین بوکیلان استار سلطنت و مخدرات خدر عصمت را با اسباب و اثاثه دولت ما بایشان
سپارد و عریضه مزبور را بصحبت رسول سخندان و پیام گذاری چرب زبان روانه و موازی
دو سه هزار رس مادیان از ایلخی همایون که در حوالی شیراز مرتع داشتند برسم پیشکش ارسال
نمود در هنگامیکه موکب جلال آقا محمد خان از سفر آذربایجان مراجعت و عازم مقر دولت
بودند در محال خمسه عریضه مرسله رسید از هبوب صورت مضامینش که در عالم معنی از هبوب
عنایت حضرت نایب اهتزاز گرفته بود شکوفه‌های شکفتگی از رخسار ضمیرشان شکفیدن
آغاز نمود گویا که زبانشان بتکرار این بیت گویا بود آن دولتی که می‌طلبیدیم از خدا   برسیده از راه
و خود بدر آمده   اگرچه خیالات انفسد مشرب بر آیینه ضمیر آقا محمد خان که فی الحقیقه مرآت
جهان‌نمای عقل بود عکس پذیر گردیده میدانستند که چنانچه از صدمه گرز البرز مثال این شهریار
کشور جلال نبود حاجی مردود چگونه بدست اعتذار و استغفار حلقه کوب در متابعت کوبیده ابواب
مطاوعت و فرمان سواری بر روی امنای آن دولت میگشود راقم حروف را این دو بیت
از مرحوم فردوسی طوسی علیه الرحمه بخاطر رسید بجهت مناسبت در رشته تحریر کشید
چنین گفت رستم که ای شهریار   نمی‌آشتی جنگ را سازوار   گر ایشان نبودی شکسته از آن
بدین زور گرز من آوردشان   القصه وکلای آن دولت بنابر صلاح کار مسئولات حاجی
مجهول را بدرجه انجاح و قبول موصول و عهد و پیمان را بایمان مؤکد و مشید ساختند و ارقام

شفقت آیین و احکام ملاطفت قرین با استمالت هر یک از اعیان فارس مرقوم و حکم را
بحکومی حاجی لشناس مأمور و او را بیگلربیگی بالاستقلال فرموده رسول حصول مرام و شمول انعام رخصت
انصراف و دو نفر از امنای دولت فیض مبانی بکوچانیدن پرده نشینان جلیات عظمت نواب
جهانبانی باتفاق فرستاده حاجی روانه شیراز و به باباخان قاجار که در آن وقت در دار السلطنه
اصفهان بیمود ارقام متوکده بکاشته خامه منشیان بلاغت نشان کردید که موازی چهار هزار نفر
سوار از سپاه بوجمیع خود را بسرکردگی مصطفی خان قاجار دولو و نوخاری با تشنی معاودت آن طائفه
خذلان بتلاش روانه نماید باباخان حسب الامر معمول داشت انشاء الله تعالی منکوب و مخذول
شدن سردار بعد ازین رقمزده خامه بلاغت نگار خواهد شد قبل ازین مشاطه خامه وقایع نگار
رخسار عروس صفحه را بخال و خط مشکین عبارات و معانی آرایش داده در حجله سرای اوراق نشانید
که چون سپاه شیراز از دم شمشیر برق نظیر غازیان گردن فراز فراری و بجانب شیراز متواری کردیدند
حاجی مردود را چهره خاطر درشت شد حیرانی افتاده مساوی هفت هزار نفر سواره و پیاده از اطراف
متفرق که هر یک در میدان جنگ پلنگ را در شمار نمیگرفتندی فراهم کرد کوه مثال شان رخنه در بدن کوه
دماوند انداختی و هیبت عمود خارا شکن آتش آهنگ شان اجزای جبل الوند را توده خاکستر ساختی تدارک
دیده بسرکردگی رضاقلیخان بشاهسون و رضاقلیخان برادر حاجی علیقلی خان کازرونی و میر
قاسم کوه مره را و غیره سرکردگان الوات فارسی روانه قصبه کازرونی و بخیال آنکه بمشتی گل راه بر سیلاب
و بناخن کند بر آفتاب میتوان بست و بآن یأجوج منشان سد سدید اسکندری اعنی سپاه نصرت
پناه را می توان شکست سر جبهه نواب جهانبانی چون از جسارت ایشان آگاهی یافتند با آن جمعیت
که داشتند بجانب مضمار رزم و پیکار آن طائفه غدار شتافتند چون سپاه شیراز از وصول آن
سیل خانه برانداز مطلع کردیدند قصبه کازرون را با من عافیت خود ساخته آرمیدند نواب چون را

رکاب

رکاب با شوکت کیخسرو و فر افراسیاب در خارج قصبه مزبور قباب بارگاه توقف را بذروه
ماه و آفتاب بر افراشتند و مرکز آن قلعه را دایره آسا محیط شدند هر چند دلاوران بهرام کستی در
کمین نشستند که بلکه قلعگیان پای جلادت از حصار بیرون نهاده دست مبارزت کشایند
میسر نگردید بعد از یکروز خدیو جهان پناه بهادران قلعه گشا را بیورش مأمور ساختند و ایضاً
مضمار نام و ننگ مانند نجوم رجوم که از کره افلاک بر مرکز خاک آهنگ نمایند روی بشهر نهادند و از
اول قلعه مزبور منهزم شیران بیشه جدل کردیده شمشیر انتقام از نیام کشیده روی زمین را از خون متحصنین معادن
لعل فام ساختند آنگه دل باستظهار حصار بسته در پس دیوار معارضه نشسته بودند از نهیب ریاح
فتاح مجاهدین موکب جلال شغال آسا در کنج زوایا و سوراخهای آن شهر متواری کردیدند مبارزان
رکاب ظفر قرین هر کرا یافتند از دست اجل امان نیافته هر کرا پدید کردند در زیر خاک نهان
شد از بسیاری خستگان و افتادگان پشت گاو زمین خم شد و از خون کشتگان بها
تأثیر میکرفت در آن شهر شبنگاه روی داد که یاد از روز محشر و نشان از فزع اکبر میداد چون خورشید
جهان سوز قرین غروب و افول و تاریکی شب نور بصر را از مشاهده محسوسات معزول ساخت
بقیة السیف که متواری زوایای خمول بودند حصار شب را با من عافیت ساخته بجانب شیراز
راه نوردی نشیب و فراز شدند نهایت قریب به ده هزار نفر استر و اسب و شمشیر شان نصیب غازیان دلیر
کردید رضاقلیخان کازرونی براه متولی کفران نعمت در قید خسار و بوار گرفتار و بکم لک حکم
جهانبانان منصور دیده کش از لباس بینائی عور و بکیفر ولدش تیر از جام انتقام همان زهر نوشید
چشم ازو دید از شاهد بینائی پوشید نواب چون رکاب از قصبه کازرون بطالع میمون و بخت
همایون نهضت رکفت خود را بقریه چویم سه فرسنگی شیراز رسانیده ده یوم در قریه مزبور توقف و از
آنجا وارد مسجد بردی کردیدند و مسجد مزبور را از قدوم فرخنده لزوم مسجود خاص و عام و قبله اهل عالم

ساخته شد حاجی مردود چون از کیفیت ورود موکب مسعود وقوف یافت سپاه وقار
و سکون از شهربند خاطرش روی برتافت حیران و سراسیمه و از بدهشت تمام مدفع قضای مبرم
قیام نموده دروازهای شهر را خاکریز و باره و بروج را با جوان و انصار خود که کمتر از فوج نبودند قسمت
نموده از روی کمال جرأت و هشیاری و غایت تیقظ و بیداری و نهایت احتیاط ممهد بساط
قلعه داری و اجتماع مردان دلیرکاری گردیده توپهای شهرآشوب را باوج بروج و فراز فصیل
منصوب ساخته تفنگچیان آتش زیر و جزایریان شعله انگیز در بروج حصار آرمیدند هر روز گروهی
انبوه از مبارزان باشکوه از قلعه پای جلادت بیرون نهاده فوجی از مستظلان ظلال رایات
فتح آیات با صولت شیر و حمله پلنگ بدفع و رفع آن آرایت سیرتان بی نام و ننگ آهنگ مینمودند
چون چند یوم از توقف شیران آجام مردی و مسجد بردی گذشت کوچ و خانوار اکثر از اعوان
و انصار این شهریار که حاجی غدار بعد از اخذ مال قبل ازین از شهر بیرون و در حوالی و حواشی آن خطه
میمون در بیابان بسرکردگی سرگروهها متلاشی بودند باردوی همایون و سایه رایات سعادت
مقرون جمع آمدند و از حام مردم تزاید پذیرفت خدیو فلک بارگاه و داور جهان پناه قلعه زرقان را
که در پنج فرسنگی شهر واقع است بجهت سکنای فرزند و زن بهادران بیشه اوژن و بنه همایون معین
و جنود مسعود را از محاصره قلعه منع نموده محرک سلسله آن جمع گردیده روانه زرقان و مردم زرقان
در متابعت بسته راه ممانعت گشودند و شیمه بیا فرمانبری را بخار و خس نافرمانی مکدر نمودند حضرت
قمر رکاب سکندر سعادت مآب را بیورش مأمور فرمودند مأمورین بنحو مقرر سینه و سنگر برده برج و بروج
آن قلعه عروج و دروازه را گشودند حضرت کسری معدلت نظر مرحمت و مروت نگران شدند که از جانب
ملتزمان رکاب ظلمی و ستمی نسبت بقلعگیان واقع شود و معمار همت را بتعمیر آن قلعه و احداث
بروج متعدده در اطراف حصار مزبور گماشتند و در آنجا چند یوم بدولت و اقبال علم توقف افراشتند

درین

درین حال از آن طرف حاجی مزبور چون از حرکت منصور بجانب قلعه زرقان مستحضر گردید دویست و
پانصد نفر تفنگچی فارسی بسرکردگی باقرخان نامی کلانتری بمعاونت زرقانیان روانه نمود در
دو فرسنگی قلعه مزبور از استیلای خدیو منصور بر قلعه زرقان مستحضر گردیدند و در میان دره آرمیدند
نواب جهانبانی از ورود ایشان اطلاع و فوجی را پریشان ساختن آن جمع تعیین فرموده طایفه غدار
وقتی از نشاء باده بیخردی هشیار گردیدند که خود را بسته کمند دلیران فیروزمند دیدند خدیو سعادت
پیوند سرکردگان ایشان را مأمور بحبس و بند و توابین را باوطان و مسکن خود فرمودند چون بسعی تمام
این ناظم مناظم دولت قلعه مزبور نظام پذیرفت کوچ و بنه را گذاشته مرحمت مسجد بردی ملتزمان
رکاب را مأمور بمحاصره و سد شوارع نمودند مأمورین طریق مرور و دخول شهر را نوعی مسدود ساختند
که بیک نهان کرد وهم و خیال را راه دخول و برون شدن حصار مسدود شد و جاسوس سبک پای نور و شمال را
طریق مرور بجانب شهر مفقود بود مخلص کلام حضرت والامقام را از نظر نصفت و مروت که فطری ذات
شریف و جبلی وجود لطیفشان میباشد بخاطر مبارک رسید که برای تمام حجت احدی را روانه شهر
و مفاد ادع الی سبیل ربک بالحکمة والموعظة الحسنة حاجی مزبور را از ارتکاب حرکات ناصواب ممنوع و غبار
طغیان و عصیان که بر حاشیه ضمیرش نشسته بنسایم نصایح مرفوع نمایند و وثیقه خاطرش را
بکریمه یا ابراهیم اعرض عن هذا موشح سازند بلکه از جاده غوایت بشاهراه هدایتش کشانند و از مقام کبر و تجبر
بموقف اعتذار و استغفارش رام گردانند فهو المرام والا لعنت فلک و ما مسلمانان مؤاخذ درگاه
ملک علام نباشند اگرچه بر ضمیر حقانیت تأثیر که مرآة جهان نمای صور قضا و تقدیر است واضح و لایح بود
که آینه خاطر آن ناکس را زنگ اعمال قبیحه بچندان تیره و تار ساخته است که بصیقل نصیحت نتوان زدود
و ماده سودایش بچنان بجوش و غلیان آمده که بسکنجبین ارشاد و افتیمون موعظه نتوان ساکن نمود
چون از دیده بصیرت نفوس بسیاری از مسلمانان را غریق بحر حوادث دوران و دولت جهی کبیر

از اهل توحید و عرفان جانشین را باهل جنود مکاره زمان مبدل بینند و اتمام حجت صاحبان عدالت
و مروت را در چنین اوقات لازم شمرده است انجناب اهل را از دست ندادن و گوش بر مضمون
حقیقت مشحون این بیت بلبل گلستان سخندانی یعنی جناب صبای کاشانی که میفرماید
از نار کینه تیره زلال خضر مخواه   وز خاربن بخیره امید رطب مدار   نهاده و بشفقت معدلت شعله آذر گوش
ضلالت نپوش افزود و طبیعت ننمودند که خاقان عرش شان کیل و جد عالی رتبه و مقدار و والد والا مقام
انار الله برهانهم و سایر اعیان سلسله جلیله زند مدت چهل سال معمار همت بلند را بر آبادی این شهر ویران
خراب که بمرور ایام حکم نقش بر آب یافته بود گماشتند و بهمات ارجمند را مصروف عمارات رفیع مقدار
و سراهای زرنگار و آینه خانهای گردون آثار و احداث قلعه و حصار و مساجد و حمامات و خانات
و بازارهای دلگشای نگاریا و باغات روح افزا داشته بهیچیک را احتیاج توصیف و تعریف نیست زیرا که
آثار پدید است صنادید عجم را و این بلده فردوس مثال را مرکز رایت دولت و اقبال فرموده پرتو التفات
بر تدارک خللها که باین کشور راه یافته بود انداختند و صغیر و کبیر و منعم و فقیر این بلد درین مدت در سایه
قصر جلالتشان راحت گزین و در ظل کاخ حمایتشان محفوظ کل اهالی ایران زمین بوده جان و مال
و عیال و اطفال بکلی را از طرق حوادث دوران و تطاول فتن و فتور زمان محارست و محافظه
فرمودند معهذا اینگونه طایفه فارسی حقوقشان را فراموش و از نسیان هوش ربانی نمک ناشناسی جبه
نوش نخواهند کرد و بدیجه تردد کار باید کرد اول آنکه در منازعت البته قدم شاهراه متابعت ثانی
و چشم از حقوق دیرینه نپوشی و پاس سپاس و ناسپاسی نکوشی دویم آنکه مخدرات سرا پرده و کوچ و بنه
و اعیان سلسله زندیه را شان رکاب نصرت پیوند را از شهر بیرون نموده بدست وکلای سرکار سپارند
مانند مضایقه از ترک وطن و دل بر گرفتن از کوی و مسکن نخواهیم داشت البته روی توجه بجانب خود هم
گذاشت چنانچه پنبه غفلت را از گوش و حجاب پندار را از دوش انداخته سالک منهج اهل الامر گردد درین کار

گوئی

گوئی خواهد شد و هرگاه بمضمون ما ینفعکم نصحی ان اردت ان انصح لکم طبع معلوم را شربت
نصایح قبول و خاطر مفاسد منوال نپذیرفتن پند موصول نیفتد دست انتقام نادر های سیاست
بر روی تو و هر یک از اعوان و انصار خواهد گشود چنانچه در رزم اسم تمرد و استکبار اصرار ورزد و بمجال
ضعفا و مساکین که ودایع بدایع خلاق آسمان و زمین آمد در رحم نمایند در رزانت قلعه و حصار و حصانت
بروج و ضخامت سرمایه استظهار خود شمارد و از سر راه معاندت بتخیر فالحمد لله الملک المبین مقالید
سیوف مسلول مجاهدین موکب نصرت قرین و مفاتیح مصقول مبارزان معسکر ظفر آئین با بشاره
دست بسالت گشاینده بستن در بیات و بلارک فولاد پیکر جان بازان معارک اخلاص را بشان
و انزلنا الحدید فیه بأس شدید و شمشیر کج بکج تازان مضمار ارادت را در منع یاجوج فتن خاصیت
سد سدید و رمح خطی شان در های حصول حصین و قلاع متین را آهنین کلید است و تا بچال و روز قمعه
ز قلب خون در انجمک شمشیر بهادران دلیر زده و قدر و مقدار خویش را نشناخته و ضرب دست
دلاوران را در میدان مشاهده و نهب تیره خطی شان را در جولان ملاحظه کرده زیاده برین بسفک
دماء مسلمین پریشان جز از نماید و طریق ناهنجار و مرحله ناسزاوار غرور و استکبار را پیش ازین بپایانی بپیماید
نه بهاید که عاقبت کار برسوائی خواهد کشید و درد و درد و خامت کفران نعمت را خواهد چشید
گر بر سر چرخ کلاه خواهی بستن   از پنجه قهرمان نخواهی رستن   ان الینا ایابهم ثم ان علینا حسابهم
بهر جهت پیغام گذار سخنان حق پذیر این امیر کشور بند بهر آبان مفسد بر پر رسانیده چون شقاوت ازلی
دامنگیرش شده بود گوش و هوش را بر نصایح مشکین بوایح نواب جهانبانی ننهاده کمر مخالفت
بگشاد و جوش منازعت انگیخت و از شنیدن پند و موعظه متعظ و از خواب گران غفلت متنبه
و مستیقظ نشد **در بیان محاربه لشکر نصرت شعار با مصطفی خان قاجار و ظفر یافتن
آنجناب بتوفیق مسبب الاسباب** سمند خوش خرام کلک سعادت فرجام در میدان بلاغت

جولان مینماید که قبل ازین کیفیت روانه ساختن باباخان و مصطفی خان را بمدد و معاونت
فارسیان خذلان نشان رقم زدهٔ خامهٔ مصادقت بنیان ساخت مشارالیه بخو معتبر ازینراه وارد
کنار قلعهٔ شیراز گردید حاجی مزبور نظر ببعضی خیالات که منظورش بود در القلعه راه نداده در باغات
مبارکات حداثق خاقان گیتی ستان که در جنب حافظیه واقع است جا داده و اشخاصی که از جانب
وکلای سرکار آقا محمد خان رقم و خلعت آورده مامور بضبط اثاثهٔ دولت و حرکت دادن خادمان
حریم عظمت بودند اذن دخول بشهر داد و بعضی از اعیان فارس از مشاهدهٔ خلعت و مطالعهٔ ارقام
از مستی غرور هشیار و از خواب گران غفلت بیدار گردیدند لیکن در پای چاره را مسدود و طریق
اندیشه را در آن خصوص مفقود دیدند بهر جهت نواب جهانبانی چند یوم قبل از ورود مصطفی خان رایات
توجه بجانب زرقان فرشته بودند چون دو سه یوم از ورود مشارالیه گذشت بعضی شجاعان از درون
شهر عریضه بخاکپای مبارک قلمی و متعهد گردیده بودند که چنانچه در فلان شب موکب نصرت کوکب
بجانب شهر توجه فرمایند این خلاص کیشان که از دروازهای شهر و حصار راه محافظت آن در عهدهٔ
جانبازان است تصرف اولیای قاهره خواهیم داد حضرت جمشید فر دوش معدود با دو بست و
سیصد سوار روی عزیمت بسوی شهر نهادند بعد از ورود بخارج شهر مشخص گردید که حاجی
مزبور بخاطر رسید که باین حیلت خدیو با فرهنگ را بظاهر شهر کشیده بلکه ذات مقدسش را هدف
گلولهٔ تفنگ سازند آنحضرت بمحض رسیدن بدور شهر از کید جماعت مکار استحضار حاصل و مراجعت
بمقر دولت فرمودند مصطفی خان از آمدن حضرت جم مرتبت بدور قلعه و قلت جمعیت ایشان
آگاهی یافته باد غرور و دلاوری در سر و پندار بهادری در دماغ جا داده شد چهار هزار نفر سوار
خود را برداشته از راه کوشک ابو اسحق بعزم جلوگیری خدیو آفاق روانه در عرض راه بسلطان
علیخان برخورده ابواب گیر و دار گشادند و نایرهٔ قتال و جدال را در صحرای باجگاه اشتعال دادند

در آن

در آنوقت حضرت جم جاه بجهت ادای فریضهٔ صبح در نیم فرسنگی باجگاه توقف داشتند که ناگهان نمایان
از مقدمهٔ مزبور استحضار داشته جهان نورد را گران رکاب و سبک عنان فرموده اعلام شهامت را
بجانب آن صحرای خونخوار برافراشته در حین اشتعال آتش جنگ آن شهریار فریدون فرهنگ مانند
باد از عقب رسیده بضرب تیغ صاعقه کردار آتش در خرمن تمکین و وقار دشمنان زدند مصطفی خان
وقتی خبردار و از نشاء بادهٔ غرور هشیار گردید که خود را مرکز وار نقطهٔ وسط آن دایرهٔ خونخوار دید
سپاه قاجار چون توجه خسرو نامدار در آن پیکار شنفتند یکباره ترک جان و سر گرفتند و راه
فرار می جستند هژبران نصرت نشان هر یک چون شاهباز شکاری در صید تیهو مانند شیر
غرین در شکار آهو میان آن طایفه فتاده بچنگ و چنگال دلیری پوست از تن و سر از بدن دشمن
میکندند سواری که میرسیدند از اسبش پیاده میساختند و پیاده که رخ می نهادند در دم بخاک
هلاکش میانداختند گرد فتنه پردهٔ پوشش رخسار چرخ والا و غبار آشوب سرمه کش دیدهٔ دیده بانان
بام فیروزه فام فلک علی و نالهٔ کوس و نعرهای خروش کورکه و فغان روئین درای پردهٔ در گوش
ساکنان این طاق مینا با دو دامن شیران آهن خا فروزندهٔ آتش شور و غوغا و فتنهٔ قیامت
و آشوب رستاخیز برپا شد عاقبت گل ثبات و قرار شان در شاخسار پیکار گی پژمرده و چراغ
امیدشان مانند چراغ سحری افسرده گردیده روی از میدان جنگ برتافته بجانب شیراز
شتافتند دلاوران ضیغم شکار تا پیش خندق و پشت حصار آن قوم نکبت شعار را بگرفتند و می
بستند و میکشتند و می خستند چند دفعه مصطفی خان مطعون طعن سنان بهادران
جانستان گردید کاری نشد و بهر جهت قریب به هزار نفر سرکرده نامی و لشکریان جزو اسیر چنگال
شاهین مجاهدین میدان توکل گردیده بیست نفر از سرکردگان که اسم و رسمی داشتند بحبس و قید
مامور و سایر را توشه و خرجی داده روانهٔ عراق فرمودند و بعد از چند یوم بنه را در زرقان نهاده

بمسجد بردی مراجعت فرمودند درین دفعه سهم دست برد دلاوران بر هدف ضمیر حاجی
واعوانش تا پر نشسته رشته وقارش بمقراض تیغ بهادران گسسته گردیده مصطفی خان را
بالبقیه السیف خیول نصرت شمول که تا آن زمان در باغات مبارکات خارج شهر نزول
داشتند ماذون بدخول شهر نموده بفکر چاره کار افتاده در بیان جنگ لشکر ظفر آهنگ آقا
محمد قاجار و رضا قلیخان قاجار و منهزم شدن سپاه مخالف قبل ازین مرقوم قلم
خجسته رقم گردیده که وکلای آقا محمد خان حسب المسئول حاجی مجهول چند نفر از معتمدین
دولت خویش را بجهة ضبط اموال و اسباب و اثاثه سلطنت روانه شیراز ساخته بودند تا این زمان
مراجعت و ورود آنها بعلت انسداد طرق و شوارع و حصار غازیان نصرت شعار در امر
محاصره و بعضی خیالات فاسده حاجی که در سرودشت که در خبر تاخیر مانده درین اوقات که چنین
شکستی بر قوایم استعدادشان راه یافت ابلاغ امر خطیر با منسوبی دولت آقا محمد خان
لازم گردید لاجرم مراتب را عرضه داشته و قدری از اسباب مرصع و آلات از قبیل صندوق
مروارید نگار و خنجر الماس و جواهر سواره و پیاده بوزن سبک و بقیمت سنگین بر خورجین نهاده
نفر از یکنفر فرستادگان مذکور بسته از راه غیر معمول روانه دار الملک طهران نمود چون وکلای
آن سرکار از شکست قشون مستحضر گردیدند هفت هزار نفر سوار جرار ابوالجمع جان محمد خان و رضا قلیخان
دولوی قاجار یوخاری باش ساخته امر فرمودند که از راه مرودشت و طریق ازنجان بهر چه بیند سلک
مقصود گردیدند چون محصلین نواب جهانبانی بجهة وصول و ایصال حقوق دیوانی بهمه جهات
الکای فارس متفرق میبودند از آمدن سرداران مزبور مطلع گردیده معروض رای مرحمت پیرا گردانیدند
بعد از آنکه خبر مزبور در اردوی شهر آثار انتشار یافت سرکردگان سپاه جلادت دستگاه
چنگال شاهباز غرش را باصطیاد طایران ارواح ایشان تیز چنگ و هیبات مجموعی سرخاب

حضور

حضور خدیو با فرهنگ گردیده بعرض رسانیدند که مارا مرخص کن که بشیراز رسیده شیرازه انتظام آنها را بریم
و با تمام کارشان بپردازیم نواب سپهر رکاب فرمودند که چنانچه مرتکب این فعل گردیده و در تیرکمک
حمل بر انکسار ما خواهند نمود الحمد لله والمنه سد ممالک خاطر جلادت مظاهر ما از فساد القوم یاجوج نهاد
قصوری و بوستان ضمیر جلادت تخمیر را از خزان طعن سنان دشمنان فتوری نیست
ان شاء الله الرحمن بعد از ورود آنها بقلعه شیراز بتدبیر شان خواهیم پرداخت القصه سرداران
مزبور از طرق غیر معمول وارد شهر و استظهار قلعه کیان ترا بند پذیرفت مصطفی خان قاجار
و حاجی کیک بعد از رسیدن کومک قشونهای برهنه خود را که از دم شمشیر برق اظهار شیراز زنان
دلیر گریخته بودند مجدداً تدارک دیده علاوه سپاه جان محمد خان و رضا قلیخان گردانیده در تهیه
استعداد در میان قلعه و حصار آرمیدند چون یکدو روز از ورود سرداران گذشت استظهار
و استرواح کلی بجهة ایشان حاصل گشت هنگام روز نیم که خسرو فلک چهارم از خطوط شعاعی
پنجه قلعه گیر برا گشوده بشست جهة حصن حصین عالم را فرو گرفت شهریار هفت کشور که در روز جنگ
از برای هوس نام و ننگ پنجه و کام در کام نهنگ نهادی پای در رکاب اشقر مجولی در آورده سپاه
شیر غرور را البتوی مامور و با دبدبه خاقان و فغفور روی عزم میدان رزم نهادند از طرف دیگر
مصطفی خان و جان محمد خان و رضا قلیخان سرداران ثلثه اگرچه خود را در هم آوردی این خدیو
کشور مردی لایق و امر عظیم مقابله را در شان خویشتن موافق و در خساره و خود خود آن نوزمیدند
که با آفتاب عالمتاب ذات شریف آن شهریار کامیاب برابری توانند کرد و خاشاک شخص
خویش را در برابر سیل بی زنهار لشکر نصرت آثار توانند در آورد و لاکن نظر بزعم موده ولینعمت خویش پای
تهور پیش گذارده با پانزده هزار پیاده و سواره و اهبت بسیار بعزم پیکار از شهر بیرون و پشت بحصار
داده بجانب قول ظفر شعار آورده صفها بیاراستند و ترتیب صفوف از جانبین درست گردید

نایرهٔ حرب را به چرخ اثیر کشید   و از روز نو که آفتاب بلند   بر افکند بر حصن دیگر کمند
سیاه شب تیره دیوچهر   گریزان شد از بیم تابنده مهر   خدیو سکندر روش جم شکوه
بدل همچو دریا بتمکین چو کوه   منوچهر چهر و فریدون نظیر   انوشیروان عدل و خسرو سریر
سیاوخش دیدار و رستم خدنگ   بدشت اژدها و بدریا نهنگ   بجنبش چو بحر و برزش چو ابر
که حمله برد که کین همچو ببر   بفرمود تا اسب زرین بزین   کشیدند بر ساحت دشت کین
چو بر پشت زرین تکاور نشست   کمرگاه گاو زمین بر شکست   همائی بر آمد چو پشت عقاب
بچرخ برین شد بلند آفتاب   ز پولادپوشان آهن کلاه   بباد صبا بسته گردیده راه
بپیراهن و دامن نامدار   کشیدند آهن دلیران حصار   ز بیم خروشیدن کوس و نای
زمین را نشد پای تمکین بجای   ز برق سنانهای خورشید رنگ   ز آواز شیر و خروش پلنگ
زحل چشم بگرفت مریخ گوش   ملک رفته بر دوش گردون ز هوش   چو آن بحر جوشان تلاطم گرفت
ز خون گذرگاه انجم گرفت   ستوران آهو تک تیز گام   غزالان خوش منظر خوش خرام
بمیدان کین برگرفتند تک   شد از گرد در پرده روی فلک   ز بس ریخت از تیغها خون بدشت
همه سنگها لعل و یاقوت گشت   ز تیغ جهان داور چیره دست   بر و بوم شیراز در هم شکست
شد از بازو و مملکت گیر او   کلید در فتح شمشیر او   القصه هر دو لشکر مانند بحر اخضر
جوشان و خروشان بیکدیگر ریختند و بدست و تیر و کمان بهم آویختند بهادرانی که در میدان
جنگ روی از پلنگ نمی گردانیدند مانند شیر خشم آلود چنگ و چنگال خونریزی بکندن پوست
دشمنان گشودند و بلائی که از مهابت تیغ فولاد پیکر ایشان کوه آهن آب میشد خاک میدان
از خون معاندان لعل پر آب نمودند از جوشش کوس که و کوس و جوش بهادران صاحب ناموس
و صهیل اسبان شموس زلزله در ارکان چرخ آبنوس و ولوله در گنبد سپهر سندروس افتاد چون فوجی

از بهادران

از بهادران فیروز جنگ حسب الامر جهانبانان با فرهنگ بجانب کوه مغربی شیراز عزیمت
و آهنگ نمودند روباه صفتان سپاه مخالف را تصور اینکه سران لشکر منصور را ضعف
و قصوری و وهن و فتوری روی داد و بآن جهة طبل ارتحال بجانب جبال کوفتند غافل شده
بجانب قول همایون اسب انداختند جهانبانان کشور مردی پا در رکاب مردانگی
افشرده دست یلی از آستین پردلی بیرون و کوشش و کشش را بجائی رسانید که داستان
رستم و اسفندیار از صفحهٔ روزگار محو گردید و خونریزی بجائی انجامید که مریخ خون آشام انگشت
حیرت بدندان گزید ناگاه خورشید فیروزی از مطلع سعادت و بهروزی طلوع و سروش غیبی
ندای بهجت انتمای انا فتحنا لک فتحا مبینا در داد و طنطنهٔ ینصرک الله نصرا عزیزا بلند آوازه شد چون
القوم نابکار مبارزت پلنگان کوهسار دلیرانه در میدان دیدند و ضرب دست شیران کنام
جهانگیر را در جولان چشیدند عنان ادهم فرار را بسوی قلعه و حصار کشیدند یکه تازان میدان
جنگ در عقب آن طائفهٔ بی نام و ننگ شتافته بسیاری از آنها در پنجهٔ تقدیر اسیر و دستگیر رضا قلیخان
قاجار که اعتقاد و استظهار آن طائفه غدار بوی بود گرفتار کمند سپاه فیروزمند گردید مبارزین عرصهٔ کین
و مجاهدین موکب نصرت قرین تا کنار خندق آنها تعاقب نمودند هر کس که میخوردند از عمر بر میخورد
و در روی تختهٔ پل ازدحامی گردی نمود بحیثیتی که مجال عبور نبود از غایت خوف و هراس چندان
خلق بخندق ریختند و بالای یکدیگر جان دادند که خندق با زمین سمت تساوی یافت حضرت
جهانبانی با فتح و کامرانی رجعت بلشکر فیض مبانی فرمودند غازیان جان نثار اسب و یراق
بی شمار و اسیر بسیار بمعرض در آوردند سرکردگان اشرار را محبوس و داغ آزادی بر پیشانی نهاده
مطلق العنان ساختند مختصر کلام اهل قلعه از خوف و بیم آن دست بر دامن اندیشه ناک شدند دیگر صدا را
یارای آن نماند که از روزن دیوار و سوراخهای حصار نگاه کنند تا به بیرون آمدن چه رسد

چون مدت سه چهار سال بود که غلات و حبوبات الکای فارس بعلت ملخ خواری بتغیر
کلی یافته بلکه در بعضی ولایات دانه یافت نشید و غله که در شیراز موجود بود انحصار بانبارهای
دیوانی داشت خانوار سلسله جلیله زند و جماعت ایلات آنجا که پیوسته چهره خوار سفره هم بوا
سکند رحشم میبودند بهیچوجه احتیاط در خصوص سرانجام آذوقه ننموده و بعضی فقرای شهر نظر
به بی بضاعتی بهمین درد گرفتار بودند درین وقت که صرصر جور و عنف حاجی بی انصاف
فروزنده آتش لاف و گزاف گردید چنانچه در جائی هم سراغ آذوقه مینمودند بدست حرص و آز روب
تصرف آنرا بر روی اعوان خود میگشودند بهر جهة چون مدت محاصره بطول انجامید و
دلبه چهار ماه هلالی متوالی کشید ضیق محاصره علاوه علت قحط و غلا گردید آذوقه نقصان
کلی پذیرفت و بجز از اعوان و انصار حاجی که با انبارهای دیوانی مدار مینمودند سایر فقرا و مساکین
بتخصیص کوچ و بنه خانوار زند و ایلاتیکه در رکاب حضرت اقتسان بودند از نان بجز قرص
آفتاب نشان و از حبوبات اثر بجز در انبار کاهکشان سپهر نمیدیدند و با آرزوی گندم مزرع سبز
فلک بطرح داس قیاس مهدیرو مینمودند بامید خوشه سنبله از خرمن چرخ بدست هم سیر بودند و بجای
خورش در صبح و شام لقمه را بخون میآلودند و با آرزوی پالوده خون دل فرو سود از دیده میپالودند
جانها از باد برنج مرنج گرفتار و خاطرها از یاد طعام بهانه کش زهرناگوار درویش و محتشم و ذلیل و محترم
القطالنها از الم جوع و گرسنگی در آزار بودند و مذاقشان از فراق شیرینی جز تلخکامی نمیدید و از غم حلوا
سوای زهر جان فرسای حسرت نمیچشیدند گسستگیکه بلوز و مغز بادام میالودند در عوض گوشت
پوست یکدیگر اندر فتاده خون بسم را میخوردند و از یاد نان آه حسرت بلب آورده از غایت
اشتیاق میمردند نام نان از خاطرهاشان بیرون و از آرزوی خوردنی دلهاشان در سینه
خون شد بهر جهة آتش جوع خرمن ثبات و قرار بینوایان پریشان و پریشانان بینوا را

بکلی سوخت و شعله گرسنگی مزرع صبر و شکیبائی آن بی دستان و پابان را بر مباد فروخت
از زحمت پریشانی بجان و از وصمت بیسر و سامانی بامان آمده راضی بترک وطن و دل
برگرفتن از کوی و مسکن گردیدند حاجی مزبور بعضی ایشان را اخراج از شهر و دور از کوی و برزن مهجور
داشت و آن جمع پریشان فوج فوج بظلال رأفت ملتزمان موکب فرخنده اقبال و سایر عاطفت
مستقبلان آستان فلک تمثال ارم مثال اجتماع و استظلال جسته و قاطبه آنها از صغیر
و کبیر مهمان خان کرم و چهره خوار سفره همم والا گردیدند و در آن هنگام نیز مصطفی خان با جمعیت
خود بعلت تنگی از شهر انتقال بجانب کربال نموده ترفیه حال محصوران بی گناه قلعه نیز مکنون
ضمیر مرحمت گستری بود از خارج شهر حرکت و بسوی قلعه زرقان نهضت فرموده
مصطفی خان مدتی در کربال توقف لاکن از دست برد دلاوران پیوسته پریشان حال
و قرین تأسف میبودند بعلت سد طرق آذوقه در اردوش تنگ گردیده بجانب شهر آهنگ
نموده در باغات مبارکات خاقانی غنوده چون چند یوم از ورودش گذشت و زمین سیاه
از زلف مشکین خوبان و تیره از شام هجران شده نواب جهانبانی قدری سوار برداشته
بنفس نفیس باردویش یورش برده سلک جمعیت آنرا پریشان فرمودند و در اثنای آنحال
جمعی از ایلات مافی که در اردو بخت با حاجی مزبور ساغر کش بادهٔ نمک ناشناسی گردیده بودند با یکدیگر
ممهد شده بودند که حاجی را مقتول و خدمت مزبور را شفیع گناهکاران ساخته روی نیاز
بآستان خدیو دشمن گداز که ملجا و پناه مردود و مقبول است آورند حاجی از اراده ایشان مطلع
و بحکم او مامور بملوک بضا نمود جماعت مزبور روی نیاز باردوی خسرو بنده نواز آورده و امتزاز
اندند

ذکر ورود آقا محمد خان قاجار به بلوک ابرج و شبیخون زدن لشکر بر خاشگر باردوی او

جواد خوشخرام خامه خجسته فرجام در میدان صفحه شیرین نهج تیز گام میگردد که حاجی غدار و سران

قاجار بکار بربند و بعضی از قلعگیان را نیز در مقام نفاق و ضمیر شان را مایده بعهود و میثاق
نیافتند بکار چاره جوئی نشتافتند آخر الامر چنین قرار دادند که احدی را باستدعای موکب
بلند کوکب آقا محمد خان بجانب عراق روانه و جنابش را بسوی آن کار فارس دعوت
نمایند بنابرین عرایض بوکلای آن سرکار نوشته نگاشته جنابش را واقف بر این مطلب ساختند
که رعیت و سپاه در تنگنای قلعه پریشان و تباه و چشم بر شاهراه امید جویای وصول موکب
جلالت پناه میباشند چنانچه طایر عزم جناح استعمال بجانب این ملک ارم تمثال نگشایند و سمند
جهان نورد بطریق سرعت مراحل صوب فارس را نه پیمایند و اسبابی که چیده شده بدست سعی
و اجتهاد اهل عناد برچیده خواهد شد چون عرایض مزبور معروض رای وکلای دولت آقا محمد خان
گردید در آن هنگام هوا باعتدال مایل و آفتاب جهانتاب به بیت الشرف خویش یعنی برج حمل
داخل گردیده بود با حضار لشکر و تدارک عسکر و سرانجام اسباب سفر پرداخته بیست هزار نفر پیاده
و سواره در رکاب جلادت شعار ساخته و از دار الملک طهران محرک سپاه انجم دستگاه و با ابهت
تمام و حشمت مالا کلام پای استعجال راه نورد صوب شیراز و بجانب جناح سرعت انتقال
مرحله پیمای آن خطه ارم طراز و الی ملوک ایرج پیمانیده نشیب و فراز گردیدند چون خبر ورودش بسمع
بانهای منهیان بعرض نقاوه خاندان کرم و برازنده مسند کسری و جم رسید با مداران جنگجو و شیر دلان
هژبر خو را بمجلس شوری و کنکاش طلب داشته مطلب نهفته را آشکار و از صلاح کار و قرار جنگ و پیکار استفسار
از آنها فرمودند همگی متفق الکلمه معروض داشتند که مقابله سپاه آقا محمد خان مخالف آیین سپاهداری
و از لباس تدبیر عاریست زیرا که جمعیت ما قلیل و از ایشان جمعی کثیرند صواب آن است که حضرت
سپهر رکاب کوچ و بنه اردوی سعادت مآب را از قلعه زرقان که قریب بشهر و میان دو
دو دشمن واقع است مامور بحرکت و در یکی از قلعه جات مرودشت سکنی داده خود جهاد

رعیت

رعایت ملک پیچون کرده بر سر ایشان شبخون بریم کاه کلید ظفر بدست آید بابهای مراد بر رخ
گردون نهیم و چنانچه از شبخون نعمت افتتاح روزی نشود توقف در این صدد و را موقوف
و عنان توسن عزیمت را بجانب دار الامان کرمان معطوف سازیم سخنان اهل اردو در مقیاس
عقل و میزان خرد آنحضرت سنجیده و ناپسند افتاده فرمودند که این رای بسی ناصواب و مغایر راه
و رسم مردان جلادت مآب است الحمد لله ملک العزیز شاهین جلادت عزم غازیان نصرت
انگیز را چنگال جلادت تیز و تیغ برق نظیر مبارزان رکاب سعادت نشان در میدان مجاهدت
و مبارزت از نهال هستی معاندین پیوسته برگ ریز است در این صورت باعمال عجایز مبادرت
کردن و طریق مسکنت با دشمن بی صورت و ابواب خدعت و حیلت بر روی ایشان گشوده
بی ضرورت جنگ را بر رو بصلاح عقرب لضوابط فتوت و مردانگی اولی و انسب است خلاصه
رعب خوف چنان مستولی بر شخص وجود ایشان شده بود که بحلاوتهای سخنان الهام بیان
وحی ترجمان حضرت گوش شان مغلوق گشته و گفتگوهای جنابش را بگوش هوش مسموع نداشته
و اصرار در امر شبخون از حد اعتدال گذرانیدند بخاطر همت مظاهر را از جنگ روبرو ممنوع داشتند
چون عزم شان بر شبخون جزم گردید حضرت کسری معدلت لا علاج کوچ و خانوار سپاه جلادت
امتزاج را از قلعه زرقان مامور بخارج و در یکی از قلاع مرودشت سکنی دادند و با سه هزار سوار کینه
توز دیده دوز خصم سوز جنگ ساز شیر جوش درع پوش سخت کوش کاروان   با فرغ شیر سپاه
از تیغ شان در مرغزار   با چرخ بار سپید از تیرشان در آشیان   عنان ادهم صبا رفتار بجانب
اردوی آقا محمد خان گشادند و پانزده فرسنگ مسافت را در هفت ساعت پیمودند قراولان
سپاه مخالف عصر آن روز سیاهی لشکر و گرد عسکر فیروزه دیدند بعرض وکلای جناب آقا محمد خان
رسانیدند ایشان سیصد نفر تفنگچی دامغانی که شیوه آتش فشانی بی نظیرند بمحافظت نگاه که این

مرودشت و ابرج واقع است مأمور که ملکه جنود منصور را ممانعت از عبور و مرور نمایند حضرت فیروز
نیمی از شب گذشته خود را به تنگ مزبور رسانیده تفنگچیان مستحفظ در ورود شیران آدمی خوار
و هژبران خنجر گذار مطلع و مستحضر گردیده از در منع در آمدند و بازوی تفنگ اندازی و آتشبازی گشودند
یکه تازان میدان جنگ و جان بازان دریا دل نهنگ آهنگ و یکبار یورش و با تیغ
بیدریغ منطقی آتش شر و شور و ابراهیم نام سرکرده ایشان را از لباس زندگی مهجور و به انگشت شمشیر
انگشت خموشی شان بر لب نهاده از تنگ عبور و غازیان جلادت مفطور را بالسویه
ترتیب فرموده دو تیپ با محمد خان و عبدالله خان اعمام خویش داده از دو سمت روانه و خود نفس
نفیس بسمت اردوبازار شقه گشای لوای فتح گردیده طلایه داران معسکر قاجار با نهای یکنفر
از تفنگچیان بقیة السیف از رسیدن قضای مبرم مخبر گردیده آوازه توجه موکب همایون را
بعزم شبیخون در اردو منتشر ساختند جناب آقا محمد خان نیز تفنگچیان اردوی خویش را بعمارات
بروج و سنگر اردو فرستاده بقدر مقدور اطراف لشکر را استحکام دادند مأمورین و مستحفظین
شروع بانداختن تفنگ و هنگامه آرای معرکه برای جنگ گردیدند خسرو شیر دل هژبران آهن گسل را
قلاده جرأت از گردن گشاده مأمور بیورش فرمودند شهسوار عرصه میدان جنگ
بایلان شد خوی خون پلنگ روی شوکت جانب دشمن نهاد شد از شیران یل افگن گشاد
در فضای جنگ و در دشت قضا ز آهنین پوشان پولادی قبا سد آهن در ره دشمن کشید
در ره دشمن بسد آهن کشید نامی شد نعره آمد در خروش خون ز تنهای یلان بگرفت جوش
ز آتش کین سوخت خرمنهای مهر شعله پیدا و برشد از سپهر سیل فتنه از زمین بالا گرفت
موج خون تا طارم والا گرفت از شعاع تیغهای بی حساب سر زد از هر سو هزاران آفتاب
از تصادم و تصادمات در آن شب قندیل فروزان ماه بمرتبه عکس نور و ضیا بعرصه خاک و ساحت

این تیره مغاک انداخته و شبانه عرصه جهان را پر نور ساخته بود چنانچه موری در حوالی لشکرهای
مردمی میگشود عدد اندازان چابکدست از نشانه کمانداری سرعت دیده آتشش را به پیلک خار اشکاف
بیکدیگر میدوختند و هر گاه پشه از جای خویش بال پرواز میگشود تفنگچیان آتشبار بصاعقه گلوله در دم
بال و پرش را در هم میدوختند بهر جهة در آن شب یورش تا از روز بهادران عدو سوز داد
مردانگی دادند حضرت سکندر نشان در خارج اردو چون سد پای برجا ایستاده و غازیان
جلادت نشان نجوم مقر اطراف لشکر را محیط و اهل اردو آن دایره خونخوار را نقطه وسط گشته
سی چهل نفر سوار را از جانب اردو بازار بسر مردانگی بر سر کشیده داخل آن دریای گردیدند آن
خیل فرزین از انجم چون بحر قلزم از صرصر حرکت یک مبارزت و دلاوران پلنگ کین آهن پوش
پذیرفت و هر فردی ترک جان و خود گفت القصه از هجوم بهادران و دست برد دلاوران خللی
فاحش باردوی قاجار راه یافته پای ثبات و قرار شان از دست رفته سلک جمعیتشان
پراکنده گردیده قریب چهار هزار سوار هزیمت و وادی فرار گشتند در هنگام اشتعال آتش گیرودار شخصی از اردوی
قاجار خود را برکاب معدلت شعار رسانیده معروض داشت که جناب آقا محمد خان عنان عزیمت را
بصوب عراق معطوف و تفنگچیان لشکرها بعلت عدم اطلاع از چگونگی احوال صاحب اردو نهضت آن
لشکر را موقوف نخواهند نمود صلاح در آن است که حضرت جهانبانی لشکر جلادت مبانی را مقرر
دارند که دست از استعمال آلات حرب و قتال و اجرای ادوات ضرب و جدال کشیده در جای
خویش توقف نمایند هنگام صباح که فرمان فالق الاصباح خورشید خاوری قدم بعرصه نیلوفری
خواهد گذاشت و جهان لباس عباسی شب را از بر افکنده فلک کلاه مهر را بر سر خواهد نهاد و تیر از رعب
خداوند اردو مطلع گردیده غبار جنگ مرتفع خواهد شد بنابر عرض شخص مزبور که فی الحقیقة بی غرض
و یقینی او آن سه چهار هزار نفر را انهزامت آقا محمد خان ظفر روی نموده بود خدیو صاحب غیرت در هنگام تیر از

از یورش ممنوع و باطمینان خاطر علم توقف در خارج اردوی مخالف مرفوع فرمودند ملتزمان
موکب سعادت کوکب چون احوال را بدان منوال مشاهده نمودند بجهة حرص و آز که با انتساز گرفته
هر یک غنیمتی که بدست آورده بودند برداشته پای عزیمت بجانب مرودشت گشودند زیاده بر یکهزار سوار
در رکاب آن تاجدار باقی نماند علی الصباح که فراش قضا شموع نجوم و قنادیل کواکب را از فضای
سپهر برچیده مشعل فروزان مهر را در پیش طاق افق برافروخت مشخص گردید که وکلای دولت آقا محمد خان
دست کشیدن بهادران را از جنگ برجعت جدید با فرهنگ محمول داشته پای ثبات و قرار فشردند
بهر صورت جناب آقا محمد خان چون از کیفیت احوال و توقف حضرت جمشید خصال در کنار اردو
و قلت جمعیت آنحضرت اطلاع یافت هفت هشتصد سوار که باقی مانده بود برداشته بعزم مجادله
از اردو بیرون آمدند حضرت کسری مرتبت چون از امور وقوف یافتند نظر به پریشانی خویش توقف را
موقوف و عطف عنان عزیمت بجانب مرودشت فرمودند بعد از ورود بمحل مزبور ماندن را در آن
حدود صلاح ندیده کوچ و بنه را برداشته روانه کرمان شدند راقم حروف چون در آن زمان منسلک
و منتظم در سلک ملتزمان موکب آقا محمد خان میبود در شب مزبور حضور در دشت بعزة الله الملک الآفاق
آنچه نگاشته خامهٔ صداقت اتفاق گردیده خالی از اغراق است وقتی که جناب آقا محمد خان از توقف
آنحضرت نامدار اطلاع حاصل نمود و بعزم مقابلهٔ آن شهریار دریا دل سوار میگردیدند حضرت با دل در کنار
اردو بر پشت بارگی سبک پوی ایستاده بودند و مسافت نیم فرسنگ نبود که احدی را یارای
آن نبود که تواند از حد خویش پای بر نهد مختصر کلام جناب آقا محمد خان تا کنار اردوی خویش آتش خوی
بر شبدیز سبک سیر عنان دادند و زیاده بر آن قدم عزیمت نگشادند حضرت کسری معدلت در نهایت
آرام و کمال وقار روانهٔ مقصود گردیدند اگر چه در آن شبیخون حضرت کسری شأن کاوه فروغ
کیخسرو ارشاد و رستم را از نهاد برآوردند اما جناب آقا محمد خان نیز پایداری را بجائی رسانیدند که نام

ادبار اسباب از صفحهٔ عالم محو شد بهر جهة جناب آقا محمد خان یکروز در منزل مزبور توقف نمودند
و اسباب و اموال که در شب اهل اردو از یکدیگر غارت نموده بودند استرداد و باصحابش رسانیدند
از آنجا روانهٔ دار الملک شیراز و بتاریخ هیجدهم شهر شوال المکرم ۱۲۰۶ وارد آن خطهٔ ارم نظم شده ۱۲۰۶
در عمارات مبارکات شاهی نزول و حاجی مزبور را بنوازشات غیر متناهی مشمول و بزرگیان آستان
دولت و کوچ و خانوار اعیان سلسلهٔ زند را کوچانیده روانهٔ عراق و خود مدت سه ماه در دار الملک
شیراز بابسط انبساط طمطراق میمون بود و عمارات و باغچهای خاقان علیین مکان را که هر یک نمونهٔ
باغ جنان و بهشت جاودان بود و تعریف و توصیف هر یک را مفصلا مشروح طوطی شکرستان
سخن پردازی و بلبل گلستان بلاغت گستری میرزا ابو الحسن عصاری در تاریخی که وقایع ایام دولت
علیهٔ زند را قلمی نموده اند مدون ساخته بتنبیه بی انصافی ویران و سنگهای مرمر منقش
و درهای خاتم و پردهٔ مصور دلگشا و آئینهای طویل عریض که خاقان جنت آشیان در ایام دولت
جمع نموده در عمارات مبارکات کار فرموده بودند بانچه ممکن الحمل و سهل النقل میبود تماما در طهران
در عماراتی که خاقان گیتی ستان در دار الملک طهران برافراخته بود بکار گذاشت سبب
تألیف کتاب برای مشکل گشای شهریاران دار الملک عبارت آرائی و تاجداران کشور
فصاحت پیرائی مخفی و مستور نماند که این مستعین بعنایات الله الملک اللطیف ابن عبد الکریم
علی رضای شریف را در عنفوان جوانی و هنگام ریعان حدیقهٔ صبای وجه کامرانی که قدم بپایهٔ عشر ثانی
سلم زندگانی نهاده بود در دار العلم شیراز جنت طراز شرف صحبت و فیض خدمت خسرو شیرین کلام
کشور سخندانی مجموعهٔ کمالات انسانی خلاق المعانی میرزا محمد صادق مولوی متخلص بنامی که منشی طبع
تحریرش در میدان بلاغت گستری از چوگان خامه گوی برتری از عطارد و مشتری نمودی و بیان
معجز اثرش از عصای قلم ارقم شیم ید بیضای موسوی و از دم کلک روح پرور اعجاز عیسوی نمودی و هر یک

از طفلان سبق خوان دار الافاضهٔ فکرش معلم هزار حسان و هر فردی از شاگردان نوآموز دبستان
دانشش استاد صد هزار سخندان بودی روی داد مدت سه عام در خدمت ذی سعادت آن امیر عطارد
احترام از جام استعلام علم انشا می آشام و از شربت خوشگوار استفاضهٔ صنعت سحر تزئین کام
در دبستان استفاضهٔ سخن نیوش و از ساغر استکمال جرعه نوش می بود آن جناب نیز تربیت این
بی بضاعت را از راه معین عاطفت بقدر قابلیت تربیت می فرمودند تا آنکه حضرتش از جانب
خاقان مغفور بجنگ که در دیباچه مسطور است بضبط وقایع دولت فیض مطالع مأمور گردیدند و بر
وداوش شاهدان واقعات و گذارشات را از آغاز دولت سلسلهٔ علیهٔ زندیه مقدمات افتتاح قلعه
طبرک صفهان بمشاطگی کلک سحرکار دار الشکرین خامهٔ معجز نگار پیرایهٔ کلام و زیور انتظام پوشیده
در سال هزار و دویست و چهار ساقی اجل شراب ناگوار مرگ را نوشیدند چون گوهر مطلوب ناسفته
و غنچهٔ مدعا در گلبن مقصود نیم شکفته ماند نواب مستطاب فلک احتشام حضرت مشتری عطارد
احترام قطب فلک جاه و جلال محور آسمان عز و اقبال مرکز دایرهٔ فضل و کمال بهین نتیجهٔ دودمان آدم
و حوا معین سلالهٔ خاندان سید بطحا جامع شرایط و ضوابط وزارت باهرها و معین و مبین حق
صلبها و املها وزیر معظم مکرم و دستور مقتدر مفخم نظام بخش ملک عالم و انتظام ده مهام جمهور امم
اعتضاد السلطنة البهیة السلطانیة اعتماد الدولة العلیة العالیة میرزائی میرزا محمد حسین حسینی فراهانی
مد الله تعالی ظلاله علی رؤس الاقاصی و الادانی این حقیر را باتمام این سفینهٔ نگارین که هر صفحه اش
شاهد رعنائیست مرصع کرده و هر ورقش عروسیست در حجله خانهٔ لطافت پرورده مأمور فرمودند
در جواب این منقبت بسان در اینمطلب سفتم و چنین گفتم   باز کجا صعوهٔ لاغر کجا ذره کجا خسرو خاور کجا
پرتو خورشید کجا و سها   مسند جمشید کجا و گدا   بلبل نواخوان طبع این حقیر در چمن نکته دانی هنوز
نوپرواز است و طوطی ناطقه در شکرستان عبارت پردازیش همان تازه آواز از آن گذشته مگس را

درمطار

در مطار سیمرغ زرین بال چه مقدار و صعوهٔ لاغر الصید عقاب چه سروکار و دراج را در بازار شاهباز
چه رواج و خزف بهار را با گوهر ثمین چه مزاج است و جلوهٔ کلاغ را با خرامش کبک چه مشابهت
و خروش زاغ با نوای عندلیب چه مناسبت است صد خود شناسی است که در انتقام عالی که
عروج باسفل ترین پایه اش از حوصلهٔ عقاب زرین جناح فکر و همای تیز پرواز خیال بیرون است
قدم گذارد و بحریم حرمت و سراپردهٔ عزتی که شهریاران بلاغت گستر و تاجداران فصاحت سیر را
در پیرامون آن راه نیست پای جرأت نهد باغی است که بر اغصان هر سطرش بلبلان خوش نوای
معانی در نغمه سازی بوستانی است که در هر دوحه از نامهٔ مشکبارش عندلیبان چمن پیرای غوانی
بصوت داودی مشغول نکته پردازی هر غنچهٔ نکته اش گرد از طوطیان شکرشکن بصد زبان معنی
پیرا و هر حرف برگش مانند طاوسان خوش خط و خال بهزار رنگ جلوه نما هر طرف اندر فضای این چمن
سارک طوطی بهم کرم سخن هر نگارین نکته اش شاخ گلی هر گل از هر لفظ و معنی بلبلی پر بچه کان
الفاظش که بر تخت مرصع مطر کاشان اللؤلؤ المکنون مصدر نده صاحب ابراغنج و دلال سودائی زلف
و خال نقوط نموده و حور اوشان نکات ابکارش که کانهن الیاقوت و المرجان بر سریر موزون
موضوعهٔ صفحه نشسته اند بغمزهٔ غماز خون از چشم ارباب نیاز گشوده سلمای هر حرفش بهزار شیرین کاری دلربا
و لیلای هر لفظش بصد هزار رعنائی روح فزا انهار جداولش نمونهٔ جنات تجری من تحت الانهار و جیحون
کلمات آبدارش نشان فیهما عینان تجریان هر یک از لآلی شاهوار استعاراتش که از دریای
طبع وقاد بر کنار افتاده لایق تاج شهریان است و هر دری از فرائد عباراتش که از کان ذهن نقاد بیرون
آمده قابل گوش عذر عذاران درجی است مملو از جواهر نگین بلاغت و برجی است مملو از کوکب
توقیعات آنحضرت در جواب فرمودند که اندیشه بخاطر راه نداده قدم بشاهراه مطلب نهاده که همت ما
نادرین راه دور رفیق و مددکار و ناخدای التفات ما وجودت را درین دریای پر شور غریق و نگاهدار

درزورق امیدت را بکنار خواهد رسانید بهر جهة چندانکه دست تعلل بدامن معاذیر آویخت و سپای
تامل بجانب کوه تعزل گریخت فایده نه بخشود و کمند اصرارم از گردن نگشودند آخر الامر باستظهار
واعتماد الطاف یاری آنحضرت ارسطو فطرت فریفته و بخط و خال عروسان نکات عبارات
دل نشین که در حجله خانه طبع نهان داشتم شیفته شدم قدم در وادی این مطلب نهادم و بمفتاح قلم قفل
از در گنجینه عبارات آن گشادم و بجناح فکار در مطار شاهباز بلند پرواز و بقدم خیالات
مغاویز این راه پر خطر را سایر گردیدم در و گوهری چند که در صندوق خاطر و مخزن ضمیر از آن مخزون
داشتم در کنج خانه روزگار بودیعت گذاشتم و باتمام و اختتام این درج گران بها پرداختم
و مسمی بتاریخ گیتی گشا ساختم امید که مقبول خاطر ارجمند و مطبوع طبع مشکل پسند آنحضرت گردد
چنانچه بیهوده خطائی شده باشد بطریق معهود چشم محاسن بین از عیب
آن بپوشند و بخامه عجاز نمود باصلاح آن بکوشند انشاالله
تعالی لالی سایر وقایع را بنحو دلخواه در جلد دیگر
برشته تحریر خواهد کشید و موسوم
بجلوس ثانی خواهد
ساخت

ذکر تتمه احوال خیر مآل لطفعلی خان زند سعادتمند بتالیف مرحوم آقا محمد رضای شیرازی

بسم الله الرحمن الرحیم

آقا محمد خان در پانزدهم شهر محرم سنه ۱۲۰۷ علم شهامت بجانب طهران برافروخت
و بگرم کردن و آرایش بزم آسایش در فصل خریف و زمستان پرداخت حاجی غدار را چون بعد از
مراجعت آنرا دو بصوب شیراز از آقا محمد خان رعبی در دل حاصل شده بود که تاب ادراک حضور او را

مایل نبود لاجرم صورت عدم در لوح ضمیرش سر برود با صدقهای سفهای خود در مقام مشاوره
و تدبیر برآمده فرار از آقا محمد خان را متفق الرای گردیدند چون زوجه آن نادان از اهالی دشتی
و دشتستان بود عبور از آن سامان در نظر خیالش اقرب بامان مینمود قرار داد چنین نمود که بمعاونت
و معاضدت اهالی آنحدود و کسان و منسوبان خویش را با دولت و مکنتی که فراهم آورده بود بدر برده
و خود را بکنار دریا رسانیده بملک هندوستان شتابند فارسیانی که بان خباثت مبانی
بحضرت جهانبانی اتفاق ورزیده بودند از اینمعنی آگاهی بهم رسانیده مضطرب حال گردیدند که
در صورت وقوع اینمطلب از عهده مواخذه آقا محمد خانی چگونه برآئیم و با وجود حضرت جهانبانی
و عدم قلعه چه سان تهاتی نمائیم بعد از مشاوره با یکدیگر صلاح حال و مصلحت احوال را در فسخ عزیمت
حاجی غدار دیدند از جمله میرزا جانی فسائی که از کبر سن الف قامتش دال گشته و در السنه و افواه مشهور
بفسادی و کنکاش فساد و فتنه را مبادی بود نقش تزویر را بر لوح ضمیر چنین تصویر نمود که چون
حاجی را استعداد و حشمتی شایسته جمعی را بیگانه با او متفق الرای و همداستان نمایند
ایشان و فسخ عزیمت شان در حیز امکان نیست مگر آنکه اعوان و انصار او را انحراف رای حاصل
که باعث اختلاف فیمابین و موجب اختلال و اوضاع جانبین بشود و بدین وسیله اساس
فرارش مختل و بنای حرکتش معطل ماند بنا علی هذا حاج مزبور را بافسون و حیل راهزن گشته
تفنگچیان دشتی و دشتستان مسلح و مکمل در اطراف عمارات مبارکات ساهی که کوچ و بنه او
متوقف بودند سلک جمعیت خود را منسلک ساخته بالاتفاق راهنورد بوادی فرار و شقاق
گردیده بصوب مقصود شتابند بقدر دو سه هزار نفر تفنگچیان شیرازی را غفلة محمد حسین خان
برادر حاج مزبور گماشته که اطراف میدانهای در خانه را گرفته و بر بامها بالا رفته چنانچه اهالی
دشتستان از جای خود حرکت و اظهار حیات نمایند ایشان هدف تیر بلا سازند اهالی دشتستان

بعد از ملاحظهٔ این داستان مضطرب الحال گشته مشوش شانه و بی اختیار در آمده که از اطراف
با مهاتف کلیمان دست در آورده یک مرتبه شلیک بر آن قوم گمراه و روز روشن را بر آن ناکسان
مانند شب سیاه ساخته اجامره و اوباشی که در آن حول و حوش میبودند نیز دست تطاول گشاده
جماعت مزبوره چون عرصه را تنگ و پای فرار را بر سنگ یافته دریافت نمودند که چنانچه
دست از پا خطا نمایند صغیراً و کبیراً هدف تیر بلا خواهند بود بنا علیه تسلیم را بر دفاع ترجیح داده
تا آنکه اجامره و اوباشی که حضور بهم رسانیده بودند برو دوش آن جماعت از لباس و سلاح عاری
ساختند حاج مشار الیه چون راضی باین مطلب نبود و بدون اختیار این رفتار از
برادرانش سرزده بود ناچار تسلیم نموده تا آنکه معرکه و فساد کم و دار فرو نشست نظر به بیتابی که از
لوازم ذات او بود سرکردگان آنگروه را احضار و با ظهار عذرخواهی و عدم اطلاع از این بیغیرتی
دنه حاصل نموده تسلی بخش قلوب آن جراحت رسیدگان گشته فوج فوج ایشان را مرخص و مطلق
العنان و روانهٔ مسکن و اوطان خود ساخته و چندانکه بخفای نیت فاسد خویش بر حسب
بمضمون کل سر جاوز الاثنین شاع مکنون خاطر خیانت مآثرش بحد شیاع رسید بحدی که شایع
یافت امنای دولت آقا محمد خان بنابر فساد اعمالی که سابقاً در باب دولت علیهٔ زند از حاج
مشار الیه ملاحظه نموده بودند این معنی باعث سوء ظن ایشان شده موجب حرکت اردو بصوب
شیراز گردید وقایع سال فتنه مآل ایت ئیل مطابق هزار و دویست و هفت هجری صبح
روز چهارشنبه هفتم ماه شعبان المعظم که سلطان سیارگان از تختگاه حوت به بیت الشرف
حمل خرامید بعد از انقضای جشن نوروزی از طهران رقم بحاج مشار الیه سمت ترقیم پذیرفت
که در بیست و نهم ماه فرخنده فرجام صیام در چمن اسپاس که از جملهٔ سرحدات است اردوی ما
نزول خواهد نمود باید با اعاظم و اعیان و عمال آن سامان در اردو حضور رسانیده باشی و بجا یاری قوم را

برکاه

بحاج مشار الیه رسانیدند هرچند وصول این خبر باعث تزلزل و توحش حاجی غدار و اعوان
و انصار او گردیدند ولیکن از آنجا که بر مخالفت و اقتدار نداشتند ناچار سر بر ربقهٔ اطاعت
نهاده با هزار گونه تشویش به تهیه و تدارک سفر اردو مشغول گشته و در میعاد مقرره باردوی
آقا محمد خان پیوسته فوراً الحکم بانهدام و تدمیر قلعهٔ شیراز که از جملهٔ قلاع متحصنه روی زمین بود
و کوچانیدن بکمقدار از رجال او و آقا اسد الله خلفش بصوب قزوین بعهدهٔ جانمحمد خان
که از امرای قاجار بود صورت جریان پذیرفت و در عرض سه ماه که چمن و قصر زرد سپاس محل
توقف اردو بود شیرازه اجزای شیراز از هم ریخته خاکریز و خندق و باره مستحکم آن دیوار را
که با حصار و بروج سپهر همسان بود با سطح زمین یکسان نمودند هان ای دل عبرت بین
از دیده نظر کن هان ایوان مداین را آئینهٔ عبرت دان که که بزبان شنگ آوازه ده ایوانرا
تا از نوک بگوش دل پاسخ شنوی از جان دندانهٔ هر قصری پندی دهدت نو نو پند سر دندانه
بشنو ز بن دندان گوید که تو از خاکی ما خاک توایم اکنون گامی دو سه بر ما نه اشکی دو سه هم بفشان
از نوحهٔ جغد الحق ماییم بدرد سر از دیده گلابی ده درد سر ما بنشان آری چه عجب داری کاندر چمن گیتی
جغد است پی بلبل نوحه است پی الحان ما بارگه دادیم این رفت ستم بر ما بر قصر ستمکاران گویی
چه رسد خذلان گویی که کنون گردد ایوان فلک وش را حکم فلک گردان یا حکم فلک
گردان بر دیدهٔ من خندی کاینجا ز چه میگرییم گریند بر آن دیده کاینجا نشود گریان و کوچ
آقا اسد الله ولد او را روانهٔ بصوب قزوین ساخته در چهاردهم محرم الحرام سنهٔ ۱۲۰۸ که از
تقدیم و تنظیم مهام مسطوره فراغ حاصل گردیده حاجی مردود را با سایر عمال فارس مرخص بصوب
شیراز و خود عطف عنان بجانب طهران نمودند در بیان توجه نواب
جهانبانی از طبس بصوب فارس چون خبر انهدام قلعهٔ شیراز با طراف منتشر گردید

وحرکات [illegible] آقا محمد خان باکناف اشتهار یافته حضرت جهانبانی بعد از شب
شبیخون وجلو نکردن شاه مقصود از نواحی ابرج با معدودی از بنی اعمام وقلیلی از
ایلات واقوام عنان عزیمت را بصوب کرمان تافته وازانجا بارض خراسان شتافته
قلعهٔ طبس را بنابر مراسم ارادت کیشی میرحسن خان بجهة امن وسکنی اختیار وچندگاهی بود
که محل ومکان درانجا برقرار داشتند تا از تخریب قلعهٔ مزبوره وسایر وقایع [illegible] آگاهی
بهم رسانیده وقت را مناسب وبخت را موافق ومراقب شمرده با جمعیت خود
بانضمام فوجی از سواران طبسی توسن عزم را بصوب شیراز سبک عنان وگرم جولان
ساخته درهنگام ورود بخارج شهر یزد که من جملهٔ منازل عرض راه یزد است علینقی خان ولد
محمد تقیخان یزدی با جمعیت شایان بجهة انسداد طریق برسر راه آمده فیمابین محاربه واقع
وشکست وانهدام کامل ادراروی داده جمعی کثیر از اتباعش عرصهٔ تیغ آبدار وجمعی غفیر از بقیه اسیر
گرفتار آمده بقیة السیف کانهم حمر مستنفره فرت من قسوره مرحله پیمای وادی فرار ودلاوران
زند سمند جلادت را سبک عنان ساخته تا سه فرسنگ ایلغار نموده سواران خراسانی
که از طبس ملتزم رکاب بودند بمشاهدهٔ صورت حال تزلزل درارکان حوالشان راه یافته
از وجنات احوالشان تقاضای العود احسن معاین گردید **دربیان مراجعت
حضرت جهانبانی کرهٔ بعد اخری بصوب طبس ووقایع آن** منشی وقایع نگار قلم پرداز
عرایس عبارات این رقم چنین میکرد که چون آنحضرت مراتب دانش را وحید ومراحل
بینش را فرید بود توقف درانمکان را باصلاح مقرون ندانسته اول همان شب بنابر قواعد ولوازم
لشکرکشی حرکت را برسکون ترجیح داده روانه نیریز وازانجا هنگام صبح عنان عزیمت بصوب ابرقوه
معطوف داشته یکشب را درانجا اطراق ومقارن طلوع آفتاب باز ره دریا گذار را بصوب

خراسان سبک عنان فرموده از راه یزد با سواران خراسانی ومعدودی از ایلات
وبنی اعمام واقوام مرحله پیمای طریق مقصد گردیدند ودر منزل چهارده من محال طبس میرحسنخان
با استعداد وامداد کامل باستقبال آمده باعزاز واکرام تمام آنحضرت را داخل شهر طبس وچند روز
انجا را محل توقف قرار داده میرحسنخان بنابر بعضی توهمات وتخیلات نفسانی بودن آنحضرت را
در طبس منافی ومباین صلاح خود دانسته اظهار نمود که تیمورشاه افغان هرات وقندهار
مقتدر ونافذ الفرمان است وملاقات وامداد آنجناب طالب واستخراج ملک موروثی را از
ید بغات راغب است چنانچه در دفعهٔ سابق که موکب مسعود وارد آنحدود گردید بعد از
انعطاف عنان بصوب فارس که تیمورشاه از آنمعنی مستحضر گشته درمقام جستجوی آنمطلب برآمده
اعلام داشت که بالیت ایشان مرحله پیمای این سامان گردند لهذا اصلح احوال آنجناب
این است که عطف عنان بصوب قندهار فرمایند چون صورت توهمات وتخیلات باطنی
میرحسنخان در آیینهٔ ضمیر وجدان آنجناب منطبع ومشهود شده بود ناچار قرار رفتن قندهار
داده از طبس عازم آنحدود گشته بعد از ورود بحدود قاین خبر رسید که تیمورشاه دار فانی را
مدرود کرده بعالم بقا شتافت حضرت جهانبانی از استماع فسخ عزیمت قندهار وچند روز
در قاین توقف اختیار نموده میرعلیخان قاینی ومیر علم خان ولد مشارالیه لازمهٔ خدمتگذاری
بعمل میاوردند **بیان توجه موکب جهانبانی بصوب کرمان برحسب استدعای سیستانی
وافغان** دراثنای این حال فرستادگان محمد خان ولد اعظم خان افغان وجهانگیر خان ولد
محمد حسنخان سیستانی ساکنین نرماشیر وبم من اعمال کرمان که از قدیمی خدمتان این دودمان
وهریک صاحب جمعیت واستعداد شایان بودند وارد وعرایض مبسوطهٔ مفصله که مبنی بر اظهار
انقیاد وخدمتگذاری وابراز صداقت واخلاص شعاری از آنها بود رسیده عطف عنان

ازارض فیض نشان خراسان را بصوب آنسامان مستدعی گشته متعهد تسخیر مملکت کرمان
شده بودند حضرت جهانبانی بعد از وصول عرایض مزبور مستدعیات ایشان را متلقی بقبول و با
دویست سیصد نفر سوار که ملتزم رکاب مستطاب بودند بدون تامل و درنگ از قاین حرکت
و مرحله پیمای وادی مقصود گردیدند و قبل از وصول نرماشیر در عرض راه جماعت افغان بواسطه
ارسال سیورسات و پیشکش مراتب خدمتگذاری خود را جلوه نمای ساحت ظهور ساخته و آنجناب را
با کمال اعزاز و اکرام وارد نرماشیر نموده کمر خدمتگذاری بر میان بستند و محمد خان ولد اعظم خان
موازی پانصد نفر سوار افغان در نهایت آراستگی در رکاب آنجناب حاضر ساخته و از آنجا بصوب
بم شتابان گردیدند و ولد محمد حسین خان سیستانی نیز با تهیه تمام مراسم استقبال اقدام
نموده موکب فیروزی کوکب را داخل بم و با پانصد نفر سوار سیستانی مکمل و مسلح ترتیب داده در رکاب
ظفر آیت مصمم تسخیر کرمان و رایت افراز بصوب آنسامان گردیدند بعد از ورود بقریه چهارده که
قریب جوار آن دیار داشت اساس قلعه گیری مرتب داشته در اوایل ماه شعبان شبانگاه با تخته
پل و نردبان از آنمکان حرکت و در عرض راه حضرت جهانبانی عبدالله خان عم خود را با فوجی
از سواران گزین و دلیران عرصه مقدمة الجیش لشکر رضاجوی پرطیش ساخته مقرر فرمودند که بورود
در خارج کرمان بلا تامل از یکسمت یورش برداشته مستحفظین قلعه را مضطرب و بدانجناب
مشغول سازند تا مفتاح افتتاح باب ممالک الملک فتاح از جانب دیگر حضرت منفتح را بدست
آید مامورین بنهج مامور از یکسمت قلعه یورش برده تمامی مستحفظین و نگهبانان آن حصن حصین متوجه
آن سمت گشته بانداختن تفنگ و گرم کردن هنگامه جنگ و منع لشکریان از عروج بر معارج
باره و دخول بقلعه و دروازه اشتغال ورزیده که در آن ظلمت لیل آنحضرت با سپاهی همسان
سیل از سیستانی و افغان و سایر غازیان و دلاوران از سمت دیگر با تخته پل و نردبان بپای

حصار و از طرف دیگر دامن مردی را کمر بهمت استوار نموده بپای عزم متین عروج بر معارج
شرفات استحصار و صعود بر مصاعد درجات آندیار نموده هر قدر مستحفظین بشلیک و انداختن
تفنگ راه دخول بر آن فوج برق نزول تنگ مینمودند آن فوج قطره ریزی دهان تفنگ را بقطرات
ابهر بجاری در رشحات سحاب آذاری انگاشته رو برنمی تافتند تا بزور بازوی دلیری و قوت
سعی سرپنجه شیرگیری برج و باره آندیار را بتصرف در آورده نظاره گیان فلک از مشاهده
احوال گویا مترنم باین مقال بودند

غرش گره کمان گشاید | خرمش رصد زمان گشاید
با قوت عزم و عجب منیت | گر چنبر آسمان گشاید
هر عقده جو زهر که میداشت | رمحش بسر سنان گشاید
بند دم کژدم فلک را | زان نیزه ماروسان گشاید
خضر الهامی که چون سکندر | لشکر کشد و جهان گشاید
حصنی است فلک دروازه برج | کاقبال خدایگان گشاید
هر عقده که روزگار بندد | دست شه کامران گشاید
در گرد مصاف روی نصرت | شاهنشه جم نشان گشاید

ابراهیم خان آقای قاجار و محمد حسین خان
قراگوزلو و عبدالرحیم خان ولد محمد تقیخان یزدی که حسب الامر امنای دولت آقا محمد خان در دار
الامان کرمان بودند از ملاحظه صورت این حال بقلعه ارک که یکسمت آن بخارج شهر
اتصال داشت تحصن جسته آن شب و روز را خودداری داشته دیگر کلاه فراری و متواری گردیده
عبدالله خان عم آنجناب که در مراسم سپهداری ثانی افراسیاب بود بتعاقب فراریان مامور
و تا ده دوازده فرسنگ در عقب ایشان ایلغار نموده تمامی بنه و اسباب آنجماعت خذلان آثار نصیب غازیان
ظفر شعار گشته آنگروه شقاوت پژوه جریده دست و پای بجانب طهران گریزان شدند و آن
جماعت با نیل مرام و حصول امر کام بر سریر دارائی و فرمان روائی موروث جلوس کرده سکه و خطبه
بنام نامیش جریان یافت دشمن تنش پرست باده پیما را گو | خاک بر سر کن که آب رفته باز آید بجو

وقایع عام اندوه انجام تنکوزئیل مطابق یکهزار و دویست و هشت هجری

عصر روز پنجشنبه هفدهم شهر شعبان المعظم خسرو ملک سریر انجم حشم یعنی نیر اعظم تهیه سرکشان
دی و بهمن مصمم و وارد الملک حوت تختگاه حمل رخش سعادت و شرف تاخت و سپهدار آزاری
کشورگشائی نسیم بهاری در ساحت گلشن رایت اقتدار برافراخت و فراش قوه نامیه نقش تاج
بحکم مالک الملک قضا منهزمان صولت سرما را بپایه سریر خدیو بهار حاضر ساخت و شهسوار
اعتدال لشکرکشی جنود شهریور فرمان فرمای اقلیم شتا را که بدستیاری جیوش برف و یخ بشهرستان
گلشن استیلا یافته بود از ملک هستی اخراج و بشعله آتش فنا گداخت و بامر سلطان نافذ الفرمان
قوای بستی بغا گر باد صبا به نهب و اسیر شهر بهمن دست تطاول گشوده حاکم شهر دی در کشور ممالک گلزار
و بوستان مبسوط الید و نافذ الفرمان و بانی مبانی بغی و طغیان و باعث اختلال اوضاع
گلستان بود بامر قهرمان طبیعت با تمام کارش پرداخت و اهتزاز ریاح بهاری در ساحات
ازاری بملاحظه قابلیت ماده اشجار را خلاع شجر داد و بر غاشیه بندگی خسرو فریدون فر فروردین
بدوش انداخت مجلس عیش و عشرت در سرا بوستان گلشن فراهم آمده و مطربان خوش الحان هزار
دستان نغمه بنوای موسیقی سرایان و نواخوان گشته اوقات را بعشرت و شادمانی بسر میبردند
در خلال اینحال خبر ورود موکب حضرت جهانبانی بدار الامان کرمان و تسخیر الی آن ثغور و سامان
سامعه افروز کارگذاران دولت آقا محمد خان گشته روز یکشنبه سیم ماه شوال با سپاهی پیل اساس
از طهران بصوب فارس حرکت حاجی محمد کال و سایر عمال را که قبل از وصول این خبر بطهران احضار
داشته بودند بجهة وفور نزول امطار و طغیان آب عیون و انهار و عدم امکان عبور از دار
الامان قم و توقف در اصفهان و کاشان نموده بودند بدین جهة بتعویق رخصت بازگشت
داده بود در روز سه شنبه هشتم ماه مزبور در عرض راه منزل حوض سلطان دو منزلی طهران که اردو

بادیه

بادیه پیمای پل دلاک بود باردو ملحق گشته و بمتابعت معاودت راه پیموده را بر خود قرار
داده بعد از طی مراحل و قطع منازل روز پنجشنبه بیست و دوم ماه مزبور چون قصر زرد فارس
مقر اردو گشت سه روز جهة آسایش لشکریان و دواب در آنجا سکنت و روز یکشنبه بیست
و چهارم از راه بوانات بصوب کرمان شتافتند بعد از ورود بساحت کرمان حسینقلیخان
قاجار را با فوجی از لشکریان مقدمة الجیش ساخته مامور بورود کرمان نمودند که تا ورود اردو
گرمی هنگامه جنگ و جدال باشد در اواسط ماه ذی قعده حسینقلیخان مزبور وارد خارج قلعه کرمان
و حضرت جهانبانی با فوجی از ملتزمان رکاب ظفر مبانی بعزم محاربه از شهر بند در آمده فیما
بین محاربه واقع و تا دو ساعت از طرفین نوایر جدال اشتعال داشت بالاخره حسینقلیخان
مغلوب و منکوب و شکست فاحش یافته با لشکر خود فرار و آنحضرت مظفر و کامکار بجانب کرمان
عطف عنان و دیگر تهیه و تدارک اسباب قلعه داری اشتغال نموده بفاصله سه روز حول و
حوش آن بلد محل نزول و وقوف اردوی آقا محمد خان گشته سپاه و لشکریانش محیط قلعه را احاطه
و در اطراف سنگر و بروج متین مرتب داشته از چهار جانب بکار محاصره می پرداختند اکثر اوقات
قراولان فریقین مشعله افروز شور و شین و خرمن سوز هستی جنگ از جانبین بل از جوانب میگردید
و هر روزه توپچیان آتش فشان حسب الفرمان آقا محمد خان توپ قلعه کوب بر آن حصن حصین
بسته ابر مطیر خمپاره بر فرق ساکنین قلعه صاعقه بار و روز روشن را بر ایشان چون شب تار میساختند
نقابان فرهاد کش خارا شکن و تفنگچیان بهرام طیش و منیژن تهمتن برون نقب و سنگر
کار را بر قلعگیان تنگ مینمودند عجایب اموریکه در اثنای اینحال منصه ظهور رسید آنست
که زر مسکوکی که در کرمان بسکه بنام آنحضرت شده بدست اهالی اردو افتاده و دست بدست
بنظر آقا محمد خان رسانیده همین معنی باعث اشتعال نایره غضب او گشته مقرر داشت که فتح الله خان

خلف ارجمند آنجناب که خورد سال بود با کوچ و بنه از شیراز بمازندران برده بودند او را مخفی
نمایند بالجمله امتداد ایام محاصره بچهار ماه کشیده و امر محصورین قلعه باضطرار انجامید ذکر

سازش مستحفظین قلعه کرمان با سپاه آقا محمد خان و پس گرفتن لطفعلی خان قلعه را و بدست دادن آنها ثانیا

درهنگامیکه خسرو اقلیم پیروزی یعنی مهر عالم افروز سیار دایره نصف النهار
بود جماعت ماموری و جوهاری که بروج و حصار شهر را از یکسمت مستحفظ بودند قلعه را بتصرف
جنود آقا محمد خان داده بقدر دو سه هزار نفر پیاده داخل شهر بند شدند چون آنحضرت از وقوع
این واقعه مستحضر گردید با معدودی از فدویان که واقف حضور بودند طریق محاربه برای پیش نایره
مجادله فیمابین مشتعل گشته بر سر آنها یورش برده در مضمار کین و دار قدم کشش و کوشش فشرده دست
دلاوری گشاده گرم کار زار گیرودار باهم در آویخته دلیرانه مصاف مینمودند تا هنگام عصر که آنحضرت مظفر
و منصور بیاری مردی بدستور معارج حصار قلعه عروج و تمامی بروج را از تصرف ایشان استرداد و جمعی
از آنجماعت را دستگیر و کردن انها را عرصه شمشیر و روانه بئس المصیر ساخته و البقیة السیف بجنگ گریز
خود را بلشکر رسانیده چون عموم قلعگیان و قاطبه قطان و تمامی اهالی کرمان امر خود را نا پایدار
و عزم آقا محمد خان را در تسخیر قلعه ثابت و برقرار دیدند و کار بر ایشان تنگ و فیمابین آرام ایشان هزار
فرسنگ میبود بفکر تدبیر کار خود فتاده نجفقلی خان خراسانی که از سکنه کرمان و معتمد حضرت جهانبانی
بود با پانصد نفر باستحفاظ قلعه ارک که یکسمت آن بخارج شهر اتصال داشت مامور بود در جزو از
اندرون با سپاه بیرون همداستان شده عصر روز جمعه بیست و نهم ماه ربیع الاول سنه هزار و دویست
نه هجری از همان سمت ارک قلعه را بتصرف داده و مساوی ده دوازده هزار نفر سوار اردو داخل شهر
شدند سوای برو جیکه بتصرف ملازمان رکاب حضرت جهانبانی میبود تمامی بروج و حصار بتصرف
شده آنحضرت با وجود این قسم که اتفاق افتاده بود با معدودی که در رکابش بود سعی و کوشش بحدی

نمود که از حیز تقریر و عهده تحریر بیرون است و لیکن از آنجا که التقدیر یضحک علی التدبیر بجائی نرسید و
شاهد مقصود جلوه نما گشته ملازمین رکاب را اینمعنی یاس رخ نمود و بدانجهت متفرق گردیدند

بیان حرکت لطفعلی خان از کرمان بصوب برات

لاجرم یکه تاز معرکه دلاوری باتفاق
جهانگیر خان و بعضی از جماعت سیستانی و معدودی از خواص بنی اعمام و اقوام خود به دروازه
سلطانیه رسانیده قریب بیک ساعت بمجادله و محاربه مشغول بوده تا اینکه دروازه را تصرف نمودند
با وجود اینکه قبل از تسخیر شهر که کار بر قلعگیان تنگ شده بود بنای سازش گذارده توجه آقا محمد خان
بحضور اینمطلب که مبادا حضرت جهانبانی از خشن عزیمت از شهر بیرون تاخته و بطرفی از اطراف
عنان تاب گشته و دست تسلط او بدامان مقصود نرسد چهار جانب شهر را خندق عمیق حفر
نموده و محاذات هر دروازه برجی متین احداث کرده و مستحفظان ساعی تعیین نموده سد
باب خروج گشته غافل از اینمعنی که بحفر خندق و احداث برج راه پرواز بر شاهین و باز چگونه می
بست حضرت جهانبانی بنابر کثرت سپاه مخالف و قلت موالف ناچار بودن و در عبور
در میان لشکری بعدت ملخ و مور سنگ سیر نمودن بیکران عزیمت را بجانب بم در تاریک
شدن شب اولی و انسب دانسته بپای ثبات و قرار افشرده تا اینکه نور نهار بظلمت لیل
مبدل و تشخیص دوست و دشمن بفروغ نیر اعظم محول گشته ملازمین رکاب باشاره آنجناب فورا
تخته پل الخندق استوار نموده و بی باکانه خود را بر قلب آن لشکر زده سمندر روش در آتش
غوطه ور و نهنگ آسا دران لجه پر شور و شر شناور گردیده بعضی غریق خندق و برخی حریق آتش
فنا و فوجی گرفتار کمند رنج و عنا و جمعی در آن ورطه هایل راه نما بودند تا اینکه بیاری حضرت
باری آنجناب خود را با دو نفر سوار در عین اشتداد هنگامه گیرودار که مصدوقه یوم یفر المرء
من اخیه وابیه آشکارا بود و آواز شلیک زنبورک و تفنگ بگوش فلک ششم میرسید بسلسله

الفعاود ملتزمان رکاب آنحضرت بجهت تار بودن هوا از هم گسسته و بی خبر از یکدیگر متفرق و پریشان
و هر کس بسمتی شتابان گردید از آنجمله جهانگیر خان سیستانی نیز سر رشته جادهٔ مقصود را از دست
داده بطرف دیگر شتافت و آنحضرت با سه نفر سوار که در رکاب بودند بصوب بم ایلغار نموده ذکر

مقدمهٔ نهب و اسیر و قتل کرمان بعد از رفتن حضرت جهانبان بسیستان

هنگام طلوع صبح که قهرمان قهر آلود مهر در صدد انتقام از کنار طارم مینا فام تیغ از نیام کشیده بمغافص
سحر از کوه خاور تیغ اسکندر چو شد پیدا   عیان شد رشحهٔ خون از شکاف جوشن دارا   تابش
و نور تیغ فروغ دامن افق را از خون شفق گلگون ساخت حضرت آقا محمد خان تمامی سپاه
از خورد و بزرگ و تاجیک و ترک نهب و اسیر شهر کرمان رخصت داده هنگامهٔ شور محشر و آشوب
فزع اکبر در میان خلق پدید آمده مردان ایشان عرصهٔ شمشیر آبدار و طفلان و نسوان ایشان
بقیة السیف گرفتار و اموال و اسباب تماماً بحیطهٔ یغما در آمده بر احدی ابقا نکردند و ابنیهٔ رفیعه که
طعنه بر قصور جنت میزد در دم از صدمهٔ کلنگ کاوی لشکریان نقش عالیها سافلها پذیرفته و آه و ناله
دلهای بیجرم و بیگناه چون شعله و شرر و دود خشک و تر بفلک کشیده از ملتزمین رکاب آنحضرت
هر چه در آن شب گرفتار نشده بود و آنچند نفر که در کرمان فرصت فرار نیافته بودند جمعی کثیر را
از چشم نا امید و جمعی غفیر را از عالم هستی روانهٔ دیار فنا ساختند و در اثنای اینحال از قراریکه بوضوح
پیوسته با وجود اشتعال نایرهٔ غضب بنابر مراسم بلند همتی و بروز اقبال اعجاز مانند آنحضرت
جناب آقا محمد خان بکرات اعتراف بشایستگی شان ایشان نموده الفضل ما شهدت به
الاعداء بالجمله حکم بتخریب بنیان قلعهٔ کرمان و سایر قلاع آن سامان جاری گشته مامورین بانجام
آن اقدام جستند **بیان عطف عنان حضرت جهانبانی از کرمان بصوب سیستان**
حضرت جهانبانی که در آن مدت تار و بد کاری و راهنمائی لطف کردگار از میان لشکر بیشمار خونکه

مرقوم قلم صدق رقم گردید بیرون رفته و با سه نفر سوار بصوب سیستان ایلغار
نموده بود و عرض راه معدودی از الوات ایشان پیوسته از شهر کرمان الی قلعهٔ بم که سی چهل
فرسنگ مسافت است در یکشبانه روز طی نموده هنگام عصر وارد قلعهٔ بم گردیده محمد علیخان
برادر کهتر جهانگیر خان سیستانی باستقبال اقدام نموده جویای احوال برادر مهتر خود گردید
ملتزمین رکاب از جواب مذکور ساختند که از عقب وارد میشود توهمی که نموده بودند معین نموده
و تا سه روز بانتظار خبر جهانگیر خان متماشاتی میفرمودند **وقایع جانگزای گرفتاری آنحضرت
بدست دشمنان** روز چهارشنبه پنجم شهر ربیع الثانی هزار و دویست و نه هجری که از مراجعت
او اثری ظاهر نشد در گرفتاری او یقین شده و خیانت آنحضرت برای نجات جهانگیر خان
فرض کرده بهیئات مجموعی متوجه جانب آنحضرت گردیدند معدودی از ایلات و اقوام در رکاب
بودند بمعنی التفرس نموده بعرض رسانیدند از آنجا که التقدیر یضحک علی التدبیر بجا خود آنرا
بمعنی مقبول طبعش نیفتاده و متعرض سخنان ایشان نگشته انها فرار را بر قرار اختیار کرده و سیستانیان
مکنون ضمیر خود را ابراز داده اطراف آنحضرت را احاطه نموده ارادهٔ خیانت نمودند آنجناب
تن تنها با شمشیر آخته بجانب القوم حق ناشناس تاخته چند نفر را زخمی کرده سنگ جمعیت
متفرق و خود را بمرکب رسانیده خواست که بر مرکب سوار شود روباه فطرتی از آن گروه شقاوت
سیر مرکب آنجناب را پی نموده اسب آن سرور غلطیده از پا درآمد حضرت بیهمال از مشاهدهٔ اینحال
مانند شیر خشمناک بر آن گروه ناپاک حمله ور گردیده و چند نفر از ایشان را زخمی نموده چون جمعیت
دست اعداء ایشان از حد کامل بود از اطراف هجوم آور شده دو زخم شمشیر بر سر و دست راست
آنحضرت زده و بیرادستگیر نمودند پریشان جمعی جمعی ایشان گرفتار قومی قومی عجائب
بعد حقیقت را بجناب آقا محمد خان عرض نموده بکرمان آدم روانه ساختند بفاصلهٔ یکروز

جهانگیرخان وارد گشته وازوقوع واقعه جماعت سبب ثانی کلا نادم وپشیمان شده لیکن
بجهة اینکه چنین خیانتی از ایشان نسبت بانحضرت سرزده بود حقیقت را بهم فورا بجناب
آقا محمد خان عرض نموده بودند از چاره آن عاجز آمده متحیر ماندند بعد از وصول این خبر بکرمان
وسرکار آقا محمد خان فرود امحمد علیخان قاجار را تعیین ودروانه بم نموده که آنجناب را آورده باشد
خان مشار الیه حسب المقرر روانه بم گردید آنجناب را مقید ومحبوس در سنگر خارج شهر کرمان نزد آقا محمد خان
درحالتی که این مژده را مسند کر نبود آورده ماندا ریم از قضای حق که عار باید شیراز از سلسله
ازانجا که جوهر ذاتی آشکار وسکان بلاد وامصار بانحضرت ارادت تام داشتند ودر تخصوص
بی اختیار بودند امنای دولت آقا محمد خان مصلحت وقت را در آن ندانستند که بدون قصوری
داعضای بهشت نمای صبح نمود اورا بهمراهی اردو بطهران برده باشند بنابر علیه دیده جهان
بین اورا از حلیه بصر عاری و بفاصله چند روز روانه طهران ساختند بعد از روانه ساختن انحضرت
وانهدام قلعه کرمان واسیر اهالی وقتل آن امان که ابتدای قوس ومبدء شداد برودت هوا بود
در اواخر شهر ربیع الثانی اردوی آقا محمد خان بصوب شیراز نهضت یافته وصفحه آن بلده مقر
توقف اردوی او گشته **بیان حادثه قتل انحضرت باغوای حاجی مردود بدفطرت** در
هنگام توقف در بلده مزبور صورت رجحان عدم وجود انحضرت باغوای حاجی یزید فطرت
ابلیس صورت در مرآت خاطر جناب آقا محمد خان عکس پذیر گشته بعهده میرزا محمد خان قاجار
حاکم طهران مقرر شد که انحضرت را مقتول سازد مشار الیه حسب المقرر معمول ودر بقعه امام
زاده زید مدفون ساختند انا لله وانا الیه راجعون العهده علی الراوی آنچه مشهور است آنست
که نعش انحضرت نهانی نقل بنجف اشرف شده   ساقی دوران ازنهار پر کند پر کند خالی وخالی پر کند
چراغ کیان کشته شد کاش من بر کش چراغ سخن گشتمی کرم دست رفتی بشمشیر صبح

اجل را بدست زبن گشتمی   سلیمان چون گشته اهرمن   بدو با بدم اهرمن گشتمی   بجا زندرانم
ظفر یابدی که دیوالش را تن بتن گشتمی   چو شیرین تن خویشتن را بتیغ   پس از خسرو تیغ زن گشتمی
اگر با حقوقش وفا کردمی   بهجران او خویشتن گشتمی   اگر حق او را بجا آرمی   طرب را
چو گل در چمن گشتمی   دل ودیده بر دوست تنهادمی   چو سیماب راسب زمن گشتمی   هم او را
ازین حاصلی نیست اگر خویشتن در حزن گشتمی   چون کیفیت احوال الفرقه سعادتمند
تحریر وقایع احوال سعید شهید سمت اختتام پذیرفت لازم نمود که بنگارش برخی احوال آنانکه در
خیانت با این دودمان همداستان بودند پردازد وختم کتاب را بخاتمه احوال ایشان محول سازد
که در نظر اولوالابصار ظاهر وآشکار گردد که دنیا دار مکافات است وعالم محل اعتبار در بیان
احوال آنانکه با کمال دیدن احسان ازین دودمان وبا وجود عدم مراسم ورسم دوری یافتن
در دولت اینجانه طریق خیانت پیموده وباندک زمانی سزای اعمال ایشان معاین ومشهود گردید مورخ
خامه ضمیر صداقت ختامه که وقایع را من الفاتحه الی الخاتمه مشاهده وبرلوح ضمیر نقش پذیر نموده
حقیقت را بدون زیاده ونقصان از دیوان عیان بدفتر بیان نقل وتحویل مینماید که چون
بمقتضای عدالت ازلی مکافات همه جا در کارگاه بمقابل عمل ایستاده وگروه افصاحی واوهام
خواص عام کالانعام ناپایدار با سایر اشراری که در مراسم مخالفت همواره چنین تصور نموده بودند
که چند صباحی بکام دل در مرتع گاه کون بعلف چری اشتغال خواهند نمود ودر روزی چند بر ایشان
بسر نیامده بود که بمفاد ان تجسوا فهو شر لکم هر یک از جسم وجان ومال وعیال وفرزند بی نصیب آمده
آنچه کشته بودند ثمر آنرا چیده باشند مرات وباقبح وجود عبرت للناظرین گردیدند ملخص کلام آنکه
چون حاجی مصداق سنستدرجهم من حیث لا یعلمون واملی لهم ان کیدی متین چندگاهی که بطریق
استدراج دهر مهلتش نمود بمفاد ان الانسان لیطغی ان رآه استغنی از نشاء باده خود بینی مخمور

و از هوای خودمنی و خودسری پرشور گردیده بعادت دیرینه خیانت با دولت قاجار را پیش نهاد
خاطر نموده بمدلول از کوزه همان برون تراود که در اوست در لیل و نهار نهفته و آشکار زبان بطعن
امنای دولت گشاده و اندک اندک این معنی در نزد ایشان بطعن سلطان پرداخته بلی چه خواهم
فلک سرنگونش کند کمر دار بدر بنهونش کند رفته رفته این معنی گوشزد اولیای دولت شده و از ایشان
تجاوز نموده بحضرت سلطان رسیده صحت آن از لوح زمان مذکور خاطر گشته چون متعلقان
و منسوبان از قبیل برادر و پسر با اقوام و اقارب او در اطراف و اکناف ممالک ایران بکلی صاحب تسلط
بودند چندگاهی بنابر مصلحت امنای دولت ابد مدت با او مهر بسر برده تا بنای برطرفی او را مستحکم
ساخته ارقام چند در خفیه بسرداران و حکام اطراف سمت ترقیم که تمامی منسوبان او را در روزی
معین دستگیر نمایند و چاپارها باطراف مملکت روانه گردید در روز معهود حاجی مردود را در طهران و متعلقان
او را در هر سامان که بودند با تمام کارشان پرداخته و با وجود کمال استعداد و تسلط یکنفر از ایشان نتوانستند
که دست از پا خطا نمایند بعد از آن که خبر گرفتاری بکلی و برطرفی بعضی از ایشان با امنای دولت
قاجار رسید حاجی را مورد سخط و سیاست نموده بعد از عتاب و خطاب بسیار چشم صورت او را مانند
دیده معنی از کور و سزای کافر نعمتی را بچشم خود معاین و مشهود دید و در قریه از قرای طهران او را
مکان دادند پس از اندک زمانی او را از قید حیات و خلق را از قید فساد او فراغت بخشیدند گندم
از گندم بروید جو ز جو از مکافات عمل غافل مشو عبدالرحیم خان برادر او را که حاکم اصفهان بود
و حسینقلیخان بعد از اخذ اموال ایشان نیز نابینا ساخته بنان شب محتاج ساخته و میرزا محمد خان
پسر او را که در شیراز مبسوط الید بود نیز مانند پدر دیده نابینای او را نابینا نموده باندک روزی بپدر
ملحق ساخته برادر دیگر او را که در طهران بنهج سابق با او معمول داشته و آقا اسدالله ولد دیگر او را
که در بروجرد بود بچشم حشمی با پدر و اعمام بخشیده و محمد حسین خان برادرش که در کوه کیلویه حاکم بود علیخان

آقای قاجار از راه گشته و آقا محمد زمان برادر دیگرش را که باتفاق رضی خان مرودشتی و حسینعلی خان
برادرزاده جناب آقا محمد خان درحینی که بنای طغیان با حضرت سلطان گذاشته از شیراز
رایات استعداد بصوب اصفهان برافراخته از کور ساخته و از جماعت ایلات کسانی که
بآن مردود متعهد و در مخالفت با این دودمان موافق بودند از جمله علی همت خان کلیائی کرد
که بحسب ایل و طایفه دولت از سایر ایلات بیش و بعزت و اعتبار از همه پیش بود و ولدان او را
امر نمود که سرهای شان را در دامان پدر گذارده دیدگان ایشانرا از حلیه بصر عاری ساخته
تمامی را لصدمه گذاشتی دم خمپاره در اندختی طناب از قید حیات فراغت بخشیدند و طهماسبقلی
خان فیلی را که لب تشنه شربت حیات بود بواسطه سرد آب فرو بردن از نوشیدن شربت
مرگ سیراب کردند و خان باباخان نانکلی را در نظاره ناظره اولاد و احفاد مختلف و مجروح
نمودند و رستم قاسمخان کوه مره و لطفعلی خان فیروزآبادی و حاجی سلیمان بیگ جهرمی
و بعضی دیگر از فارسیان که هر یک صاحب ثروت کلی بودند بفاصله دو سه سالی تماما را
مستاصل و پریشان ساخته که بنان شب محتاج بودند و بدترین وضعی هر یک جان از ابدان
دوزخ سپردند که اثری از آثار ایشان در صفحه روزگار باقی نمانده و نیست
و جهانگیر خان و حیدرعلی خان ولدان محمد حسینخان سیستانی را
با برادران دیگر نیز بعد از چندگاهی کور نمودند و نهال
اقتدار ایشانرا که در مرغزار کرمان قوی ریشه
ساخته از زمین کنده و بر خاک افکنده
کوچ و بنه ایشانرا بطهران
حرکت داده که از ایشان نیز در صفحه روزگار اسم و رسمی باقی نیست تمت فی ۲۲ شهر ربیع الاول ۱۲۸۴